



لوبسانگ رامپا

اسرار هاله انسانی

ترجمہ : ا. نیک نژاد





خیابان دانشگاه - کوچه میترا - شماره ۷ تلفن ۶۴۶۹۹۶۵ - ۶۴۱۸۸۳۹

اسرار هاله انسانی

لوئیسانگ رامپا

ترجمه: ا. نیک‌نژاد

چاپ اول: تهران - ۱۳۷۷

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

چاپ: چاپخانه رامین

کلیه حقوق محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۹۰۴۱۵-۹-۱ - ۹۰۴۱۵-۹-۱ - ۹۶۴-۹۰۴۱۵-۹-۱ ISBN 964 - 90415 - 9 - 1

۱۲۰۰ تومان

از همین نویسنده منتشر شده است :

- | | |
|---------------------|---------------------------|
| ● چشم سوم | ترجمه فرامرز جواهری نیا |
| ● داستان رامپا | ترجمه رضا جعفری |
| ● غارپیشینیان | ترجمه رضا جعفری |
| ● آن طوری که بود | ترجمه انیک نژاد |
| ● ردای زعفرانی | ترجمه انیک نژاد |
| ● راهب | ترجمه فریده مهدوی دامغانی |
| ● فصل هایی از زندگی | ترجمه فریده مهدوی دامغانی |
| ● اسرار هاله انسانی | ترجمه انیک نژاد |

مقدمه نویسنده

من، تیوزدی لوبسانگ رامپا می باشم. این تنها نام من، و اکنون نام قانونی من است، و من بنام دیگری جواب نمی دهم. نامه های زیادی برایم می رسد که در آن مرا با نامه ای عجیب و غریبی که سر هم شده اند می خوانند: چنین نامه هایی فوراً بدرون سبد کاغذهای باطله می روند، زیرا همانطوریکه گفته ام نام من تیوزدی لوبسانگ رامپا است.

تمام آنچه که در کتاب هایم نوشته شده، و تمام ادعاهایم حقیقت محض است. سالها قبل، روزنامه های انگلیسی و آلمانی، جنگی بی امان را علیه من شروع نمودند، آنهم هنگامی که من به علت سکت قلبی توان دفاع از خود را نداشتم. آنها با بیرحمی دیوانه واری مرا آماج حملات خود قرار دادند.

در حقیقت، چند نفری نسبت به من حسادت ورزیده و علیه من "مدارکی" جمع آوری نمودند، که معلوم نبود این مدارک به درد جمع کنندگان آن می خورد یا خیر. هیچکدام از این اشخاص حاضر به ملاقات با من نشدند! این امر غیر عادی است که به متهمی این فرصت داده نشود تا از خود دفاع نماید و نظریه خود را ابراز دارد. ولی شخص تا وقتی که جرمش ثابت نشده بی گناه است، و گناهکاری من هرگز اثبات نگشته و هرگز بمن این فرصت داده نشده تا بتوانم درستی ادعاهایم را ثابت کنم! روزنامه های انگلیسی و آلمانی، هرگز حاضر نشدند ستونی را برای جوابگوئی در اختیار من بگذارند؛ بنابراین من در موقعیتی قرار داشتم که

می دانستم از گناه مبرا بوده و حقیقت گو هستم، ولی بدبختانه در ابراز عقاید و بیان نظریات خود، برای دیگران ناتوان بودم. یک شبکه بزرگ تلویزیونی انگلیس پیشنهاد مصاحبه‌ای را بمن داد. ولی آنها اصرار داشتند من فقط آن چیزهایی را بگویم که آنها می خواهند؛ به عبارتی دیگر مقداری دروغ، و از آنجائی که من اصرار داشتم حقیقت را بگویم آنها نگذاشتند در تلویزیون ظاهر شوم.

بگذارید یکبار دیگر بگویم؛ آنچه که نوشته‌ام حقیقت محض است. و ادعاهایم حقیقت دارد. علت اینکه در حقیقی بودن ادعاهایم پافشاری می‌کنم. این است که در آینده‌ای نزدیک، کسانی چون من ظهور خواهند کرد و بهیچوجه مایل نیستم آنها بدبختی‌هایی را که من به علت نفرت بی دلیل و بی رحمانه کشیده‌ام تحمل کند.

افراد زیادی اوراق و مدارک واقعاً رسمی را که ثابت می‌نماید من یک لامای بلند پایه پوتالا در لاهاسای تبت و همچنین یک دکتر قابل در طب و تربیت شده در چین می‌باشم دیده‌اند. لکن همین مردمی که اوراق و مدارک مرا دیده‌اند با نزدیک شدن روزنامه‌نگاران آنچه را که دیده‌اند از یاد می‌برند.

حال آیا حاضرید کتاب‌های مرا بخوانید و به من اطمینان مثبت داشته باشید و همه آنچه را که می‌خوانید حقیقت بدانید؟ و بدانید آنچه که ادعا می‌کنم هستم؟ چه هستم! کتاب‌هایم را بخوانید و این موضوع را دریابید.

تی - لوبسانگ - رامپا

T. Lobsang. Rampa

پیشگفتار

این دوره تعلیمات، مخصوص کسانی است که صمیمانه مایل به دانستن آنچه که میبایستی دانست هستند. در ابتدا قصد داشتیم این دوره را به صورت یک دوره تعلیمات مکاتبه‌ای عرضه کنیم، ولی دریافتیم با سازماندهی و تشکیلاتی که برای چنین کاری لازم است هر شاگرد باید هزینه‌ای را که معادل سی و پنج پوند است برای گذراندن این دوره متقبل شود، بنابراین با همکاری ناشرانم تصمیم گرفتیم آنرا بصورت کتابی منتشر کنیم.

این کاملاً قابل درک است که در گذراندن یک دوره تعلیمات مکاتبه‌ای، شاگردان مایلند سئوال‌هایی را مطرح کنند، ولی من نمیتوانم سئوال‌هایی را که برای خوانندگان این کتاب مطرح می‌شود جواب دهم. زیرا یک نویسنده و مولف بیچاره، پول زیادی از کتابهایش در نمی‌آورد، و اغلب نویسندگان و مؤلفین کتاب نامه‌هایی را از اقصی نقاط دنیا دریافت مینمایند، و متأسفانه نویسندگان این نامه‌ها "فراموش" می‌کنند هزینه جواب نامه را بفرستند، و مولف با این مسئله که آیا باید نامه را جواب داده و یا آنرا نادیده انگارد روبرو می‌گردد.

در مورد من، هر چند که احمقانه است. من هزینه کاغذ و ماشین نمودن، پست، و سایر هزینه‌ها را گردن می‌گیرم. ولی این امر باعث می‌گردد تا برایم بسیار گران تمام شود، لذا اصلاً آمادگی جواب دادن به

نامه‌ها را ندارم، مگر اینکه فرستندگان نامه‌ها هزینه جواب آنرا نیز در نظر بگیرند.

شما به عنوان یک خواننده ممکن است این موضوع را بشنوید: من نامه‌هایی دریافت میدارم که در آنها ادعا شده قیمت کتاب‌هایم بسیارگران است و یک کپی از آنرا مجانی می‌خواهند. شخصی به من نامه نوشته و گفته بود کتاب‌هایم بسیارگران است. و او از من خواسته بود تا یک مجلد از هر یک از کتاب‌هایم را امضاء کرده و برایش ارسال دارم. گمان میکنم او کمی فکر کرده و نام دو کتاب از نویسندگان دیگر را در نامه‌اش آورده و آنها را نیز درخواست کرده بود. بله، من به نامه‌اش جواب دادم!

من مُصراً به شما اظهار میدارم که اگر شما این کتاب را بخوانید سود زیادی خواهید برد، و اگر آنرا دقیقاً مورد مطالعه قرار دهید بهره بیشتری عاید شما خواهد گردید. در این کتاب شما با دروسی سروکار خواهید داشت که برای دوره‌های مکاتبه‌ای در نظر گرفته شده بود.

پس از چاپ این کتاب، کتاب دیگری شامل شرح مفصل موضوعات مختلف علوم غیبی، و جالب توجه به چاپ خواهد رسید. در ابتدا سعی نمودم چنین کتابی را از کشورهای مختلف دنیا گردآوری کنم، ولی بعداً تصمیم گرفتم چنین کتابی را خودم بنویسم. من مطالعه کتاب بعدی را ضروری و مکمل کتاب حاضر دانسته و آنرا برای درک مفاهیم کتاب حاضر، کاملاً ضروری میدانم.

تی - لوبسانگ - رامپا

- شما و ما باید همکاری کنیم تا بتوانیم قدرت روحی شما را پرورش داده و اعتلا بخشیم. تعدادی از تعلیمات، طولانی تر و احتمالاً سخت تر خواهد بود؛ ولی در این درس ها اغراق نشده است: آنها حاوی تعلیماتی واقعی و بدون پیرایه هستند.

شب بخصوصی را در هر هفته، برای مطالعه خود انتخاب کنید، و خود را عادت دهید تا در زمان و محلی معین به مطالعه بپردازید. این تعلیمات بیش از خواندن کلمات می باشند؛ زیرا شما باید عقاید و نظراتی را جذب کنید که برایتان نا آشنا و عجیب هستند و عادت دادن خود به رعایت نظم و قاعده، به شما در مطالعه کمک زیادی به شما خواهد نمود. محلی خلوت اتاقی را برای خود در نظر بگیرید که در آن راحت باشید، زیرا هنگامی که راحت هستید بهتر قادر به مطالعه هستید. اگر ترجیح می دهید دراز بکشید، و وضعیتی را برگزینید تا فشاری بر عضلات شما وارد نشود؛ همیشه مکان و وضعیتی را انتخاب نمایید تا بتوانید در آن آرامش داشته باشید تا بتوانید تمام توجه خود را به کلمات چاپ شده و افکاری که آنها را بوجود آورده اند معطوف نمایید.

اگر شما تحت فشارهای جسمی و روحی باشید مقداری از آگاهی خود را وقف احساس فشار خواهید نمود؛ شما باید اطمینان داشته باشید در مدت یکی دو ساعتی که به خواندن و فهمیدن یک درس اختصاص داده اید، کسی بر شما وارد نشود و مزاحمت ایجاد نکند؛ تا زنجیر

افکار تان از هم نگسلد.

در اتاق و یا محل مطالعه‌ای که بسر می‌برید در را ببندید و آنرا قفل نمائید. و بهتر است پرده‌ها را کشیده تا احیاناً تکان‌های نور روز نتواند توجه شما را جلب کند. در اتاق مطالعه شما فقط یک چراغ باید روشن باشد و آن چراغ مطالعه‌یی است که در پشت سر شما قرار خواهد داشت. از این چراغ باید نور کافی ساطع گردد و بقیه اتاق باید دارای سایه‌ای مناسب باشد.

دراز بکشید و یا در هر وضعیتی که راحت‌تر هستید قرار بگیرید. چند لحظه آرامش داشته باشید و چند نفس عمیق بکشید. معمولاً سه نفس عمیق پشت سر هم کافی است. بازدم شما، باید سه الی چهار ثانیه طول بکشد. سپس چند ثانیه استراحت نموده و بعد یکی از درس‌هایتان را برداشته و به مطالعه پردازید. بار اول درس را عادی چون روزنامه‌ای بخوانید. هنگامی که این کار را کردید، چند لحظه‌ای مکث کرده و فرصت دهید آنچه را که خوانده‌اید در ضمیر ناخودآگاهتان جای گیرد، و بعد دوباره شروع به خواندن نموده مطالب را با دقت و جمله به جمله مطالعه نمائید. اگر درباره موضوعی سردرگم شده‌اید آنرا در یادداشتی که باید در دسترس داشته باشید ثبت نمائید. سعی نکنید همه چیز را بخاطر بسپارید زیرا علتی ندارد که خود را برده کلمات چاپ شده نمائید. تمام هدف تعلیماتی که در این درس‌ها داده می‌شود این است که مطالب در ضمیر باطن شما راه یابد. مبادرت آگاهانه به حفظ درس اغلب باعث می‌شود که شخصی از درک حقیقی مطالب آن باز بماند، و باید بدانید که برای امتحان و یا جایی که بازگوئی جملاتی طوطی‌وار مورد نیاز باشد مطالعه نمی‌کنید. شما باید بدانید که در حال جذب و درک و انباشته نمودن دانش می‌باشید، دانشی که شما را از خواسته‌ای تن آزاد می‌نماید، و شما را قادر می‌سازد تا بتوانید ببینید و درک کنید که تن آدمی چه دستگاهی

است، و بتوانید تشخیص بدهید هدف زندگی در این دنیا چیست. هنگامی که دوباره به درسها روی آورده و آنرا مطالعه نمودید، به یادداشتها تئیکه برداشته‌اید رجوع نموده و روی نکته‌هائیکه از نظر شما واضح نبوده و بغرنج می‌باشد به تفکر بنشینید. نوشتن به ما و پرسش از ما و دریافت جواب از ما کاری بس آسان است: ولی این امر باعث می‌گردد تا معانی حقیقی در ضمیر باطن شما رخنه نکند، و مناسب‌تر است، اگر شما بتوانید برای دریافت جواب به سؤال خود فکر کنید.

شما باید سعی خود را بنمائید و بدانید آنچه که ارزش بدست آوردن دارد، ارزش کار کردن را نیز دارد. آنچه که رایگان به دیگران داده می‌شود، معمولاً داده می‌شود برای اینکه ارزش آنرا ندارد که در ازای آن چیزی دریافت دارند! فکرتان را باز کنید و آماده جذب دانشی جدید شوید. باید تصور نمائید که دانش در وجود شما جریان می‌یابد. بخاطر داشته باشید. "انسانی که فکر می‌کند، زنده است."

درس اول

قبل از اینکه ما طبیعت فوق خود را شناخته و با ماوراءالطبیعه سروکار پیدا کنیم باید طبیعت بشر را بشناسیم. در این درس ما به واژه "انسان" و یا "بشر" بمعنی مرد و زن اطلاق می‌نمائیم. بگذارید در شروع گفتارمان بدانیم که زن حداقل در علوم ماوراءالطبیعه با مرد مساوی است. در حقیقت اکثر آنان دارای هاله‌های پررنگ‌تر و درخشانده‌تر هستند. و همچنین دارای درک بهتری در ماوراء احساسات معمولی و اکثراً دارای ظرفیت بیشتر برای فهم ریزه‌کاریهای متافیزیک^۱ می‌باشند.

زندگی چیست؟

در حقیقت آنچه که وجود دارد "زندگی" است. حتی موجوداتی را که ما مرده بحساب می‌آوریم زنده هستند. شاید روش زندگی رسمی آنها خاتمه یافته - همانطوری که اگر برای ما خاتمه می‌یافت ما را مرده می‌پنداشتند - ولی باید دانست که با پایان آن نوع زندگی، آنان به نوع دیگری از زندگی پا گذارده‌اند زیرا زوال و مرگ و تجزیه، خود نوع جدیدی از زندگی را پدید می‌آورد!

هر آنچه که وجود دارد دارای ارتعاش است. همه چیز ساخته شده از

۱ - متافیزیک ، ماوراءالطبیعه.

مُلکول‌ها نیست که مدام در حرکت می‌باشند. ما در اینجا واژه مُلکولی را بجای اتم و یا اجزاء آن بکار می‌بریم زیرا این درس فیزیک و شیمی نیست. بلکه متافیزیک است.

ما سعی داریم نقشی کلی را ارائه دهیم نه اینکه به جزئیات میکروسکوپی و سایر موضوعات نامربوط بپردازیم. شاید بهتر باشد ما دربارهٔ مُلکول و اتم بحث کنیم تا متعصبی ناراحت نشود و برای ما نامه ننویسد و دانشی را که ما خود می‌دانیم برای ما توضیح ندهد!

مُلکول‌ها ریز می‌باشند؛ خیلی ریز. ولی آنها را می‌توان با میکروسکپ الکترونی دید. همچنین کسانی که دارای هنرهای متافیزیکی می‌باشند می‌توانند مُلکول‌ها را روایت نمایند. آنطوریکه در دائرةالمعارف‌ها نوشته شده، یک مُلکول کوچکترین ذره جسمی می‌باشد که قادر است به تنهایی با خصوصیات کامل آن جسم برابری کند. هر چند مُلکول‌ها بسیار ریز می‌باشند ولی از قسمتهائی درست شده‌اند که آنها را اتم می‌نامند.

یک اتم شبیه یک منظومه شمسی است. هسته اتم که کانون این منظومه است بجای "آفتاب" بوده و الکترون‌ها درست مانند ستارگان بدور این منظومه می‌چرخند. یک واحد اتم بیشتر شامل فضائی خالی است که در تصویر شماره ۱ اتم کاربن نشان داده می‌شود. این اتم زیربنای دنیای ماست و در اینجا بزرگ نشان داده می‌شود. تصویر دوم منظومه شمسی ما را نشان می‌دهد. تعداد الکترون‌هایی که به دور خورشید اتم یک جسم می‌چرخند با تعداد الکترون‌های اتم‌های جسم دیگر متفاوت است. مثلاً اتم اورانیوم ۹۲ الکترون دارد، در حالیکه کاربن فقط دارای شش الکترون است که دو الکترون آن نزدیک به هسته و چهار الکترون آن دور از هسته می‌چرخند ولی ما باید فعلاً الکترون‌ها را فراموش کرده و به مُلکول‌ها بپردازیم.

بشر و یا انسان فقط یک توده ملکولی است که دائماً حرکت می‌کند، و بنظر می‌آید که ماده‌ای جامد است. هر چند که نمی‌توان به آسانی انگشتی در گوشت و پوست او فرو برد ولی جامد بودن فقط خواب و خیالی است که بشر بر خورد تحمیل کرده است. حالا در نظر آورید که موجودی فوق‌العاده ریز بتواند با فاصله‌ای از بشر ایستاده و او را نگاه کند! چه خواهد دید؟ منظومه‌های شمسی متعدد و کهکشان‌ها و راه‌های متعددی که براه شیری می‌پیوندند. در قسمت نرم بدن مانند عضلات، موجود فوق ریز منظومه‌هایی را خواهد دید که از همدیگر با فاصله‌ای دورتر قرار گرفته‌اند، و برعکس در قسمت‌های استخوانی بدن، آنها منظومه‌های فشرده بهم را خواهد دید، زیرا ملکول‌ها بهم نزدیک‌ترند و بنظر مجتمعی از ستارگان خواهند آمد.

در نظر آورید که در شبی صاف و بدون ابر بر بالای قله کوهی ایستاده‌اید. شما در آن بالا تنها هستید و نور چراغهای شهر به شما نمی‌رسد و آن نور در برخورد با ذرات بسیار ریز آب که بصورت رطوبت در هوا وجود دارد منعکس نشده است تا از شفافیت رنگها در آن شب صاف بکاهد. (و بهمین علت است که رصدخانه‌ها را در نقاط بلند و دور افتاده می‌سازند.)

در بالای سر شما ستارگان آسمان واضح و درخشانند و شما به آنها نگاه کرده و می‌بینید که در پهنه آسمان و در سطحی تمام نشدنی در برابر چشمان شما قرار دارند. کهکشان عظیمی در برابر شما بر پهنه آسمان گسترده شده و ستارگان، شب تار را زینت می‌دهند. در قسمتی از آسمان نواری از ستارگان مانند گردوغباری کشیده شده که به آن راه شیری می‌گویند و به کوره راهی پهن‌اور و خاکستری می‌ماند. ستارگان، کهکشان‌ها، دنیا‌های دیگر با اجرام دیگر، ... و ملکول‌ها، و این چیزی است که آن موجود بسیار ریز خواهد دید ... تو را خواهد دید.

ستارگان آسمان به نظر نقطه‌های نوری هستند که با فواصل بعید از همدیگر قرار دارند. بلیون‌ها و تریلیون‌ها ستاره در دنیا وجود دارد؛ ولی فاصله آنها از همدیگر بسیار زیاد است، آنقدر زیاد که تعداد آنها را ناچیز می‌نمایاند، بطوریکه می‌توانید در سفینه‌ای نشسته و بدون برخورد با ستاره‌ای از میان همه آنها گذر نمایید. حال فرض کنید که شما به توانید فواصل بین ستارگان را کم کنید، مُلکول‌ها را چه خواهید دید؟ آن وجود ذره‌بینی فوق ریز که شما را از دور می‌بیند، آیا او نیز در این فکر است؟ ما می‌دانیم مُلکول‌هایی را که آن موجود می‌بیند ما هستیم، پس شکل یک مجتمع ستاره‌ای در آسمان چگونه است؟ هر بشر خود دنیائی است دنیائی که در آن ستارگان - مُلکول‌ها - بدور آفتابی کانونی می‌چرخند. هر سنگ و چوب و قطره آب از مُلکول‌هایی ترکیب شده که حرکتی جاودانه دارند.

بشر از مُلکول‌های فعال و جنبیده ساخته شده، و جنبش او مولود نوعی الکتریسیته است که با همراهی و یاری الکتریسیته فوق خود زندگی همراه با احساس و ادراک را ارائه میدهد. در تطبیق زمین، طوفان‌های مغناطیسی برپا شده و انوار خود را بصورت شفق شمالی با تمام رنگهای زیبایش به تجلی در می‌آورد. در گرداگرد ستارگان مُلکول‌ها به تشعشع‌های مغناطیسی وجود دارد و در تشعشع‌های مغناطیسی سرچشمه گرفته از دنیا‌های نزدیک و مُلکول‌ها تداخل یافته و تحت تأثیر همدیگر قرار می‌گیرند. هیچ بشری خودبخود دنیائی نیست! هیچ دنیا و یا مُلکولی نمی‌تواند بدون وجود دنیاها و یا مُلکول‌های دیگر بزندگی ادامه دهد. همه دنیاها و مُلکول‌ها بوجود دیگر دنیاها و مُلکول‌ها وابسته‌اند تا بتوانند بزندگی و هستی خود ادامه دهند.

باید دانست که گروه‌های مُلکولی دارای چگالی‌های مختلف بوده، و مانند مجموعه‌ای از ستارگان می‌باشند. آنها در حقیقت مانند مجموعه‌ای

از ستارگانی که در فضا معلق می باشند هستند. در نقاطی از دنیا تعداد ستارگان کمتراند ولی در نقاطی دیگر تعداد آنها بسیار بیشترند، مثلاً در کهکشان راه شیری. درست مانند یک تکه سنگ که می تواند معرف کهکشان و یا مجمع الکواکب فشرده ای با جمعیت زیاد باشد. هوا مُلکول های از هم دور افتاده تری دارد. هوا در حقیقت آنقدر دقیق است که از موی رگهای ریه ما عبور می کند و در خون ما جذب می گردد. در ماوراء هوای زمین مجموعه ای از مُلکول های هیدروژن وجود دارد که با سرعت زیاد ارتعاش می یابند. ستارگان و دنیاهائی را که ما می شناسیم از مُلکول های هیدروژن تشکیل یافته اند.

واضح است که اگر کسی دارای کلکسیونی از مجموعه های بسیار زیاد مُلکولی باشد، برای او و یا هر موجود دیگری با این خصوصیات سخت خواهد بود که از موجود دیگری بگذرد. ولی "شبح" ها که دارای مُلکول های بسیار دور از هم می باشند می توانند از دیوارهای آجری رد شوند. کمی فکر کنید که خود دیوار آجری از چیست: فقط کلکسیونی از مُلکول ها و چیزی مانند گرد و غبار معلق در هوا مانده. هر چند به نظر نمی رسد ولی بین هر مُلکول با مُلکول دیگر فضای خالی وجود دارد، درست مانند فضای خالی بین ستارگان. بنابراین اگر موجودی به اندازه کافی کوچک بوده و یا مُلکول هائی به اندازه کافی از هم دور باشند، قادرند از بین مُلکول هائی مانند مُلکول های یک دیوار آجری بگذرند بدون اینکه با مُلکول های آن برخورد کنند. چنین موضوعی بما می فهماند که چگونه یک شبح قادر است به درون اتاق در بسته ای نفوذ کرده و یا از دیواری سفت و سخت و جامد عبور نماید. بنابراین دیواری که برای شما جامد و غیر قابل نفوذ می نماید، برای یک شبح و یا یک موجود کیهانی غیر قابل نفوذ نیست. و مبادر آینده به چنین موضوع هائی خواهیم پرداخت.

درس دوم

همانطوری که گفته شد بدن انسان مجموعه‌ای از ملکول‌هاست. در حالیکه یک موجود بسیار ریز، مثلاً یک ویروس، را بصورت کلکسیون و یا توده‌ای از مُلکول می‌بینید. ما مجبوریم بدن انسان را مجموعه‌ای از مواد شیمیائی نیز بدانیم.

بدن یک انسان دارای مواد شیمیائی بسیار است؛ در عین حال بیشتر بدن انسان را آب تشکیل می‌دهد. اگر احیاناً فکر می‌کنید این گفته با آنچه که در فصل قبل گفته‌ایم تضاد دارد، به خاطر آورید که حتی آب نیز از ملکول‌های ترکیب شده، و اگر شما می‌توانستید به یک ویروس حرف زدن را بیاموزید (!) او به شما می‌گفت که ویروس‌های آب را دیده که مانند سنگریزه‌های کنار دریا با هم برخورد مینمایند، و اگر موجود ریزتری را از ویروس پیدا میکردید به شما می‌گفت که مُلکول‌های هوا را مانند ماسه‌های کنار دریا می‌بینید، ولی در حال حاضر ما بیشتر باشیمی بدن انسان سروکار داریم.

اگر شما به یک مغازه رفته و برای چراغ قوه خود یک باطری به خرید فروشنده به شما محفظه‌ای از روی، خواهد داد که یک الکتروودکاربن در درون و وسط آن قرار دارد. این الکتروودکاربن به ضخامت یک مداد است و

بین آن و دیواره رویی، محفظه را با مجموعه‌ای از مواد شیمیائی پر کرده‌اند. در میان این باطری همه چیز کاملاً مرطوب است: البته بیرون باطری همه چیز کاملاً خشک است، و شما آنرا در چراغ قوه خود کار می‌گذارید و روشنائی بدست می‌آید. آیا می‌دانید چرا؟ برای اینکه تحت شرایط خاصی، فلز، کاربن و مواد شیمیائی نسبت به یکدیگر عکس العمل شیمیائی نشان داده و حاصل آن چیزی است که ما آنرا الکتریسیته می‌نامیم. در باطری محفظه روین همراه با مواد شیمیائی و الکترود کاربن برق تولید می‌نماید، ولی برقی در درون باطری چراغ قوه وجود ندارد، بلکه مجموعه‌ای از مواد شیمیائی وجود دارد که آماده است کاری را که تحت شرایط معینی از او خواسته شده انجام دهد.

بسیاری شنیده‌اند که هر نوع قایق و کشتی، می‌تواند فقط با بودن در درون آب شور دریا، برق تولید کند مثلاً در شرایطی خاص یک قایق و یا کشتی قادر است فقط با بودن در آب دریا بین دو صفحه فلزی نامتجانس جریان برق تولید کند. اگر قسمت زیرین یک کشتی مسی باشد و قسمت‌های آهنی را روی آن سوار کرده باشند "اکترولیز" (تولید جریان برق) نقطه اتصال آن دو فلز یا متجانس را (آهن و مس) خورده و آنرا از بین خواهد برد مگر اینکه ترتیب بخصوصی داده شود تا از این کار جلوگیری گردد. البته این روزها چنین چیزی رخ نمی‌دهد، زیرا می‌توان با بکار بردن قطب مثبتی که برای ممانعت از خورده شدن فلز بکار می‌برند و معمولاً از یک تکه روی، آلومینیوم، و یا منگیز درست شده و در مقایسه با فلزات دیگر مانند مس و برنز مثبت هستند استفاده کرد. همانطوری که می‌دانید از برنز برای ساختن پروانه‌های کشتی استفاده می‌کنند. حال اگر این فلز قطب مثبت در محلی در زیر آب کار گذاشته شود باعث خواهد گردید که بدنه و پروانه کشتی سالم مانده ولی خود فلز قطب مثبت بکار برده شده خورده شده و از بین برود، و به تدریج که چنین فلزی از بین

رفت میتوان آنرا تعویض نمود. چنین تعویضی نگهداری از کشتیها عادی است همه آنچه که شرح داده شد برای این است که بدانید از چه روشهای غیر عادی، الکتریسته تولید می گردد.

مغز انسانی الکتریسته خود را تولید می نماید. در درون بدن انسان نیز تعداد بسیار کمی از انواع فلزات وجود دارد، حتی فلزاتی مانند روی، و البته باید در نظر داشته باشیم که بدن انسان دارای مُلکولهای کاربن بعنوان مواد زیربنایی خود هستند. مقدار زیادی آب در بدن انسان وجود دارد و مواد شیمیائی کمی نیز مانند منگنیز و پتاسیوم و غیره در بدن انسان یافت می شود. فلزات نامبرده در کنار هم تولید جریانی از الکتریسته هر چند بسیار ضعیف می کنند که جریانی کشف شود ولی جریانی است اندازه گیری و شناسائی شده است. کسی که بیمار می شود می تواند با بکارگیری بعضی از ادوات مخصوص جریان امواج، مغز خود را اندازه گیری نماید. معمولاً برای اندازه گیری امواج مغز، الکترودهای متعددی بر روی سر بیمار قرار میدهند و قلمهای کوچکی کار بر روی نواری کاغذی را شروع مینمایند، و همانطوریکه بیمار به چیز و یا موضوع بخصوصی فکر می کند قلمها چهار خط پیچاپیچ بر روی کاغذ رسم مینمایند و این خطوط می توانند به نوع بیماری تفسیر شوند. بکارگیری چنین ادواتی در تمام بیمارستانهای امراض روانی متداول است.

مغز نوعی ایستگاه گیرنده برای بدست آوردن پیامهای فوق خود می باشد. و در مقابل مغز انسان نیز می توانند پیغامها و اطلاعاتی را انتقال دهد، مانند دروس آموخته شده و تجربه های بدست آمده و غیره. این پیامها و اطلاعات از طریق "رشته سیمین" فرستاده می شود. رشته سیمین عبارتست از توده ای از مُلکولها که دارای ارتعاش سریع و چرخش متباین، متغیر، و متناوب هستند و بدن انسان را با فوق خود او مرتبط می سازند.

بدن انسان در روی زمین مانند سفینه‌ئی است که از راه دور بکار انداخته می‌شود، و راننده آن فوق خود می‌باشد. شما حتماً یک اتومبیل باطری‌دار را که اسباب بازی بچه‌ها است دیده‌اید. این وسیله معمولاً توسط سیمی قابل انحنای و دراز بچه را به اتومبیل وصل می‌نماید. بچه می‌تواند با فشار دادن دکمه‌ای اتومبیل باطری‌دار خود را بطرف جلو رانده، متوقف کند و به عقب براند و یا بحرکت در آورد دستگیره‌ای آنرا به اطراف هدایت نماید. بدن انسان را میتوان تا حدی مانند آن اتومبیل دانست، زیرا فوق خود قادر به آمدن بر روی زمین نیست تا بتواند تجربه کسب کند، بنابراین بدنش را که ما باشیم به روی زمین می‌فرستد. هر چه که فکر کنیم، بشنویم، و یا انجام دهیم بطرف بالا و فوق خود فرستاده شده و در خاطره‌اش ثبت می‌شود. مردان بسیار هشیار که به آنها "الهام" می‌شود اغلب پیامی را - با هشیاری تام - مستقیماً از طریق فوق خود توسط رشته سیمین دریافت می‌کنند. لئوناردو داوینچی یکی از افرادی بود که با فوق خویش تماس دایم داشت، و بنابراین او را در هر کاری که انجام میداد یک نابغه میشناختند. هنرمندان و موسیقیدانان بزرگ از کسانی هستند که با فوق خود خویش در یک الی دو خط و یا رشته تماس دارند، و بنابراین آنها آنچه را که می‌خواهند انجام دهند با کسب الهام انجام می‌دهند. چه تابلوی زیبایی را بکشند و چه موسیقی روح افزائی را تنظیم نمایند. همه آنها با الهام توسط قدرتهای مافوق و عظیمی که ما را کنترل می‌نمایند به آنها دیکته شده است.

رشته سیمینی که ما را به فوق خود وصل می‌نماید مانند بند نافی که جنینی را به مادر وصل می‌کند عمل می‌نماید. بند ناف وسیله‌ای بسیار ظریف و دقیق و پیچیده است، در حالیکه در مقابل، پیچیدگی رشته سیمین ما به سادگی یک نخ می‌باشد. رشته سیمین توده‌ای از مُلکول‌هائی است که با تناوبی بسیار متغیر بدور خود می‌چرخند، ولی از نظر انسانی

که بر روی زمین است نامحسوس و نادیدنی است، زیرا مُلکول‌های رشته سیمین بیش از آن با هم فاصله دارند که توسط انسان دیده شوند. بسیاری از حیوانات می‌توانند رشته سیمین را ببینند زیرا حیوانات با تناوبی غیر از انسانها می‌بینند و می‌شنوند. همانطوریکه میدانید سگ‌ها را میتوان با سوت "ساکت" احضار نمود. ساکت! زیرا انسان قادر به شنیدن صدای آن نیست ولی سگها آنرا به آسانی میشنوند. همینطور حیوانات می‌توانند رشته سیمین و هاله را ببینند، زیرا اینها هر دو در تناوبی از ارتعاشات قرار دارند که در قدرت پذیرش و دید حیوانات است. برای یک انسان امکان دارد که به آسانی و با تمرین شعاع پذیرش دید خود را وسعت بخشد. همانطوریکه یک فرد ضعیف خواهد توانست با ورزش و تمرین وزنه سنگینی را بلند نماید؛ وزنه‌ایکه در حالت عادی، بلند کردن آن بیش از توان بدنی او است.

رشته سیمین توده‌ای از مُلکول‌ها و توده‌ای از ارتعاشات است. می‌توانید آنرا پرتوی از امواج کوتاه رادیوئی بدانید که دانشمندان با قُطر محدودی بر سطح کره ماه مینوازند. دانشمندان برای اندازه‌گیری و آگاهی از فاصله کره زمین تا ماه پرتو باریکی از امواج رادیوئی را بطرف ماه می‌فرستند، و این درست همان رابطه‌یی است که بین بدن انسان و فوق خود وی وجود دارد. و این طریقه‌ایی است که فوق خود توسط آن با بدنی بر روی زمین ارتباط حاصل می‌نماید.

هر کاری که ما انجام بدهیم فوق خود ما میداند مردمی که "به راه است" می‌روند سعی دارند روحانی شوند. در واقع آنها برای روحانی شدن تلاش مینمایند تا مقدار ارتعاش خود را در روی زمین فزونی بخشند، و از طریق رشته سیمین، آنان ارتعاش فوق خود را نیز افزونتر می‌نمایند. فوق خود قسمتی از وجود خود را برای آموزش درس‌هائی و بدست آوردن تجربیاتی بزمین می‌فرستد. هر عمل نیکوئی که انجام دهیم

ارتعاشات زمینی و کیهانی ما را افزون می‌بخشد، ولی اگر عمل بد و زشتی از ما سرزند و علیه کسی مرتکب عمل ناصوابی شویم مقدار ارتعاشات روحانی، کاهش خواهد یافت. بنابراین اگر عمل زشتی از ما علیه کسی سرزد خود را پله‌ای در نردبان اعتلاء و تکامل پائین آورده‌ایم، و هر عمل پسندیده‌ای بهمان نسبت ارتعاش خصوصی ما را افزایش می‌دهد. و بهمین علت نیز باید به این فورمول قدیمی بودائی توجه نمود که می‌گوید: در عوض بدی خوبی کن و از هیچکس و عمل او ترس، زیرا در عوض بدی خوبی کردن و با خوب بودن در همه اوقات ما اعتلاء می‌یابیم و هرگز سقوط نخواهیم نمود.

۱- منظور از روحانی به کسوت روحانی در آمدن نیست.

همه افراد پست و یا پژمرده را می‌شناسند: مقداری از دانش متافیزیک ما را در کلمات روزمره خود بکار می‌برند، مثلاً می‌گویند او در حالتی کدِر است، و یا او فقط سیاه می‌بیند. این همه بخاطر ارتعاشات است، و بستگی دارد به آنچه که بدن از طریق رشته سیمین به فوق خود انتقال می‌دهد، و آنچه که فوق خود به بدن پس می‌فرستد: آنهم از طریق رشته سیمین.

برای بسیاری سخت است که بفهمند چرا نمی‌توانند آگاهانه با فوق خود تماس بگیرند. چنین امری بدون آموزش‌های صحیح و طولانی بسیار سخت بوده و میسر نمی‌باشد. فرض کنیم شما در امریکای جنوبی هستید و مایلید با شخصی در منطقه‌ای از روسیه، مثلاً سبیری با تلفن صحبت کنید. برای انجام این عمل اول باید مطمئن شوید که خط تلفنی قابل دسترسی در اختیار دارید، و سپس باید فرق وقت شبانه‌روز را بین دو کشور در نظر بگیرید، و بعد باید بنحوی دریابید که شخص مورد نظر در دسترس می‌باشد و می‌تواند بزبان شما صحبت کند، و اما پس از همه

اینها آیا مقامات کشورهایتان اجازه صحبت بین شما دو نفر را خواهند داد یا نه! بنابراین بهتر است در این دوره از تکامل سعی نکنید تا آگاهانه با فوق خود تماس بگیرید، زیرا هیچ دوره درسی نمی تواند در چند صفحه تمریناتی ده ساله را که برای تبحر در این امر لازم است جایگزین کنید. به نظر می رسد که بیشتر مردم انتظار زیاد دارند: آنها انتظار دارند درسی را خوانده و دستورات آن را فوراً بکار بسته، و مانند استادی هر کاری را که او انجام میدهد انجام دهند. در حالیکه آن استاد و استادان دیگر یک عمر را به مطالعه و تمرین گذرانده اند، و حتی شاید تمرینات آنها در چند عمر زمینی ادامه داشته است بنابراین. این دروس را با دقت مطالعه کرده و بر آنچه که مطالعه نموده اید بتفکر بنشینید و اگر توانستید ذهن خود را باز کنید، ممکن است شاید روشنی ذهن شما عطا گردد. ما می دانیم که در بسیاری از اوقات افراد (و اغلب اوقات خانم ها) اطلاعاتی بدست آورده و توانسته اند هاله روحانی و رشته سیمین را ببینند. تجارب زیادی داریم که پشتوانه اظهارات خود بنمائیم، که شما نیز می توانید چنین کاری را بکنید - و این بشرطی است که بخود اجازه باور کردن و ایمان آوردن به این امر را بدهید.

درس سوم

ما توضیح داده‌ایم که چگونه مغز انسان، با واکنش‌های شیمیائی، الکتریسته تولید می‌نماید. آب و مواد فلزی در آن گذر نموده و الکتریسته را می‌سازند. همانطوری که مغز انسان الکتریسته می‌سازد، بدن او نیز توانائی تولید الکتریسته را دارد، زیرا خونی که در بدن جریان دارد دارای همان آب و مواد فلزی و شیمیائی موجود در مغز است. تمام بدن را الکتریسته فراگرفته، ولی این الکتریسته‌ای نیست که چراغ منزل شما را روشن کند و یا غذایتان را بپزد، بلکه باید به آن مانند نوعی الکتریسته با مبنای مغناطیسی بنگرید.

اگر یک آهن‌ربای ساده را روی میزی قرار داده و ورقی کاغذ بر روی آن بنهیم، و سپس مقداری بُراده آهن بر روی کاغذ بپاشیم، مشاهده خواهیم نمود که براده‌های آهن در روی کاغذ با طرحی مخصوص قرار خواهند گرفت. این آزمایش ارزش انجام آنرا دارد. یک آهن‌ربای ساده را از تدارک‌کننده وسائل علمی و یا یک ابزار فروش تهیه نمایید. چنین آهن‌ربائی معمولاً ارزاقیمت می‌باشد. (مگر اینکه مایل باشید آنرا از کسی امانت بگیرید) آهن‌ربا را بر روی میز گذارده و صفحه کاغذی را بنحوی در آن قرار دهید که آهن‌ربا در وسط صفحه کاغذ قرار گیرد. شما

می‌توانید از فروشنده مواد شیمیائی و یا علمی مقداری بُراده ریز آهن نیز تهیه نمایید، چنین براده‌ای نیز ارزان خواهد بود. بُراده را همانطوری که نمک بر غذا می‌پاشید از فاصله سی سانتیمتری بر روی کاغذ بپاشید، و مشاهده خواهید نمود که این براده‌ها خود را در طرفی بخصوص بر روی کاغذ در خواهند آورد. و این طرح مخصوص دقیقاً معلوم خواهد نمود. بیشترین کشش در چه نقطه‌ای از آهن‌ریا قرار دارد. شما مشاهده خواهید نمود که وسط آهن‌ریا کاملاً معلوم بوده و بیشترین تجمع براده‌ها در دو قطبین آهن‌ریا که بیشترین قدرت کشش را دارند وجود دارد. این آزمایش را انجام دهید زیرا در مطالعات آینده می‌تواند به شما کمک کند، چون هاله روحانی و هاله اصلی از یک چنین قدرت مغناطیسی تشکیل یافته‌اند. قدرت کشش مغناطیسی همان هاله روحانی (اثیری) و اِتریک^۱ بدن انسان می‌باشد و هاله اولیه بدن انسان است.

احتمالاً همه میدانند که سیم حامل جریان برق میدانی مغناطیسی بدور خود دارد. اگر جریان برق مستقیم نبوده و دارای تناوب باشد آنگاه این میدان تنش داشته و با عوض شدن قطبین متغیر خواهد گردید، یعنی مانند جریان متناوب ضربان داشته و کم و زیاد می‌گردد. بدن انسان که خود یک منبع تولید الکتریسیته می‌باشد نیز دارای میدانی مغناطیسی در خارج از خود می‌باشد، میدانی پرنوسان، و آنقدر ارتعاش آن سریع می‌باشد که درک لحظات ارتعاش میسر نیست. درست مانند لامپ روشنائی منزل‌ها که ارتعاش آن قابل تشخیص نیست، زیرا این لامپ‌ها در هر ثانیه از پنجاه الی شصت بار خاموش و روشن می‌شوند ولی کسی این خاموش و روشن شدن را بعلت سرعت آن نمی‌بیند، در حالیکه در بعضی از نقاط بیرون شهر و یا روی کشتی‌ها نوسانات نور لامپ‌ها آنقدر آهسته‌اند که به آسانی قابل تشخیص می‌باشند.

۱- Etheric = یا اثیری

اگر شخصی بیش از حد به شخص دیگری نزدیک شود اغلب احساس خواهد نمود که موهای بدنش سیخ شده. بسیاری از مردم اکثریت مردم - مجاورت با دیگران را کاملاً احساس مینمایند، این موضوع را می‌توانید به درستی امتحان کنید. در پشت سر دوست خود با فاصله‌ای قرار گرفته و دست خود را دراز کنید و انگشت اشاره خود را به برآمدگی پائین گردن او نزدیک نمایید و پس از چند لحظه فشار بسیار خفیفی به پائین گردن او بیاورید. دوست شما اغلب بین نزدیکی انگشت شما به پائین گردن او و لمس نمودن پائین گردن خود را تمیز نخواهد داد، و این امر بخاطر آنستکه هاله روحانی - مغناطیسی شما استعداد احساس لمس شدن را دارد.

هاله روحانی میدان جاذبه مغناطیسی احاطه کننده بدن انسان است. (تصویر ۳) و پیش درآمد هاله اصلی و باصطلاح "هسته" آن می‌باشد. در بعضی از افراد هاله روحانی - مغناطیسی بدن را به ضخامت $1/8$ اینچ احاطه نموده، حتی هر تار موی او را. در بعضی از افراد این هاله دارای ضخامت بیشتری بوده و معمولاً تا شش اینچ ضخامت می‌رسد. نه بیشتر، ضخامت هاله روحانی - مغناطیسی بستگی به بنیه و سلامتی شخص داشته و برحسب درجه قدرت بدنی او فرق می‌کند. اگر شخصی تمام روز را به کاری طاقت‌فرسا گذرانیده باشد هاله وی به پوست بدنش نزدیک خواهد بود، ولی پس از یک استراحت کافی دوباره به ضخامت آن افزوده شده و ممکن است به چند اینچ برسد، و تمام پستیها و بلندیهای بدن را بطور یکنواخت دقیقاً بپوشاند. حتی برجستگیهای کوچکی را مانند یک جوش صورت و یا یک خال گوشتی. و اما اگر شخصی تحت تأثیر فشار برق با آمپر بسیار کم قرار گیرد، آنگاه هاله روحانی - مغناطیسی وی بسیار درخشان دیده شده و رنگ آن از گلی تا ابی متغیر خواهد بود. در آب و هوا و شرایط جوئی بخصوصی رنگ هاله‌ها را راحت‌تر می‌توان دید. در

روی دریا دریانوردان آنرا بنام آتش سنت الموی^۱ می نامند. در بعضی از دگرگونیهای جوّی در بنادر، بعضی از کشتیها همراه با دکل ها و تمام وسائل آن در آتشی سرد دیده می شود. چنین وضعیتی کاملاً بدون خطر بوده ولی کسانی که برای اولین بار چنین پدیده‌ئی را می بینند وحشتزده خواهند شد. چنین آتش سردی را می توان هاله مغناطیسی کشتی بحساب آورد.

بسیاری از کسانی که در شبی سرد و مه آلود و مرطوب به بیرون از شهر میروند و به کابل های فشار قوی برق نظر می افکنند. تحت شرایط جوّی خاص و در رطوبت زیاد محیط درخششی سفید و مایل به آبی بدور کابل ها مشاهده خواهند نمود، چنین پدیده‌ای کمی ترسناک بوده و بسیاری از روستائیان را می ترساند! مهندسین برق این پدیده را بنام هاله کابل برق فشار قوی می شناسند و یکی از دردسرهای شغلی آنان می باشد، زیرا این هاله در اطراف مقرّه‌ها می تواند هوای محیط خود را یونیزه کرده و باعث بروز اتصالی‌هایی گردد که کلیدهای ایمنی و اضطراری برق نیروگاهها را از کار انداخته و نتیجتاً منطقه‌یی را در تاریکی فروبرد.

در این دوران تکنولوژی مدرن مهندسین پیش‌بینی‌های مخصوص و بسیار پرهزینه‌ای را برای به حداقل رسانیدن و از بین بردن زیان‌های حاصل از چنین هاله‌هایی را می نمایند. هاله روحانی - مغناطیسی انسان بشکل بدن انسان است و درست شبیه هاله‌یی است که در شرایط بخصوص جوّی بدور کابل فشار قوی برق دیده می شود.

بیشتر افراد می توانند بشرط حوصله و تمرین زیاد، هاله مغناطیسی را ببینند. متأسفانه اغلب مردم فکر می کنند می توانند دانش چنین بینشی را سریع و ارزان بدست آورند، قدرت و مهارتی را که استادان فن سالها

صرف کسب آن نموده‌اند، باید یادآور گردید که در هیچ کاری مهارت بدون تمرین بدست نمی‌آید. موسیقیدانان برجسته ساعت‌ها تمرین کرده و هرگز دست از تمرین برنمی‌دارند، بنابراین اگر شما نیز طالب دیدن هاله مغناطیسی و هاله اصلی می‌باشید باید تمرین کنید یک طریقه تمرین همراه کسی است که مایل به همکاری بوده و می‌تواند کمک کند. او باید دست لُخت خود را با انگشتان باز در مقابل و نزدیک زمینه کِدر و یا سیاه مات نگهدارد. بطرف دست و پنجه باز او نگاه کنید. بطرف آن ولی نه مستقیماً به آن. فقط باید به محل صحیح و بطریقه صحیح نگاه کنید، و بالاخره چسبیده به پوست رنگی آبی - خاکستری خواهید دید، و همانطوریکه قبلاً ذکر گردید ضخامت آن در حدود یک هشتم اینچ خواهد بود، و شاید تا شش اینچ نیز برسد. ولی اغلب شخص طالب دیدن هاله بدست دوست خود نگاه خواهد کرد و بجز آن نخواهد دید. این امر احتمالاً بخاطر آن است که شخص بیش از حد برای دیدن تلاش می‌کند و با اصطلاح بخاطر درختان قادر بدیدن چوب آنها نیست. سعی کنید آرامش داشته و تلاش بیش از حد نکنید، و با تمرین خواهید دید که در آنجا چیزی برای دیدن هست.

طریقه دیگر تمرین این است که، بنشینید و تقریباً شش پا با نزدیکترین شیئی فاصله بگیرید. این شیئی می‌تواند میز، صندلی، و یا حتی یک دیوار باشد. آهسته، یکنواخت، و عمیق تنفس کنید. دو دست خود را بموازات هم جلو برده و نُک انگشتان را، فقط نُک انگشتان را در حالیکه شست‌ها را بالا گرفته‌اید با هم مماس نمائید. حال اگر انگشتان را کمی از هم دور کنید، مثلاً $\frac{1}{8}$ اینچ - یا یک چهارم اینچ - احتمالاً چیزی دود مانند و کمی کمرنگ، و یا حتی کمی درخشان خواهید دید. هنگامی که رنگی آبی - دودی را دیدید دست‌ها را کمی بیشتر از هم فاصله بدهید، هر بار $\frac{1}{4}$ اینچ (بین $\frac{1}{4}$ الی یک سانتیمتر) و مشاهده خواهید نمود چیزی بین دو

دست شما وجود دارد و این "چیز" هاله مغناطیسی شما است. اگر بعللی وقفه‌ای رخ داد و یا خسته شدید و بالاجبار هاله را از دست دادید دوباره نُک انگشتان را بهم نزدیک کرده و سعی کنید آن را دوباره بیابید، زیرا شما فقط به تمرین احتیاج دارید. یکبار دیگر گوشزد مینمایم که موسیقیدانان بزرگ دنیا مدام در حال تمرین می‌باشند و فقط پس از تمرینات طولانی است که می‌توانند موسیقی دلنوازی را ارائه دهند؛ شما نیز می‌توانید با تمرین در علم متافیزیک به نتایجی مطلوب برسید:

هنگامی که دوباره به نُک انگشتان خود نگاه می‌کنید به کمرنگی را می‌بینید که از یک سر انگشت بطرف سر انگشت دیگر در جریان است. از چپ بر راست و یا از راست به چپ، و این امر فقط به جنسیت شما بستگی ندارد بلکه به سلامتی و بنیه شما نیز و آنچه که در آن هنگام فکر می‌کنید وابسته است.

اگر بتوانید شخصی را که راغب به متافیزیک است به کمک و همکاری بگیرید و با کف دست تمرین نمائید بهتر است، و در صورتیکه شخص کمک‌کننده از جنس مخالف باشد مطلوب‌تر است ولی اجباری نیست. همکار و کمک‌کننده شما باید روبروی شما نشسته و دست خود را در حالیکه کف آن روبه بالا قرار دارد بطرف شما دراز نماید، شما نیز باید دست خود را دراز کرده و کف آنرا رو به پائین بگیرید. آنگاه دست خود را آهسته پائین آورده و با فاصله‌ای در حدود دو اینچ (پنج سانت) مانده به کف دست کمک و همکارتان را پائین آورده و نگهدارید، و در آنجا احساس خواهید نمود که نسیم گرم و یا خنکی از یکدست بطرف دست دیگر می‌رود. چنین احساس از وسط کف دست شروع شده و بستگی دارد به نوع دست راست و یا چپ در صورتیکه نسیم گرمی را احساس نمودید دست خود را کمی تکان بدهید تا انگشتان دستتان با دست همکارتان کاملاً مساوی نبوده و با کمی زاویه بر انگشتان او قرار گیرد. و

در این حال احساس خواهید نمود که گرمای نسیم بین دو دست بیشتر می شود. هر قدر تمرینات بیشتر شود احساس گرمای بیشتری را بین دو دست خود و همکارتان خواهید نمود. در اینحال اگر بین دست خود و همکارتان را نگاه کنید هاله روحانی مغناطیسی را خواهید دید. این هاله مانند دود بازدم یک سیگاری نبوده بلکه دارای کمی رنگ آبی تازه می باشد.

باید دائماً گوشزد کنیم که هاله روحانی فقط معرف مغناطیسی خارجی شخص است، و ما آنرا روح یا شبح می نامیم زیرا هنگامی که شخص سالمی ناگهان می میرد هاله مغناطیسی او تا مدتی همراه بدن می ماند، و پس از جدا شدن از بدن تا مدتی مانند روحی سرگردان باطراف رفته ولی با موجودات کیهانی کاملاً فرق دارد. راجع باین موضوع بعداً بیشتر بحث خواهیم نمود. شما احتمالاً راجع به قبرستان های قدیمی خارج از شهر شنیده اید، در آن جا چراغ وجود ندارد و بسیاری ادعا دارند که در شبهای تاریک نور آبی کمرنگی را مشاهده می نمایند که معمولاً از یک قبر تازه پر شده خارج می شود. این نور آبی رنگ همان هاله مغناطیسی است که از بدن تازه مرده ای جدا می شود، و شما می توانید آنرا به بخاری که از یک کتری آب داغ که آتش زیر آن خاموش شده باشد تشبیه کنید. بتدریج که کتری سرد می شود بخاری با غلظت کمتر از آن بیرون می آید، و بتدریج که بدنی می میرد (فراموش نشود که مرگ مراحل مختلفی دارد!) قدرت هاله مغناطیسی آن کمتر و کمتر می گردد. شما حتی می توانید قدرت هاله مغناطیسی را چند روز پس از مرگ کلینیکی در اطراف بدن یک مرده رویت نمایید. ولی این موضوعی دیگر و برای درسی دیگر است.

دائماً تمرین کنید. به دستها و بدنتان نگاه کنید. با دوستی که حاضر بهمکاری با شما می باشد تمرین نمایید، زیرا فقط با تمرین است که می توانید هاله روحانی - مغناطیسی را رویت نمایید. و بدانید که تا

هنگامی که هاله مغناطیسی را رویت نموده‌اید هاله اصلی اشخاص را که بسیار ظریف‌تر از آنست رویت نخواهید نمود.

درس چهارم

همانطوریکه در درس قبلی ذکر گردید همه جای بدن بدون استثناء با هاله مغناطیسی پوشیده شده، ولی در ادامه آن هاله اصلی بدن قرار دارد. هاله اصلی تا حدی شبیه هاله مغناطیسی بوده و از مبنای مغناطیسی الکتریکی تشکیل یافته، ولی شباهت بین دو هاله مغناطیسی و اصلی در همین جا تمام می شود.

می توان گفت که هاله اصلی رنگهای فوق خود را بنمایش می گذارد و نشان می دهد که شخص روحانی و یا جسمانی - نفسانی است. این هاله همچنین نشان دهنده سلامت و یا بیماری شخص می باشد. همه چیز در این هاله نشان داده می شود، و نشان دهنده فوق خود شخص می باشد، و یاد در صورتیکه مایل باشید می توان آنرا، جان، ذات، والهام بخش انسان بدانید. بنابراین فوق خود و جان یکی هستند.

در هاله اصلی می توان بیماریها و سلامتی، سرخوردگی ها و موفقیت ها، و عشق و نفرت را رؤیت نمود. شاید در این دور و زمانه همان بهتر که بسیاری نتوانند هاله اصلی را رؤیت نمایند، زیرا این روزها سوء استفاده از دیگران بسیار رواج یافته و بسیاری مایلند بر دیگران تَفَوُّق یابند، و هاله اصلی دست همه را آنطوری که باید رو خواهد نمود و رنگها

و تغییرات آنها ارتعاش فوق خود را نشان خواهد داد. هاله اصلی در اشخاص بیمار ضعیف شده و شروع به از بین رفتن می نماید و در برخی از اوقات قبل از مرگ صاحب آن کاملاً محو می گردد، و این امر در مواقعی است که شخص بیمار از یک بیماری طولانی مرده باشد. هر چند هاله اصلی از بین می رود ولی هاله مغناطیسی را بجا می گذارد. در عین حال اگر شخص سالمی به مرگ ناگهانی فوت نماید هاله اصلی تا چندین لحظه پس از مرگ کلینیکی با بدن خواهد ماند.

شاید بهتر باشد در این مرحله اظهار نظرهایی را راجع به مرگ به میان آوریم، زیرا مرگ مانند خالی کردن سطلی آب و یا خاموش کردن جریان برق یک لامپ نیست. مرگ مراحلی طولانی دارد. فرق نمی کند که شخص چگونه می میرد. ناگهان سر او را قطع مینمایند و یا بتدریج می میرد، مرگ اصلی تا چند لحظه بعد صورت نمی گیرد. همانطوریکه قبلاً ذکر گردید مغز انسان مبدائی برای تولید برق است. خون مواد شیمیائی، رطوبت، و مواد فلزی را تامین می نماید و مقداری از این مواد در یاخته ها و انساج مغز انبار می گردد. بنابراین مغز قادر است از سه الی هفت دقیقه پس از مرگ کلینیکی بکار خود ادامه دهد! می گویند که این و یا آن نوع اعدام مرگ فوری را بدنبال دارد، ولی این عقیده ای مسخره است زیرا اگر سری را فوراً از بدن جدا نمایند مغز آن سر از سه الی پنج دقیقه دیگر بکار خود ادامه خواهد داد. موردی وجود دارد که عده زیادی شاهد آن بوده اند. در روزهای انقلاب کبیر فرانسه یکی از به اصطلاح خائنین را با گیوتین سر بریده و اعدام نمودند. در آن روزها اعدام ها علنی بود و مردمی برای مشاهده اعدام جمع شده بودند. آنروز جلاد خم شد و موهای سر بریده را گرفته و آنرا برای مشاهده عموم بلند نمود و گفت. "این است سر یک خائن". مردم تماشاچی وحشت زده شدند زیرا مشاهده نمودند که لب های سر بریده بدون اینکه صدائی از آنها برآید

تکان خورده و گفتند. "این یک دروغ است" این قضیه دقیقاً در رکوردهای دولت فرانسه ثبت و حفظ شده است. بهر حال هر دکتر و یا جراح می تواند به شما بگوید که اگر بمدت سه دقیقه خون به مغز نرسد مغز صدمه خواهد دید، و به همین علت است که هر گاه قلب از کار افتاد، تلاش و عجله زیادی برای بکار انداختن دوباره آن می نمایند. ما در این مرحله تا اندازه ای از موضوع پرت شدیم تا نشان دهیم که مرگ فوری نیست و از بین رفتن هاله نیز همینطور. این یک حقیقت پزشکی است و تمام پزشکان قانونی و بیماری شناسان می دانند که بدن بتدریج می میرد. اول از همه مغز می میرد، و بعد اعضای بدن یک یک از کار افتاده و آخر از همه موها و ناخن ها می میرند.

نظر باینکه بدن انسان فوراً نمی میرد اثر کمی از هاله در بدن می ماند. روشن بینان می توانند چنین اثری را در شخص مرده دیده و بعلت مرگ پی ببرند. هاله مغناطیسی ماهیتی غیر از هاله اصلی را داراست. و می تواند تا مدتی بصورت یک شبح باقی بماند بخصوص اگر صاحب آن با خشونت و یا ناگهانی مرده باشد. باصطلاح اگر شخص سالمی بمیرد و یا کشته شود با "باطری پُر" فوت کرده و قدرت هاله مغناطیسی او ضعیف نشده و بقدرت خود باقی است. با مرگ شخص هاله مغناطیسی جدا شده و شناور در فضا دور می گردد. هاله مغناطیسی گاهی بعلت کشش های مغناطیسی خود به محل هایی می رود که قبلاً در آنجا بوده، و افراد روشن بین و یا افراد هیجان زده (زیرا هیجان ارتعاشات را زیاد می کند) می توانند آن هاله را دیده و بگویند متعلق به چه کسی می باشد.

هاله اصلی از ماهیتی ظریفتر از هاله مغناطیسی برخوردار است. فرق هاله اصلی با هاله مغناطیسی را میتوان با فرق هاله مغناطیسی با بدن فیزیکی مقایسه نمود. هاله مغناطیسی تمام سطح بدن را با پستی ها و بلندی هایش می پوشاند، ولی هاله اصلی از بدن فاصله داشته و با شکل

تخم مرغی خود بدن را احاطه می نماید (تصویر چهارم) این هاله ممکن است تا هفت پا^۱ ارتفاع و در پهن ترین قسمت چهار پا پهن داشته باشد. این پوشش در قسمت پائین تر بدن باریک تر گشته و بشکل تخم مرغی است که قسمت باریک آن را رو به پائین گذارده باشند، بنابراین قسمت باریک آن در پائین پا قرار دارد. هاله اصلی دارای پرتوهائی با رنگهای درخشان است که از کانون های مختلف بدن بطرف کانون های دیگر بدن جریان دارد. در مثل چینی آمده است که "یک عکس به از هزار کلمه است" بنابراین برای صرفه جوئی در گفتن و نوشتن هزار کلمه عکسی را در تصویر چهارم نشان می دهیم که شکل تخم مرغی هاله را در اطراف شخصی که بطور نیمرخ ایستاده نشان داده و جریان خطوط را از کانون های قدرتی به کانون های قدرتی دیگر نشان می دهد.

ما صریحاً می گوئیم که چنین هاله ای واقعاً وجود دارد، حتی اگر شما فعلاً قادر بدیدن آن نیستید. همانطوری که می دانید هوائی را که استنشاق می نمائید دیده نمی شود، و شک داریم که یک ماهی آب زلالی را که در آن شناور است ببیند. هاله قدرتی مهم و واقعی است، علی رغم اینکه افراد آموزش ندیده نمی توانند آن را ببینند وجود دارد. امکان دارد با بکار بردن ابزار و وسایلی بتوان هاله را دید، مثلاً هم اکنون عینکی که شبیه عینک محافظ چشم موتور سواران است وجود دارد و میتوان با چشم نهادن آن هاله ها را دید، ولی طبق گزارشات و اطلاعات بسیاری که بما داده شده چنین عینکی برای دید چشم ضرر دارد، زیرا چشم را خسته کرده و آنرا مجبور به رفتاری غیرطبیعی می نماید، و بهمین علت نیز ما نمیتوانیم آنرا توصیه کنیم.

و مسائل دیگری نیز وجود دارند که شامل دو شیشه در یک کادر می باشد و باید بین آن دو را با مایعاتی بسیار گرانبه قیمت پُر کرد. ولی ما فقط

۱- هر پا تقریباً $\frac{1}{3}$ سانتیمتر است

به شما توصیه میکنیم که دائماً تمرین نمائید و با کمی ایمان و اطمینان و کمک بخود، خواهید توانست هاله‌ها را رؤیت کنید. و بزرگترین مسئله در دیدن هاله این است که اغلب افراد فکر نمی‌کنند بتوانند هاله‌ای را ببینند.

همانطوری که گفته شد هاله از رنگهای مختلف ترکیب شده، ولی ما رنگها را بصورت بخشی از طیف نوری می‌شناسیم، یعنی هر چند که ما لغت رنگ را بکار می‌بریم می‌توانیم بگوئیم که ما فقط ارتعاش موجی را که مثلاً "سرخ" و یا "آبی" می‌باشد می‌بینیم. سرخ از آسانترین رنگها برای دیدن و آبی از سخت‌ترین آنها است. بسیاری قادر بدیدن رنگ آبی نیستند. و بسیاری نیز قادر بدیدن رنگ سرخ نمی‌باشند. اگر در برابر شخصی روشن بین می‌باشید که قادر بدیدن هاله‌ها است مواظب باشید دروغ نگوئید زیرا او می‌تواند شما را رسوا نماید! معمولاً هر کسی هاله‌ای به دور سر دارد (چون تصویر قدیسین) و این هاله اغلب برنگ زرد درخشان و یا آبی می‌باشد، در صورتیکه کسی دروغ بگوید زبانه‌ای برنگ سبز مایل به زرد از وسط این هاله بیرون می‌جهد. توضیح رنگ آن سخت است ولی اگر دیده شد از یاد فرفتنی است. بنابراین - دروغ گفتن در برابر کسی که قادر بدیدن هاله‌هاست یعنی رسوا شدن بازبانه سبز - زردی که از هاله روی سرش زبانه میکشد. در حقیقت هاله فقط تا چشم اشخاص را میپوشاند، و از چشمان بی‌الا را پرتوی از نور زرد و یا آبی می‌پوشاند که هاله سر شخص می‌باشد و در قسمت انتهای آن یکنوع فواره رنگین به چشم می‌خورد که آنرا فواره نور و یا آنطوری که در شرق می‌خوانند "نیلوفرآبی" گفته‌اند، زیرا شبیه نیلوفرآبی می‌باشد، و در حقیقت تناوبی از رنگ‌ها است که در نظر خیالپردازان بشکل غنچه در حال شکفتن نیلوفرآبی هفت پر است.

هر قدر شخص از نظر روحی قویتر باشد هاله دور سر او بیشتر برنگ

زرد زعفرانی بوده، و هر قدر شخص افکار نادرست و فریبا را در سر پیوراند آن قسمت از هاله او پرنگ قهوه‌ای گل آلود با حاشیه‌ای از رنگ زرد آبی که بین رنگ زرد و سبز است درآمده و دروغگوئی او را فاش می‌نماید.

ما باور داریم تعدادی از افراد بیش از آنچه که بنظر می‌رسند قادر بدیدن هاله اصلی می‌باشند، ما عقیده داریم بسیاری از افراد هاله‌ها را دیده و یا احساس می‌نمایند، ولی نمی‌دانند چه می‌بینند. اصطلاحی معمولی است که شخصی راجع به شخص دیگری بگوید. "او دارای فلان رنگ است"، و نمی‌تواند فلان رنگ را بپوشد زیرا بطور غریزی فکر می‌کند با رنگ هاله وی منافات دارد. حتماً متوجه شده‌اید که شخصی لباسی را با سلیقه‌ای بسیار بد پوشیده، البته طبق نظریه و ارزیابی شما. شاید شما قادر به "دیدن" هاله او نباشید ولی از آنجائی که شما احتمالاً قوه درک و بینش بیشتری را از رفیق بدپوش خود دارید - خواهید دانست لباسی که پوشیده با هاله او تطبیق ندارد. بنابراین بسیاری از مردم ناخودآگاه هاله دیگران را احساس کرده و تجربه کرده‌اند، و نسبت بآن آگاهی دارند. اما از آنجائی که از زمان کودکی بآنها گفته شد: "احمقانه است که بتوانی چنین چیزی را ببینی" آنها خود را در حد باور کردن ندیدن هاله هیپنوتیزم کرده‌اند و هرگز نمی‌توانند هاله‌ای را رؤیت نمایند.

ضمن "این موضوع حقیقت دارد که شخص می‌تواند با پوشیدن بعضی از رنگهای بخصوص بر سلامتی خود اثر بگذارد. اگر شما لباسی بپوشید که با هاله شما مطابقت ندارد بدون شک ناراحت شده و نسبت به ناهماهنگی لباس خود آگاه بوده، و شاید تا هنگامی که آن رنگ ناخوشایند را بتن دارید ناآرام خواهید بود. ممکن است متوجه شوید که رنگی خاص در یک اتاق باعث عصبانیت شما شده و یا به شما آرامش می‌بخشد. بهر حال رنگها فقط ارتعاشاتی دیدنی هستند. رنگ سرخ

یکنوع و رنگ سبز نوعی دیگر ارتعاش دارند، و سیاه ارتعاشی غیر از دو رنگ ذکر شده. همانطوری که ارتعاشات ناموزون آنچه را که ما بنام صدا می شناسیم می توانند با برخورد های خود موجب ناراحتی ما گردند، همانطور نیز ارتعاشات صامت رنگها می توانند در روح و روحیه مانا هماهنگی هائی را ایجاد نمایند.

درس پنجم

رنگهای هاله هر نُت موسیقی شامل ترکیبی از ارتعاشات هماهنگ است که بستگی به سازگار بودن بافت‌های قبل و بعد خود دارد. هر ناسازگاری باعث خارج نواخته شدن نُت و ناخوشایند بودن صدا می‌گردد. موسیقیدانان تمام سعی خود را بر تولید نُت‌هایی می‌نمایند که شنیدن آنها لذتبخش هستند. رنگ نیز مانند موسیقی جزو ارتعاشات بحساب می‌آید، هر چند که آنها در محل بخصوصی از "طیف قابل درک انسانها" قرار دارند. فرد ممکن است دارای رنگهای خالص و دلپذیری باشد که می‌تواند او را خوشحال و سرحال نماید، و یا دارای رنگهایی باشد که تکان دهنده بوده و اعصاب وی را بهم بریزد. در هاله انسان رنگهای زیاد و چندین طیف از هر رنگ وجود دارد که بعضی از آنان خارج از دید افراد آموزش ندیده هستند، و بهمین علت نیز ما در این دنیا برای چنین رنگهایی نام قابل قبول همگانی نداریم.

همانطوری که می‌دانید سوتی بدون صدا برای سگها ساخته‌اند. این صوت صدائی تولید می‌نماید که گوش انسانها قادر به شنیدن آن نبوده ولی سگها آنرا براحتی می‌شنوند. برعکس سگها صدای بَم را کمتر می‌شنوند در حالیکه انسانها قادر به شنیدن آن هستند، و صداهای بَم

برای سگها قابل شنیدن نیست. اگر ما وسعت شنوایی انسانها را گسترش دهیم - می توانیم مانند سگها شنیده - و صدای سوت صامت سگها را بشنویم. بنابراین اگر ما بتوانیم وسعت بینائی خود را بالا ببریم می توانیم هاله های انسانی را رؤیت نمائیم. و مگر اینکه چنین کاری را با دقت و بتدریج انجام دهیم، و گر نه قدرت تشخیص بین رنگ سیاه و رنگ بنفش سیر را از دست خواهیم داد!

اگر فهرستی از رنگهای بیشمار را نام ببریم غیر منطقی خواهد بود. پس بهتر این است که فعلاً با عادی ترین و قویترین سروکار داشته باشیم. رنگهای اصلی در اشخاصی که پیشرفت روحی می نمایند عوض می شود، زیرا به تدریج که شخص از لحاظ روحی و معنوی پیشرفت می نماید رنگهای هاله او نیز قویتر و بهتر می شود. اگر شخصی آنقدر بدشانس باشد که در نردبان پیشرفت روحی و معنوی بالاجبار پله ای پائین تر بیاید، رنگهای اصلی هاله وی کمرنگ تر شده و یا کاملاً رنگ خواهند باخت. و درجه پیشرفت روحی وی را می نمایاند. رنگهای هاله ما نزدیک قوس قزح ظریف بدور خود می چرخند و بدور بدن نیز با پیچ و تاب های مارپیچی چرخیده و در عین حال از بالای سر تا پائین پا می ریزند. ولی این رنگ خیلی بیش از رنگ هایی است که در قوس قزح دیده می شوند: یک قوس قزح فقط انعکاس نوری از کریستالهای ذرات آب است - که پدیده ای بسیار ساده می باشد - ولی هاله اصلی خود زندگیست.

در این مرحله توجه شما را به "تعداد کمی" از رنگها جلب می کنیم، زیرا تا هنگامی که شما نتوانید این رنگهای هاله را ببینید موردی ندارد تا با رنگهای دیگری مواجه شوید.

سرخ - در نوع خوب خود قدرت انجام کار را نشان می دهد. ژنرال ها و افسران ورزیده و پیشوایان دارای تعداد زیادی رنگ سرخ در هاله خود هستند. نوعی از رنگ سرخ که دارای حاشیه زرد است معرف بارز بودن

صاحب خود می باشد - کسی که دائماً در تلاش برای کمک به دیگران است. این رنگ با رنگ کسی که در کارها دخالت بی جا می نماید اشتباه نشود، زیرا رنگ سرخ او معمولاً برنگ سرخ مایل به قهوه ای است. در صورتی که نوارها و یا پرتوهائی از رنگ قرمز صاف بر یکی از اعضاء دیده شود، نشانه سلامت کامل آن عضو می باشد. بسیاری از پیشوایان دنیا دارای رنگ های سرخ زیادی در هاله خود می باشند، ولی متأسفانه بسیاری از این رنگهای سرخ با رنگهای دیگری که چندان مطلوب نیستند آلوده شده اند.

یک سرخ "بد" سرخی که بیش از حد تیره و گل آلود بنظر می رسد معرف شخصی است که خلق و خوئی شریرانه دارد. او غیر قابل اعتماد بوده و ستیزه جو و خائن می باشد. او شخصی است که حاضر است بخاطر خودخواهی و نفع شخصی خویش حق دیگران را پایمال کند. رنگهای سرخ مات نشانه هیجانهای عصبی است. اشخاصی که دارای رنگ سرخ در هاله های خود هستند احتمالاً از نظر بدنی قوی بوده، و متأسفانه از نظر انجام کارهای خلاف نیز قوی می باشند. قاتلین همیشه دارای رنگ سرخ نامطلوب در هاله خود می باشند. هر قدر رنگ سرخ کمرنگ تر باشد، (کمرنگ تر نه صاف تر) صاحب هاله دارای شخصیتی عصبی تر و از نظر اخلاقی ناپایدارتر است. چنین شخصی معمولاً فعال و عصبی بوده و نمی تواند لحظه ای در یک محل بند شود. ناگفته نماند چنین شخصی خودخواه نیز می باشد. رنگ سرخ بر اعضاء وضعیت سلامتی آن عضو را می نمایاند. رنگ سرخ کِدر و یا مایل به قهوه ای که دارای ضربان است، بر هر عضوی که باشد نشانه سرطان است، و کسانی که قادر بدیدن هاله هستند می توانند تشخیص دهند که آیا سرطان پیشرفته است یا نامرعی! زیرا هاله بیثان می تواند با دیدن هاله های پیش بینی کنند که در آینده چه بیماریهایی به بدن هجوم خواهند آورد، و کی بایستی اقداماتی

برای معالجه انجام گیرد. چنین تشخیص‌هایی در آینده بیشترین کاربردها را در هاله درمانی خواهند داشت.

هاله سرخی که فقط در فکین بدرخشد معرف درد دندان در آن نقطه است، و اگر این هاله برنگ قهوه‌ای کِدر درآید نشانه ترس صاحب آن از رجوع به داندانپزشک می‌باشد. رنگ سرخ معمولاً در هاله کسانی دیده می‌شود که از خود راضی و بخود مطمئن می‌باشند، کسانی که علاقه‌ی بیش از حد بخود دارند و دارای غرور بیجا و بدون پایه و اساس می‌باشند. به نظر می‌رسد که می‌توان به گفته قدیمیان راجع به "زنان سرخ" حالت آبی^۱ "سرخ شده از غضب"^۲ "سیاه شده از عصبانیت"^۳ "سبز شده از حسادت"^۴ کمی فکر کرد زیرا این رنگها در هاله کسانی که به حالات ذکر شده دچار می‌شوند دیده می‌شود. اینطور که معلوم است مردمی که برای اولین بار چنین گفته‌هایی را بزبان آوردند دانسته و یا ندانسته هاله را دیده و یا احساس نمودند.

برگردیم به رنگهای گروه سرخ - گلی. (که در حقیقت بیشتر به رنگ مرجانی کمرنگ می‌خورد.) عدم بلوغ روحی و اخلاقی را می‌رساند. بیشتر جوانان سیزده الی نوزده ساله چنین رنگی را بیش از هر رنگی در هاله خود دارند. اشخاص بالغی که دارای رنگ گلی در هاله خود می‌باشند دارای حالات و اخلاقیات بچه‌گانه بوده و فاقد اطمینان بخود هستند. رنگ سرخ - قهوه‌ای. چیزی مانند جگر خام، معرف اشخاص واقعاً بدجنس و بد نهاد است. از چنین شخصی باید برحذر بود زیرا مسئله‌ساز می‌باشد. هرگاه چنین رنگی بر عضوی دیده شود آن عضو بیمار است، و اگر چنین رنگی بر عضوی حیاتی دیده شود صاحب عضو بزودی خواهد مُرد.

۱- منظور پُرمردگی و غمناکی است

۲- هاله افراد غضبناک سرخ

۳- هاله افراد عصبانی سیاه

۴- و هاله حسودان سبز رنگ است.

تمام کسانی که رنگ هاله آنان در پائین جناق سینه (استرنوم) سرخ است دارای اختلالات عصبی بوده و این اشخاص باید بیاموزند تا خود را کنترل کرده، و اگر طالب عمری طولانی تر و شادتر می باشند باید سعی کنند تا در زندگی به آرامش بیشتری دست یابند.

نارنجی - در حقیقت نارنجی نیز شعبه ای از رنگ سرخ است، ولی ما با آن رفتار محترمانه تری نموده و آنرا در دسته بندی خاص خود قرار می دهیم زیرا ادیانی در خاور دور آنرا رنگ خورشید دانسته و به آن احترام می گذارند. و بهمین علت نیز رنگ نارنجی را در کشورهای خاور دور زیاد می توان دید. ولی از آنجائی که باید هر دو روی سکه را بررسی نمود اظهار می داریم که ادیان دیگری در شرق وجود دارند که به عقیده آنان رنگ آبی رنگ خورشید می باشد. بهر حال مهم این نیست که شما بکدامیک از این ادیان پایبند می باشید، زیرا بطور کلی رنگ نارنجی بعنوان رنگ هاله اصلی رنگی مطلوب می باشد. مردمی که دارای رنگ نارنجی در هاله خود هستند تا حد زیادی مراعات دیگران را کرده، انساندوست و نوع پرور هستند، و کسانی هستند که به مردم کم شانس تراز خود و تیره بختان کمک می کنند. رنگ نارنجی زرد بهتر از رنگهای دیگر نارنجی است زیرا نشانه کنترل و تسلط بر نفس بوده و دارای مزایای بیشمار دیگر نیز می باشد.

نارنجی مایل به قهوه ای در هاله معرف شخصیت فرونشسته و تنبل صاحب آن است. او به هر رویدادی می گوید "به درک" ضمناً رنگ نارنجی قهوه ای معرف نارسایی کلیوی نیز می باشد، و اگر چنین رنگی بر روی کلیه ها قرار داشت و دارای حاشیه ای نامنظم و دنداندار و خاکستری بود نشانه وجود سنگ کلیه می باشد.

رنگ نارنجی همراه با سبز در هاله نشانه ستیزه جو بودن صاحب آن است، و چنین شخصی نزاع و ستیزه را بخودی خود دوست دارد. در

صورتیکه در دیدن هاله اصلی مجرب شده و بعد بالایی رسیدید و توانستید سبز را در نارنجی - قهوه‌ای ببینید، از برخورد با صاحب چنین هاله‌ای اجتناب نمائید زیرا او شخصی یکدنده و لجوج بوده و فقط حرف خود را خواهد زد، و با اصطلاح در عکسها فقط رنگ سیاه و سفید را خواهد دید. و فاقد قدرت تخیل و تصور کافی می‌باشد. چنین شخصی نمی‌تواند فکر کند که عقاید می‌تواند گوناگون بوده و علم دارای درجاتی مختلف و رنگها دارای طیف‌های مختلف هستند. شخصی که هاله او برنگ نارنجی - سبز می‌باشد صرفاً بخاطر علاقه به مباحثه مرتباً بحث کرده، ولی در حقیقت برای او مهم نیست که درست و یا غلط بگوید زیرا برای او فقط مباحثه مهم می‌باشد و بس.

زرد - صاحب هاله اصلی برنگ زرد طلایی دارای طبیعتی روحانی می‌باشد، تمام قدیسین بزرگ دارای هاله زرین بدور سر خود بودند. هر قدر قدرت روحی و روحانیت بیشتر باشد هاله زرین آنان بیشتر می‌درخشد. بیائید از موضوع، گریزی زده و بگوئیم افرادی که دارای بیشترین و بالاترین قدرت روحی و روحانیت هستند مقداری رنگ آبی نیلی در هاله خود دارند. ولی ما با رنگ زرد سر و کار داریم و بهتر است بآن پردازیم. آنان که دارای رنگ زرد در هاله اصلی خود می‌باشند دارای شخصیتی روحانی بوده و به اخلاقیات پایبند می‌باشند، و چون براه راست قدم گذاردند هیچگونه هراسی در دل ندارند. کسانی که دارای هاله زرد طلایی خوشرنگ ولی کمرنگ می‌باشند کاملاً قابل اطمینانند. شخصی که دارای هاله‌ای برنگ زرد بد رنگ (مانند پنیر فاسد) می‌باشد طبیعتی ترسو و جبون دارد و بهمین علت نیز درباره آدمهای جبون و ترسو می‌گویند "فلانی زرد کرده". در ایام قدیم که افراد بیشتری قادر به دیدن هاله‌ها بودند گفته‌ها و اصطلاحاتی داشتند که از آن روزگاران در فرهنگ مردم امروز به جامانده. اما به هر حال رنگ زرد و بد رنگ در هاله معرف

شخصی ناباب است که از هر چیزی می ترسد. رنگ زرد مایل به سرخ در هاله اصلاً مطلوب نیست زیرا ضعف عقل، اخلاق، و جسم را می رساند و شخصی که دارای چنین هاله‌ای است از نظر روحانی دارای دیدی ضعیف بوده و دارای ایمان و اعتقادات درستی نیست. مردمی که دارای هاله زرد مایل به سرخ می باشند هر آن مذهب خود را تغییر داده و بدنبال آنچه که آسان بدست می آید هستند؟ و در عقاید خود بیش از چند لحظه استمرار ندارند. افرادی که دارای هاله‌های سرخ - زرد و یا قهوه‌ای - سرخ هستند همیشه و غالباً بدون موفقیت بدنبال جنس مخالف هستند. قابل توجه است که اگر شخصی دارای موهای سرخ (و یا آجری رنگ) بوده و دارای هاله‌ای برنگ سرخ - زرد باشد، چنین شخصی بسیار ستیزه‌جو و متجاوز بوده و حاضر است هر گفته‌ای را علیه خود تصور نماید. این موضوع بخصوص در کسانی که دارای موی سرخ و پوستی سرخ و پُر از کک و مک باشند صدق می نماید. بعضی از هاله‌های زردی که دارای مقدار زیادی رنگ سرخ می باشند متعلق به افرادی است که دارای عقده حقارت و خود کوچک بینی هستند، و هر قدر رنگ سرخ هاله آنان پررنگ تر باشد درجه عقده حقارت آنان نیز بیشتر خواهد بود. هاله‌های زرد قهوه‌ای معرف افکار ناپاک و عدم رشد روحانی صاحبان آنها است.

احتمالاً راجع به مردمی که در سلک گدایان در آمده‌اند شنیده‌اید، آنها نومیدان، الکلی‌ها، و افرادی هستند که زرد - قهوه‌ای می باشند. در صورتیکه این افراد دارای بدی‌های خاصی باشند هاله آنان دارای لکه‌های سبز پررنگ نیز می باشد. چنین افرادی را کمتر می توان از ابلهی و بی‌خردی نجات داد.

زرد مایل به قهوه‌ای معرف افکار ناپاک است و شخصی که دارای هاله زرد مایل به قهوه‌ای می باشد قادر نیست همیشه براه راست و باریک قدم

گذارد. از نظر سلامتی هاله‌ای که دارای رنگ زرد متمایل به سبز است صاحب آن بیماری کبدی دارد و اگر این رنگ به زرد متمایل به قهوه‌ای - سرخ گرائید معرف ابتلاء به بیماریهای مقاربتی صاحب آن است. افرادی که مبتلاء به امراض مقاربتی هستند نورهایی برنگ قهوه‌ای تیره و یا قهوه‌ای زرد بدور باسن خود می‌باشند، و اکثراً بنظر می‌رسد که غباری سرخ رنگ بر روی هاله آنان پاشیده شده است. در صورتی که مقدار قهوه‌ای بیشتری در رنگ زرد دیده شود و احتمالاً کناره‌های آن دارای رشته‌های دنداندار است، معرف پریشانی فکر می‌باشد. اشخاصی که دارای شخصیتی دوگانه هستند هاله‌ای تشکیل شده از نیمی برنگ زرد مایل به آبی و نیمی دیگر برنگ زرد مایل به قهوه‌ای و یا سبز هستند، و چنین رنگهایی ترکیبی کاملاً نامتجانس را ایجاد می‌نمایند.

رنگ زرد طلایی که سخن درباره رنگ زرد را با آن آغاز نمودیم باید همیشه مورد تربیت و تکامل قرار گیرد. چنین رنگی تنها هنگامی در هاله پدید می‌آید که انسان افکار و نیات خود را پاک و خالص نگهداشته، و باید پیاد داشته باشیم که همه باید رنگ زرد طلائی خوشرنگ را قبل از رسیدن به تکامل بدست آورده و تجربه کنیم.

سبز - سبز رنگ مداوا و شنا می‌باشد، و رنگ تدریس و رشد جسمی. پزشکان و جراحان نامی دارای مقدار زیادی رنگ سبز در هاله خود می‌باشند، و جالب توجه اینکه آنها دارای مقداری رنگ سرخ نیز در هاله خود هستند و این دو رنگ در هاله با هماهنگی خاصی بهم آمیخته‌اند و هیچگونه ناهماهنگی و ناسازگاری بین این دو رنگ دیده نمی‌شود. ما هنگامی که دو رنگ سبز و سرخ را در پارچه‌ای می‌بینیم متوجه می‌گردیم که آنها سازگاری چندانی با هم ندارند، ولی هنگامی که باین دو رنگ در هاله نگاه می‌کنیم به هماهنگی و سازگاری آنان در هاله پی می‌بریم و آنرا چشم‌نواز - می‌بینیم. سبز همراه با سرخ مناسب در هاله معرف جراحی

ماهر و مردی لایق و شایسته است. سبز بدون سرخ در هاله نشانه پزشکی والا مقام بوده که بکار خود بسیار وارد است. و یا پرستاری است که حرفه او نه فقط ممر درآمد اوست بلکه عشق زندگی او نیز محسوب می شود. رنگ سبز مخلوط با آبی مناسب در هاله نشانه موفقیت صاحب آن در امر تدریس بوده و بسیاری از مدرسین بزرگ دارای رنگ آبی در رشته ها و نوارهای هاله خود می باشند. این آبی پیچ و تاب دار و برنگ آبی الکتریکی است - گاهی در بین خطوط آبی و سبز رگه هایی از رنگ زرد طلایی دیده می شود و این امر نشانه مدرسی است که خوشبختی و رضای شاگردان خود را قلباً خواهان بوده، و دارای دیدی روحانی است، و بهمین علت نیز مایل است بهترین درس را تدریس کند.

همه کسانی که رابطه و علاقه ای به سلامتی انسانها و حتی حیوانات دارند دارای مقدار زیادی رنگ سبز در ساختار هاله خود می باشند. چنین اشخاصی نباید الزاماً پزشکان و یا جراحان و الامقام بوده، بلکه تمام افرادی که سروکارشان با سلامتی انسانها، حیوانات و گیاهان است دارای مقداری سبز در هاله اصلی خود هستند، و بنظر می آید که معرف حرفه و یا علاقه آنان می باشد! رنگ سبز رنگ غالبی نیست ولی همیشه برای رنگهای دیگر هاله مفید است. کسی که دارای رنگ سبز در هاله خود باشد همیشه رفتاری دوستانه داشته و طبیعتی عاطفی و ملاحظه کار دارد. ولی اگر شخصی دارای رنگ مایل به زرد در هاله خود است نمی توان باو اطمینان نمود، و هر چه مخلوط زرد با رنگ سبز نامناسب بیشتر باشد صاحب هاله غیر قابل اطمینان تر است و نمی توان باو اتکاء نمود. کسانی که اطمینان اشخاص را جلب کرده و بعد از آنان کلاهبرداری می نمایند معمولاً هاله ای برنگ زرد - سبز دارند. این اشخاص در بدو آشنایی خوش صحبت بوده و بعد بدنبال پول و مال طرف صحبت خود هستند - این نوع افراد دارای هاله ای با رنگ سبز تیره و کدر همراه با زرد می باشند.

بتدریج که رنگ سبز رنگ آبی گرایش میابد، و آن آبی برنگ آسمانی ویا آبی الکتریکی است - شخص دارای چنین هاله‌ای بیشتر قابل اطمینان است.

آبی - این رنگ را بیشتر رنگ دنیای ارواح می‌دانند. چنین رنگی در هاله کسی است که دارای قابلیت روشنفکری سوای ارزش روحانی می‌باشد، ولی البته باید آبی مناسبی باشد؛ و آبی مناسب رنگ بسیار موافقی است. هاله مغناطیسی دارای رنگ آبی بوده، و مانند آبی دور سیگاری است که فرو برده نشده، مانند آبی دود هیزم. هر چه رنگ آبی هاله درخشانتر و روشن‌تر باشد نشانه سلامتی بیشتر صاحب آن است. رنگ آبی کمرنگ در هاله افراد دو دل و مردد دیده می‌شود. چنین شخصی بدون قدرت تصمیم‌گیری بوده و تا باو فشار نیاید تصمیم بدرد خوری نمی‌گیرد. آبی تیره‌تر به شخصی که دارای پیشرفت است تعلق دارد، شخصی که با تلاش موفق شده است. اگر رنگ هاله آبی تیره باشد صاحب آن به مسئولیت‌های زندگی پی برده و در روبرو شدن با این مسئولیت‌ها تا اندازه‌ای قانع و راضی می‌شود. آبی تیره متعلق به مسیو نرهایی است که بخاطر احساس خود و "ندائی" که بآنان رسیده مسیونر شده‌اند، نه مسیونرهایی که کاری را طالبند تا توسط آن بدور دنیا سفر کرده و هزینه سفر آنان پرداخت گردد. همیشه می‌توان در باره افراد با دیدن شدت زرد و تیرگی آبی قضاوت نمود.

نیلی - ما قصد داریم رنگ نیلی و بنفش را در یک دسته‌بندی قرار دهیم زیرا سایه این رنگها آسان بهم می‌آمیزند، و در حقیقت باید گفت که بهم اتکاء دارند. مردمی که دارای رنگ نیلی زیادی در هاله خود می‌باشند دارای عقاید دینی محکمی بوده و به متدین بودن خود تظاهر نمی‌کنند زیرا بین متدینین و متظاهرين فرق زیاد است؛ بعضی‌ها می‌گویند متدین بوده و بسیاری نیز عقیده دارند که متدین هستند، ولی تا هاله آنان دیده

نشود نمی توان برآستی به دینداری آنان اطمینان یافت و رنگ نیلی در هاله آنان چنین امری را ثابت می نماید. اگر در هاله نیلی کسی مقداری رنگ گلی ادغام شده باشد صاحب هاله بد برخورد و بد اخلاق است. بد اخلاقی چنین افرادی بخصوص روی افرادی که برای آنان کار می نمایند و یا تحت کنترل ایشان هستند اثر میگذارد. رنگ گلی در هاله نیلی رنگ از کیفیت هاله کاسته و خلوص آنرا کم می کند. ضمناً کسانی که دارای هاله هائی برنگ نیلی، بنفش، و بنفش تند هستند معمولاً از امراض قلبی و یا گوارشی رنج برده و باید بیاموزند که غذای سرخ شده در روغن کمتری خورده و سعی کنند از حداقل چربی استفاده کنند.

خاکستری - خاکستری تعدیل کننده رنگ هاله های دیگر می باشد. این رنگ خود بخود در هاله معرف و نشانه چیزی نیست مگر اینکه شخص بسیار تکامل نیافته باشد. اگر شخصی را که هاله او را می بینید از لحاظ روحی تکامل نیافته باشد در هاله او تکه های بزرگ خاکستری مشاهده خواهید نمود، ولی شما معمولاً به بدن لخت اشخاص تکامل نیافته نگاه نخواهید نمود. خاکستری بارنگهای دیگر در هاله نشان ضعف اخلاق باطنی و ضعف عمومی بدن است. اگر شخصی نوارها و یا رشته هائی از خاکستری بر روی یکی از اعضای خود داشته باشد نشانه فروپاشی آن عضو است و باید برای معالجه و دریافت کمک فوراً به پزشک رجوع کند. اگر کسی دارای سردی شدید و ضربان دار شود ابری خاکستری از میان هاله دور سر او به آسمان برمی خیزد و مهم نیست که هاله دور سر او چه رنگی باشد. چنین رگه های خاکستری همراه با تپش درد سر خواهد تپید.

درس ششم

تا بحال معلوم شده آنچه که وجود دارد ارتعاش است. بنابراین در تمام هستی چیزی وجود دارد که شخص می تواند آنرا بعنوان یک ردیف مضرب و ارتعاش قبول داشته باشد. بیائید آنرا چون کلیدهای پیانوئی که چندین مایل غیرقابل وصف طول دارد تصور کنیم، ضمناً تصور نمائیم که ما به اندازه یک مورچه بوده و می توانیم فقط قسمتی از کلیدها را ببینیم. ارتعاشات، مشابه نُت های مختلف پیانو می باشند. یک نُت و یا کلید ارتعاشات بخصوصی را ایجاد می نماید که ما اصطلاحاً بآن ضربه (مضرب) می گوئیم، ارتعاشاتی بسیار آهسته و "محکم" که آنرا شنیده ولیکن احساس مینمائیم.

نُت بعدی صدا می باشد و به معنی آن نُتی است که ارتعاشات حاصله از آن، مکانیزم شنوائی گوش ما را بکار وامیدارد. ما قادر به درک چنین ارتعاشاتی توسط انگشتان خود نیستیم و نمی توانیم آنرا بدین طریق احساس نمائیم، اما گوش بما می گوید که "صدا" وجود دارد. ما چیزی را که لمس نمائیم نمی توانیم بشنویم و شنیدنی ها را نمی توانیم لمس نمائیم. به این ترتیب تا بحال دو نُت بر روی کلیدهای پیانوی ما شناخته شدند. نُت دیگر، بینائی است. در اینجا ما نُتی با ارتعاشاتی که دارای تناوب

بسیار سریع است داریم، و این ارتعاشات آنقدر سریع هستند که آنرا شنید و لمس نمود ولی بر قدرت دید ما اثر می‌گذارد و ما آنرا قدرت بینائی می‌خوانیم.

با نفوذ و درک سه نت پیش گفته شده، نت‌های کم دیگری هستند که تناوب ارتعاشی نت‌های دیگر را، و یا رشته نت‌ها را داشته، و ما آنها را بنام "رادیو" می‌شناسیم: یک نت بیشتر و فراتر و مابه تله‌پاتی (تماس روحی) روشن بینی، و قدرتهای دیگری شبیه آنها دست میابیم. ولی نکته این است که از آنهمه تناوب ارتعاشاتی که در دنیا وجود دارد انسان فقط قادر است مقدار بسیار بسیار محدودی از آن را کسب و جذب کند.

بینائی و شنوائی بهم بسیار نزدیکند، و مامی‌توانیم رنگی را دیده و بگوئیم دارای فلان نت موسیقی است، زیرا وسایل الکترونیکی بخصوصی ساخته شده که اگر ما رنگ بخصوصی را در زیر صفحه مطالعه آن بگذاریم صدا و نت بخصوصی را از آن دستگاه خواهیم شنید. احیاناً اگر فهمیدن این مطلب برایتان سخت است باین موضوع توجه بفرمایید: امواج رادیوئی، مثلاً موسیقی، سخنرانی، و حتی عکسها همیشه پیرامون ما وجود دارند. ما با آنها در منزل و بیرون از منزل سر و کار داریم. ما بدون کمک ابزار و دستگاه مخصوص قادر به شنیدن امواج رادیوئی نیستیم، ولی اگر ما وسیله‌یی بنام رادیو در اختیار داشته باشیم که قادر است امواج را آهسته‌تر کرده، و یا، اگر مایل هستید بگوئیم تناوب ارتعاشات رادیوئی را به تناوب ارتعاشات قابل شنیدن تبدیل نماید، آنگاه مامی‌توانیم پخش برنامه‌های اصلی را آنطوری که انجام گرفته بشنویم و یا عکسها را در تلویزیون ببینیم. درست همانطوریکه می‌توانیم صدائی را در نظر گرفته و رنگی را بآن نسبت دهیم و یا رنگی را انتخاب کرده و بگوئیم آن رنگ خاص دارای نتی مخصوصی است. این امر در شرق کاملاً شناخته شده می‌باشد و به لذت بردن از هنر کمک می‌نماید. مثلاً هنگامی که شخصی

به عکسی نگاه کرده و بنظر می آورد که اگر رنگهای عکس مخلوط میشدند چه نوع صدا و نت و موسیقی تولید می نمودند.

البته همه میدانند که مریخ را بعنوان ستاره سرخ میشناسند. مریخ ستاره سرخ است با رنگ سرخی مخصوص به خود - سرخ اصلی و نت موسیقی آن همگام با "دو" می باشد.

نارنجی که در حقیقت قسمتی از رنگ سرخ است و با نت "ر" همگام. بعضی از ادیان شرقی دور نارنجی را رنگ آفتاب میدانند در حالیکه عده یی دیگر عقیده دارند آبی، رنگ آفتاب است.^۱ ما ترجیح می دهیم که بگوئیم نارنجی رنگ آفتاب است.

رنگ زرد با نت "می" همگام است و حاکم بر رنگ عطارد یا تیر می باشد. البته تمام اینها به افسانه های باستانی و اساطیر شرق برمی گردد. همانطوریکه خدایان و الهه های اساطیر یونانی در ارا به های آتشین خود در آسمانها جولان میدادند، مردم شرقی نیز افسانه ها و اساطیر خود را داشتند. آنها رنگهایی را برای ستارگان قائل شدند و گفتند که فلان رنگ تحت فرمان فلان ستاره است.

رنگ سبز با نت "فا" همگام بوده و رنگ رشد می باشد، وعده های را عقیده بر این است که با نواختن مناسب چنین نثی می توان گیاهان را به رشد بیشتر تحریک نمود. هر چند چنین پدیده ای را خودم تجربه نکرده ام ولی از منابع موثق و قابل اطمینان اطلاعاتی در این زمینه کسب نموده ایم. ستاره زحل یا کیوان کنترل کننده و حاکم بر رنگ سبز می باشد. شاید جالب باشد بدانیم که باستانیان این رنگها را از احساساتی که در زمان تمرکز فکر بر روی یک ستاره بخصوص داشتند بدست آورند. بسیاری از باستانیان هنگام تفکر به بلندترین نقطه های دنیا می رفتند، مثلاً به قله هیمالیا، و هنگامی که شبی را در ارتفاع پانزده هزار فوتی بگذرانید هوای

۱ - منظور از بوداییان فرقه لامائی است

بسیاری را پشت سر گذارده و بهمین علت نیز ستارگان را روشنتر خواهید دید، و درک محیط واضح تر خواهد بود. و بهمین علت نیز فرزندگان قدیم توانستند قوانین مربوط به رنگ ستارگان را تدوین نمایند.

آبی همگام با نیت "سُل" بوده و همان طوری که گفته شده بسیاری آنرا رنگ خورشید میدانند، ولی ما برسم قدیمیان عمل کرده و ستاره ژوپتر را بر آن حاکم میدانیم.

رنگ نیلی در حد نیت "لا" می باشد و در شرق گفته می شود ستاره زهره بر آن حکومت رانده و آنرا کنترل می نماید. هنگامی که زهره بر کسی لطف داشته باشد با او به کرامت رفتار کرده و به او توان هنری میدهد. و ذهن او را پاک و خالص نگاه میدارد و با او شخصیتی بهتر میبخشد. فقط هنگامی که با شخصی با ارتعاشات کمتر روبرو و توام می گردد در او ایجاد افراط هائی می نماید.

بنفش با نیت "تلی" همگام بوده و ستاره حاکم بر آن ماه است. اگر ماه و یا رنگ بنفش بر کسی با اخلاق خوش اثر بگذارد باو فکری باز و روحانی بخشیده و او را در کنترل تصورات خود قادر می سازد، اما اگر آن شخص خوش نهاد نباشد به او تشتت فکری بخشیده و حتی ممکن است وی را دیوانه کند.

در بیرون از هاله اصلی روپوشی وجود دارد که هاله های اصلی و مغناطیسی را همراه با بدن انسان که در آن هاله هاست می پوشاند، و بنظر می رسد تمام وجود بشر یعنی بدن، هاله مغناطیسی، و هاله اصلی در آن کیسه جا گرفته اند. تخم مرغی را در نظر بگیرید. در درون تخم مرغ زرده بمنزله بدن، سفیده بمنزله هاله مغناطیسی و پوسته نرم و نازکی زیر پوسته سخت قرار دارد که هنگام پوست گرفتن تخم مرغ آب پز مجبورید آنرا نیز بردارید به عنوان هاله اصلی و پوست سخت که همه آنچه را که تخم مرغ است در بر می گیرد بمنزله پوسته یی است که همه را در بر می گیرد.

ساختار انسان نیز شبیه آنست. همه وجود او در یک پوسته پوشاننده پوشیده شده. این پوسته کاملاً شفاف بوده و با تکانهای هاله اصلی تموج و نوسان مییابد، ولی همیشه سعی دارد شکل تخم مرغی خود را حفظ کند، درست مانند یک بادکنک و یا یک بالن که سعی در حفظ شکل خود دارد، زیرا فشار درونی آن پیش از فشار بیرون آن است. اگر نزد خود مجسم کنید که بدن، هاله مغناطیسی و هاله اصلی در یک زرورق شفاف گذارده شده این روپوش و یا پوسته تخم مرغی شکل را شناخته اید.

هنگامی که شخص فکر می کند، افکار از مغز بیرون آمده وی از هاله مغناطیسی و هاله اصلی گذشته و پوسته یا روپوش شفاف بدن و هاله ها را تکان می دهد. در اینحال اگر کسی بتواند این پوسته و یا روپوش را ببیند می تواند افکار را در حالیکه بر سطح پوسته پوشش هاله ها و بدن اثر گذارده بخواند. مانند اوقات دیگر این نیز همگام با زادیو تلویزیون است. در قسمت باریک تیوب صفحه تلویزیونی چیزی است که ما آنرا تفنگ الکترونی میخوانیم، و این دستگاه الکترون های سریعی را بر صفحه فلورسنت مقابل خود پرتاب می کند، صفحه فلورسنت همان صفحه تلویزیونی است که به آن نگاه می کنید. به تدریج که الکترون ها در نقاط مختلف صفحه با شدت های مختلف برخورد می نمایند آنرا در محل برخورد روشن کرده و شما عکس بوجود آمده را روی صفحه خواهید دید. همانطوری که فرستنده عکسهای جذب شده را که تکان می خورند پخش می کند عکس ها در گیرنده نیز تکان خورده و فرق می نمایند، و شما آنها را بصورت عکسهای متحرک بر صفحه تلویزیون خواهید دید. درست مانند اندیشه یی که از فرستنده ما (یعنی مغز) پخش شده و خود را در زیر پوسته پوشاننده بدن و هاله ها رسانده و با برخورد با این پوسته عکسهائی را تولید می نماید که روشن بینان می توانند ببینند. این روشن بینان نه فقط قادرند اندیشه حال را دیده بلکه می توانند اندیشه گذشته را

نیز مشاهده کنند!

برای یک متخصص بسیار آسان است که به شخصی نگاه کرده و در پوسته در برگیرنده بدن و هاله‌هایش ببیند که در دو سه زندگی قبلی خود چه کرده است. چنین امری برای یک فرد ناوارد و تازه کار بنظر عجیب و خیال‌انگیز است، ولی بهر حال عملی درست و شدنی است.

ماده رانمی‌توان از بین برد و هر چه که قبلاً بوده اکنون نیز هست. اگر شما صدائی را تولید کنید ارتعاش آن - انرژی تولید شده - تا ابد وجود خواهد داشت. اگر شما می‌توانستید با سرعتی آنی به ستاره‌ای فوق‌العاده دور بروید. و بشرط اینکه با ابزار لازم مجهز بشوید می‌توانید آنچه را که هزاران سال قبل بر روی زمین رخ داده ببینید. نور سرعت خاصی داشته و از بین نرفتنی است، بنابراین اگر بتوانید در یک آن از زمین بسیار دور شوید می‌توانید حتی بوجود آمدن زمین را نیز رؤیت نمایید! ولی از موضوع اصلی مورد بحث دور می‌شویم. ما می‌خواهیم این نکته را که "ناخودآگاهی در حالیکه توسط ضمیر آگاه کنترل نشده می‌تواند عکسهای چیزهایی را که از دسترس آگاهی حال دور است نشان دهد" یادآور شویم. بنابراین شخصی که دارای قدرت روشن‌بینی خوب است می‌تواند با سهولت و بسادگی ببیند که مخاطب او چه نوع شخصی است، و این طریقه‌ای پیشرفته در روان‌سنجی می‌باشد و میتوان آنرا روان‌سنجی رؤیتی خواند. در آینده درباره روان‌سنجی بحث بیشتری خواهیم نمود.

هر کسی با کمی درک و احساس می‌تواند هاله‌ها را احساس نماید، حتی اگر نتواند آنها ببیند. چند بار شما به کسی جذب شده و یا از کسی اجتناب نموده‌اید؟ در حالیکه حتی با او صحبت هم نکرده‌اید. بیش و درک ناخودآگاه هاله می‌تواند علت خوش آمدن و یا نیامدن شما را از شخصی توضیح دهد. قبلاً همه قادر بودند هاله‌ها را ببینند، ولی بعلت سوء استفاده‌های مختلفی که صورت گرفت این قدرت از انسانها سلب

گردید. در چند قرن آینده مردم دوباره خواهند توانست تله پاتی (تماس روحی) و روشن بینی و غیره را اعمال نمایند.

بیائید در مسئله خوش آمدن و یا خوش نیامدن از اشخاص بیشتر کندوکاو کنیم: هر هاله از رنگها و نوارها و رشته های مختلط رنگی تشکیل گردیده. برای سازگار بودن دو نفر باهم لازم است که رنگها و یا نوارهای رنگین هاله دو نفر با هم جور باشد. اکثر زن و شوهرها در یک یا دو مورد با همدیگر سازگارند ولی در بقیه موارد ناسازگار، و این بخاطر آن است که فقط موج مخصوصی از هاله یکی از دو نفر با موج هاله دیگری و یا زوج خود در نقطه معینی تماس شده و در این نقطه این دو نفر با هم کاملاً سازگار و موافقند. ما اصطلاحاً میگوئیم. "فلان دو نفر فرسنگها از هم دورند." و این امر کاملاً حقیقت دارد زیرا واقعاً فرسنگها از هم دورند و با هم ناسازگار. می توانید چنین فرض کنید که، مردمی با هم سازگارند که رنگ هاله هایشان با همدیگر تطابق و توازن داشته ولی آنها که با هم ناسازگارند رنگ هاله هایشان با هم تشکیل ترکیبی ناموزون را داده است که به چشم خوشایند نمی آید.

مردم از تیپ های بخصوصی درست شده اند، و هر تیپ آنها تناوب های خاص خود را دارند. مردمی که از یک تیپ هستند همیشه با هم می باشند. مثلاً یک تعداد دختر که همیشه گروهی با همدیگر به این طرف و آنطرف میروند، و یا تعدادی پسر که همیشه با هم در خیابانها پراکنده اند و موجب تشکیل دسته هائی می گردند. و این بخاطر آن است که آنها با هم تناوبی یکسان داشته و هاله های آنها نیز تقریباً از یک تیپ هستند. این عده به هم اقتدا کرده و بهم متکی می باشند، و برای همدیگر جاذبه مغناطیسی دارند. قویترین گروه معمولاً بر بقیه تفوق دارد و پیشرای آنان بوده و بر آنان چه در راه درست و چه در راه غلط اثر می گذارد. جوانان را باید با نظم و قاعده تربیت نمود و آنها باید با اعمال نظم و قاعده

برخود، خواسته‌های بدوی و نفسانی خود را کنترل کرده تا بتوانند نژاد خود را که نژاد انسانی می‌باشد بطور کلی اعتلاء بخشند.

همان طور که قبلاً گفته شده انسانها در وسط هاله‌های خود و پوسته پوششی آنها می‌باشند، و این محلی عادی برای بیشتر مردم عادی و سالم است. هنگامی که شخصی به مرض روانی دچار گردید در وسط پوسته و پوششی هاله‌ها قرار نخواهد گرفت. بسیاری می‌گویند: "امروز خودم نیستم" آنها درست می‌گویند، زیرا ممکن است در درون پوسته پوششی هاله خود یکبری ایستاده باشند. کسانی که دارای شخصیت‌های دوگانه‌اند با مردم عادی فرق دارند زیرا نیمی از هاله آنها یک رنگ و نیمی برنگ کاملاً مختلفی دیده می‌شود، و اگر شخصیت دوگانه آنها کاملاً هویدا باشد ممکن است دارای دو پوسته هاله بوده که با زوایای با هم متصل هستند. بیماری‌های روانی را نباید سهل گرفت. معالجه با وارد کردن شوک هرگز نباید صورت گیرد زیرا امکان دارد وجود کیهانی را کاملاً از بدن خارج کند (راجع باین موضوع بعداً بحث خواهیم نمود) اما معالجه اصلی با وارد آوردن شوک (آگاهانه و یا ناآگاهانه) که برای به هم آوردن پوسته هاله طراحی و در نظر گرفته شده. در بسیاری از اوقات چنین شوکی می‌تواند طرح اعصاب را در روی مغز از بین ببرد.

ما با استعدادها و محدودیت‌های بخصوص خود در رنگهای هاله‌ها، تناوب ارتعاشات و غیره بدنیآ آمده‌ایم، و برای کسیکه خوش نیت بوده و دارای اراده راسخ است امکان دارد بتواند هاله خود را بهتر نماید. متأسفانه بدنما کردن هاله همیشه آسانتر می‌باشد! مثلاً سقراط میدانست که می‌تواند قاتل فوق‌العاده‌ای شود، ولی او شخصی نبود که خود را تسلیم سرنوشت کند. بنابراین سقراط به راهی قدم گذارد که انتخاب کرده بود. و بجای اینکه یک آدمکش شود دانشمندترین و فرزانه‌ترین مرد عصر خود گردید. و ما همه می‌توانیم افکار خود را به سطحی بالاتر اعتلا

داده و به هاله خود کمک کنیم. شخصی که دارای رنگ سرخ - قهوه‌ای کِیدِر و باصطلاح گل‌آلود در هاله خود می‌باشد معمولاً تمایلات جنسی زیادی از خود نشان می‌دهد. چنین شخصی اگر بتواند بر تمایلات جنسی خود سرپوش بگذارد می‌تواند ارتعاش رنگ سرخ را در هاله خود اضافه نموده و با به جلوه در آوردن سرخ خالص در هاله خود تغییر ماهیت داده و کسی خواهد گردید که دارای هدفهای سازنده شده و در زندگی پیشرفت خواهد نمود.

پس از مرگ هاله اصلی از بدن دور شده و فقط هاله مغناطیسی با بدن میماند. امکان دارد هاله مغناطیسی تا مدتی همراه بدن بماند و این امر به وضعیت سلافتی شخص در هنگام مرگ بستگی دارد. هاله مغناطیسی گاهی ممکن است شبیحی سرگردان شود و به مکان‌های بخصوصی برود. مردم بسیاری در خارج از شهرها نور آبی رنگی را روی قبرهای تازه دیده‌اند، چنین نوری بخصوص در شب کاملاً قابل رؤیت است، و این نور همان هاله مغناطیسی می‌باشد که بتدریج از بدن در حال تجزیه خارج می‌گردد.

ارتعاشاتی که سرعت آن کم است هاله را برنگ مات و کِیدِر در می‌آورد، رنگهائی که نه فقط جلب توجه نمایند بلکه باعث انزجار بیننده نیز می‌گردند. هر قدر ارتعاشات شخصی بیشتر باشد رنگهای هاله وی خالص‌تر و درخشان‌تر میشوند، درخشان، نه زننده بلکه درخشانی روحانی، و ما فقط می‌توانیم بگوئیم که رنگهای خالص روح‌نواز و خوشایندند و رنگهای کِیدِر ناخوشایند. انجام پسندیده بشره و دید شخص را با خوش‌رنگ‌تر کردن هاله روشن‌تر می‌نماید، در حالیکه انجام اعمال ناپسند ما را اخلاقاً کِیدِر نموده و هاله ما را بدرنگ می‌نماید. عملی پسندیده مانند کمک به دیگران باعث می‌گردد با نظر موافق‌تری به اینها بنگریم.

همیشه باید در نظر داشت که رنگ هاله افراد، اصلی ترین نشان دهنده امکانات روحی و استعداد های آنها است، و در حالت های مختلف روحی رنگ هاله اصلی تغییر پذیر است، ولی رنگ های اصلی هاله تغییر زیادی نمی نمایند مگر اینکه صاحب هاله به اعتلای روحی - اخلاقی نایل شود. (و یا برعکس به فسادگرایش یابد) بعبارت دیگر می توانید فرض کنید که رنگ های اصلی هاله تغییر نکرده ولی رنگ های فرعی آن ناپایدارند، و بسته به حالات روحش شخص تغییر می نمایند. هنگامی که به رنگ های هاله شخصی نگاه می نمائید باید از خود پرسید:

۱- رنگ هاله چیست؟

۲- آیا صاف و درخشان است یا کدر، و تا چه حد می توانیم درون آن را ببینیم؟

۳- آیا بر روی نقاط معینی نوسان داشته و پیچ و تاب می خورد یا اینکه در یک مکان ثابت است؟

۴- آیا رشته ها و نوارهایی بدون انتها می باشند که شکل و ریخت خود را حفظ می نمایند یا اینکه جنبشی نوسانی داشته و دارای نشیب و فرازهای تند و زیاد می باشند؟

۵- ما همچنین باید کاملاً در بحر آنچه که می بینیم بوده زیرا آسان میتوانیم اشتباه کرده و رنگی را کدر ببینیم، در حالیکه آن رنگ کدر نیست، و بدین طریق پیش داوری غلطی درباره اشخاص بنمائیم زیرا امکان دارد افکار غلط، خود باعث کدر دیدن هاله دیگری گردد. بخاطر داشته باشید که ما باید قبل از دیدن هاله دیگران اول هاله خودمان را ببینیم!

بین ریتم و یا گام های موسیقی و ریتم مغز شباهت و پیوستگی نزدیک وجود دارد مغز انسانی توده ای مرتعش با محرکه های الکتریکی است که از تمام نقاط آن ساطع می گردد، و جسم انسانی نیز بسته به شدت ارتعاشات خود نت موسیقی پخش می نماید، درست مانند اینکه به

کندوی زنبوران عسل نزدیک شده و صدای زنبوران آنرا میشنوید، احتمالاً موجودات دیگر نیز صدای بدن انسان‌ها را می‌شنوند. هر انسانی نت اصلی خود را داشته و دائماً آنرا پخش می‌کند، مانند سیم تلفنی که در باد شدیدی قرار گرفته باشد نت‌هایی پخش می‌نماید. امکان دارد آهنگ مورد پسندی را شنیده و چنین آهنگ مورد پسندی می‌تواند در مغز همه وجود داشته باشد. چنین آهنگ‌های دلنواز و روح نوازی که با امواج مغز هماهنگ می‌باشند تا مدت معینی که انرژی اصلی آن پایدار است دوام می‌آورند.

موسیقی کلاسیک دارای طبیعتی پایدارتر است و باعث می‌گردد که امواج شنوائی ما با شنیدن آهنگ‌های دلپذیر و مطبوع همگام با آن ارتعاش یابد. اگر پیشوایان و رهبران کشوری مایل به برانگیختن پیروان و یا ملت خود هستند باید نوعی موسیقی مخصوص بسازند که آنرا این روزها سرود ملی می‌نامند. هر کس که سرود ملی خود را بشنود احساسات و عواطف او برانگیخته شده و حاضر است بخاطر میهن خود سینه سپر کرده و سربلند بایستد، و یا نسبت به کشورهای دیگر (بخاطر دشمنی با کشورش) سبانه فکر کند. و این امر صرفاً بخاطر ارتعاشاتی است که ما آنرا صدا می‌نامیم، و باعث می‌شود که ارتعاشات فکری ما بنحوی واکنش نشان دهد. بنابراین این امکان وجود دارد که با نواختن نوع بخصوصی از موسیقی واکنش‌های بخصوصی را در افراد بشر از قبل برانگیزند.

اشخاصی که عمیق فکر کرده و امواج مغزی آنان دارای نوساناتی با پستی و بلندی‌های بسیار است دوستدار موسیقی‌هایی هستند که مانند امواج مغزی خودشان دارای نوسانات بلند و عمیق می‌باشد، ولی یک فرد پریشان فکر و ابله همیشه خواهان موسیقی شلوغ که بر روی یک نمودار بصورت مارپیچی بسیار نامنظم رسم می‌شود می‌باشد.

بسیاری از موسیقیدانان بزرگ آنهایی هستند که دائماً و اکثراً ناآگاهانه

به سفرهای کیهانی، به قلمروهای دوردست و ماوراء مرگ می‌روند و موسیقی ستارگان عالم بالا را می‌شنوند، و نظر باینکه موسیقیدان هستند اصوات کیهانی بر روی آنان اثری شگرف داشته و ناخودآگاه در یاد آنان می‌ماند. بطوریکه پس از برگشتن بزندگی زمینی فوراً احساس می‌نمایند در حالتی هستند که می‌توانند مصنف آهنگی شوند و اغلب فوراً بسوی سازی رفته و یا بسراغ کاغذ مخصوص نوشتن ثبت می‌روند و شروع به نوشتن و یا نواختن آنچه که در حافظه آنان پیاد مانده و در سفر کیهانی خود شنیده‌اند می‌نمایند، و بعد همین موسیقیدانان می‌گویند که این و یا آن آهنگ را ساخته‌اند!

سیستم فریبنده‌ای در آگهی‌های تجارتی بکار برده می‌شود، و آگهی را بسیار سریع و قبل از اینکه دید آگاه بتواند آنرا به اندازه کافی دیده و درک کند بر روی صفحه تلویزیون نشان می‌دهند. این طریق پخش آگهی بدون اینکه با درک خودآگاه شنونده برخوردی داشته باشد بر ناخودآگاه او اثر می‌گذارد. ناخودآگاه با جریان طرح امواجی که به آن می‌رسد آگاه می‌شود، و از آنجایی که نه دهم کردار انسانها در اختیار ناخودآگاه می‌باشد بالاخره ناخودآگاه وجود خودآگاه را تحریک به خرید جنس تبلیغ شده در آگهی می‌نماید، حتی اگر شخص آگاهانه میدانند که به چنین جنسی بهیچوجه احتیاج ندارد و هرگز چنین جنسی را قلباً نخواسته. متأسفانه بسیاری از کسانی که درک مسئولیت نکرده و شاید هم بدجنس می‌باشند، مانند رهبران بسیاری از کشورها که خواستار رفاه ملت خود نیستند، می‌توانند با بکارگرفتن چنین شیوه‌های تبلیغاتی عملاً باعث واکنش عصبی ملت خود نسبت به اوامر ناصواب گردند.

درس هفتم

این درس، بسیار کوتاه و بسیار مهم خواهد بود، و توصیه مینمائیم که با دقت تمام مطالعه شود.

بسیاری برای رؤیت هاله بی صبر می باشند. آنها انتظار دارند به صفحه‌ای از دستورالعمل‌های نوشته شده نظری انداخته و بعد با تعجب و شگفتی هاله‌ها را ببینند. ولی باین سادگی‌ها نیست! بسیاری از ارباب فن تقریباً عمری را قبل از رؤیت هاله به تمرین گذرانده‌اند. ولی ما عقیده داریم که اگر شخصی با خلوص نیت، و با در نظر گرفتن وجدان، تمرین کند می‌تواند هاله‌ها را ببیند، و چنین دستاوردی برای اکثر مردم قابل حصول می‌باشد. گفته می‌شود بیشتر مردم را میتوان هیپنوتیزم کرد، و درست همانطور بیشتر افراد می‌توانند با تمرین - تمرینی که توام با پشتکار است - هاله‌ها را رؤیت نمایند.

باید باز هم تأکید کنیم که اگر شخصی خواهان بهتر دیدن هاله می‌باشد باید به بدنی لخت نگاه کند، زیرا لباس بر دیدن هاله‌ها اثر می‌گذارد. ممکن است شخصی بگوید. "آه من لباسی خواهم پوشید که تازه از رختشویی آمده و بدین ترتیب در هاله‌ام اثر نخواهد گذارد!" خوب، احتمالاً لباس در رختشویی توسط کسی که آن را می‌شوید دستکاری

شده. ضمناً کار در رختشویی کسالت آور، یکنواخت و خسته کننده است و افرادی که باینکار مشغولند معمولاً به فکر امور خصوصی خود می باشند و باصطلاح معروف تا حدی خود نیستند. آنها بطور خودکار لباس ها را تا کرده و آنرا لمس می نمایند، ولی انگار آنان بیشتر بر امور خود مستقر می باشد. بنابراین اثر هاله آنان بر روی لباس ها می ماند، و هنگامی که شخص لباس را می پوشد اثر هاله دیگری را بر روی آن خواهد دید. باور این موضوع سخت است؟ به طریق دیگری به این موضوع نگاه کنیم:

شما یک آهن ربا در دست داشته و با تانی تیغه چاقوی جیبی خود را با آن مماس نموده اید، و بعد خواهید دید که رنگهای آهن ربا بر تیغه چاقوی جیبی اثر گذارده اند. با افراد نیز همینطور است، افراد می توانند مقداری از رنگ هاله دیگری را موقتاً بخود بگیرند. مثلاً زنی در یک تماشاخانه پهلوی مردی می نشیند و بعد می گوید. اه باید یک حمام بگیرم! مثل اینکه با نشستن در کنار آن مرد کثیف شده ام!

اگر مایل به رؤیت هاله با تمام رنگهای آن هستید باید به بدن عریانی نگاه کنید، بخصوص اگر به بدن لخت جنس موثی نگاه کنید رنگها را واضح تر خواهید دید. ما دوست نداریم چنین چیزی را بزبان آوریم ولی هاله بدن زنان اکثراً هر چند که کمی خشن ترند ولی مشخص تر بوده و آسانتر دیده میشوند. البته این صحیح نیست که از خانه خارج شده و خانمی را دیده و انتظار داشته باشیم بخاطر دیدن هاله اش در مقابل ما لخت شود، و به درخواست ما اعتراض نکند، بنابراین با صرف نظر از این تصور ناپسند آیا بهتر نیست که از بدن عریان خودمان شروع کنیم؟

برای رؤیت هاله خود باید اولاً تنها بوده و در محلی خصوصی مانند حمام خانه خود باشید. در صورتیکه محیط را بیش از حد روشن احساس نمودید باید آنرا تاریک تر نمایید! مثلاً حوله ای را در مقابل منبع نور قرار

دهید تا محیط را نسبتاً تاریک کند، ولی هشدار می دهیم که مواظب باشید و باعث ایجاد آتش سوزی نشوید زیرا شما فقط قصد کم کردن نور را دارید نه با آتش کشیدن منزل خود را. در صورتیکه بتوانید یک لامپ اوسگلیم^۱ که برق بسیار کمی را بمصرف می رساند بکار ببرید بسیار مناسب خواهد بود. این لامپ دارای زائده های نیم کره در وسط و میان آن بوده که سیمی از آن بیرون آمده و صفحه ای فلزی را بر روی آن نگه میدارد، و سیم ضخیم دیگری نیز از کنار زائده شیشه ای بیرون آمده و تقریباً تا آخر لامپ کشیده شده و سپس بصورت مارپیچ یا فنر تا روی صفحه فلزی پائین می آید. هنگامی که چنین لامپی را در سرپیچ معمولی قرار داده و روشن کنند نور گلی - قرمزی از سیم ضخیم آن ساطع می گردد. او سگلیم نامی تجارتهی بوده و در نقاط مختلف دنیا بنام های دیگری خوانده می شود.

با روشن کردن لامپ اوسگلیم محیط تاریک کمی روشن شده و شما می توانید لباسها را از تن در آورده و خود را در آینه مدتی رؤیت نمائید. برای لحظاتی سعی در دیدن چیزی نداشته و فقط سعی کنید آرامش داشته، و حتماً سعی نمائید پرده سیاه و یا تیره ای در پشت سر خود داشته باشید تا در یک زمینه رنگی خنثی قرار بگیرید، منظور از زمینه رنگی خنثی رنگی است که اثری بر رنگ هاله نخواهد داشت.

در حالیکه بطور مستمر و یکنواخت در آینه بخود چشم دوخته اید، صبر کنید. به سر خود چشم بدوزید، آیا رنگ آبی کم رنگی را در کنار شقیقه های خود نمی بینید؟ باطراف بدن خود چشم بدوزید، مثلاً از دستها تا باسن خود. آیا رنگی مانند شعله آبی، تقریباً مانند الكل در حال سوختن نمی بینید شما حتماً چراغ های الكل سوز طلا سازان را دیده اید که

۱- لامپ اوسگلیم را ما در ایران بعنوان لامپ چراغ خواب که نور کم رنگ گلی به قرمزی از آن ساطع می گردد و محیط را کمی روشن نماید میشناسیم.

نوعی الکلی صنعتی و یا سایر مایعات سوزنده را میسوزانند. رنگ شعله چراغ‌های الکلی سوز معمولاً مایل به آبی و حاشیه و نوک زرد می‌باشد. رنگ شعله هاله مغناطیسی چنین است. و هرگاه توانستید آنرا ببینید بدانید که در حال پیشرفت هستید. شما ممکن است برای بار اول و دوم و سوم، نبینید، درست مانند موسیقیدانی که نمی‌تواند برای بار اول و دوم و سوم ... قطعه آهنگ دشوار مورد نظر خود را بنوازد. موسیقی‌دانان پشتکار دارند، و شما نیز باید دارای پشتکار باشید، و با تمرینات زیاد و مداوم قادر خواهید بود هاله مغناطیسی را رؤیت نمائید، و با پشتکار و تمرین بیشتر هاله اصلی را نیز خواهید دید و باز هم تأکید میکنیم که رؤیت هاله بدن عریان آسانتر است.

فکر می‌کنید بدن عریان بد است؟ می‌گویند "انسان نقش و نگاره‌ای از خداوند است." بنابراین چه عیبی دارد انسان نقشی از خداوند را نظاره کند. بیاد داشته باشید برای شخصی که پاکیزه و پاکدامن است همه چیز پاک و پاکیزه است، و باید بیاد داشته باشید که شما با قصد و نیتی پاک به بدن عریان خود و یا دیگری نگاه می‌کنید و اگر در افکار شما غل و غشی وجود داشته باشد به هیچ وجه قادر نخواهید بود هاله‌آثیری و یا هاله اصلی خود و یا شخص دیگری را ببینید، زیرا آن چیزی را دیده‌اید که در مخیله خود پرورانده‌اید!

سعی کنید هر چه بیشتر خود را در آینه نگاه کرده و هاله مغناطیسی خود را ببینید، و با گذشت زمان در خواهید یافت که می‌توانید آنرا ببینید. گاهی هنگامی که شخص بدنبال دیدن هاله است چیزی را نخواهد دید، و در عوض کف دست و پا و سایر اندام‌های بدنش به خارش خواهد افتاد. چنین خارش‌هایی احساسی عجیب و فراموش نشدنی را در انسان ایجاد می‌نماید. اگر چنین احساسی به شما دست داد بدانید که در حال پیشرفت بوده و بزودی هاله خود را خواهید دید، و این خارش به این

معنی است که شما بخاطر فشار زیاد بر خود از دیدن هاله باز مانده‌اید: سعی کنید آرام شده و آرامش یابید و آرامتر و خونسردتر شوید. اگر آرام شدید و آرامش یافتید خارش بتدریج از بین خواهد رفت و شما خواهید توانست هاله اثری یا مغناطیسی و هاله اصلی خود را رؤیت کنید.

خارش کف دست و یا اندام‌های دیگر شما علامت تمرکز قدرت هاله خود شماست. کف دست و یا زیر بغل، و یا اندام‌های دیگر بدن بسیاری از مردم به هنگام تحت فشار قرار گرفتن و یا ترس عرق می‌نماید، ولی در این آزمایش روحی شما عرق نخواهید کرد بلکه محلی از اندام‌هایتان دچار خارش خواهند گردید، و باز هم تاکید می‌نمائیم که علامت خوبی است و باز هم اظهار میداریم که این خارش‌ها نشانه سعی بیش از حد شماست، و هنگامی که آرامش یابید و آرام شوید آنگاه هاله مغناطیسی و شاید هاله اصلی در مقابل دیدگان شگفت‌زده شما خودنمایی نماید.

بسیاری قادر نیستند هاله خود را با دقت نگاه کنند زیرا آنها از درون هاله خود بطرف آینه نگاه می‌کنند در حالیکه آینه رنگها را از شکل انداخته و آنها دوباره از درون رنگهای هاله بطرف بیننده منعکس می‌نماید. این مخلوط شدن رنگها و جذب آن توسط شخص باعث می‌شود که فکر کند رنگهای هاله‌اش کدرتر از آن است که واقعاً هست. یک ماهی را در نظر آورید که در ته برکه‌ای گود قرار گرفته است و به گلی که با فاصله‌ای از سطح آب قرار گرفته مینگرد. آن ماهی هرگز نمی‌تواند گل را مانند شما ببیند زیرا امواج روی آب و درجه صاف بودن آن بر رنگ و شکل گل اثر می‌گذارد. همین طور نیز اگر شما از ژرفای هاله خود به آینه نگاه کرده، و بازتاب آنچه را که در آینه نقش شده و از هاله شما می‌گذرد تا دوباره در دید شما ظاهر شود، عوض می‌شود. و بهمین علت توصیه مینمائیم که هرگاه میسر شد هاله دیگران را رؤیت کنید.

همکار شما باید به کاری که می‌کند کاملاً راغب بوده و با شما

همکاری کند. در صورتیکه به بدن عریان شخصی خیره شوید، او اغلب عصبی شده و خجالت خواهد کشید. در چنین مواقعی هاله اثیری و یا مغناطیسی بطرف بدن جمع شده و بزحمت دیده خواهد شد، و هاله اصلی نیز جمع شده و رنگهای خود را بنحوی غلط نشان خواهد داد. برای تشخیص ماهیت اشخاص تمرین لازم است ولی در مرحله اول رنگ هاله‌ها را باید دید و مهم نیست که این رنگها حقیقی و یا کاذب باشند.

بهترین روش این است که با همکاران با صحبت‌های عادی گفتگو کنید تا خجالت او بر طرف شود و هنگامی که آرامش یافت هاله‌های او نیز عادی خواهند شد و هاله اصلی پوشش پوشاننده خود را بر خواهد نمود. چنین کاری بسیار شبیه به هیپنوتیزم است: یک هیپنوتیست اشخاص را فوراً انتخاب نکرده و هیپنوتیزم نمی‌نماید. بلکه معمولاً چند جلسه طول می‌دهد: هیپنوتیست اول با بیمار خود صحبت کرده و وجه مشترکی را با او جستجو می‌نماید و آن دو کمی با هم آشنا میشوند. او حتی ممکن است یکی دو چشمه از فنون حرفه‌ای خود را بر روی بیمارش آزمایش نماید تا دریابد که آیا در برابر هیپنوتیزم ابتدائی چه نوع واکنشی نشان می‌دهد، و پس از دو یا سه جلسه عامل را بخواب و یا جلسه‌ای ژرف در می‌آورد. و این کاری است که شما باید با همکار خود بنمائید. در بدو کار تقریباً نباید به بدن او چشم بدوزید و باید طوری با او رفتار کنید که انگار لباس بتن دارد، و بدین ترتیب در جلسه دوم همکاران با اطمینان و اعتماد بنفس بیشتری عریان خواهد شد. در جلسه سوم شما می‌توانید به بدن عریان او چشم دوخته، و یا بهتر بگوئیم، به زمینه و محیط مرئی بدن او چشم بدوزید و ببینید - آیا می‌توانید مه رقیق و آبی رنگ را در اطراف بدن همکاران ببینید؟ آیا رشته‌های رنگین و پیچ و تاب خور را اطراف بدن او را ... و هاله دور سر او را ببینید؟ آیا نور بالا جهنده در بالای سر او را که مانند نیلوفر آبی از بالای سر او می‌شکند و باطراف پخش می‌شود،

و یا به اصطلاح غریبان مانند شرر اندازی با رنگهائی نورانی و مختلف که در آتش بازی عمل می کنند می بینید؟

این درسی کوتاه ولی با اهمیت است. حال پیشنهاد میکنم صبر کنید و آرامش یافته و راحت باشید. هیچگونه تشویشی را در افکارتان راه ندهید. نه گرسنه بوده و نه بیش از حد سیر، و بعد به اتاق حمام خود رفته و اگر لازم بدانید حمام بگیرید تا احیاناً اگر اثری از لباس بر شما مانده زایل شود، و تمرین کنید تا بتوانید هاله خود را ببینید. شما بیش از هر چیزی به تمرین احتیاج دارید.

درس هشتم

در درسهای گذشته ما بدن را کانون هاله اثیری یا مغناطیسی و هاله اصلی دانستیم: ما اول به تشریح هاله مغناطیسی پرداخته و سپس هاله اصلی را همراه با تمام رشته‌های رنگین آن شرح دادیم، و به پوسته شفاف هاله اصلی رسیدیم. تمام این اطلاعات مهم بوده و پیش نهاد میکنم که بدروس قبلی برگشته و آنها را دوباره مطالعه کنید. زیرا در این درس و درس نهم ما زمینه آمادگی شما را برای ترک بدن پی‌ریزی مینمائیم. تا هنگامی که شما هاله اثیری و یا هاله مغناطیسی و هاله اصلی را نشناخته‌اید و با ساختمان مُلکولی بدن آشنا نباشید امکان وجود مسائل و سختی‌هایی برای شما در ترک بدن وجود خواهد داشت.

همانطوریکه میدانید بدن انسان از توده‌ای پروتوپلازم (جرم زنده) ساخته شده. یعنی توده‌ای از مُلکول‌ها که در حجمی معین از فضا پخش شده، درست مانند دنیای مادی ما که حجم معینی از فضا را اشغال نموده است. حال بدرون خواهیم گرائید و از هاله مغناطیسی و اصلی دورگشته و به انساج بدن، بدنی که از گوشت و غیره ساخته شده خواهیم رسید، زیرا ما بدن را فقط سفینه‌ای حامل روح میدانیم، درست مانند "یکدست لباس" لباسی که هنرپیشه‌ای برای اجرای نقش خود بمدت معینی در

صحنه نمایشی که دنیای زمینی ما را تشکیل می‌دهد پوشیده.
 گفته می‌شود که دو شیئی نمی‌توانند یک فضا را پُر کنند. این گفته
 درست است به شرطی که آن اشیاء، آجر، الوار، یا تکه‌هایی از فلزات
 باشند. ولی اگر این دو شیئی دارای ارتعاشات کاملاً متغیر بوده، و یا
 فضای بین اتم‌ها، فوترون‌ها، و پروتون‌های آنها باندازه کافی وسعت داشته
 باشد. آنگاه شیئی دیگر قادر است فضای خالی بین آنها را پُر کند، و
 بدین ترتیب دو شیئی در یک فضا جا خواهند گرفت. شاید درک چنین
 مطلبی برای شما کمی سخت باشد، بنابراین بیائید نظری دیگرگونه بر این
 مسئله بیفکنیم و با دو تصویر بر این موضوع بنگریم. اوّل اینکه، اگر شما
 دو لیوان را از آب لبریز کنید در خواهید یافت در صورتیکه مقدار کمی
 ماسه، مثلاً فقط یک قاشق چایخوری در یکی از لیوان‌ها بریزید آب از آن
 لیوان سرریز خواهد نمود. در این مورد آب و ماسه نمی‌توانند با هم یک
 فضا را پُر کنند، زیرا ماسه که سنگین‌تر از آب می‌باشد به ته لیوان رسوب
 کرده و جای آب را میگیرد و آب اضافی که جای خود را به ماسه داده
 سرریز می‌گردد.

حال به لیوان دیگری که آنرا نیز لبریز از آب کرده‌ایم میپردازیم. مقدار
 آبی که در این لیوان ریخته‌ایم درست باندازه لیوان دیگر است و اگر ما با
 آهستگی مقداری شکر را در این آب بریزیم در خواهیم یافت که در حدود
 شش قاشق چایخوری شکر را در این لیوان لبریز از آب بریزیم تا سطح
 آب را آنقدر افزایش دهیم که سرریز کند! اگر ریختن شکر در آب
 بآهستگی تمام انجام گیرد خواهیم دید که شکر در آب محو می‌شود، و
 حل می‌گردد و در حین حل شدن مُلکول‌های شکر مابین مُلکول‌های آب
 جای گرفته و فضای بین مُلکول‌های آب را پُر می‌نماید، ولی فضای
 بیشتری را اشغال می‌کند. در این مورد آب فقط هنگامی سرریز می‌شود که
 مُلکول‌های شکر فضای بین مُلکول‌های آب را کاملاً پُر کرده و دیگر

نمی تواند در آب حل گردد، و لذا اضافه آن در ته لیوان رسوب نموده و باعث جابجائی آب می گردد. و در این هنگام مایه توانیم ثابت نمائیم که اشغال فضای معینی توسط دو شیئی قابل قبول است.

حال به مثل و یا تصویر دیگری بنگریم: بیائید نظری به منظومه شمسی یعنی ستارگانی که ما در یکی از آنها زندگی میکنیم، بیفکنیم. این شیئی، وجود، یک "چیز" است. مُلکولها و اتم هائی هستند که ما آنها را دنیاهائی می دانیم و در فضا دور زده و جابجا میشوند. اگر درست باشد که دو شیئی قادر نیستند در یک فضا جا گیرند پس ما هرگز نمیتوانستیم موشکی را به فضا پرتاب کنیم! موجودات کرات دیگر نیز قادر نمیشدند به زمین ما وارد شوند زیرا فضای ما را اشغال می نمودند. بنابراین باین نتیجه میرسیم که - در موقعیت و وضعیت مناسب - دو شیئی قادرند در یک فضا جا بگیرند.

بدن انسانی شامل مُلکول هائست که دارای مقدار معینی فضا در بین اتم های آن است، که می تواند حاوی موجوداتی دیگر نیز باشد، موجوداتی بسیار رقیق، موجوداتی روحی، و یا آنچه که ما موجوداتی کیهانی میشناسیم. این موجودات رقیق از ترکیبی همانند بدن انسان ساخته شده اند، یعنی آنها نیز از مُلکول هائی ساخته شده اند. ولی همانطوریکه خاک، سُرَب، و چوب دارای ترکیب و نظم خاصی از مُلکول ها هستند. مُلکول هائی با فشردگی و جرم خاص خود - موجودات روحی دارای مُلکول های کمتر و با فاصله بیشتر از هم می باشند، و بهمین علت نیز برای موجودات کیهانی و روحی مقدور است که در وجود بدنی با انساج بدن انسانی حلول کرده و وارد شود، در حالیکه هیچکدام از این دو، فضای دیگری را اشغال نکنند.

وجود کیهانی با وجود فیزیکی انسان توسط رشته ای سیمین که توده ای از مُلکول های با ارتعاش فوق العاده سریع می باشند ارتباط دارند،

مانند بندنافی که مادر را با فرزند دنیا نیامده‌اش مرتبط می‌سازد. تکان‌ها و تحریکات و تاثیرات همراه با مواد مغذی توسط بند ناف از مادر بطرف جنین جریان دارد. هنگامی که بچه دنیا می‌آید بندناف گسیخته شده و بعد بچه در زندگی عادی و شناخته شده خود بعنوان یک جنین مرده، و از آن زندگی جدا شده و تبدیل به موجود دیگری می‌شود و بزنگاری دیگری می‌پردازد، و دیگر جزئی از مادر خود نیست، و عبارتی دیگر او بعنوان قسمتی از مادرش می‌میرد و زندگی مستقلی را شروع می‌نماید.

رشته سیمین فوق خود را، به بدن انسان مرتبط کرده و در هر لحظه از زندگی انسان فکر و درک، فرمانها، آموختنی‌ها، و حتی گاهی کمک و تغذیه روحی از طرف فوق خود به بدن انسانی می‌رسد. هنگام مرگ رشته سیمین گسیخته شده و بدن فیزیکی انسان مانند یک دست لباس کهنه، رها گشته ولی روح او بزنگاری ادامه می‌دهد.

این مرحله‌ای نیست که راجع به چنین موضوعاتی صحبت گردد، ولی باید گفته شود که چند "وجود روحی" موجود است ولی ما فعلاً راجع به ماهیت کیهانی و بدن فیزیکی انسان صحبت می‌داریم. در سطح تکامل فعلی ما، نه وجود جدا از هم وجود دارند که هر کدام از آنها توسط رشته‌ای سیمین بدیگری وصل است، ولی در حال حاضر ما بیشتر به اموری که به سفرهای کیهانی و موضوعاتی که در سطح کیهان مربوط می‌گردد می‌پردازیم.

بنابراین انسان روحی است که بطور موقت در وجودی دارای گوشت و استخوان و غیره جا داده شده تا در سہائی را آموخته و تجربیاتی را کسب کند، تجربیاتی را که نمیتوانست بدون داشتن بدن فیزیکی کسب نماید. وجود فیزیکی انسان سفینه‌یی است که توسط فوق خود رانده شده و هدایت می‌گردد. بسیاری مایلند بجای کلمه فوق خود واژه "جان و یاروان" را بکار برند، ولی ما ترجیح می‌دهیم کلمه فوق خود را بکار ببریم

زیرا برای ما آسانتر می باشد، در حالیکه جان یا روان در حقیقت بحثی دیگر است که به قلمروی در سطحی بالاتر مربوط می گردد. فوق خود کنترل کننده و بکارگیرنده بدن انسانی است. مغز اطلاعات کسب شده را به فوق خود فرستاده و اوامر فوق خود را به واکنش های شیمیائی و فیزیکی زنده نگهدارنده بدن تبدیل می نماید، و باعث کار عضلات گشته و موجب واکنش های فکری - روحی می گردد. مغز همچنین تجربیات کسب شده را به فوق خود انتقال می دهد.

با خلاص شدن روح از محدودیت های جسم، مانند شخصی که بطور موقت از اتومبیل خود خارج می شود، شخص قادر خواهد گردید دنیای عظیم روح را دیده و درسهای آموخته در بدن فیزیکی خود را ارزیابی کند، ولی ما اکنون راجع به وجود فیزیکی و کیهانی بحث نموده و اشاره کوتاهی نیز به فوق خود می نمائیم. ما به وجود کیهانی اشاره مینمائیم زیرا در این سطح انسان می تواند در یک چشم بر هم زدن به مکان های دور در هر کجا و هر وقت که خواست برود، و حتی می تواند ببیند که دوستان و آشنایانش چه می کنند. با تمرین - مرد و یا زن - می تواند به شهرهای بزرگ دنیا سفر کرده و به کتابخانه های بزرگ آن سر بزنند. خیلی آسان است، با تمرین می توانید به هر کتابخانه ای رفته و هر صفحه از هر کتابی را ببینید. بیشتر مردم بر این باورند که قادر به ترک کالبد خود نیستند زیرا آنها بخصوص در غرب طوری تربیت یافته اند که در تمام عمر خود چیزهایی را که نمی توانند لمس کنند و تکه تکه کرده و سپس راجع بآنها گفتگوها و بحث های بی ارزش نمایند، باور ندارند.

بچه های کوچک پریان را باور دارند؛ البته چنین چیزی وجود دارد و ما که می توانیم آنها را دیده و با آنها صحبت کنیم آنها را ارواح طبیعی میخوانیم. بسیاری از کودکان همبازی های نامرئی دارند. ما عقیده داریم که کودکان در دنیای ساخته تخیلات خود زندگی کرده و با دوستان خود

که بچشم افراد بالغ نمی آیند با اشتیاق تمام صحبت مینمایند، و آن کودک میداند که دوستانش واقعی هستند.

بتدریج که کودکی رشد می نماید والدینش به پندارها و تخیلات او خندیده و یا حتی گاهی نسبت بآنان خشمناک میشوند. اینها والدینی هستند که روزگار کودکی خود را فراموش کرده اند، و همچنین از یاد برده اند که والدین خود آنان چه رفتاری داشته و بخاطر "دروغگوئی" و یا تخیلات بیش از حد آنها را تنبیه بدنی نمودند. بالاخره کودک به مرحله ای می رسد که هیپنوتیزم شده و باور خواهد نمود که ارواح طبیعی (یا پریان) وجود ندارند، و بعد همین کودکان بالغ شده و صاحب خانواده می شوند و فرزندان خود را نسبت به وجود ارواح طبیعی دلسرد نموده و باعث می گردند آنها را نادیده گرفته و با آنها بازی نکنند!

صریحاً میگوئیم که ما مردم شرق و مردم ایرلند عقیده به ارواح طبیعی داریم، و مهم نیست که آنها را جریان و یا لپرچاون^۱ بنامند، بهر حال هر نامی که بر آنها بنهند آنها واقعی بوده و کار مفید انجام میدهند، و انسان با نادانی و تکبر خود منکر وجود این موجودات است و خود را از افکار خوشایند و طبیعی از اطلاعات محروم می نماید. زیرا این ارواح طبیعی به آنان که بوجود آنان علاقمند بوده و آنها را باور دارند کمک مینمایند.

برای علم فوق خود، حُدی وجود ندارد و در حالیکه محدودیت های بسیاری برای قابلیت ها و توانائی های بدن فیزیکی انسانها وجود دارد. تقریباً تمام مردم دنیا در هنگام خواب بدن فیزیکی خود را ترک می کنند، این اشخاص پس از بیداری می گویند رؤیائی دیده اند زیرا بر این باورند که زندگی بر روی زمین تنها زندگی موجود است. به آنها گفته می شود که هنگام خواب وجود کیهانی آنها، به سفرهای کیهانی نمی رود، لذا استدلال

۱ - Leprechaun در فولکلور ایرلند یکی از پریان بشکل پیرمرد کوچکی است که گنجینه های پنهان شده را به کسیکه او را بگیرد نشان میدهد.

می نمایند که تجربیات خوشایند آنان "رؤیا" می باشد.

بسیاری که سفرهای کیهانی را باور داشته و به آن عمل می کنند می توانند اراده کرده و هر آن بدن خود را ترک کنند و به سفرهای دور و سریع بروند، و پس از بازگشت به بدن خود، پس از ساعتها بدانند چه کرده اند و چه دیده اند، و چه تجربیاتی بدست آورده اند. تقریباً همه می توانند بدن خود را ترک کرده و به سفرهای کیهانی بروند، ولی باید ایمان داشته باشند که قادر به انجام اینکار خواهند بود. این کاملاً غلط است که شخص ناباوری را پیشه نموده و فکر کند نمی تواند چنین کاری را انجام دهد. در حقیقت پس از گذر از سد ترس سفرهای کیهانی آسان می باشد.

ترس بزرگترین بازدارنده است. اکثر مردم باید این عقیده را که خارج شدن از بدن بمنزله مردن است از خود دور نمایند. بسیاری فکر می کنند که اگر از بدن خود خارج شوند نمی توانند دوباره به آن بازگردند، و یا احتمالاً وجود دیگری در بدن آنان حلول خواهد کرد. چنین رویدادی غیرممکن است، مگر اینکه شخص از ترس و وحشت دروازه ها را بگشاید: کسیکه نترسد آسیبی نخواهد دید، و رشته سیمین زندگی هنگام سفرهای کیهانی نمی توانند پاره شود، و هیچکس نمی تواند وارد جسم دیگری شود مگر اینکه صاحب آن بر اثر وحشت اجازه دهد. شما همیشه - همیشه - می توانید به بدن خود رجعت نمائید، همانطوریکه همیشه پس از خواب شب بیدار میشوید. شما تنها باید از ترس هراس داشته باشید زیرا ترس تنها حالتی است که می تواند خطرناک باشد. ما همه می دانیم که از آنچه می ترسیم کمتر اتفاق می افتد!

اندیشه و تفکر دومین عامل بازدارنده اصلی پس از ترس است، زیرا اندیشه و استدلال بزرگترین مطرح کننده مسائلند. این دو، تفکر و برهان می توانند مانع صعود اشخاص بر قله کوههای بلند گردند: استدلال به ما

می‌گوید اگر سر بخوری پرتاب شده و تکه‌تکه خواهی شد. بنابراین اندیشه و استدلال را باید سرکوب نمود. متأسفانه هر دو بدنام هستند. اندیشه! آیا هرگز راجع به اندیشه اندیشیده‌اید؟ اندیشه چیست؟ شما از کجا فکر می‌کنید؟ آیا از بالای سرتان فکر می‌کنید یا از پس آن؟ آیا از ورای ابروان یا از پشت گوش‌تان؟ آیا به هنگام بستن چشم‌هایتان قدرت اندیشیدن شما متوقف می‌گردد؟ نه! فکر شما همان جایی است که آنرا متمرکز نموده‌اید. هر کجا که افکارتان را متمرکز نموده‌اید همانجا فکر می‌کنید. این حقیقت ساده و اولیه کمک خواهد نمود تا از بدن خود خارج شوید و به کیهان پیوندید، و باعث می‌شود که وجود کیهانی شما باسانی و آزادی نسیمی اوج گیرد. راجع باین موضع فکر کنید و این درس را دوباره تا همین جا بخوانید. راجع باندیشه فکر کنید و بدانید که اندیشه شما را از انجام کارهای بسیاری باز داشته است زیرا به موانع و عاقبت کار اندیشیده‌اید، به ترس‌های بیهوده اندیشیده‌اید، مثلاً شبی در حالیکه هوا تاریک بود و طوفانی در خارج از منزلتان غوغامی کرد تنها مانده و به دزد نیمه شب میانیشیدید و مجسم می‌نمودید که کسی در پشت پرده پنهان شده و آماده حمله به شماست. در چنین وضعیتی اندیشه آسیب رسان است.

شما از درد دندان رنج می‌برید و با اکراه به دندانپزشک مراجعه می‌کنید. او به شما می‌گوید که دندان را باید کشید، و شما می‌ترسید؛ زیرا میدانید باید درد آنرا تحمل کنید. شما بر روی صندلی دندانپزشکی نشسته و وحشتزده هستید. هنگامی که دندانپزشک سرنگ بدست گرفته تا موضع درد را بی‌حس کند بخود خواهید لرزید و شاید هم رنگتان خواهد پرید. شما حتم دارید که فرو رفتن سوزن را احساس کرده و سپس پیچش و چرخش دندان را و بالاخره بیرون آمدن دندان خون آلوده را احساس خواهید نمود. شاید حتی فکر کنید غش خواهید کرد و بدین

طریق ترس خود را تغذیه می‌نمائید، و نظر باینکه تمام افکار خود را بر روی دندان خود متمرکز نموده‌اید درد آنرا بیشتر احساس خواهید نمود، زیرا تمام انرژی خود را صرف احساس بیشتر درد دندان خود کرده‌اید. حال، فکر و اندیشه شما کجاست؟ آیا در مغز شماست؟ از کجا می‌دانید؟ آیا قادر هستید آنرا در مغز خود احساس کنید؟ بنابراین اندیشه، افکار شما آنجائی است که آنرا متمرکز نموده‌اید. اندیشه در درون شماست فقط برای اینکه راجع بخود فکر می‌نمائید، و بخاطر اینکه فکر می‌کنید اندیشه در درون شماست. در حقیقت اندیشه آنجائی است که شما مایل هستید در آنجا باشد، و آنرا بآنجا هدایت نموده‌اید.

حال بگذارید باین موضوع که "اندیشه آنجائی است که آنرا متمرکز نموده‌اید" نظری دوباره بیندازیم. در گرما گرم نبردها مردهائی هستند که مورد اصابت گلوله قرار گرفته و بدن آنها از ضربت سر نیزه سوراخ شده در حالیکه درد را احساس نمی‌نمایند. آنها تا مدتی حتی نمی‌دانستند زخمی شده‌اند، و فقط هنگامی که فرصت یافتند فکر کنند و توانسته درد را حس نموده و از شدت آن غش کنند! اندیشه و استدلال و ترس باز دارند اعتلای روحی ما هستند، آنها ترمزهای خسته ماشینی هستند که فرمان‌های فوق خود را تعدیل و تحریف مینمایند.

انسان اگر تحت نفوذ و سلطه محدودیت‌های احمقانه خود نباشد قادر است ابر مردی با قدرتی فوق عادی شود، با قدرتی عضلانی و فکری، مثلی می‌زنیم. مرد ریز نقش و ضعیف و آرامی که دارای هیכלی نحیف است از کنار پیاده‌رو قدم به درون خیابانی می‌نهد که ترافیک سنگینی در آن جریان دارد. او در خود فرو رفته، به شغل، و یا به اخلاق همسرش هنگامی که قدم بمنزل می‌گذارد، و یا حتی به صورتحساب‌های نپرداخته‌اش فکر می‌کند! ناگهان بوق اتومبیلی که باو نزدیک می‌شود او را بخود آورده - و بدون اینکه فکر کند - به عقب و بر روی پیاده‌رو می‌جهد.

جهشی که برای شخصی با قدرت بدنی او و یا حتی برای ورزشکاری ورزیده و تمرین دیده در مواقع عادی غیر ممکن می نماید! اگر این مرد فرصت فکر کردن را داشت دیر می شد و برخورد اتومبیل با او وی را نقش زمین می نمود. نبودن فرصت برای اندیشیدن امکان داد که فوق خود همیشه مواظب، نیروی عضلانی او را با ترشح مواد شیمیائی (مانند آدرنالین) تحریک نموده و باعث گردید که مرد جهش بیش از توان عادی خود نموده و سرعتی بیش از سرعت اندیشه هشیارش بکار برد.

به انسانها گفته می شود که اندیشه و استدلال خصوصیتی است که انسان را از حیوان متمایز می نماید. "ولی اندیشه کنترل نشده انسان را از بسیاری از حیوانات در سفرهای کیهانی در سطحی پائین تر نگه می دارد! تقریباً همه متفق القولند که گربه ها آنچه را که سایرین قادر به دیدن آن نیستند می بینند، و بسیاری تجربه نموده اند که حیوانات قبل از وقوع حوادثی می توانند آنرا پیش بینی نمایند، آنها همچنین قادرند شبیه هائی را دیده و رویدادها را قبل از انسانها پیش بینی کنند. حیوانات برای تفکر و استدلال روشی غیر از روش های ما را بکار می برند، و ما نیز قادریم چنین کاری را بکنیم. اما اول باید افکار خود را کنترل کنیم، ما باید دنباله تمام افکار خود را که در اندیشه کنترل نشده ما رسوخ می یابد کنترل کنیم. در محلی که کاملاً راحت هستید بنشینید، محلی که می توانید کاملاً آرام بوده و آرامش خود را حفظ کنید، محلی که در آن احدی مُخل آرامش شما نخواهد شد. در صورتی که مایل باشید می توانید چراغ اتاق را خاموش کنید زیرا روشنائی نیز از عوامل بازدارنده است. در چنین موقعیتی چند لحظه نشسته و باندیشه های خود بیندیشید. به افکار خود رجوع نمائید و ببینید چگونه به خود آگاهی و هشیاری شما می خزند، و هر کدام طالب جلب توجه شما هستند، مانند نزاع با آن مرد در اداره، و یا صورتحساب های پرداخت نشده، و هزینه زندگی و وضعیت دنیا، و یا

آنچه که دوست دارید به ریستان بگوئید - سپس همه را کنار بگذارید. مجسم کنید که در اتاقی تاریک در بالای آسمان خراشی نشسته‌اید. در مقابل خود پنجره‌ای بزرگ که پرده‌ای سیاه بر روی آن کشیده‌اند قرار دارد، هیچگونه طرح و تزینی که توجه شما را بخود جلب کند بر روی پرده مشاهده نمی‌شود. حواس خود را بر روی آن پرده تمرکز دهید، سعی کنید هیچگونه فکر دیگری به ضمیر خود آگاه شما که بر روی پرده سیاه توجه دارد و رسوخ نیابد، و اگر افکاری بر شما هجوم آوردند آنها را از روی پارچه پرده سیاه بزدائید. شما می‌توانید از عهده چنین کاری برآید، فقط باید تمرین کنید. برای لحظاتی چند افکاری در صدد بر خواهند آمد که بر پرده سیاه مستولی شوند، آنها را با اراده خود به عقب برانید، و حواس خود را دوباره بر روی پرده سیاه متمرکز کنید. اراده نمائید که پرده را کنار زنید و بتوانید هر آنچه را که در ماوراء آن قرار دارد ببینید.

هنگامی که به آن پرده سیاه خیالی نگاه می‌کنید در خواهید یافت که افکار عجیب و غریب و ناشناخته یکبار دیگر قصد ورود و دخالت دارند و سعی خواهند نمود تا خود را در دید و توجه شما قرار دهند. آنها را به عقب برانید. آنها را آگاهانه به عقب برانید و بآنها اجازه دخالت ندهید. (بله من این جمله را تکرار می‌کنم زیرا سعی ما این است که بر این نکته تکیه کنیم.) هنگامی که توانستید به حالتی از افکار دست یابید، ولو برای مدتی کوتاه، در خواهید یافت که صدائی مانند پاره شدن تکه کاغذی کلفت بگوش می‌رسد، و آنگاه خواهید توانست ماوراء دنیای معمولی ما را ببینید، دنیائی با ابعادی تازه و مکانی که زمان و فاصله معانی تازه‌ای دارند. با چنین تمریناتی در خواهید یافت که قادر به کنترل افکار خود می‌باشید، درست مانند متخصصین و ارباب فن.

درس نهم

ما در درس قبل با مراحل آخر شناسائی اندیشه سروکار داشتیم. ما یادآوری نمودیم که "اندیشه آنجائی است که بخواهیم باشد." و این اصول و قواعدی است که می تواند بما کمک کند تا از بدن فیزیکی خود بیرون برویم و به سفرهای کیهانی پردازیم. بیائید درس قبلی را مرور کنیم.

"اندیشه آنجائی است که می خواهیم باشد" اگر میل داشته باشید خارج از وجود شما. می توانیم تمرین کنیم. دوباره باید در مکانی تنها باشید و در آن مکان چیزی وجود نداشته باشد تا توجه شما را منحرف نکند، و شما باید سعی کنید تا از بدن خود بیرون بروید. باید تنها بوده و آرامش داشته باشید و پیشنهاد می کنیم برای سهولت کار بر روی تخت خوابی دراز بکشید. باید ترتیبی داده شود تا کسی مزاحم شما نشده و آزمایش شما را خراب نکند. افکار خود را بر موضعی در حدود شش پا دورتر و در مقابل خود متمرکز کرده و چشمان را بسته و حواس خود را بآنچه که انجام می دهید متمرکز کنید. با اراده فکر کنید که شما - شما ی حقیقی، شما ی کیهانی - از فاصله شش پائی بالا به بدن دراز کشیده تان نگاه می کنید. فکر کنید، تمرین کنید، و حواس خود را تمرکز دهید، و با تمرین، شوکی کوچک و ناگهانی را تجربه خواهید نمود. شوکی کوچک و

تقریباً الکتریکی، و بعد مشاهده خواهید نمود که بدنتان با چشمان بسته شش پا در زیر شما آرمیده است.

در بدو کار بدست آوردن چنین نتیجه‌ای بسیار پُر زحمت خواهد بود، و ممکن است احساس کنید که در درون بادکنکی بزرگ قرار گرفته و بهر طرف که فشار وارد می‌آورید تا خارج شوید ولی هیچ نتیجه‌ای نمیگیرید، و بعد از لحظاتی انگار می‌خواهد رخ بدهد، و بالاخره بطور ناگهانی شما از بادکنک بیرون می‌آئید و صدائی چون صدای بشکن و یا چیزی شبیه آن را خواهید شنید، صدائی چون ترکانیدن بادکنک کوچک بچه‌ای را با سوزن. ترسید و خود را وحشت‌زده نکنید و فقط بدین طریق می‌توانید به پیشرفت خود ادامه دهید و در آینده دُچار مسئله‌ای نشوید، ولی اگر بترسید دوباره بدرون بدن فیزیکی خود پرتاب شده و بالاچار باید دوباره و در تاریخی دیگر به تمرین پردازید. در صورتیکه بدرون بدن فیزیکی خود پرتاب شدید هیچ فایده‌ای ندارد که فوراً تمرین را آغاز کنید زیرا کمتر موفق خواهید شد شما به خواب احتیاج خواهید داشت - اول استراحت کنید.

بیائید ادامه بدهیم. فرض کنیم با روش ساده‌ای که ذکر گردیده شما موفق گشتید از بدن فیزیکی خود خارج شوید. حال تجسم کنید که آنجا ایستاده و به ترکیب فیزیکی خود چشم دوخته‌اید، و در این فکر هستید که بعد باید چه بکنید. فعلاً به بدن فیزیکی خود نگاه نکنید زیرا در آینده باز هم آنرا خواهید دید در عوض آنچه که باید انجام شود اینست :

اجازه دهید در فضای اتاق چون حبابی از صابون شناور شوید، زیرا اکنون وزن شما حتی باندازه یک حباب صابون هم نیست! شما نمی‌توانید افتاده و بخود صدمه‌ای وارد آورید. بگذارید بدن فیزیکی شما کاملاً راحت بیارامد. البته شما قبل از خارج شدن از بدن فیزیکی باینکار پرداخته‌اید و اطمینان دارید که بدن فیزیکی راحت آرمیده. اگر این

پیش‌بینی را نکرده و بنحوی دراز کشیده‌اید که یکی از اعصاب شما فشار وارد آید پس از برگشتن بدرون بدن فیزیکی در خواهید یافت که گردنتان درد گرفته و یادستان بی‌حس شده. سعی کنید اطمینان یابید که نقطه‌ای روی بسترتان وجود ندارد تا بر یکی از اعصابتان فشار آورد زیرا پس از برگشتن از سفر کیهانی در خواهید یافت دستی را که از تشک بیرون گذاشته و یا بنحوی بر عصب آن فشار وارد آمده کرخت شده و مورمور می‌شود. تکرار می‌کنیم قبل از خارج شدن از بدن فیزیکی اطمینان یابید بدنتان کاملاً راحت آرمیده. حال اجازه دهید بدنتان شناور شده و به این طرف و آنطرف برود، بگذارید بدن کیهانی شما مانند حباب صابون در نسیمی شناور باشد. به سقف و زوایای آن و به محل‌هایی که کمتر نگاه می‌کنید بنگرید. سعی کنید باین سفر اولیه و کوتاه کیهانی عادت کنید زیرا با عادت کردن باین سفر است که قادر خواهید گشت به محیط بیرون از اتاق بروید.

با عباراتی دیگر مسئله را دنبال می‌کنیم. در حقیقت سفرهای کیهانی آسان انجام می‌پذیرند و اگر شما بخود بقبولانید که می‌توانید آنها انجام دهید هیچگونه دشواری در انجام آن نخواهید داشت. به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی نباید احساس ترس نمائید زیرا در انجام سفرهای کیهانی ترس جایی ندارد. در سفرهای کیهانی شما با آزادی تمام سفر می‌کنید. و فقط در بدن فیزیکی است که خود را در بند می‌بندید و اسیر خاک هستید، با بدنی سنگین که از دستورات و فرامین روحی درست اطاعت نمی‌نماید. نه. ترس در سفرهای کیهانی راهی ندارد بلکه با آن بیگانه است.

حال با عباراتی متفاوت دستورالعمل‌های سفرهای کیهانی را دوباره مرور می‌نمائیم. شما به پشت روی تخت‌خوابی دراز کشیده و بدنتان کاملاً راحت است، چیزی بر اعصاب شما فشار وارد نمی‌آورد، حتی پا بروی

پائین انداخته‌اید، زیرا اگر چنین کاری را کرده باشید بعداً احساس ناراحتی خواهید نمود چون وزن یک پابرروی پای دیگر از گردش عادی خون جلوگیری خواهد نمود. با آرامش خاطر استراحت کنید و هیچگونه تشویشی بخود راه ندهید و هیچگونه اثر مختل‌کننده بر روی شما وجود ندارد، و شما فقط باین فکر می‌کنید که وجود کیهانی خود را از بدن فیزیکی خارج کنید.

خود را شل کنید. مجسم کنید که شبیحی تقریباً بشکل بدن فیزیکی خودتان به آرامی از بدن جدا شده و در نسیمی تابستانی در فضا شناور می‌شود. بگذارید بالا برود، و چشمان خود را بسته نگهدارید زیرا در چند بار اول احتمال دارد تکانی بخورید و چنین تکان‌هایی بخصوص اگر شدید باشد دوباره بدن کیهانی شما را در بدن فیزیکی جا می‌دهد.

بسیاری از مردم هنگام خوابیدن یکه می‌خورند، و اغلب این یکه خوردن آنقدر شدید است که شخص خواب رونده را فوراً کاملاً بیدار می‌نماید. چنین یکه خوردن‌هایی بخاطر جدا شدن نامناسب وجود کیهانی از وجود فیزیکی است. زیرا همانطوری که قبلاً ذکر گردید تقریباً همه مردم شب‌ها پس از خوابیدن به سفرهای کیهانی می‌روند، هر چند که بیشتر آنان بعداً خاطره‌ای از آن ندارند. ولی بهتر است دوباره به وجود کیهانی پردازیم.

تجسم کنید که وجود کیهانی شما بتدریج و آسان از بدن فیزیکی شما خارج می‌شود و بطرف بالا یعنی تقریباً سه الی چهار پا بالاتر از بدن فیزیکی قرار می‌گیرد، و در آنجا آرام مانده و با ملایمت به نوسان درمی‌آید. شما نیز ممکن است هنگام خواب احساس نوسانی کوچک را کرده باشید: این نوسان کیهانی است. همانطوری که گفته شد، وجود کیهانی در بالای وجود فیزیکی شناور است و در حالی که با رشته سیمین با آن ارتباط دارد احتمالاً کمی نوسان خواهد داشت. رشته سیمین از ناف

بدن کیهانی به ناف بدن فیزیکی وصل است.

در نگاه کردن به بدن فیزیکی خود اسرار نورزید و دقت نکنید زیرا ما به شما هشدار داده‌ایم که اگر کوچکترین تکان و یا یکه‌ای بخورید دوباره به بدن فیزیکی خود برگشته و باید دوباره و در تاریخی دیگر اقدام به ترک بدن نمائید. خوب، اگر شما به هشدار ما ترتیب اثر داده و کوچکترین تکانی نخوردید وجود کیهانی شما برای لحظاتی شناور می‌ماند. اقدام بهیچ عملی ننموده و بهیچ موضوعی فکر نکنید، نفس‌های کوتاه کشیده و فراموش نکنید که این نخستین باری است که از بدن فیزیکی خود با آگاهی کامل خارج شده‌اید، و باید مواظب باشید.

در صورتی که ترسید و تکان نخورید وجود کیهانی شما در حالیکه در فضا شناور است از بدن فیزیکی کمی بیشتر دور شده و به طرف کنار و یا پائین تختخواب شناور شده و آنگاه بنحوی قرار می‌گیرد که پاها تقریباً بر روی زمین قرار می‌گیرند. پس از فرودی آرام وجود کیهانی شما به بدن فیزیکی شما نگریسته و آنچه را که می‌بینید بخاطر می‌سپارد.

با دیدن بدن فیزیکی خود احساس ناراحتی خواهید نمود و بگذارید یادآور شویم که اینکار اغلب تجربه‌ای تحقیرآمیز خواهد بود ما اغلب درباره شکل ظاهر خود غلط فکر میکنیم. آیا هرگز بیاد می‌آورید صدای خود را برای اولین بار از ضبط صوت شنیده باشید؟ اول باورتان نمیشد که صدا صدای شما باشد، شاید فکر میکردید که شخصی قصد شوخی با شما را داشته و یا اینکه ضبط صوت خرابی بود.

اولین باری که شخص صدای خود را از ضبط صوت می‌شنود باور نمی‌کند! او تعجب کرده و یکه می‌خورد. پس صبر کنید تا بدن فیزیکی خود را برای بار اول از طریق وجود کیهانی خود ببینید! شما در آنجا ایستاده و تمام آگاهی وجودتان در وجود کیهانی جمع شده و بعد به بدن دراز کشیده خود نگاه می‌کنید. شما از دیدن بدن خود وحشت می‌نمائید،

شما نه از شکل و نه از رنگ پوست آن خوشتان خواهد آمد، شما حتی از خطوط چهره و ترکیب صورتتان نیز بدتان خواهد آمد. اگر کمی دیگر پیشروی کرده و بدرون ذهن و باطن خود بنگرید آنچه خواهید دید پیچش‌ها و اوهام و ترس‌های بی‌مورد خواهد بود که ممکن است آنقدر بر شما چیره شده و شما را بترساند که دوباره بدرون بدن فیزیکی خود پناه برید. حال اگر بر این ترس خود چیره شدید چه باید بکنید و تصمیم دارید به کجا بروید؟ چه مایلید بینید و چه مایلید بکنید؟

بهترین روش این است که بدیدن شخص آشنائی بروید، مثلاً یکی از اقوام نزدیک که در شهری نزدیک به شما زندگی می‌نماید. برای اولین بار بخصوص باید شخصی باشد که شما مرتباً بدیدنش می‌روید زیرا باید شخصی باشد که بتوانید او را دقیقاً در دید خود مجسم نمائید، که کجا زندگی کرده و چگونه می‌توانید به محل زندگی او بروید - بیاد داشته باشید که اینکارها همه برای شما تازگی دارد و بعلت همین تازگی داشتن باید بدقت اجرا گردد و شما البته برای رسیدن باوراهی را انتخاب خواهید نمود که در مواقع عادی و در بدن فیزیکی طی خواهید نمود.

در وجود کیهانی خود از اتاق خارج شوید و بدرون خیابان بروید. (تشویش نداشته باشید، هیچکس شما را نخواهد دید) راهی را که همیشه طی می‌کردید طی کنید و شخصی را که قصد دیدن او را دارید دائماً در مخیله خود مجسم نمائید و بعد بسیار سریع، سریعتر از تندترین اتومبیلی که بتواند شما را بآنجا ببرد در خانه دوست، آشنا و یا قوم نزدیک خود خواهید بود.

با تمرین قادر خواهید شد به همه جا بروید، دریاها، اقیانوس‌ها، و کوه‌های سر به فلک کشیده هیچکدام مانعی در راه انجام سفرهای کیهانی شما نخواهند بود و راه شما را نخواهند بست. شما سرزمین‌ها و شهرهای دنیا را برای سیر و سیاحت در اختیار خواهید داشت.

ممکن است عده‌ای فکر کنند که آه فرض کنیم که از بدنم بیرون رفتم و نتوانستم برگردم. بعد چه می‌شود؟ جواب این است که شما غیر ممکن است گم شوید، و غیر ممکن است بتوانید بخود صدمه بزنید، و یا اینکه دریابید بدنتان را تسخیر کرده‌اند. اگر در حالیکه به سفرهای کیهانی رفته‌اید کسی به بدن فیزیکی شما نزدیک شود بدنتان به شما خبر خواهد داد و شما را بخود جذب خواهد نمود، آنهم بسرعت خیال. شما هیچگونه صدمه‌ای نخواهید دید زیرا شما تنها از ترس صدمه می‌بینید. لذا سعی کنید ترسید، ولی آزمایش کنید و با آزمایش به امیدها و اهدافتان در سفرهای کیهانی جامه عمل بپوشانید.

هنگامی که آگاهانه در سطح کیهانی هستید رنگها را درخشانتر از زمانی که در بدن فیزیکی هستید خواهید دید. همه چیز مرتعش از زندگی خواهد بود. شما حتی ممکن است ذرات "زندگی" را ببینید و آنها را چون نقطه‌هایی در پیرامون خود مشاهده کنید، و این همه قدرت زندگی زمینی است، و همچنان که از آن می‌گذرید قدرت و شجاعت کسب خواهید کرد. یکی از محدودیت‌های سفرهای کیهانی این خواهد بود که شما قادر نیستید چیزی را همراه خود برده و یا از سفر کیهانی بیاورید! البته تحت شرایط خاصی چنین امری ممکن است، ولی فقط با تمرینات خاص و زیاد امکان دارد. شما می‌توانید در برابر یک روشنبین ظهور کرده و به چشم او دیده شوید ولی آسان نخواهد بود که وضعیت سلامتی شخص را بازیابی کنید زیرا باید با او صحبت کنید. شما می‌توانید به مغازه بخصوصی رفته و اجناس آنرا بازدید نموده و برای خرید فردای خود تصمیم بگیرید، و چنین کاری جایز می‌باشد و اغلب هنگامی که به مغازه‌ها می‌روید می‌توانید عیب و نقص‌هایی که اجناس گرانقیمت دارند در سفرهای کیهانی خود مشاهده کنید! هنگامی که قصد ورود به بدن فیزیکی را دارید باید آرامش داشته و کاملاً خونسرد باشید، و باید به بدن

فیزیکی فکر کنید و باید فکر کنید که به بدن فیزیکی برگشته و در آن حلول می‌نمائید، و در حالیکه در این فکر هستید با سرعتی فوق‌العاده و تقریباً فوری خود را در سه الی چهار پائی بدن فیزیکی خود خواهید یافت که بروی بستر دراز کشیده. شما با کمی نوسان بر روی بدن خود شناور خواهید ماند و بدن خود را همانطور که آنرا ترک کرده‌اید. خواهید یافت. بخود اجازه دهید تا آهسته و بتدریج پائین بیائید. وجود کیهانی شما باید به شکل بدن فیزیکی و با آن کاملاً هماهنگ باشد.

در صورتی که ورود به بدن را درست انجام دهید بدون تکان و یا ناراحتی وارد خواهید شد و حتی لرزشی را نیز احساس نخواهید نمود تنها احساس خواهید نمود که بدنتان توده‌ای سنگین و سرد است.

اگر کسی مهارت کافی نداشته و بدن کیهانی خود را با بدن فیزیکی خود میزان ننماید، و یا اگر کسی مزاحم گردید و شما بالاجبار و بسرعت وارد بدن فیزیکی خود شدید دچار سردرد شدیدی خواهید شد، سردردی همانند سردردهای میگرنی. در چنین مواقعی باید سعی کنید بخواهید و یا سعی کنید وجود کیهانی خود را از بدن خارج کنید، زیرا مگر این که دو وجود کیهانی و فیزیکی شما با هم میزان شوند وگرنه نمی‌توانید از سردرد رهایی یابید. ناراحت نشوید و بدانید که علاج قطعی خواب است و بس، هر چند که فقط لحظه‌ای کوتاه طول بکشد، مهم قرار گرفتن در سطح کیهانی است.

پس از ورود به بدن فیزیکی ممکن است احساس کنید بدنتان خشک شده و ممکن است احساس کنید لباسی را که روز قبل شسته و هنوز مرطوب است بتن کرده‌اید و تا هنگامی که بآن عادت کنید احساس راحتی نخواهید کرد، و رنگهای با شکوهی را که در سطح کیهانی دیده بودید کمرنگ‌تر شده‌اند. در سطح کیهانی رنگ‌های دیگری نیز وجود دارند که در بدن زمینی خود هرگز نخواهید دید و صداهائی را می‌شنوید که هرگز

در بدن فیزیکی نخواهید شنید، ولی عیبی ندارد. شما بر روی زمین آمده‌اید تا آموزش‌هایی ببینید و پس از یادگیری، آنچه را که قصد یادگرفتن آنرا داشتید و برای آموزش آن به دنیای زمینی قدم نهادید آزاد خواهید گشت، آزاد از وابستگی‌ها و دلبستگی‌های زمینی، و هنگامی که بدن زمینی خود را برای همیشه ترک می‌کنید و هنگامی که رشته سیمین پاره می‌شود، شما به اقلیم‌هایی بالاتر و والاتر از سطح کیهانی صعود خواهید نمود.

سفرهای کیهانی را تجربه و تمرین کنید و ترس را از خود دور نگه‌دارید، زیرا اگر ترسید چیزی برای ترس وجود نخواهد داشت و هیچگونه صدمه‌ای به شما وارد نخواهد آمد، فقط لذت خواهید برد.

درس دهم

ما گفته‌ایم "چیزی برای ترس وجود ندارد جز ترس." باز هم تاکید می‌کنیم که اگر شخص خود را از ترس آزاد بدارد هیچگونه خطری او را در سفرهای کیهانی تهدید نمی‌کند، و فرق نمی‌کند شخص سفرکننده با چه سرعتی و تا چه مسافتی سفر می‌نماید. ولی شما می‌پرسید "مگر چیزی وجود دارد که از آن بترسیم؟" لذا ما این درس را به موضوع ترس و آنچه را که وجود دارد و نباید از آن بترسیم اختصاص می‌دهیم!

بطور کلی ترسیدن رفتاری منفی است که توانایی‌های درک و قوه تمیز ما را تحلیل می‌برد. فرق نمی‌کند ما از چه می‌ترسیم زیرا هر نوع ترسی بما صدمه می‌زند.

بسیاری از مردم می‌ترسند زیرا فکر می‌کنند اگر به سطح کیهانی انتقال یابند نمی‌توانند دوباره به بدن فیزیکی خود برگردند. این عده باید بدانند که امکان برگشتن به بدن زمینی همیشه وجود دارد، مگر اینکه شخص در حال مرگ باشد و به انتهای زمانی که برای او بر روی زمین مقرر گشته بود رسیده باشد و آنهم هیچ ربطی به سفرهای کیهانی ندارد. باید اذعان نمود که امکان دارد شخص فکر کند از ترس فلج خواهد شد و در چنین حالتی قادر به هیچگونه کاری نخواهد بود. در چنین وضعیتی اگر شخص در

سطح کیهانی و خارج از بدن فیزیکی خود باشد ممکن است بر اثر وحشت نتواند حتی در وجود کیهانی خود تکان بخورد، و البته چنین وضعی برگشتن به بدن فیزیکی را به تأخیر خواهد انداخت، حداقل تا هنگامی که اوج وحشت وی سپری شود. و باید دانست که ترس و وحشت فقط به مدت معینی وجود دارند و بالاخره سپری می شوند، بنابراین شخصی که می ترسد فقط برگشت توأم با سلامت خود را به بدن فیزیکی به تأخیر خواهد انداخت.

ما تنها نوع و شکل زندگی در سطح کیهان نیستیم و نخواهیم بود، درست همانطوری که انسانها تنها موجودات زنده بر روی کره زمین نیستند. در این دنیا ما دارای موجوداتی دوست داشتنی مانند سگ ها و گربه ها، اسب ها و انواع پرندگان هستیم که تعداد کمی از موجودات دوست داشتنی را شامل میشوند. ولی در این دنیا رطیل ها و عنکبوت هائی نیز هستند که نیش زده و مارهائی نیز وجود دارند که گاز گرفته و مسموم می نمایند، و همچنین موجوداتی ناخوشایند و میکروسکپی مانند میکروب ها و ویروس های مضر نیز وجود دارند. اگر ما تعدادی از این موجودات ذره بینی را که فقط در زیر میکروسکوپ های قوی دیده می شوند ببینیم فکر خواهیم کرد که در روزگاران افسانه ای اژدهایان زندگی می کنیم. در دنیای کیهانی نیز ما مواجه با موجوداتی ناشناخته تر از هر آنچه که بر روی زمین پیدا می شود هستیم.

در سطح کیهانی ما با موجودات، مردم، و چیزهائی ملاقات خواهیم نمود. ما با ارواح طبیعی روبرو خواهیم گشت: و این ارواح بطور کلی خوب و خوشایند هستند. ولی موجوداتی نیز وجود دارند که وحشتناک بوده و شاید توسط افسانه سرایان میتولوژی دیده شده باشند، زیرا این موجودات همانند شیاطین، نیمه انسان و نیمه حیوان، دیوان، و دیگر حیوانات افسانه ای هستند. پاره ای از این موجودات وجودهای پستی

هستند که احتمال دارد بعدها بصورت بشر خلق گردند و یا بصورت حیواناتی به دنیای زمینی ما خواهند آمد. هر چه که باشند در این سطح از وجود بسیار ناخوشایند می باشند.

ارزش دارد که کمی طفره رفته و تاکید کنیم که دائم الخمرها، آنهایی که در خیالات مستانه خود فیل های گلی رنگ و یا چیزهای عجیب و غریب دیگر می بینند حتماً چنین موجوداتی را به نظر می آورند. دائم الخمران کسانی هستند که وجود کیهانی خود را از بدن فیزیکی بیرون کرده و فقط به پست ترین سطوح کیهانی می روند. در چنین محلی آنان موجودات واقعاً ترسناکی را دیده و هنگامی که دائم الخمر به حالت عادی برمی گردد - تا حدی که برای او مقدور است و احساسات عادی خود را بدست می آورد، آنگاه او با دقت و روشنی تمام آنچه را که در سطح کیهانی دیده بیاد می آورد. هر چند مست شدن کامل یکی از روش های مسافرت به کیهان است و به یاد آوردن آنچه که در آنجا دیده می شود، ولی این روش مورد توصیه ما نیست زیرا این روش شخص را به پائین ترین سطح دنیای کیهانی راهنمایی می نماید. در حال حاضر در حرفه پزشکی تعدادی دارو وجود دارد که در بیمارستان ها بکار گرفته می شوند و انسان مصرف کننده را قادر می سازد به دنیای کیهانی پا نهد. مثلاً مسکالین^۱ که قادر است ارتعاش شخص مصرف کننده را آنقدر پائین بیاورد که شخص را از بدن فیزیکی خارج کرده و بدنیای کیهانی پرتاب کند. باز هم ما روش به کارگیری دارو را توصیه نمی نمائیم، زیرا بکار بردن داروها و یا روش های دیگر خروج از بدن فیزیکی را واقعاً خطرناک می دانیم. آنها به فوق خود شخص صدمه می رسانند.

ولی مثل اینکه بهتر است به ارواح بدوی پردازیم. منظورمان از ارواح بدوی چیست؟ خوب یعنی ارواح در وضعیت اولیه خود، یعنی مرحله

بالا تر از مرحله تفکر زنده. این مرحله تفکر از بین خود آگاهی و ناخود آگاهی افکار بشر سرچشمه گرفته و زندگی کاذبی را برای خود دارد. چنین تفکر زنده ای را کاهنان مصر باستان بنیاد نهادند تا اجساد مومیائی شده فراعنه بزرگ و ملکه های مشهور خود را از شر دزدان و راهزنان قبور قدیمی حفظ نمایند. تفکر زنده با هدف فقط قبور قدیمی از مهاجمین دزد شکل یافت و برخود آگاهی مزاحمین احتمالی حمله می برد و چنان رعب و وحشتی در دل آنها بجا می گذارد که پا به فرار می گذاردند ما کاربرکار تفکر زنده نداریم، زیرا تنها وجودهای بدون فکری هستند که از کاهنان باستانی و مرده که هدفی مشخص داشتند نیرو می گیرند. هدف کاهنان نیز حفاظت از قبور فراعنه در برابر مهاجمین دزد بود. در حال حاضر سروکار ما با ارواح بدوی است.

همانطوری که گفتیم ارواح بدوی ارواحی هستند که در مراحل اولیه تکامل در دنیای ارواح می باشند، دنیائی کیهانی، آنها را بطور اجمالی میتوان با مقامی که عترها و میمون ها در روی کره زمین و در میان انسان ها دارند مقایسه کرد. میمون ها بدون احساس مسئولیت، بدجنس، کینه توز، سُبُع، و اغلب خرابکارند و فاقد قدرت استدلال. آنها را می توان فقط توده ای یاخته زنده دانست و ارواح بدوی در دنیای کیهانی محلی را مانند میمون ها در روی زمین اشغال نموده اند. آنها بدون هدف به این سوی و آن سوی رفته، سرو صدا راه انداخته، و قیافه های وحشتناکی بخود می گیرند. آنها حرکات تهدید آمیزی را نسبت به انسانهایی که به سفرهایی کیهانی میروند می کنند، و البته نمی توانند کوچکترین صدمه ای برسانند همیشه این موضوع را بخاطر داشته باشید. آنها فاقد قدرت صدمه رسانیدن به شما در دنیای کیهانی هستند.

اگر آنقدر بد اقبال بوده اید که به باز دید یک بیمارستان روانی رفته و مواردی از اختلال حواس را دیده باشید، شاید از حرکات بعضی از این

افرادی که خورده باشید زیرا تعدادی از بدترین این افراد با حالتی تهدید کننده به شما نزدیک شده و یا در مقابل شما حرکات بی معنی دست میزنند. این عده دارای بذاق روان بوده و آب دهان آنان معمولاً جاری است. در صورتی که در مقابل چنین اشخاصی ایستادگی نشان داده و محکم بایستید. نظر به اینکه از لحاظ فکری مادون افراد عادی می باشند فوراً عقب نشینی خواهند نمود.

در صورتی که در سفرهای کیهانی خود به سطوح پائین تر برسید با چنین موجودات بیگانه‌یی روبرو خواهید شد. اگر آنان سفر کننده‌ای نرمخو و فروتن را ببینند او را دور کرده و سعی خواهند نمود او را ناراحت کنند. در چنین موقعی هم آنها فاقد قدرت صدمه زدن شما می باشند، مگر اینکه شما و یا سفر کننده کیهانی دیگر از آنان بترسد. هر گاه شخصی شروع به سفرهای کیهانی نمود معمولاً می تواند دو سه روح بدوی و پست را در نزدیکی خود ببیند که بدور هم جمع شده و او را ارزیابی می نمایند. درست مانند عده‌ای دوست که به آموزش بیننده رانندگی که برای اولین بار پشت فرمان اتومبیل نشسته چشم دوخته‌اند، باین امید که تصادفی خونین از نظر آنان هیجان انگیز بنماید. در بسیاری از مواقع آموزش بیننده دست و پای خود را گم کرده و با تیر چراغ برق و امثال آن تصادف می نماید و ناظر خود را که به دنبال تفریحی رایگان است خوشحال می کند. چنین ناظرانی حتماً به دنبال صدمه زدن به دیگران نیستند آنها فقط خواهان تحریک احساسات خود و لذت بردن می باشند. درست همانطوری که این ارواح بدوی دنبال خوشی خود هستند، آنها نیز مایلند ناراحتی انسانها را ببینند. بنابراین اگر شما از خود ترس نشان دهید این موجودات خوشحال شده و به مزاحمت‌ها و تهدیدها و ارباب خود ادامه خواهند داد. در حقیقت آنها قادر نیستند کاری علیه انسانها انجام دهند، آنها مانند سگانی هستند که فقط پارس می کنند و سگی که

فقط پارس می‌کند به کمتر کسی صدمه می‌زند، بعلاوه آنها فقط هنگامی می‌توانند موجبات ناراحتی شما را فراهم کنند که از آنها بترسید.

هیچ نترسید، هیچگونه واقعه ناگواری برایتان رخ نخواهد داد. شما بدنتان را ترک می‌کنید و به سطح کیهانی اوج می‌گیرید، و به احتمال نود و نه درصد چنین موجودات پستی را نخواهید دید. فقط هنگامی آنها را خواهید دید که در فکر آنان بوده و از آنان بترسید. در حالت عادی شما اوج گرفته و از منطقه آنان دور خواهید شد، زیرا آنها مانند کرم‌های ته دریا و یا رودخانه بدور هم جمع می‌شوند.

هنگامی که در سطح کیهانی قرار گرفتید با پدیده‌های متعددی آشنا خواهید گشت. امکان دارد در فاصله‌ای روشنائی عظیم و پرتالوئی را ببینید. این انوار در سطحی بالاتر از دسترس شما قرار دارند. آیا کلیدهای پیانورا بیاد دارید؟ (درس ششم) بشر در حالی که در بدن فیزیکی خود قرار گرفته فقط سه الی چهار نُت را می‌شناسد، ولی هنگامی که از بدن خارج گردید و در سطح کیهانی قرار گرفت می‌تواند حدود درک نُتهای خود را افزایش دهد. شما می‌توانید درک نُتهای خود را تا آن حد افزایش دهید که بدانید در پیش روی شما پدیده‌های عظیمی قرار دارد. بعضی از این "پدیده"ها توسط روشنائی‌های پرنوری نشان داده میشوند آنقدر پرنور که نمی‌توان با نگاه کردن آنها را تشخیص داد.

ولی بهتر است فعلاً خود را با سطح متوسط کیهانی قانع سازیم. در این سطح شما می‌توانید به دیدار دوستان و آشنایان بروید، می‌توانید با شهرهای بزرگ دنیا رفته و ساختمان‌های عمومی و باستانی آنها ببینید می‌توانید کتابهایی را که بزبان‌های ناشناخته نوشته شده بخوانید، زیرا بخاطر داشته باشید در سطح متوسط کیهانی مفهوم تمام زبانهای دنیا برایتان واضح خواهد بود. شما باید به سفرهای کیهانی پردازید، و ما در اینجا به شرح آن می‌پردازیم، شرحی که می‌توانید در صورت تمرین

تجربه شما نیز باشد.

روز بپایان رسید و سایه‌های شب گسترده میشد، افق آبی رنگ به تدریج تاریکتر شد تا اینکه آسمان شب اول برنگ آبی تند و سپس برنگ سرمه‌ای درآمد. چراغ‌ها در همه جا روشن شدند، چراغ‌های سفید مایل برنگ آبی که خیابان‌ها را روشن می‌نمود و چراغ‌های زرد که چراغ‌های منازل بود. شاید پرده‌هایی که بر پنجره بود بر رنگ آنان اثر می‌گذارد. بدن آگاهانه بر روی تخت‌خواب آرمیده و کاملاً راحت و آرام بود به تدریج احساسی مانند غث و غث‌کفشی نوبه بدن دست داد، احساسی مانند تکان خوردن و کشیده شدن چیزی، خارش خفیف سراسر بدن را فرا گرفت و به تدریج روح از بدن خارج در بالای بدن دراز کشیده بر روی تخت ابری مانند لکه‌ای از جوهر تشکیل گردید و با رشته‌ای سیمین و براق به بدن وصل بود. به تدریج ابر شکل بدن آرمیده بر تخت‌خواب را به خود گرفت و تا سه چهارپائی بالای بدن بالا رفت، و در آنجا به پیچ و تاب خوردن و نوسان پرداخت. پس از چند ثانیه وجود کیهانی کمی بالاتر صعود کرده و آهسته بنحوی یکبری گردید و بر روی زمین قرار گرفت، بطوریکه بر روی زمین قرار گرفته و به بدن فیزیکی خود نظاره می‌کرد، بدنی را که چند لحظه قبل ترک کرده بود ولی هنوز با رشته سیمین به آن وصل بود.

در اتاق سایه‌ها مانند حیوانات به تله افتاده به زوایا خزیدند. رشته سیمین مرتعش گشته و نوری آبی - سیمین از آن ساطع می‌گردید، و بدن کیهانی در نوری خفیف و آبی شناور بود. وجود کیهانی به اطراف و به بدن فیزیکی خود که بر روی تخت‌خواب آرام و راحت آرمیده بود نگاهی انداخت. اکنون چشمها بسته و تنفس آهسته و سطحی صورت می‌گرفت، و بدن فیزیکی تکانی نمی‌خورد و فقط راحت به استراحت پرداخته بود. ارتعاش بخصوصی که نشانه ناراحتی باشد در رشته سیمین صورت

نمی گرفت، بنابراین هیچ دلیلی برای ناراحتی وجود نداشت. بدن کیهانی قانع شده آرام و آهسته در فضای اتاق بیالافت و از سقف اتاق و بام خانه عبور کرد و به شب تار وارد گردید. رشته سیمین امتداد یافت ولی باریکتر نشد، بنظر می آمد که این وجود کیهانی بالن پر از گازی است که به بدن فیزیکی توسط رشته سیمین وصل می باشد. وجود کیهانی به تدریج پنجاه، صد، دویست پا اوج گرفت و بالاتر از سقف خانه های شهر قرار گرفت، او در آنجا توقف کرده و لحظاتی شناور ماند و باطراف نگریست.

رشته های آبی - سیمین زیادی از پنجره های خانه های شهر به بیرون امتداد یافته بود که مال دیگران بود، آنها به بالا رفته و در فضای بیکران گم شده بودند. مردم چه بدانند و ندانند همه شب هنگام خواب به سفرهای کیهانی می روند، و فقط عده خیلی کمی استعداد کافی دارند و یا آن استعداد را طی تمریناتی که نموده اند بدست آوردند و با دانش به آنچه که در سفرهای کیهانی خود انجام داده اند بر می گردند.

وجود کیهانی مورد نظر ما در بالای بامهای خانه های شهر شناور بود و باطراف می نگریست تا تصمیم بگیرد به کجا باید برود. وجود کیهانی بالاخره تصمیم گرفت به سرزمینهای دور برود و پس از اخذ تصمیم سرعتی فوق العاده یافت، و با سرعت خیال از روی سرزمینی و دریاها گذشت. در حالیکه از روی دریاها می گذشت شاهد امواجی با تاج های کف آلود بود. او کشتی مسافربری بزرگی را مشاهده نمود که کابین های آن روشن بود و از سالن آن صدای موسیقی بگوش می رسید، ولی سفرکننده کیهانی ما با زمان در مسابقه بود. شب به غروب و غروب به عصر و عصر به ظهر تبدیل گردید و بالاخره در روشنائی آفتاب سفرکننده کیهانی ما آنچه را که قصد دیدن آنرا داشت مشاهده نمود. سرزمینی دور دست با مردمی دوست داشتنی، مسافر کیهانی ما با تانی و بدون اینکه توسط

مردمانی در بدن فیزیکی دیده شود بزمین نشست.

بالاخره کشش‌ها و پیچش‌هایی در رشته سیمین ایجاد گردید و در دوردستها و در سرزمینی دیگر بدن فیزیکی بجا مانده مسافر کیهانی، روشنائی روزی نو را احساس می نمود و طالب وجود کیهانی خود بود. وجود کیهانی لحظاتی صبر کرد ولی نتوانست علامات و هشدارها را نادیده بگیرد، لذا به فضا رفته و پس از لحظه‌ای آسمانها، سرزمین‌ها، و دریاها را در نور دید و بروی بام خانه‌اش رسید. او مشاهده می نمود که رشته‌های سیمین دیگری که متعلق به دیگران بود مرتعش بوده و آنها نیز به بدن فیزیکی خود بر می گشتند. ولی مسافر کیهانی ما بر بام خانه‌اش فرو رفت و از سقف اتاق خود گذشت تا بر روی بدن آرام آرمیده خود رسید. او به آهستگی و سبکی بر آن فرود آمد و خود را با آن میزان نمود، و بانرمشی خاص در آن حلول نمود. برای لحظاتی احساس سرمای شدیدی نمود و با کسالت تمام وزن خود را احساس کرد، دیگر از سبکی خبری نبود و آزادی جسمی خود را احساس نمی کرد، او دیگر رنگ‌های روشنی را که در کیهان تجربه کرده بود نمی دید، ولی در عوض سرما را احساس می نمود، انگار بدن گرمش لباسی مرطوب بتن کرده است.

بدن فیزیکی تکانی خورد و چشمانش را گشود. او از پنجره اولین تیغه‌های نور خورشید را در افق می دید. بدن فیزیکی دوباره تکانی بخود داد و با خود گفت: تمام تجربیات شب گذشته را بیاد دارم.

شما نیز می توانید چنین تجربه‌هایی کسب کرده و به سفرهای کیهانی بروید، شما نیز می توانید اشخاص مورد علاقه خود را در دوردستها ببینید، و هر قدر پیوند عاطفی بین شما و کسانی را که قصد دیدن آنها را دارید محکم‌تر باشد آسانتر بدیدن آنها نائل خواهید شد و آسانتر به سوی آنان سفر خواهید نمود. شما فقط به تمرینات بیشتر احتیاج دارید. بنابر روایات قدیمی شرق، در روزگاران دور همه قادر به انجام سفرهای

کیهانی بودند، ولی چون از قدرت خود سوء استفاده نمودند چنین قدرتی از بنی نوع بشر دریغ گردید. آنانکه دارای قصد و افکاری پاک و خالص می باشند می توانند با انجام تمرین های مداوم خود را از قید بدن وزین و دست و پاگیر آزاد نموده و هر کجا که اراده نمایند بروند.

رفتن به سفرهای کیهانی چیزی نیست که در پنج دقیقه و یا پنج روز آموزش داده شود. شما باید تصور نمائید که قادر به انجام آن هستید. شما هر آنچه را که باور دارید هستید و هر آنچه را که هستید باور دارید، و آنچه را که باور دارید می توانید انجام دهید. ولی باید حقیقتاً باور داشته باشید که قادر به انجام آن هستید. زیرا اگر از صمیم قلب باور بدارید که قادر بانجام کاری هستید آنگاه قادر بانجام آن خواهید بود. توان خود را باور بدارید و خواهید توانست به سفرهای کیهانی بروید.

دوباره تکرار میکنیم، ترسید، زیرا تا هنگامی که در سفرهای کیهانی هستید هیچ کس قادر نخواهد بود به شما صدمه ای بزند، و مطرح نیست سفر شما تا چه حدی وحشتناک باشد، هیچ مهم نیست که موجودات پست تر را که احتمالاً ممکن است، ببینید وحشتناک باشند، آنها قادر به هیچ عمل ناروایی نیستند مگر اینکه شما از آنها بترسید. عدم وجود ترس در شما سلامتی شما را تضمین می نماید.

بنابراین تمرین کنید تا بتوانید تصمیم بگیرید به کجا مایلید بروید. روی تخت خواب خود، البته تنها، دراز کشیده و بخود بگوئید که امشب به فلان محل خواهم رفت و فلان کس و یا چیز را خواهم دید، و هنگامی که صبح برخاستید هر آنچه را که در خواب دیده اید بیاد خواهید آورد. تمرین هر آنچه را که ذکر گردیده در اختیار شما قرار خواهد داد.

درس یازدهم

البته موضوع سفرهای کیهانی اهمیت حیاتی دارد، و بهمین علت نیز شاید مناسب‌تر باشد که این دروس را به چنین موضوع شگفت‌انگیز و قدیمی اختصاص دهیم.

توصیه می‌نمائیم که این درس را دقیقاً مطالعه کرده و یا حداقل آنرا با دقتی که درسهای قبلی را خوانده‌اید مطالعه و مرور نمائید، و بعد تصمیم بگیرید در غروب چند روز بعد به آزمایش پردازید. خود را آماده نمائید تا در تاریخی که تصمیم به آزمایش گرفته‌اید با آگاهی به آنچه که می‌کنید از بدن بیرون خواهید رفت.

همانطوریکه می‌دانید باید مقداری آمادگی داشته و تصمیم بگیرید چه می‌خواهید بکنید. قدیمیان از "وردخوانی" برای ترک بدن استفاده می‌نمودند، آنها نوعی دعا را پشت سرهم و بصورت ورد می‌خواندند، هدف آنان به فرمان درآوردن ضمیر ناخودآگاهشان بود. با ادامه وردخوانی و پشت سرهم خواندن ضمیرآگاه - که فقط یک دهم ماست - می‌تواند بر ناخودآگاه دستوری الزامی صادر کند. شما می‌توانید چنین وردی را بخوانید.

"من در روز فلان به سفر کیهانی خواهم رفت و به هر چه که می‌کنم و

می بینم آگاه خواهم بود. من هر چه بکنم و ببینم هنگام، بازگشت به بدنم به یاد خواهم آورد، من بدون شک چنین کاری را خواهم کرد."

مناسب تر است که چنین وردی را هر بار سه دفعه بخوانید. بدین معنی که شما بار اول ورد را خوانده و بعد دوباره آنرا تکرار می نمائید و در تائید دوبار خواندن آنرا برای بار سوم می خوانید. اثر چنین وردی به این طریق است که شما مطلبی را یکبار میگوئید ولی این کافی نیست که ضمیر ناخود آگاه را آگاه کند زیرا ما همیشه مطالبی را ذکر میکنیم و شاید ضمیر ناخود آگاه ما فکر کند ضمیر آگاه ما پیش از حد حراف است! بنابراین اگر ما ورد را یکبار بخوانیم ضمیر ناخود آگاهمان هشیار نخواهد گشت، هنگامی که کلمات را برای بار دوم به نحوی که در اولین بار ادا شده خوانده شد، ضمیر ناخود آگاه به آن توجه خواهد نمود. بار سوم که ورد با تمام خصوصیات در مرتبه اول خوانده شد ضمیر ناخود آگاه کلمات را کاملاً درک کرده و به خاطر می سپارد. اگر شما دعای خود را بصورت ورد سه بار صبح خواندید مناسب است هنگام ظهر که تنها هستید سه بار دیگر آنرا بخوانید و سه بار نیز هنگام غروب و سه بار نیز قبل از خواب آنرا تکرار کنید. چنین خواندن وردی مشابه ضربه فرود آوردن بر میخ است. سر تیز میخ را می توان در چوب فرو نمود ولی این بس نیست و به ضربه های متوالی دیگر نیز احتیاج خواهد بود تا میخ به دلخواه شما در چوب فرو رود. دعا نیز باید به صورت ورد تکرار شود تا آن چه که ادا می گردد در ضمیر ناخود آگاه کاملاً جذب شود و مورد توجه قرار گیرد.

آنچه که ذکر گردید به هیچ وجه طریقه جدیدی نیست، بلکه به قدمت تاریخ بشری است، زیرا مردم روزگاران گذشته درباره به اوراد و تائید و جذب آن توسط ضمیر ناخود آگاه بسیار می دانستند، و فقط ما انسانهای عصر جدید هستیم که آنرا فراموش کرده ایم، و یا شاید نسبت به آن بدبین و مشکوکیم. و بهمین علت نیز توصیه می نمائیم که شما ورد خود را

هنگامی که تنها هستید خوانده و نگذارید احدی به مفاد آن پی برد زیرا اگر افراد بدبین به آن آگاهی یابند به شما خواهند خندید و شک و تردید را در عزم شما خواهند کاست. بیاد داشته باشید که همین خنده‌های ناباورانه و ایجاد شک و تردید است که باعث شده بشرهای بالغ نتوانند ارواح طبیعی را رؤیت نمایند و ابناء بشر نتوانند با حیوانات از طریق تله پاتی (انتقال فکر از راه دور یا نزدیک) صحبت نمایند.

شما غروب مناسبی را انتخاب نموده‌اید، و روزی که پس از گذشت آن غروب مورد نظر فرا می‌رسد شما باید تمام سعی خود را برای حفظ آرامش خودتان مبذول دارید تا با خود و دیگران در صلح باشید زیرا این امر کاملاً حیاتی است. هیچگونه تضادی نباید در وجود شما وجود داشته باشد تا باعث هیجان شود. مثلاً اگر شما در آن روز با کسی بگومگوی سختی داشتید دائم در این فکر خواهید بود که اگر می‌توانستید وقت بیشتری برای تفکر داشته باشید چه چیزهایی بآن شخص می‌گفتید، لذا شما به آنچه آن شخص به شما گفته فکر کرده و نمی‌توانید افکار و حواس خود را تماماً به سفر کیهانی خود جلب کنید. اگر در غروبی که انتخاب کرده‌اید خسته و ناراحت هستید آگاهانه سفر خود را بروزی دیگر که خیالی راحت‌تر داشته و با خود و دیگران در صلح هستید موکول کنید. ولی بر فرض که اوضاع بر وفق مراد و آرام است و شما تمام روز را به سفر کیهانی فکر کرده‌اید، و از آنچه را که احتمالاً می‌توانستید ببینید لذت می‌بردید مثلاً سفری برای دیدن شخصی که به او علاقه دارید و با فاصله‌ای از شما زندگی می‌کند، و شما از دیدار او لذت برده و سفری کیهانی بسوی او واقعاً ارزش دارد. پس به اتاق خواب خود بروید و آرام و آهسته لباس از تن بدر کنید، و به رختخواب بروید، لباسی که برای خوابیدن بتن کرده‌اید باید حتماً راحت باشد، مثلاً نباید در اطراف گردن و کمر تنگ بوده، زیرا اگر لباس در این دو نقطه حساس مانند کمر و گردن

تنگ باشد خون باعث می‌گردد که بدن در لحظات حساس تکانی ناخواسته بخورد. همچنین باید اطمینان یابید که حرارت اتاق شما باندازه مطلوب باشد یعنی نه سرد و نه گرم؛ هر چه لباس خواب شما کمتر باشد بهتر است زیرا تحمل وزن زیاد لباس و پارچه اضافی در موقع خواب چندان مطلوب نیست.

چراغ اتاق خواب را خاموش کرده و پرده‌های اتاق را بهم آورید تا مبادا رگه نوری از پنجریی وارد شده و در لحظه‌ای ناخواسته توجه شما را بآن معطوف کند. پس از انجام این آمادگی مقدماتی، راحت دراز بکشید. آرام دراز کشیده و بدن خود را شل کنید و بخود اجازه دهید تا کاملاً آرام باشید و کوچکترین فشاری را احساس ننمائید. و حتی المقدور بخواب نروید هر چند که اگر **اورا** خود را باندازه کافی ذکر کرده باشید به هیچ وجه مطرح نیست که بخوابید یا نه زیرا باز هم آنچه را که در سفر کیهانی انجام داده و می‌بینید بیاد خواهید آورد، ولی ما توصیه می‌نمائیم که تا توان آن را دارید بیدار بمانید زیرا ترک بدن برای اولین بار و رفتن به سفری کیهانی واقعاً جالب خواهد بود.

در حالی که با آرامش و راحتی تمام دراز کشیده‌اید - و اگر بر روی پشت دراز بکشید بهتر است - تصور نمائید که بدن دیگری را از بدن خود بیرون می‌نمائید، تصور نمائید که شکل شبیح مانند وجود کیهانی خود را از بدن به بیرون هل می‌دهید، احساس خواهید نمود که آن شبیح در حال بالا آمدن می‌باشد ما چیزی مانند بالا آمدن چوب پنبه‌ای در آب، و احساس خواهید کرد که از مُلکول‌هایتان سوا می‌گردد. سراسر بدنتان کمی مورمور می‌شود و بعد این حالت از بین رفته و در این مرحله باید مواظب خود باشید زیرا نوبت به تکان‌های کوچک و ناگهانی می‌رسد. در صورتی که تکان‌های کوچک و ناگهانی به اندازه کافی سخت باشد وجود کیهانی شما با سرعت بدرون بدن فیزیکی شما باز خواهد گشت.

تقریباً همه احساس افتادن از بلندی را گاهی که تازه به خواب رفته‌اند تجربه کرده‌اند. دانشمندان دیرین شناس می‌گفتند این امر غریزه‌ای است باقیمانده از زمانی که انسان مانند میمون زندگی می‌کرد، ولی در حقیقت چنین احساسی به خاطر تکان کوچک ولی سختی است که باعث می‌شود وجود کیهانی شناور با سرعت به درون بدن فیزیکی برگردد، و این در حالی است که وجود کیهانی فقط چند اینچ از بدن فیزیکی بیرون آمده است.

اگر شما بدانید که امکان چنین تکان سخت و کوچکی وجود دارد دیگر تکان نخواهید خورد، بنابراین آماده باشید با مسائلی این چنین درگیر شوید تا بتوانید در مقابل آنها ایستادگی کرده و آنها را پشت سر بگذارید پس از قطع شدن مورموری که احساس می‌کردید هیچ حرکت نکنید، ناگهان احساس سرما خواهید کرد، و احساسی مانند آنکه چیزی از شما جدا می‌شود خواهید داشت و احساس خواهید نمود چیزی بالای سر شما قرار دارد، مثلاً کسی در حال انداختن بالشی بر روی شماست. ناراحت نشوید. اگر ناراحت نشدید آنچه بعداً خواهید دید این است که پای تختخواب ایستاده و یا از زیر سقف به بدن فیزیکی آرمیده خود نگاه می‌کنید. با آرامش تمام و برای نخستین بار بدن فیزیکی خود را نگریسته و آزمایش نمائید زیرا هرگز با این وضوح که هنگام اولین سفر کیهانی می‌بینید، خود را ندیده‌اید. شما خود را با دقت نگریسته و از اینکه خود را بر خلاف انتظار خود مشاهده می‌کنید شگفت‌زده خواهید شد. ما می‌دانیم که شما به آینه نگاه می‌کنید، ولی یک شخص عکس حقیقی خود را حتی در بهترین آینه‌ها نیز نمی‌تواند ببیند. مثلاً در تمام آینه‌ها هنگام نگاه کردن عکس چپ و راست با هم جا عوض کرده‌اند و نارسائیه‌ها و بدنمائی‌های دیگری نیز وجود دارند. و بدانید که هیچ چیز مانند روبرو شدن با خودتان وجود ندارد.

پس از اینکه خود را درست نگریسته و امتحان نمودید باید شروع به تمرین نموده و در اتاق به این طرف و آن طرف بروید، به درون شکاف و یا کشورهای گُمَد نگاه کنید و امتحان نمائید که با چه آزادی و آسانی می‌توانید به همه جاسر بزنید. به سقف نزدیک شوید و زوایائی را که کمتر رؤیت می‌شوند نگاه کنید. بدون شک در بسیاری از محل‌هائی که غیرقابل دیدن و دور از دسترس می‌باشند گرد و خاک زیادی نشسته و این امر برای شما آزمایشی تازه خواهد بود، سعی کنید اثر انگشت خود را بر روی گرد و خاکی که مشاهده می‌کنید بگذارید و در خواهید یافت که چنین امکانی وجود ندارد، زیرا انگشتان، دستها، و شانه‌هایتان بدون کوچکترین احساسی در دیوار فرو خواهند رفت.

هنگامی که قانع شدید می‌توانید با اراده خود در محیط حرکت کنید و فاصله بین وجود کیهانی و فیزیکی خود را بنگرید، خواهید دید که رشته سیمین شما تا چه حد پُر تلالو و برّاق است. اگر به دکان آهنگری قدیمی سر زده باشید حتما دیده‌اید که ضربه پُتک آهنگر بر آهن سرخ شده چه شراره به اطراف می‌پراکند، ولی در مورد رشته سیمین، شراره آن سرخ نبوده بلکه آبی و حتی زرد است. از بدن فیزیکی خود دور شوید و در خواهید یافت که رشته سیمین شما امتداد یافته بدون این که بر شما فشاری وارد آورده و یا باریک‌تر شود. به بدن فیزیکی خود نگاه دوباره‌ای انداخته و بعد به محلی که قصد رفتن آنرا داشتید بروید، راجع به محل و یا شخصی که قصد دیدن او را داشتید فکر کنید ولی بخود فشار نیاورید، فقط به محل و یا شخص مورد نظر فکر کنید.

به طرف بالا اوج گرفته و از سقف و بام خانه بگذرید بطوری که خانه و خیابان جلوی آن را زیر پای خود ببینید. آنگاه اگر این اولین سفر کیهانی آگاهانه شماست آهسته به محلی که قصد رفتن به آنجا را داشتید حرکت کنید، آنقدر آهسته خواهید رفت که زمین زیر پای خود را خواهید دید و

آن را شناسائی خواهید نمود، ولی هنگامی که به سفرهای کیهانی عادت نمودید می‌توانید بسرعت خیال حرکت کنید، هنگامی که بتوانید چنین کاری را انجام دهید به هیچ وجه محدودیتی به جاهایی که می‌توانید بروید وجود نخواهد داشت.

هنگامی که پس از تمرینات بتوانید به سفرهای کیهانی بروید، بهرکجا که بخواهید می‌توانید بروید، و این فقط به معنی سفر بروی این دنیای زمینی نیست. وجود کیهانی شما هوا تنفس نمی‌کند، لذا شما می‌توانید به فضا رفته و به دنیا‌های دیگر سفر کنید. هستند بسیاری که چنین کاری را می‌کنند، متأسفانه بخاطر وضعیت خاص روزگار امروزی این عده نمی‌توانند به یاد آورند به کجا رفته و چه کار کرده‌اند، ولی شما با ادامه تمرینات خود می‌توانید غیر از آنها باشید.

اگر برای شما فکر کردن به شخصی که قصد دیدار وی را دارید دشوار است توصیه می‌نمائیم که یک عکس بدون قاب وی را به همراه داشته باشید. بدون قاب برای اینکه امکان دارد در حین خواب بر روی آن غلت زده و شیشه قاب را شکسته و موجب زخمی شدن خود شوید. بنابراین باید عکسی بدون قاب را برداشته و قبل از خاموش کردن چراغ، لحظاتی طولانی به آن خیره شوید و آنرا به دقت بنگرید، و سعی کنید قیافه صاحب عکس را بخاطر به سپارید و این امر یافتن شخص مورد نظر را آسان‌تر می‌نماید.

بسیاری از افراد هنگامی که گرم و راحت و سیر هستند نمی‌توانند به سفرهای کیهانی بروند، و بعضی فقط هنگامی می‌توانند به سفرهای کیهانی بروند که ناراحت می‌باشند. و هنگامی که آگاهانه به سفرهای کیهانی می‌روند باید ناراحت، سرد، و گرسنه باشند. این یک حقیقت است که بسیاری عمداً غذاهائی را می‌خورند تا به ناراحتی‌های هضمی دچار شده و بتوانند به سفرهای کیهانی بروند. شاید آنها علت این کار را

نارضائی وجود کیهانیه خود در بدنی مریض بداند و سریع تر و آسان تر بدن فیزیکی را ترک کنند.

در تبت و هندوستان معتکفینی خود را در میان چهار دیواری کوچکی حبس می نمایند و حتی روشنائی روز را هرگز نمی بینند. این معتکفین هر سه روز یکبار و فقط آنقدر تغذیه می نمایند که شمع زندگی آنان خاموش نشود تا بتوانند بزندگی ادامه دهند. این مردان قادرند تمام اوقات را به سفر کیهانی پردازند، آنها با وجود کیهانی خود به هر کجا که موضوعی برای یادگیری وجود داشته باشد سفر نموده و با مردمی که قادرند از طریق تله پاتیک صحبت کنند تماس می گیرند. آنها به سفرهائی می روند تا بتوانند بر امور خیر اثر بگذارند. امکان دارد شما نیز در سفرهائی خود با چنین افرادی روبرو شوید، و اگر چنین امری رخ داد بدانید که شانس آورده و برایتان برکت است، زیرا آنها توقف کرده و شما را برای پیشرفت بیشتر راهنمایی می نمایند!

این درس را دوباره بخوانید و سپس دوباره بخوانید. و باز هم تأکید مینمائیم که تمرین کنید و ایمان داشته باشید تا بتوانید شما نیز به سفرهائی کیهانی رفته و برای زمانی هر چند موقت از مسائل دنیا آزاد و فارغ شوید.

درس دوازدهم

اگر شخصی قبلاً برای این سفرها آمادگی داشته باشد سفرهای کیهانی، روشن بینی، و سایر اعمال متافیزیکی آسان تر خواهد شد آموزش متافیزیک احتیاج به تمرین زیاد و دائم دارد. امکان ندارد که فقط چند صفحه چاپ شده را خواند و دستورات آن را بکار برد، و بعد فوراً به سفرهای کیهانی دور و دراز رفت. شما برای انجام چنین کارهایی باید دائماً تمرین نمایید. هیچکس نمی تواند انتظار به وجود آمدن گلستانی را داشته باشد مگر اینکه بذرهای آن را در زمینی مناسب کشت نماید. آیا عجیب نخواهد بود که بوته گل سرخی از میان سنگهای خارا سربرافرازد؟ بهمین ترتیب نیز نمی توان انتظار داشت روشن بینی و یا دیگر هنرهای ناشناخته از افکاری متحجر و لاک و مهر شده به بیرون تراویده و یا در افکاری که جنگلی از تخیلات ناسالم است جوانه زند. ما بعداً مفصلاً به موضوع سکوت خواهیم پرداخت زیرا شلوغی، افکار نامربوط، سروصدای مداوم رادیوها و تلویزیونها واقعاً استعدادهای متافیزیکی را خنثی می نمایند.

دانشمندان باستانی نصیحت می نمودند که "آرام باش و بدان که درد و نت هستیم" این دانشمندان قبل از این که کلمه ای را بر روی کاغذ بیاورند

تقریباً تمام عمر خود را صرف تحقیقات در امور متافیزیکی کرده بودند، آنها به نقاط وحشی و خلوت می رفتند تا از سر و صدای به اصطلاح تمدن دوری گزیده و از توجه خود به مسائل دیگر پیشگیری نمایند. محلی که کسی بطری و یا سطلی را بر روی زمین نمی انداخت! تا شما بتوانید امروزه از حاصل تجربه یک عمر آنان استفاده کنید. دیگر اینکه شما می توانید از این مزیت برخوردار شوید که با بکار بستن دستورات آن استادان بیشتر عمر خود را به آموزش نگذرانید. اگر شما در یادگیری هنرهای متافیزیکی جدی می باشید، که اگر نبودید این کتاب را نمی خواندید، می باید خود را آماده نمائید، باید ذهن و روح خود را به آموزش و پذیرفتن دستورات باز کنید، اما اول باید بیاموزید چگونه می توانید آرامش یافته و به بدن خود را استراحت دهید.

بیشتر مردم واژه "استراحت" کردن و شل شدن را نمی دانند، آنها فکر می کنند اگر بر روی یک صندلی راحت ولو شدند کافی است، ولی کافی نیست. برای استراحت کردن باید بگذارید تمام بدن شما رها شده و اطمینان یابید هیچگونه فشاری بر هیچ یک از عضله هایتان وجود ندارد. بهترین کار این است که گربه ها را مطالعه کنید و ببینید که چگونه خود را بر روی زمین ول می نمایند. گربه پس از ورود بدرون اتاق پس از گشتی بدور خود چرخیده و بر روی زمین پخش می گردد. برای گربه اصلاً مهم نیست که پاهایش معلوم باشد و یا در انظار بد جلوه کند: زیرا او فقط بفکر استراحت کردن و آرامش یافتن است و آنقدر با خیال راحت بر روی زمین ولو می شود که فوراً بخواب میرود.

احتمالاً همه میدانند که گربه ها قادر به دیدن چیزهائی هستند که انسانها نمی توانند ببینند زیرا قدرت بینش و حس تشخیص و جذب آنان بر روی "کلیدهای پیانو" بیشتر از انسان است، و بنابراین قادر است در همه وقت و در همه حال در سطح کیهانی قرار گیرد. سفر کیهانی برای یک گربه

بآسانی رفتن از یکطرف اتاق بطرف دیگر آن است، بنابراین بیائید از گربه‌ها تقلید کرده و مانند او استراحت کنیم زیرا آنگاه اصول صحیحی را دنبال خواهیم نمود، و می‌توانیم دانش متافیزیک خود را بر اصول صحیح و بادوامی برپا نهیم.

آیا می‌دانید چگونه باید استراحت نمود و آرامش یافت؟ آیا می‌توانید بدن خود را بدون دریافت دستورالعمل شل کنید؟ آیا قادر به کسب و درک علامات و احساسات هستید؟ طریقه کار ما اینست: هر طوری که برایتان راحت‌تر است دراز بکشید. اگر مایل هستید پاها و دستهایتان را از هم باز کنید، این کار را بکنید. تمام هنر کسب آرامش در استراحت کامل و حتمی نهفته است. البته بهتر است تنها و در اتاق خواب خصوصی خود دراز بکشید. زیرا بسیاری بخصوص خانم‌ها دوست ندارند آنها را در حالتی که به غلط آنرا زشت می‌دانند ببینند، و برای راحت بودن کامل نباید بآنچه که بطور عادی زشت می‌دانید فکر کنید و عرف و عادت را در این مورد کنار بگذارید.

تصور نمائید بدن شما جزیره‌ای است که مردمان کوچکی در آن زندگی می‌کنند و این آدمکها همیشه تحت اوامر شما می‌باشند، و یا می‌توانید فکر کنید که بدن شما یک مجتمع صنعتی بزرگ است که تکنسین‌های آموزش دیده و بسیار مطیع در کنترل کانون‌های عصبی تشکیل دهنده آن می‌باشند. هنگامی که قصد استراحت و آرامش یافتن کامل را دارید باید به این تکنسین‌ها بگوئید که مایل به از کار انداختن کارخانه‌ها می‌باشید، و به آنها بگوئید که میل دارید آنها شما را ترک کنند و در کارخانه را "ببندند". تمام ماشین‌آلات و کانون‌های عصبی را از کار انداخته و برای مدتی کارخانه را ترک کنند.

همان طوری که دراز کشیده‌اید خیال کنید که عده زیادی از این افراد در تمام بدن شما پراکنده شده‌اند و تصور نمائید که همه آنها در حال

کشیدن اعصاب و لرزاندن عضلات شما هستند، و شما نیز به آنان چشم دوخته‌اید، شما به نحوی به آنان چشم دوخته‌اید که انسانی بسیار بالاتر و بالاتر از آنان بوده و آنها را از فراز آسمانها می‌نگرید. باین افراد نگاه کنید و در افکار و تخیلات خود به آنان بگوئید که از پنجه‌های پایتان خارج شده و پاهایتان را تخلیه نمایند، و به عده دیگری امر بفرمائید که از سر پنجه دستهایتان خارج شوند و ساعدها و بازوان شما را تخلیه نمایند، و به آنان که در تنه شما قرار دارند دستور دهید بین جناق سینه و ناف جمع شده و گرد هم آیند. راستی می‌دانید جناق سینه گجاست؟ جناق سینه استخوانی است که در وسط و پائین دو دنده کامل قرار دارد و غضروف - استخوانی سخت می‌باشد. به آدمک‌های کوچک مورد تصور و باقیمانده در بدن دستور دهید بین جناق سینه و ناف جمع شده، و تصور نمائید مانند کارگرانی که قصد ترک کارخانه‌ای را دارند منتظرند تا آنجا را ترک کنند.

در مکان‌هایی که دستور تخلیه داده شده همه بیرون رفته‌اند، و بنابراین دست‌ها و پاهایتان کاملاً عاری از فشار بوده، و کوچک‌ترین احساسی برای آدمک‌های کوچکی که آنها را بکار می‌اندازند و کانون‌های عصبی و رشته‌های انتقالی آنها را کنترل می‌کنند ندارند. دست و پایتان فلج شده ولی هیچ فشار کوچکی را احساس نمی‌کنند. شما خسته نیستید، فقط بگوئیم که دست و پایتان دیگر "آنجا نیستند."

بقیه افراد نزدیک ناف تجمع نموده و مانند کارگرانی هستند که برای تبلیغات سیاسی در محلی گرد آمده‌اند. دوباره از بالا و بالحنی محکم و آمرانه بآنها بگوئید مایل هستید تا اطلاع ثانوی بدن شما را ترک گویند. به آنها بگوئید از طریق رشته سیمین خارج شده و دور شوند زیرا آنها باید شما را راحت بگذارند تا بتوانید فکر کنید.

به نظر بیاورید که رشته سیمین امتداد یافته و از شما دور شده و به

نقاط دوردست رفته. تصور کنید که رشته سیمین چون تونلی زیرزمینی در شهر لندن و نیویورک و مُسکو است و اهالی این شهرها همه خواهان بیرون رفتن از شهر بخاطر تعطیلات می باشند و قطارهای متعددی از میان آن تونل عبور می نمایند و تمام کارگران و مردم شهر را به بیرون از شهر انتقال می دهند، و شهر در سکوتی نسبی فرو رفته - باید سعی شود که این آدمک ها حرف شما را گوش کرده و به آن عمل نمایند. با تمرینات ساده آسان خواهد بود! - آنگاه شما احساس راحتی کرده و هیچگونه فشاری را بر خود احساس نخواهید نمود، و اعصاب شما متشنج نشده و عضلات کشیده نشده اند. فقط دراز کشیده و اجازه دهید فکرتان بهر کجا که مایل است برود، مطرح نیست به چه فکر می کنید، حتی مطرح نیست که فکر کنید. مدتی را به همان حال بگذرانید و آهسته و یک نواخت تنفس نمائید و بعد افکار را همان طوری که کارگران کارخانه بدتتان را به مرخصی فرستادید مرخص کنید.

متأسفانه امروزه انسانها آنقدر با افکار کوچک خود مشغولند که نمی توانند به زندگی عظیم تر آینده فکر کنند. مردم همه بفکر حراج های بعدی در بازار و کوپن هایی را که می توانند در آنجا خرج کنند هستند، و یا آنقدر به رویدادهایی که در تلویزیون نشان می دهند می اندیشند که به موضوعات مهمتر و قابل طرح فکر نمی کنند. تمام این موضوعات دنیوی کاملاً کوچک و بدون اهمیت می باشد. آیا در پنجاه سال بعد واقعاً اهمیت دارد که پیراهن های فروخته شده در عصر حاضر به چه درازی می باشند؟ ولی در پنجاه سال بعد آنچه مطرح خواهد بود این است که اکنون تا چه حدی پیشرفت خواهید نمود. همیشه این موضوع را به خاطر داشته باشید که هیچ مرد و یا زنی هنوز نتوانسته حتی یک پول سیاه از مایملک خود را به دنیای دیگر انتقال دهد، ولی همه مردان و زنان می توانند دانش کسب کرده و آنرا با روح خود در پایان زندگی زمینی به دنیای دیگر انتقال

دهند، زیرا این تنها علتی است که برای آن بر روی زمین به دنیا آمده‌اند. این موضوع که شما باید دانشی قابل استفاده و یا دانشی بدون اهمیت را با خود به دنبال بعدی ببرید باید افکار شما را به خود مشغول دارد. بنابراین این دروس برای شما حائز اهمیت بوده و در زندگی آینده شما اثر خواهد گذارد.

فکر و درک علل است که مردم را در سطح پائین فعلی خود نگه می‌دارد. انسان‌ها از جنس تشخیص و شعور خود صحبت می‌دارند و آنرا وجه تمایز بین خود و حیوانات می‌دانند: بله، درست است، کاملاً درست است، چه موجوداتی جز انسانها بمب اتمی بر روی یکدیگر پرتاب می‌نمایند؟ و چه موجوداتی شکم زندانیان اسیر جنگی خود را می‌درند و آنها را از اعضای حیاتی بدن خود محروم می‌کنند؟ آیا می‌توانید موجودی جز انسان را نام ببرید که بالافزنی در اشرف مخلوقات بودن خود چنین اعمالی را نسبت به هم‌نوعان خود روا می‌دارد؟ هر چند انسان‌ها لاف برتری بر همه موجودات را می‌زنند ولی در بسیاری از موارد پائین‌تر از پست‌ترین حیوانات جنگل‌ها می‌باشند، و این امر فقط به خاطر دارا بودن ارزشهای غلط توسط انسان‌ها است، زیرا انسان‌های امروزی فقط خواهان پول هستند و حرص مادیات این زندگی ناپایدار را می‌زنند، در حالی که پس از زندگی زمینی فقط معنویات دارای ارزش است و آن هم چیزی است که ما قصد آموزش آن را داریم حال که کاملاً راحت دراز کشیده‌اید سعی نمائید افکار را از ذهن خود زدوده و مغز خود را برای جذب بیشتر آماده نمائید. اگر شما مدام تمرین کنید، در خواهید یافت که می‌توانید افکار تو خالی مشغول کننده ذهن خود را زدوده و به جذب و فهم واقعیات و حقایق پردازید. شما قادر خواهید شد موضوعاتی را که در سطوح مختلف وجود دارند درک کنید، چیزهایی که در زندگی زمینی شما کاملاً و بطور شیرینی ناشناخته مانده‌اند - آنقدر ناشناخته که معیار و

اصطلاحاتی برای وصف آن نداریم. برای دیدن آینده شما فقط به تمرین احتیاج دارید.

افراد والا و بخصوصی هستند که قادرند آنآ و برای دقایقی چند بخواب رفته و بعد سر حال و در حالی که اثر کسب الهام در چشمان آنها می درخشد بیدار شوند. اینها افرادی هستند که می توانند رشته افکار خود را با اراده قطع کرده و به کسب دانش ستارگان پردازند. شما نیز می توانید چنین کاری را با تمرین مداوم و زیاد انجام دهید.

مهمانی های کوکتل، خوردن مشروبات الکلی، و زندگی اجتماعی بدون فایده و تو خالی برای کسانی که مایل به پیشرفت های روحی می باشند زیان آور است، و نمی توان زندگی زیان بارتری انتظار داشت. نوشیدن مشروبات الکلی به منطق روحانی افراد لطمه زده و آنها را در سطوح پائین کیهانی قرار می دهد، محلی که در آنجا ارواح بدوی شادمانه مایلند انسانی مشروب خوار و مست را در صحنه ای قرار داده و افکار او را هر چه بیشتر مغشوش نمایند. بهر حال مهمانی های بدون محتوایی که افراد بدون محتوا و حراف به آن جا آمده زیاد حرف می زنند تا از بروز مغز تُهی خود جلوگیری کنند برای کسانی که طالب پیشرفت روحی می باشند مُضر است. شما فقط هنگامی می توانید انتظار پیشرفت را داشته باشید که از افراد سطحی و بدون محتوا اجتناب نمائید. زیرا اینها افرادی هستند که فقط به تعداد پیک هائی که بالا انداخته فکر کرده و یا راجع به دیگران و مسائل زندگی آنان صحبت می دارند.

ما به تماس روحی باور داریم، ما عقیده داریم که دو نفر می توانند از نظر فیزیکی بهم نزدیک بوده ولی در سکوت بسر ببرند در حالیکه می توانند از طریق تماس روحی (تله پاتی) با هم تماس حاصل نمایند، و اندیشه یکی در دیگری ایجاد واکنش نماید. در زوج های مُسن که مدت زیادی با هم زندگی کرده اند دیده شده که یکی از زوجین خواست

دیگری را پیش بینی می نماید . چنین زوج هائی که واقعاً عاشق یکدیگرند با هم زیاد حرف نزده و وراجی نمی نمایند، آنها نزد هم نشسته و پیام های یکدیگر را در سکوت دریافت می دارند. متأسفانه آنها اثرات مثبت تماس روحی را دیر متوجه شده اند زیرا افراد مُسن در مراحل آخر سفر خود در این دنیا بسر می برند، در حالیکه شما می توانید ارتباط روحی را در سنین جوانی بدست آورید.

امکان دارد که گروهی کوچک با افکاری اساسی و مثبت بتوانند وضعیت و روند رویدادها را در دنیا عوض کنند، ولی متأسفانه بسیار دشوار می باشد که گروهی از افراد را، حتی گروهی کوچک از افراد متواضع و عاری از خودخواهی و خودپسندی ها را به دور هم جمع کرد تا تمام خودپسندی های خود را محو نموده و فقط به خیر و صلاح و پیشرفت دنیا فکر کنند.

حال ما می گوئیم اگر شما و دوستانتان بتوانید دور هم جمع شده و در دایره ای کاملاً راحت روی همدیگر بنشینید، می توانید موجب بهبودی بسیاری در وضع خود و دیگران بشوید. در حالی که در دایره ای نشسته اید شصت های پاهایتان باید با هم تماس داشته و پنجه هایتان را در هم اندازید. تماس بدنی دیگری لازم نیست زیرا هر شخص یک واحد فیزیکی سوا بحساب می آید. آیا یهودی های قدیمی را بخاطر می آورید؟ یهودی های بسیار قدیمی را: آنها می دانستند که هنگام چانه زدن و داد و ستد باید دستهای خود را بهم بند کرده و نیک یک پا را بر روی پای دیگر قرار دهند و به این ترتیب نیروهای حیاتی خود را ذخیره نمایند. یک یهودی پیر که قصد انجام معامله پُر سودی را داشت اگر این چنین می ایستاد در معامله سود می برد و طرف دیگر را احتمالاً متضرر می نمود. او بخاطر جبن و احساس حقارت آن طور نمی ایستاد، بلکه می دانست چگونه نیروهای حیاتی خود را حفظ کرده و آنها را بکارگیرد. پس از انجام

معامله او دستها را از هم باز کرده و با پاهای گشاده از هم می ایستاد زیرا دیگر احتیاجی به حفظ نیروی خود نداشت تا بتواند حمله کند چون او پیروز شده و پس از عملی ساختن قصد خود می توانست استراحت کند. اگر هر کدام از افراد در گروه نشسته در دایره دستها را به هم آورده و پاها را با یکدیگر مماس نمایند می توانند انرژی روحی خود را حفظ نمایند. درست مانند یک آهن ربا که برای ممانعت از ضعیف شدن قدرت مغناطیسی آن فلزی را بر روی تطبیق آن مینهند زیرا در غیر اینصورت آهن ربا پس از چندی فقط تکه ای فلز خنثی خواهد شد. گروه شما باید دایره وار بدور هم نشسته و به وسط دایره چشم بدوزند. البته بهتر است به وسط دایره و بر روی زمین چشم بدوزند زیرا این امر باعث خواهد گردید تا سرها کمی رو به پائین قرار گیرد و چنین وضعیتی راحت تر و طبیعی تر خواهد بود. صحبت نکنید فقط بنشینید حتماً سکوت را رعایت کنید. شما و دوستانتان قبلاً راجع به آنچه که باید فکر کنید توافق کرده اید، بنابراین صحبت بیشتری لازم نیست دقایقی را در سکوت گذرانده و به تدریج هر کدام از شماها احساس خواهید نمود که راحت تر و آرام تر می شوید، و هر کدام احساس خواهید نمود انواری در درون شما به جریان درآمده. احساس خواهید نمود که ذهنتان روشن تر گشته، و احساس خواهید کرد که جزئی از دنیا می باشید.

مراسم آباء مذهبی، کلیساها را نیز با در نظر گرفتن آنچه گفته شده طراحی کرده اند. به یاد داشته باشید که کشیشان اولیه کلیساها روانشناسان خوبی بودند و می دانستند برای بدست آوردن نتیجه دلخواه خود چگونه باید رفتار نمایند. همه می دانند که یک جمعیت را نمی توان بدون اعمال مدیریت صحیح و دائم ساکت نگهداشت، بنابراین امروزه کلیساها موسیقی و افکار هدایت شده را بصورت نیایش بکار می برند. اگر کشیشی در محلی بایستد و در حالی که چشمان زیادی بر او دوخته شده چیزهائی

بگویند، آنگاه او توجه افراد پیرامون خود را به خود اختصاص داده و می‌تواند افکار آنها را به هدف بخصوصی معطوف بدارد. البته این طریقه‌ای مطلوب برای انجام چنین کاری نیست ولی برای افرادی که انرژی، وقت، و حوصله خود را وقف پیشرفت بیشتری نمی‌نمایند لازم می‌باشد. و شما و دوستانتان با ساکت نشستن بدور هم در گروهی کوچک می‌توانید نتایج بهتری بدست آورید.

در سکوت به دور هم نشسته و به افکاری خیر و یا افکاری که توافق کرده‌اید راجع به آن فکر کنید، و هرگز فکر خود را با صورت حساب ماه قبل که پرداخت نشده، و یا مُدهای لباس برای فصل بعد مشغول ننمائید، فقط فکر کنید که چگونه می‌توانید ارتعاشات خود را برای جذب بهترین و شایسته‌ترین دانش‌ها برای زندگانی بعدی بالا ببرید.

ما همه زیاد حرف می‌زنیم و باعث می‌گردیم که مغز ما مانند ماشینی بدون فکر کار و سر و صدا کند. اگر ما آرامش داشته باشیم در حضور دیگران کمتر صحبت کنیم، افکار پاک‌منزهی که انتظار داریم برای اعتلای روح ما بما روی خواهند آورد. بسیاری از اشخاص مُسن که در تنهایی روستاها زندگی میکردند نسبت به شهرنشینان دارای افکار منزه‌تری بودند مثلاً چوپانان، هر چند که دارای سواد و آموزش درستی نبودند روح چنان پاکی داشتند که می‌توانستند مورد حسد کشیشان عالی‌مقام قرار گیرند، زیرا آنها در تنهایی فرصت تفکر داشتند. هنگامی که آنها از تفکر خسته می‌شدند مغز آنان فوراً از افکار تهی شده و افکار والاتری از "ماوراء" به مغز آنان وارد می‌گردید.

چرا روزی نیم ساعت تمرین نکنید، به یاد داشته باشید که باید کاملاً راحت بنشیند و سعی کنید به ذهن خود استراحت دهید. به یاد آورید جمله‌ای را که می‌گوید "آرام باش و بدان که من خدا هستم" و گفته دیگری را که می‌گوید. "آرام باش و من درون خود را بشناس" و به این ترتیب

تمرین کنید و افکار را از خود دور کنید، و خود را از تشویش ها و نگرانی ها رها سازید در خواهید یافت که در عرض یک ماه شخصی متعادل تر و موقرتر شده و روبه تعالی خواهید رفت، و شخص جدیدی خواهید گشت.

ما نمی توانیم این درس را بدون یادآوری دوباره مهمانی ها و صحبت های بیهوده در آن به پایان برسانیم.

در بعضی از مدارس تکمیلی^۱ خانم ها گفته می شود "برای این که میزبان خوبی باشیم باید صحبت های سرگرم کننده بر زبان آوریم، مثل اینکه هدف تنها نگذاشتن مهمان حتی برای یک دقیقه است تا او به فکر بدبختی های خود نیفتاده و افکارش مغشوش نشود. ولی ما بر عکس عقیده داریم که با ارائه سکوت یکی از نفیس ترین پدیده های روی زمین را به مهمانان داده ایم، زیرا در دنیای مدرن ما سکوتی وجود ندارد، بلکه همه اش غرّش ترافیک شهری و صدای هواپیماها و سروصدای رادیو تلویزیون است. این امر امکان دارد دوباره به سقوط آدمیان منجر گردد، ولی شما می توانید با ایجاد و واحه یی از صلح و سکوت برای خود و هموعانتان آرامشی بوجود آورید.

آیا می توانید یک روز تمام را تلاش کرده و ببینید تا چه اندازه می توانید ساکت باشید. امتحان کنید تا چه حد قادرید کم حرفی کنید و فقط آنچه را که لازم است به زبان آورید و از حرف های نامربوط، و از گفتن آنچه که بی معنی است احتراز جوئید، و از شایعه پراکنی و گپ زدن بی مورد پرهیزید. اگر شما چنین دستوری را آگاهانه و عملاً، و فقط به مدت یک روز به کار بندید در پایان روز از این که تا چه حدی حرف های بدون اهمیت نزده اید شگفت زده خواهید شد.

۱- مدارس تکمیلی که آن را Finishing School می نامند برای یاد دادن آداب معاشرت به دخترهائست که دبیرستان را تمام کرده و قصد وارد شدن به جامعه را دارند.

ما راجع به صحبت‌های معمولی و سر و صدای زیاد صحبت کرده‌ایم، و اگر شما به تمرین سکوت پردازید در خواهید یافت که در مورد سکوت نیز درست می‌گوئیم. فرقه‌های زیادی از ادیان در مواردی خاص حکم بر سکوت می‌نمایند و به بسیاری از راهبان و راهبه‌ها دستور سکوت داده می‌شود. روسای این فرقه‌ها دستور سکوت را به عنوان تنبیه نمی‌دهند. بلکه آگاهند که فقط در سکوت می‌توان ندای الهی را شنید.

درس سیزدهم

چه کسی است که در مدت زندگی گاهی از خود نپرسیده "هدف از زندگی بر روی کره زمین چیست؟ آیا واقعاً ضروری است که اینهمه زجر کشیده و سختی ببینیم؟ در حقیقت باید جواب داد بله، البته که لازم است زجر کشیده و سختیها را تحمل کنیم، و جنگهایی را بگذرانیم. ما به رویدادهای زندگی زمینی خود بیش از حد اهمیت می دهیم و به آنجا می رسیم که فکر کنیم هیچ چیز به اهمیت زندگی بر روی زمین نیست. در حقیقت ما بر روی زمین چون هنرپیشگانی بر روی صحنه هستیم و لباس خود را طبق نقشی که بما واگذار گردیده عوض می نمائیم و پس از هر مرحله زندگی مدتی را به استراحت پرداخته تا بعداً دوباره نقش دیگری را در هیأت دیگری بازی کنیم.

جنگها نیز لازمند و بدون جنگ دنیا پُر از جمعیت خواهد شد. جنگها لازمند تا افراد فرصتی برای از خودگذشتگی یابند و بتوانند در ارائه خدمت به دیگران در ماوراء محدودیت بدن توانا باشند. ما به زندگی آن طوری که بر روی زمین ادامه دارد آنقدر ارج می نهیم که انگار فقط همان است که اهمیت دارد. در حقیقت زندگی دنیوی کمترین ارزش را داراست.

هنگامی که ما در سطح روحی هستیم فناپذیریم. ما بر علیه امراض مصون بوده، و بنابراین روح ما فقط باید تجربه کسب کند و باعث

برانگیختن گوشت و استخوان ما شود بدنی که فقط توده‌ای از پروتوپلازم زنده است - تا آموزش‌هائیرا دیده و درس‌هائی را بی‌آموزد. در روی زمین کالبد ما فقط عروسک خیمه شب بازی است و به دستورات فوق خود که از طریق رشته سیمین به ما داده میشود عمل کرده و توسط همان رشته تجربیات و پیام‌های ما را دریافت می‌نماید.

بیائید برای لحظه‌ای به آنچه که "هست" بنگریم. هنگامی که شخصی تازه بدنیا می‌آید موجودی بدون دست و پا است، درست مانند یک بچه شیرخواره، او قادر نیست برای خود برنامه‌ای طرح کرده و لذا دیگران باید برای زندگی او برنامه‌ریزی کنند. روی سخن ما با افرادی که کاری بکار ما ندارند نیست بلکه با شماست، زیرا اگر شما حاضرید این دروس را مطالعه کنید بدان معنی است که بآن مرحله از تعالی رسیده‌اید تا کمابیش برای خود برنامه‌ای آموزشی تهیه نمائید. بیائید به صحنه قبل از ورود شما باین دنیا بنگریم.

یک شخص - یک وجود - پس از اتمام زندگی زمینی خود نزد فوق خود در کیهان بر می‌گردد. این شخص با وجود همه کارهای غلط و اشتباهات زندگی زمینی خود را دیده و با کمک دیگران به این نتیجه می‌رسد که دروس بخصوصی را نیاموخته و باید برای بازآموزی باین دنیای زمینی برگردد. بنابراین برنامه‌ای طرح‌ریزی گردیده و این وجود دوباره بر روی زمین برگردد.^۱ و آنچه را که قبلاً برای او طرح‌ریزی گشته باز آموزی می‌نماید. روح این وجود باید به بدنی دیگر برگردد، بنابراین جستجو برای والدینی جدید شروع میگردد، والدینی که بتوانند آنچه که در زندگی آینده روح پیش‌بینی شده برای فرزند خود تهیه نموده و محیط مناسب و آرامی را برای او بوجود آورند. مثلاً اگر شخصی باید با

۱- اعتقاد به تناسخ در دین اسلام وجود ندارد و این عقیده تبتی‌ها و حکم بودائی‌هاست.

کاربردهای پولی آشنا گردد در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا خواهد آمد، و یا اگر شخصی باید خود را از محرومیت نجات دهد و به زندگی بهتری ارتقاء یابد در خانواده فقیری بدنیا خواهد آمد. اشخاص ممکن است برای آموزش و درک بعضی از مسائل فلج و یا کور نیز به دنیا بیایند.

یک انسان بر روی کره زمین مانند بچه‌ای در کلاس درس است. بگذارید به زندگی زمینی مانند کلاس درسی فکر کنیم. یک بچه در کلاس درس همراه با عده زیادی از بچه‌های دیگر شرکت می‌کند. ولی به علی این شاگرد بخصوص خوب درس نخوانده و درسهای خود را صحیح یاد نمی‌گیرد و آنرا خوب بخاطر نمی‌سپارد، و بنابراین در آخر ترم تحصیلی خود قبول نشده و رد می‌شود. آموزگاران تصمیم می‌گیرند نظر به این که براساس رفتار عمومی و نمره‌های کمی که به دست آورده در آزمایشات رفوزه شده، ارزش ارتقاء به کلاس بالاتر را ندارد. بنابراین شاگرد به مرخصی سالانه خود رفته و پس از برگشتن باید در همان کلاس قبلی خود درس بخواند!

با شروع سال تحصیلی جدید شاگرد رفوزه شده ما دوباره به کلاس درس سابق خود برمی‌گردد تا درسهای نیاموخته‌اش را بی‌آموزد زیرا به او شانس دیگری برای درس خواندن داده شده، ولی آنهائیکه با پشت کار بیشتری درس خوانده‌اند به کلاس بالاتری رفته‌اند و احتمالاً آموزگاران با آنها رفتار بهتری داشته و توجه بیشتری نسبت به آنان خواهند نمود، زیرا آنها سعی خود را کرده و دروس خود را خوب آموخته و پیشرفت کرده‌اند. شاگردی که در کلاس سال قبل مانده در مقابل همکلاسی‌های جدیدش احساس خود آگاهی بیشتری می‌نماید و سعی خواهد کرد به همکلاسی‌های جدیدش بنحوی تفوق یابد و به آنها تفهیم کند که اگر به کلاس بالاتر نرفته به خاطر این بوده نخواسته، نه اینکه نتوانسته. اگر تا پایان سال تحصیلی جدید این شاگرد نتواند پیشرفتی از خود نشان دهد

آنگاه آموزگاران دویاره جلسه‌ای ترتیب داده و احتمالاً تصمیم می‌گیرند که او از لحاظ هوش نارسا بوده و باید به مدرسه مخصوص دیگری فرستاده شود.

در صورتی که شاگردان در مدرسه بطور مناسب درس خوانده و پیشرفت نمایند وقتی خواهد رسید که باید تصمیم بگیرند در زندگی آینده خود می‌خواهند چه کنند و از زندگی چه می‌خواهند. آیا مایلند دکتر وکیل دعاوی نجار یا راننده اتوبس شوند. یک دکتر احتیاج به تحصیلاتی کاملاً مغایر و متفاوت با تحصیلات یک نجار و یا راننده اتوبس دارد، و در این مورد باید با آموزگاران مشورت نمایند تا دروس لازم برای آنان در نظر گرفته شود.

بنابراین شخص قبل از به دنیا آمدن در دنیای ارواح است. در حقیقت چند ماه قبل از دنیا آمدن در دنیای ارواح جلسه‌ای برپا می‌شود. کسی که آماده حلول در یک بدن انسانی است با مشاورینی درباره آموزش‌هایی که باید ببیند و درس‌هایی که باید یاد بگیرد گفتگو مشورت می‌نماید، درست همان طوری که یک شاگرد مدرسه با معلمین خود راجع به شرایطی که باید برای آینده خود بدست آورد مشورت می‌نماید. ارواح مشاور به روحی که آماده ورود بیک کالبد است اطلاع خواهند داد که او پسر یا دختر زوجی ازدواج کرده و یا حتی فکر خواهد شد! آنها همچنین بحثی راجع به آنچه که آن روح باید در آینده بی‌آموزد و سختی‌هایی که باید تحمل کند خواهند نمود، البته حقیقتی تلخ است که انسان از تلخ‌کامی‌ها و سختی‌های زندگی درس‌هایی بهتر و دائمی‌تر می‌آموزد یا از محبت‌ها و مهربانی‌ها. و بهتر است دانسته شود که اگر شخصی در حال حاضر و در این دنیا در وضعیت نامناسب اجتماعی قرار گیرد بدان معنی نیست که در دنیای ارواح نیز پست شمرده می‌شود، زیرا اکثراً شخصی در وضعیت پست و نامناسبی قرار می‌گیرد تا بتواند دروس خاصی را آموخته و

تجربه‌های خاصی را کسب کند، و این در حالی است که در زندگی بعدی کیهانی او می‌تواند وجود بسیار والائی شود.

باعث تأسف است که در این دنیا اشخاص به مقدار پولی که دارند قضاوت میشوند، و یا اینکه پدر و مادر آنها که بوده و یا هستند. چنین طریقه فکری غمناکی احمقانه است. مثل این می‌ماند که برپسرکی عوض اینکه ببینیم در مدرسه تا چه حدی پیشرفت می‌نماید، بر مقدار پول پدرش قضاوت نمائیم. دوباره یادآور می‌شویم که هیچ‌کس تا بحال موفق نشده حتی کی پول سیاه را با خود از سد مرگ بگذراند و به آن دنیا ببرد، در حالی که تمام دانش شخص قابل انتقال است و تمام تجربیات کسب شده در انبار ذهن به زندگی پس از زندگی زمینی برده می‌شود. از آنهایی که فکر می‌کنند بخاطر ملیون‌هایشان در بهشت دارای مکانی پر ارج‌تر خواهند بود اشتباه اسفناکی مرتکب می‌شوند. پول، مقام، نژاد، و رنگ در آن دنیا کوچکترین ارزشی ندارد؛ و تنها چیزی که با ارزش است درجه اعتلای روحی شخص است.

برگردیم به روح خودمان که در آستانه ورود به جسمی دیگر برای تولدی دیگر است^۱ هنگامی که والدین مناسبی پیدا شدند در وقت مناسب روح در بدن جنینی که در حال تشکل است حلول می‌نماید، با حلول روح در جسم جنین فوراً تمام خاطرات آگاه قبل از ورود روح در جنین از خاطر او زدوده می‌شود. زیرا ممکن است روح بیاد پدر و مادر قبلی خود که با آنان بسیار نزدیک بود افتاده و یا غمناک خواهد بود که بیاد آورد در زندگی گذشته خود پادشاهی و الامقام بوده و اکنون باید هنگام به دنیا آمدن فرزند بیچاره‌ای از بیچارگان گردد. به همین علت و پاره‌ای از علل دیگر باید بیاد نیاوردن زندگی قبلی خود را رحمتی الهی است. ولی

۱- متذکر می‌شویم که حلول روح در جسمی دیگر اعتقاد تبتی‌ها و بودائیها است و اسلام با این عقیده مخالف است.

هنگامی که آنان دوباره به زندگی روحانی خود برگردند همه چیز را به خاطر خواهند آورد - همه چیز را -

بسیاری از مردم به این گفته قدیمی که "به پدر و مادرت احترام بگذارد کاملاً وفادارند. هر چند چنین احساساتی قابل احترام می باشد ولی باید تذکر دهیم که بسیاری هنگام ورود به عالم ارواح هرگز پدر و یا مادر خود را نخواهند دید! در روزگاران قدیم کاهنان سعی داشتند همکاری والدین را برای جلوگیری از مهاجرت جوانان از قبیله جلب کنند، زیرا ثروت قبائل در آن روزگاران جوانان آنها بودند. هر قدر تعداد افراد قبیله بیشتر بود آن قبیله آسان تر بر قبائل کوچکتر از خود فائق می گردید، بنابراین کاهنان سعی داشتند فرزندان را به اطاعت والدین و والدین را باطاعت خود در آورند.

بگذارید صریحاً اعلام داریم که ما به احترام فرزندان برای والدین خود عقیده راسخ داریم، به شرط این که والدین ارزش آن احترام را داشته باشند، و این را هم ذکر می کنیم که اگر والدین زورگو، نامهربان، و بد جنس باشند تمام حقوق خود را به عنوان والدینی قابل احترام منکر گردیده اند. زیرا هیچ علتی برای احترام برده واری که بعضی از فرزندان به والدین خود می گذارند وجود ندارد. هستند فرزندانی که خود ازدواج کرده و صاحب زن و فرزند می باشند، و حتی بمدت نیم قرن مستقل از والدین خود زندگی نموده اند ولی هنوز با شنیدن نام پدر و مادر مشوش شده و می ترسند. چنین رفتاری در این فرزندان موجب اختلالات عصبی شده و در عوض ایجاد علاقه به والدین، نفرتی پنهانی و ترس جای آن را خواهد گرفت. ولی باز هم همین فرزندان که اغلب نیم قرن از سن آنها گذشته - احساس گناه می نمایند زیرا با عقیده "به پدر و مادرت احترام بگذار" بزرگ شده اند.

به آنانکه دچار چنین وضعیتی هستند صریحاً می گوئیم اگر از والدین

خود ناراضی هستید هرگز آنها را پس از مرگ و در عالم ارواح نخواهید دید. زیرا قانونی برای هماهنگی وجود دارد و طبق آن غیرممکن است دوباره با کسانی که با آنها ناسازگارید ملاقات کنید، بنابراین بدانید که اگر با کسی ازدواج مصلحتی نموده‌اید و از این که مردم چه خواهند گفت واهمه داشته و نمی‌توانستید طلاق بگیرید بدانید که در دنیای ارواح هرگز با همسر خود روبرو نخواهید شد، مگر اینکه شما و یا او طوری عوض شوید که بتوانید با همدیگر سازگار شوید.

دوباره تکرار می‌کنیم تا سوء تعبیر نشود: اگر شما با والدین خود سرناسازگاری دارید، و اگر نمی‌توانید با آنان کنار آمده و از آنان راضی باشید و به اصطلاح به هم نمی‌آئید، در سطح کیهانی همدیگر را ملاقات نخواهید کرد. چنین وضعی درباره سایر فامیل و آشنایان و همچنین زن و شوهرها نیز صادق است، آنها باید با هم کاملاً سازگار بوده و بتوانند با هم هماهنگ باشند تا بتوانند در عالمی ارواح یکدیگر را ملاقات کنند، و این هم یکی دیگر از عللی است که چرا روح باید دارای بدنی فیزیکی باشد، زیرا فقط در بدن فیزیکی است که دو موجود مخالف می‌توانند با هم ملاقات نمایند و اختلافات خود را حل کرده و حسن تفاهم حاصل نمایند. در درسی دیگر راجع به خدا و یا خدایان و باورهای دینی مختلف به بحث می‌پردازیم. بشر به غلط فکر می‌کند که برترین موجود^۱ زنده است. چنین عقیده‌ای کاملاً غلط بوده و عقیده‌ای است که توسط ادیان تشکیلاتی به امت خود القاء گشته. آنها معتقدند که بشر بصورت نمائی از خداوند^۲ بوجود آمده، اگر انسان نمائی از خداوند است، پس هیچ موجودی برتر از انسان نیست! ولی در حقیقت در دنیاها و دیگر اشکال بسیار پیشرفته‌ای از زندگی وجود دارد. خداوند پیرمردی سخاوتمند که با

۱- باید بخاطر داشت که دکتر رامپایک بودائی و از نظر ما مسلمانان کافر بحساب

۲- دین مسیحیت

می‌آید.

شفقت از لابلای ورقهای کتاب به ما می نگرد نیست. خداوند حقیقت است، وجودی زنده که همه ما را هدایت می نماید ولی لزوماً نه به آن طریقه‌ائی که بما القاء شده.

در این درس مناسبات خود را با والدین، شریک زندگی، و فامیل بررسی کنید. آیا از آنها راضی هستید؟ واقعاً؟ یا اینکه از آنها جدا زندگی می کنید؟ آیا می توانید فکر کنید که بقیه عمر خود را با آنها بگذرانید؟ یادتان می آید هنگامی که در مدرسه درس می خواندید و تعدادی هم شاگردی داشتید و آموزگاران نیز بودند؟ شما می بایستی به آموزگاران خود احترام می گذاشتید ولی آنها برای همیشه در زندگی شما وجود نداشتند، آنها فقط موقتاً مأمور بودند تا شما را در تحصیلات و آموزش هایتان راهنمایی کنند - پدر و مادران کسانی هستند که شما آنها را انتخاب کرده اید هر چند در عالم ارواح ولی با اجازه آنها - تا به زندگی شما در این دنیا رسیدگی کرده و حمایت شما را به عهده بگیرند تا پیشرفت نمائید. اگر افراد از صمیم قلب و نه به خاطر دستورات دینی والدین خود را دوست بدارند، آنگاه بسیار خوشحال خواهند بود زیرا می دانند که در دنیای دیگر حتماً با والدین دوست داشتنی خود ملاقات خواهند کرد. وضعیت شما در آن دنیا بستگی دارد به آنچه که شما در این دنیا می سازید.

درس چهاردهم

ما همه مشتاق هستیم که کارهایی برای ما انجام گیرد و چیزهایی بمانداده شود. احتمالاً همه افراد^{تعداد} خواهند کرد که برای دریافت نوعی کمک دعا نموده‌اند! البته در کارهای مربوط به انسانها همیشه طبیعی است که از کسی کمک طلب کنند. انسان همیشه از خود مطمئن نیست و احساس تزلزل می‌نماید، و بهمین سبب مایل است تجسمی از "خدا - پدر" و یا تجسمی از "مادر" داشته باشد تا خود را تحت حمایت او احساس کند، او مایل است خود را عضو فامیلی بزرگ بداند. ولی برای این که شخص مزیتی را دریافت دارد باید اول امتیازی را بدهد. زیرا برای اینکه دریافت داری اول باید بدهی. نباید انتظار داشت بدون اینکه بدهی دریافت داری. صرفاً برای انجام عمل "دادن" - روش گشودن ذهن - امکان می‌دهد بتوانید آنچه که مایل به دریافت آن هستید به شما بدهند.

با بکار بردن واژه "دادن" و یا "اهداء نمودن" منظور ما فقط پول نیست هر چند که دادن پول عادی‌ترین طریقه دادن و یا هدیه چیزی است، زیرا مردم بیش از هر چیزی به دریافت پول علاقمندند چون در حال حاضر پول معرف آسایش خاطر در مقابل خواسته‌ها و امیال، راحتی خیال علیه گرسنگی، و آزاد بودن از شر طلبکاران است! پول را می‌توان هدیه نمود

ولی این هدیه را باید تحت شرایطی داد. ولی "دادن" به معنی دادن از خود است، و میل به ارائه خدمت به دیگران، ما باید پول، جنس، و یا کمک‌های معنوی، روحی، و تسکینی را به آنهایی که احتیاج دارند بدهیم تکرار می‌کنم. تا هنگامی که ندهیم نمیتوانیم انتظار دریافت را داشته باشیم.

درباره اهداء، دادن، صدقه دادن، گدائی و مطالبی مانند آنها که در اغلب آنرا دستگیری‌های سخاوتمندانه می‌دانند سوء تعبیرهای زیادی وجود دارد. بنظر می‌رسد اکثریت مردم از اینکه از کسی درخواست کمک نمایند اکراه داشته و آنرا شرم‌آور می‌دانند و احساس خفت و حقارت می‌کنند. ولی در حقیقت نباید چنین باشد. پول وسیله‌ایی است که در زمان زندگی ما بر روی زمین بما قرض داده می‌شود، وسیله‌ایی است که به جای اندوختن بجای آن می‌توانیم با بخشش به نیازمندان برای خود پیشرفت روحانی و شادی باطن کسب کنیم.

متأسفانه دنیا دنیای تجارت است و ارزش یک مرد را از روی مقدار پولی که در بانک دارد و نمایش آنچه که او می‌تواند با آن بخرد می‌سنجند. کسی که لباس پُر زرق و برق می‌پوشد برای رضای خود چیزی را به دیگری می‌دهد - تا چهره‌ای نادرست از خود را بنمایاند - و او مردی روحانی نیست، او بدون اینکه بخواهد بدهد پولی را از روی خودخواهی خرج می‌کند تا خودپسندی خود را ارضاء نماید. در دنیای غرب بسیاری مرد را از روی لباس پوشیدن همسرش، و از روی اتومبیلی که می‌راند یا خانه‌یی که در آن زندگی می‌کند قضاوت و ارزیابی می‌نمایند: آنها با خود می‌گویند که آیا آن مرد در فلان کلوب عضو است؟ پس حتماً مرد استخوان‌داری است چون فقط میلیونرها در آن کلوب عضو می‌شوند! تکرار می‌کنیم دنیای ما دنیای ارزش‌های واهی است زیرا - بگذارید باز هم تکرار کنیم تا در ضمیر ناخودآگاهتان نفوذ کند - هیچ کس تا بحال موفق

موفق نشده حتی یک پول سیاه، یک سنجاق، و یا یک چوب کبریت نیمه سوخته و بدرد نخور را از جریان رودخانه نیستی بگذرانند، و تنها چیزی را که ما قادریم همراه خود ببریم همانا دانش ماست، و جمع تجربیاتی را که کسب کرده‌ایم، چه خوب و چه بد، چه زیاد و چه کم، و فقط چکیده آن تجربیات حفظ می‌شود تا ماهیت آن باقی بماند. مردی که به خاطر خود زندگی نموده و در زندگی زمینی خود میلیونر شده، هنگامی که "بطرف دیگر" و یا دنیای پس از زندگی زمینی می‌رود شخصی خواهد بود که از نظر روحانی ورشکسته است.

در شرق یک خانم خانه‌دار می‌تواند انتظار داشته باشد که پس از اتمام کارهای روزانه و نزدیک به غروب به در خانه‌اش رفته و راهبی ردپوش را با کاسه گدائیش فروتنانه ببیند. چنین رویدادهایی در شرق آنقدر عادی است که یک خانم خانه‌دار مراقب است. و مطرح نیست تا چه حد فقیر باشد - که غذائی اضافه برای راهبی سالک و سائل که به سخاوت وی چشم دوخته کنار بگذارد. و عقیده بر این است که تأمین خوراک ناچیز یک راهب افتخار و برکتی برای خانه‌یی است که به آن رجوع می‌شود. و برعکس عقیده عمومی غربیها، یک راهب انگل اجتماع و یک گدائی است، او مردی دغل و یا بی‌دست و پانیست که از کار روگردان باشد و بخواهد با درآمد دیگران امرار معاش کند. آیا می‌دانید منظره غروب در شرق چگونه است؟

فرض کنید به کشور هند که عمل اهداء غذا به راهبان در آنجا کاری عادی است می‌رویم. همانطوری که در چین و تبت نیز هدیه غذا به راهبان کاری عادی بود، پس ما بیک روستای هند چشم می‌دوزیم. سایه‌های روز با نزدیک شدن غروب طولانی‌تر گشته و روشنائی آسمان به آبی تیره می‌گراید، برگهای درخت باثوباب^۱ در نسیمی که از هیمالیا

۱- درختی مخصوص مناطق گرمسیر که میتواند از ۱۲ الی ۱۸ متر طول و ۹ متر قطر ←

می‌وزد تکان می‌خورند و در جاده بیرون ده راهبی که ردائی کهنه بتن دارد گام برمی‌دارد، او تمام مایملک زندگی خود را به همراه دارد. او ردایی بتن و صندلی پیا، و پتوئی که رختخواب وی به حساب می‌آید دارد. دیگر مایملک او تسبیحی است که به دست گرفته و مقداری اشیاء کوچک که در درون ردایش پنهان نموده. او در دست راست خود عصایی بلند به دست گرفته، که نه برای دفاع از خود در برابر حیوانات و یا دیگر انسان‌هاست، بلکه برای کنار زدن شاخ و برگ پیچک‌هایی است که امکان دارد راهپیمائی او را کند کنند، و هم چنین آزمایش ژرفای آب نهرها و رودخانه‌های قبل از رد شدن از آنها.

به تدریج که راهب نزدیک منازل ده می‌رسد دست به درون ردایش برده و کاسه چوبین کهنه‌ای را که بر اثر کثرت مصرف براق شده بیرون می‌آورد و به در خانه‌ای نزدیک می‌گردد، ناگهان در خانه باز شده و خانم خانه‌داری در حالی که ظرفی غذا بدست دارد در آستانه در ظاهر می‌گردد. او بخاطر حجب و حیای ذاتی خود به زمین چشم دوخته و به راهب نگاه نمی‌کند - زیرا نگاه کردن به راهب را بی‌ادبی و بی‌احترامی نسبت به او می‌دانند، او بزمین چشم می‌دوزد تا نشان دهد محجوب، متین، و خوشنام است. راهب به طرف زن خانه دار رفته و کاسه خود را در میان دو دست بطرف او می‌گیرد. البته در شرق همیشه فنجان، کاسه، و سایر ظرفهای غذا را با دو دست می‌گیرند زیرا با یکدست گرفتن را نوعی بی‌احترامی می‌دانند، بی‌احترامی به غذا، زیرا غذا در هند با ارزش بوده و بی‌احترامی به آن روا نمی‌باشد. و باید برای دریافت آن به دوردست زحمت داد. بنابراین راهب کاسه را با دودست می‌گیرد و زن خانه‌دار آن را با مقدار سخاوتمندانه‌ای از غذا پُر می‌نماید و سپس به درون خانه برمی‌گردد. کلمه‌ای رد و بدل نمی‌شود و طرفین حتی نگاهی بهم

نمی‌اندازند زیرا تغذیه یک راهب برای خانم خانه افتخار است نه زحمت. تغذیه یک راهب تا حدی باز پرداخته قرضی است که مردم عادی احساس می‌نمایند به افراد مقدس دارند.

با رجوع مرد مقدس به آن خانه برای دریافت غذا، خانم خانه دار احساس می‌نماید که بمنزل و ماورای او و همچنین به پخت و پز او احترام گذارده شده و برکتی با او و خانه‌اش روی آورده. او در این فکر است که شاید راهب دیگری که قبلاً از او غذا دریافت کرده از پخت و پز او خوشش آمده و به راهبی که آن روز برای دریافت غذا به او رجوع نموده سفارش کرده تا غذای خود را از او دریافت دارد. خانم‌های خانه‌داری که از پشت پنجره منازل خود صحنه دریافت غذا توسط راهب را دیده‌اند با حسادت در این فکر بودند که چرا راهب منزل آنان را انتخاب نکرده و به آنان رجوع ننموده.

راهب که کاسه‌اش پر شده در حالیکه هنوز آن را با احترام دو دستی گرفته آهسته به طرف جاده برمی‌گردد تا در پناه سایبان درختی بنشیند. او همانطوری که بیشتر آن روز را در سایه درختی نشسته بود دوباره نشسته و غذای شب خود را که تنها غذای روزانه وی به حساب می‌آید تناول می‌نماید. راهبان پر خوری نمی‌نمایند و با صرفه‌جویی کامل زندگی می‌کنند. و فقط آنقدر مصرف می‌نمایند که سلامت و قدرت بدنی خود را حفظ کنند، و هرگز آنقدر نمی‌خورند که پر خور شوند. مصرف غذا بیش از حد لازم مانع از پیشرفتهای روحی می‌گردد، و غذاهای خوب، سرخ کرده و شیرین به سلامتی جسم آسیب می‌رساند، و اگر شخصی مایل است مانند یک راهب به پیشرفتهای روحی نائل گردد باید مانند یک راهب زندگی کند. یعنی "به اندازه بخورند نه بیشتر، غذای ساده بخور تا بدنت را تغذیه کند ولی غذاهای سرشار از مواد غذائی نخور تا اشباع نشده و روح در زندانی از گل فرو نرود."

باید توضیح داده شود، راهبی که غذا دریافت کرده لازم نیست حتماً احساس امتنان کند. از زمان‌هایی که بیاد نمانده تا کنون روشی از زندگی در شرق تکامل یافته است: بیک راهب غذا داده می‌شود زیرا تغذیه شدن را حق او می‌دانند. او گدا و مزاحم نیست و بی‌دست و پا و دغل و انگل اجتماع نمی‌باشد.

راهبی را که معرفی کردیم قبل از خوردن شام شب تمام روز را زیر درخت نشسته و در خدمت کسانی بوده که باو احتیاج داشتند، چه آنهایی که به راهنمایی و کمک‌های مذهبی احتیاج داشتند و چه کسانی که افراد بیماری در خانواده داشته و یا مایل به فرستان نامه‌ای بودند. تعداد بسیاری نیز برای اخذ خبر از مکان‌هایی که او احتمالاً از آنجا گذشته به دیدن او می‌آمدند، زیرا یک راهب مدام از روستائی به روستائی می‌رود و از شهری به شهری در حرکت است. او از منطقه‌ای به منطقه‌ای و از مرزی به مرزی گذشته و مطرح نیست چقدر وقت او گرفته شده و از او انتظار چه کارهائی را دارند زیرا آنچه که او برای دیگران انجام می‌دهد همیشه رایگان است. او مردی است مقدس و تحصیل کرده و می‌داند که روستائیان به کمک‌های او نیازمندند، و همچنین می‌داند آنها آنقدر فقیرند که نمی‌توانند بابت خدماتش مزدی به او بدهند. بنابراین نظر به اینکه او برای بدست آوردن دانش خود درس خوانده و باید از نظر روحانی به مردم رسیدگی کند، نه وقت دارد و نه حق که کار بدی بنماید تا زندگی خود را بگذرانند. برای کسانی که از کمک‌ها و مساعدت‌های او استفاده نموده‌اند، وظیفه، حق، و افتخار است که مساعدت متقابل نموده و مقداری غذا در اختیار او بگذارند تا او بتواند روح و جسم خود را سالم نگه دارد.

پس از صرف شام شب راهب کاسه خود را با مقداری ماسه بادی تمیز نموده و با بدست گرفتن عصای بلند خود بدرون تاریکی شب گام بر

میدارد، و اغلب در زیر مهتاب درخشان گرمسیری مسافرت می نماید. راهبان با سرعت و بدور دستها مسافرت می نمایند و کم می خوابند. آنها در تمام کشورهای بودائی مورد احترام می باشند.

ما نیز باید ببخشائیم تا بما بخشش شود. در روزگاران قدیم قانونی الهی وجود داشت که افراد باید یک دهم آنچه را که دارند ببخشند تا خیر به آنان روی آورد. چنین قانونی را در انگلستان تیت^۱ می نامیدند - یعنی یک دهم - و چنین قانونی جزو زندگی روزمره انگلیس گردید، مثلاً کلیساها می توانستند بر تمام آنچه که مایملک مردم بود تا یک دهم مالیات به بندند. پول جمع آوری شده را برای تعمیر کلیساها و حقوق متصدیان آن بکار می بردند. جالب توجه اینجا است که چند سال قبل چند دعوای حقوقی در دادگاههای انگلستان سر و صدائی براه انداخته بود و ملاکینی که زمینهای خود را پسر بعد از پدر به ارث برده بودند خواهان لغو قانون یک دهم شدند زیرا این قانون مالیات بر یک دهم مایملک آنان، آنها را به آستانه ورشکستگی کشانیده بود. در حقیقت آنها به این علت ورشکست می شدند زیرا با رضای خاطر نمی دادند. و اگر کسی با رضای خاطر اهدا نمی کند همان بهتر که اهداء نکند.

امروزه استانداردها با آنچه که در سالهای قبل بود فرق می کند. امروزه کسی با پول مالیات یکدهم زندگی نمی کند و هیچکس یک دهم مالیات وضع شده از طرف کلیسا را نمی پردازد، و این امر تا حدی تاسف آور است. زیرا اگر کسی خواهان پیشرفت روحانی است باید برای خیر دیگران اهداء نماید و هدیه او حتماً باید برای خیر دیگران باشد تأخیر و رحمت بر او نازل شود. کوتاه سخن اینکه هنگامی به ما کمک می شود و پیشرفت می کنیم که به دیگران کمک کنیم. ما تاجران سرسخت بسیاری را می شناسیم که گرایش چندانی به

مسائل دینی روحی ندارند ولی با طیب خاطر یک دهم در آمد خالص خود را صرف امور خیریه برای دیگران می نمایند - و بخصوص برای خیر خود - این ثجار اهداء پول را به خاطر متدین بودن انجام نمی دهند، بلکه آنها چنین کاری را بخاطر تجربه تجاری سرسختانه خود و آنچه که در دفاتر حساب خود می بینند انجام می دهند، زیرا این تجربیات به آنان آموخته که "اگر نانی بر روی آب اندازی هزار برابر پس می گیری". یا (تونیکی میکن و در دجله انداز - که ایزد در بیابانت دهد باز).

بنگاه های صرافی و نزول خواری که در بسیاری از نقاط دنیا آنها را به نام "بنگاه های اقتصادی" و یا "بنگاه سرمایه گذاری" می شناسند به خاطر سخاوت و روحانیت خاص خود معروف نیستند، و به نظر می رسد که حتی اگر یک نفر از اینها به دادن مالیات یک دهم ایمان داشته باشد کاری پس مفید انجام داده است. و ما می دانیم که بسیاری از صاحبان چنین بنگاه هائی عقیده به کمک برای خیر مردم دارند.

قوانین ماوراء الطبیعه برای متدینین و غیر متدینین یکسان است، و مطرح نیست که کسی کتاب های فقهی زیادی را مطالعه کرده باشد زیرا فقط با مطالعه چنین کتاب هائی اشخاص متدین و روحانی نمی شوند، وعده ای ممکن است فکر کنند که با خواندن چنین کتاب هایی متدین و روحانی شده اند. اغلب این افراد مطالبی را می خوانند و این مطالب از دید آنها گذشته و در فضا محو می شود بدون اینکه اثری بر سلول های یادگیری مغز آنها بگذارد، و در حالی که چنین اشخاصی راجع بخود به عنوان یک "روحانی با روحی عالی" فکر می کنند و باور دارند که پیشرفت موده اند. در حقیقت آنها می توانند خود را بسیار عادل دانسته ولی حاضر به کمک به دیگران نباشند، حتی اگر با کمک به دیگران بخود کمک کنند.

ما دوباره گوشزد می نمائیم که کمک به دیگران درست، صحیح، و مفید می باشد. ضمناً کمک بدیگران برای ارائه دهنده کمک نیز مفید

است!

تیت آنطوریکه توضیح داده شد یعنی یک دهم، بمعنی نوعی روش زندگی نیز هست زیرا آنکه به دستی هدیه می نماید به دستی دیگر دریافت می دارد. ما کسی را می شناسیم که به او کمک بسیار شده بود، و بسیاری با او همکاری کرده بودند، کمک هائی که هزینه در برداشت، و موجب صرف وقت و بکار گرفتن دانش بود. هرگاه مسئله ای در زندگی آن شخص حل می گردید مسائل دیگری مانند گله ای سار بر روی زمینی که تازه بر آن بذر پاشیدند هجوم می آوردند. ما به او توصیه کردیم که "برای اینکه دریافت کنی اول باید اهداء کنی". آن شخص بسیار ناراحت بود و بما وانمود می کرد که بسیار سخی است و هر کاری را که می توانست می کرد تا به دیگران کمک کند، او همچنین نوشته روزنامه های محلی را به شهادت می خواند. ولی بحث ما این است که اگر اعمال نیک شخصی را در روزنامه ها چاپ کنند. معلوم می شود که شخص اعمال نیک و اهداء کمک را درست انجام نداده است.

روش های بسیاری برای ارائه کمک و اهداء وجود دارد. علاوه بر اهداء یک دهم از درآمدان می توانیم به دیگران دربرآوردن احتیاجات روحی آنها نیز کمک کنیم، و یا به آنانکه بد آورده اند دلداری بدهیم زیرا با کمک به دیگران بخود کمک کرده ایم. همانطوری که هر کسب و کاری باید در آمدی داشته باشد تا با موقعیت بکار خود ادامه دهد، ما نیز باید درآمدی از اهداء به دیگران بدست آورده تا تأخیر آن را دریافت داریم.

ما باید بدیگران اهداء نموده و کمک کنیم تا بما کمک شود.

دعا کردن برای دریافت چیز و یا کمکی بیفایده است، مگر این که اول خود را با دادن کمک به دیگران که محتاج کمک هستند لایق دریافت کمک نشان دهیم. امتحان کنید و تمرین کنید. تمرین کنید به دیگران به آن مقداری که برایتان میسر است کمک کنید و آنچه که می توانید بدهید.

تصمیم بگیرید چگونه می‌توانید بدهید و سپس امتحان و تمرین کنید. فقط برای سه ماه و در خواهید یافت که به شما از نظر روحی و روحانی و یا از نظر مادی و یا هر دو کمک شده. آیا حاضرید به آنچه که در این درس نوشته شده توجه کنید و آنرا مطالعه نمایید؟ به خاطر داشته باشید "بدهید تا دریافت دارید". (تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز)

درس پانزدهم

یکی از رسوم دیرینه‌ایکه در پاره‌ای از مناطق دنیا وجود دارد این است که مردم اشیاء نفیس و یا دوست داشتنی خود را در انبار زیر شیروانی^۱ خود پنهان می‌نمایند تا خاطراتی از گذشته را حفظ کرده باشند، و اغلب این اشیاء آنقدر در انبار زیر شیروانی می‌ماند تا اینکه صاحب آن که در جستجوی شیئی دیگر است تصادفاً آن را پیدا کند آن هم هنگامی که از پله‌های تنگ و تاریک گذشته و در گرد و خاک و محیط نیمه تاریک و پُر از تار عنکبوت به جستجو پرداخته است.

مثلاً مدل خیاطی قدیمی که در گوشه‌ای قرار دارد انسان را یاد اندازه‌های جوانی هیکل خود و گذران سال‌هایی که بر او گذشته می‌اندازد، زیرا لباسی که بر روی آن مدل دوخته می‌شد، اکنون تنگ شده است! بسته یا بسته‌هایی از نامه‌های کهنه در گوشه‌ای دیده می‌شود، راستی آنها چه هستند که با روبانهای آبی کمرنگ بسته‌بندی شده‌اند؟ به تدریج که به جستجو ادامه می‌دهد به اشیاء دیگری بر می‌خورد که تقریباً

۱- شیروانی و یا سقف شیب‌دار را اکثراً در کشورهای میسازند که باران خیزتر از ایران است، و بسیاری از زارعین گیلان و مازندران زیر سقف شیب‌دار خود را بعنوان انباری بکار برده و از محوطه خالی آن استفاده میکنند.

از یاد رفته‌اند، اشیائی که خاطرات خوش و بعضی هم ناخوش را زنده می‌نمایند.

آیا اغلب در انبار زیر شیروانی خود گردش می‌نمائید؟ زیرا ارزش آن را دارد که گاهی به آنجا سر بزنید و جستجوئی نمائید، زیرا امکان دارد چیزهای بدر دبخوری را در آنجا بیابید، اشیائی که خاطراتی را بیاد می‌آورند و چیزهائی که به دانش عمومی شما می‌افزایند. ولی در این درس بخصوص ما از شما نخواهیم خواست که به انبار زیر شیروانی خود بروید؛ در عوض پیشنهاد می‌کنیم تا با ما به انبار زیر شیروانی "ما" بیائید، و کمی جستجو کنید و دیدی بزنید، زیرا این درس و درس بعدی را در انبار زیر شیروانی ما خواهید آموخت، ما در آنچه آنقدر اطلاعات کوچک و فراوان داریم که در یک درس جداگانه جا نمی‌گیرد، ولی مورد توجه شما قرار گرفته و برایتان با ارزش است. به خواندن ادامه بدهید و ببینید چقدر از این درسها به شما مربوط می‌شود و تا چه اندازه دودلی‌ها، شک‌ها، و امور غیر مسلمی را که شما را سالها ناراحت کرده است برایتان روشن می‌شود.

ما برای آماده نمودن این درس مطالعه بسیاری نمودیم، ما در گوشه‌ها و سوراخ و سنبه‌های زیادی سرکشیدیم و بسیاری از تئوری‌ها را بی‌اساس نموده و گرد و خاک زیادی کردیم! ما راجع به کسانی که زیاده از حد فکر می‌کنند فکر کردیم. شما می‌دانید که می‌توانید بیش از حد کار کنید. و ما به این گفته که "هیچ کس از کار زیاد نمرده است" عقیده داریم. ولی همچنین عقیده داریم که اگر کسی بیش از حد فکر کند به عقب برخواهد گشت. در کار ما اغلب نامه‌های زیادی از دانشجویانی دریافت می‌داریم که نوشته‌اند. "من خیلی اقدام به فکر کردن می‌نمایم ولی نتیجه این همه تفکر فقط سردرد است و هیچگونه پدیده‌یی را که شما ذکر کرده‌اید در من بوجود نمی‌آید! بله. این یک "گنج" کوچکی است که ما باید در آن

تعمق کرده و راجع به آن فکر کنیم: - بعضی اوقات شخص می تواند بیش از حد سعی کند. این یک عیب انسانی است. یا دقیق تر بگوئیم، یکی از عیوب مغز انسانی این است که اگر بیش از حد به تفکر پردازد به هیچ وجه پیشرفت نخواهد کرد، در حقیقت با سعی در تفکر بیش از اندازه امکان دارد شخص در جهت عکس به نتیجه برسد. ما همه شخص قوی هیکلی را می شناسیم که در تمام عمر از دیگران عقب مانده و دائماً سعی و کوشش می نماید ولی هرگز بجائی نمی رسد، و همیشه سر در گم و بلا تکلیف است. و باز هم می گوئیم، هنگامی که ما مغز خود را بیش از حد خسته می نمائیم باعث می شویم که مغز ما الکتریسیته بیشتری تولید کرده و آن الکتریسیته از تفکر صحیح بیشتر جلوگیری خواهد کرد!

شاید شما یک مهندس الکترونیک نباشید، ولی اگر الکترونیک و الکتریسیته را برای مطالعه بر روی مغز بکار می بردند آنگاه آن مطالعات آسان می گردید. مغز انسانی شباهت زیادی به یک دستگاه الکترونیک دارد. مثلاً آیا می دانید که یک لامپ عادی رادیو چگونه کار می کند؟ در درون لامپ رشته هائی از فلز کار گذاشته اند که توسط برق و یا باطری داغ شده و الکترون های کنترل نشده ای را از خود ساطع می نمایند. الکترون ها مانند جمعیتی کنترل نشده که برای دیدن بازی فوتبال می روند جریان می یابند. اگر باین الکترون ها اجازه داده شود تا به میل خود جریان یابند نمی توان از آن ها در رادیو و الکترونیک استفاده نمود، ولی در لامپ رادیو آنها را در محفظه ای شیشه ای جای داده اند. رشته هائی که در محفظه شیشه ای جا گرفته اند داغ شده و الکترون های خود را باطراف می پراکنند، ولی چنین تابشی نیز بدون مصرف خواهد بود زیرا ما مایلیم این الکترون ها بر روی صفحه ای فلزی جمع شوند که در جوار و نزدیک رشته ها است. اگر فقط صفحه و رشته ها وجود داشته باشند جمع آوری الکترون ها در هم و برهم و غیر قابل کنترل خواهد بود، و در شنیدن

برنامه‌های رادیوئی و یا علامات آن اختلالات زیادی بوجود خواهد آمد. مهندسین دریافتند که اگر یک حمال بین صفحه و رشته‌ها قرار دهند و جریان منفی برق را بآن وصل نمایند، آنگاه می‌توانند جریان الکترون‌های بین رشته‌ها و صفحه را کنترل نمایند. بنابراین این حمال که وظیفهٔ حمالی دارد - و اکثراً شبکه‌ای از تورسیمی است که آنرا حمال یک طرفه می‌خوانند. اگر این توری دارای سوراخ‌های کمی باشد مانع جریان الکترون‌ها از رشته‌های فلزی به صفحه می‌گردد. زیرا حمال آنها را دفع خواهد کرد، لذا حمال باید همیشه یک طرفه باشد و آنرا باید در مقابل الکترون‌ها کار گذارد تا کنترل مطلوب صورت گیرد.

مثل این که بهتر است تا قبل از این که از هر چه رادیو است خسته شوید به مغز برگردیم! هنگامی که بیش از حد به موضوعی فکر کرده و بیش از حد برای حل مسئله‌ای به مغز خود فشار می‌آوریم، توری حمالی را بکار می‌بریم که منفی کار می‌کند و باعث می‌گردد مغز کاملاً از کار بیفتد. بنابراین نباید در فکر کردن بخود فشار وارد آوریم، بلکه باید در چنین مواردی منطقی بوده و به گفتهٔ قدیمی چینی‌ها عمل کنیم که می‌گوید: "آرام آرام می‌توانی میمون را بگیری" لذا باید به نحوی فکر خود را متمرکز نمائیم که مغز ما خسته نشود. سعی کنید کاری را انجام دهید که ظرفیت آن را دارید و همیشه طریقه میانه (متعادل) را انتخاب کنید.

متعادل بودن روشن زندگی شرقی است، و به معنی این است که مجبور نیستند خیلی بد باشید و در عین حال مجبور نیستید خیلی خوب باشید. باید چیزی بین این دو باشید. اگر شخص خیلی بدی شدید پلیس شما را بازداشت خواهد کرد و اگر خیلی خوب باشید شما را متکبر و خودخواه خواهند شناخت و یا این که دیگر قادر نخواهید بود روی این کره زمین زندگی کنید، زیرا حتی موجودات برتری که بر روی زمین می‌آیند مجبورند خود را کمی با این زمین ناکامل وفق دهند چون هیچ چیز

کامل و بدون عیب نمی تواند بر روی این کره سراسر عیب ما زندگی کند. باز هم گوشزد می کنیم زیاده از حد سعی نکنید و بخود فشار نیاورید. سعی کنید هر کاری را بطور طبیعی انجام دهید، و آن هم فقط در حدود ظرفیت و منطق خود. هیچ احتیاجی نیست که تابع و پیرو آنچه که دیگران می گویند شوید، فقط عقل سلیم خود را بکار ببرید، و کلمه و یا جمله ای را که مناسب شماست بکار گیرید. مثلاً ممکن است بگوئیم "این پارچه قرمز است" در حالی که ممکن است این پارچه در نظر شما گلی، بنفش روشن، و یا حتی نارنجی رنگ باشد و این همه بستگی دارد به اینکه در چه موقعیتی آن پارچه را دیده اید: شاید شما در نوری متفاوت و یا نوری که در دسترس داشتید آن را دیده اید. بنابراین زیاده از حد تلاش نکنند، و بیش از حد پیرو دیگران نباشید. عقل سلیم خود را بکار گرفته و روشن میانه را انتخاب کنید و بکار گیرید. روش میانه مناسب ترین روش ها است.

روش میانه را امتحان کنید زیرا روش بردباری و آزاد منشی است، روشی است که با بکار بردن آن به حقوق دیگران احترام گذارده و دیگران را مجبور به محترم شمردن حقوق خود می نمائید. در شرق بودائی اغلب راهبان گشتی جودو و یا گشتی های تقریباً مشابه را می آموزند و می توانند مکث نفس نمایند، بعلاوه در چنین گشتی هائی اشخاص می آموزند چگونه برای پیروز شدن عقب نشینی کنند. مثلاً به جودو می پردازیم: در جودو شخص کمتر زود خود را علیه دیگران بکار می گیرد تا بر آنان استیلا یابد. یک جودو کار در یک مبارزه شخصی باید قدرت طرف مقابل را علیه خود او به کار گیرد و بدین وسیله از خود دفاع کند. حتی یک خانم ریز نقشی که جودو بداند می تواند مرد قوی هیکلی را که وجود و نمی داند در دفاع از خود شکست دهد. هر قدر طرف مقابل قوی تر باشد با شدت بیشتری حمله ور خواهد شد، و آسان تر می توان در مقابل او به دفاع

پرداخت زیرا قدرت بیشتر او سبب شکست وی خواهد گردید، و اغلب نیز سنگین تر به زمین خواهد خورد.

بیائید باز هم جود و را در مسائل دیگر بکار بریم و از قدرت طرف مقابل برای پیروزی بر مسائل خود استفاده کنیم، و کمتر خسته شویم. درباره مسائلی که شما را ناراحت می کند فکر کنید و به حل آن مسائل بپردازید، و از بسیاری مسائل روگردان نشوید. تعدادی از افراد می ترسند و حاضر نیستند به مسائل خود توجه نشان دهند، آنها مسائل را دور زده و آنرا فقط کمی مطالعه می نمایند ولی هرگز در دفع آن نمی کوشند و بجائی نمی رسند. مطرح نیست که موضوع مسئله شما تا چه حد ناخوشایند است، و مطرح نیست تا چه حدی نسبت به موضوعی و یا رویدادی احساس گناه می کنید. خود را بریشه مسئله برسانید و سعی کنید دریابید چه چیزی شما را ناراحت کرده و یا ترسانیده، و بعد از این که به همه جوانب مسئله فکر کردید کمی صبر کنید! اگر روی موضوعی کاملاً فکر کردید در اجرای تصمیم خود کمی صبر کنید. مسئله به فوق خود شما که ادراکی بیش از شما دارد انتقال می یابد، زیرا فوق خود وجودی بس عظیم تر از کالبد انسانی است. اگر فوق خود شما و یا حتی ضمیر ناخودآگاه شما بتوانند مسئله ای را مطالعه کرده و به نتیجه و راه حلی دست یابند اغلب آنرا به ضمیر آگاهتان انتقال می دهد. بطوریکه هنگام بیدار شدن از خواب با شگفتی درخواهید یافت که آنچه شما را ناراحت کرده و مشوش داشته است دیگر ناراحتتان نخواهد کرد زیرا جواب آن را در دست دارید.

خوب، از انبار زیر شیروانی ما خوششان می آید؟ چطور است به گنجینه دیگری که در همین اطراف خاک می خورد سری بزنیم. مثل اینکه بهتر است آن را از روی کف انبار برداشته و گرد و خاک را از رویش زدوده، و اجازه دهیم مقداری روشنائی روز بر آن تابیده و هوا بخورد. در

این بسته چیست؟ خوب بهتر است آنرا گشوده و ببینیم که چیست! بنظر می‌رسد امروزه عده زیادی فکر می‌کنند برای واقعاً خوب بودن باید بدبخت بود. نه، آنها غلط فکر میکنند که اگر کسی متدین است باید قیافه‌ای گرفته و اندوهناک داشته باشد، چنین اشخاصی ممکن است از تبسم کردن بترسند، نه برای اینکه ممکن است صورت آنها ترک بخورد بلکه برای اینکه آنها می‌ترسند روپوش نازک تدین آنها ترک بردارد! ما همه پیرمردانی را می‌شناسیم که قیافه‌ای گرفته دارند و به هیچ وجه خنده نمی‌نمایند تا مبادا برای کنار گذاردن قیافه عبوس خود در جهنم برشته شوند.

دین، دین حقیقی مسرت‌بخش است. بما نوید زندگی پس از زندگی زمینی را می‌دهد، برای تلاش‌هایمان قول پاداش داده و قول می‌دهد که مرگ وجود ندارد، و ما نباید تشویش داشته و از مرگ به هراسیم. ترس از مرگ با افکار انسانها عجین شده. و این بخاطر آن است که اگر ما به فکر لذت‌بخش بودن زندگی پس از مرگ زمینی باشیم امکان دارد زندگی زمینی خود را پایان داده و بطرف زندگی شاد پس از مرگ زمینی خود برویم، و این درست مانند شاگرد گریزپائی است که از کلاس درس خود فرار کرده و این کار او سرانجام به پیشرفت نمی‌انجامد!

دین، اگر ما واقعاً به آن ایمان داشته باشیم بما نوید می‌دهد که پس از خارج شدن از محدودیت‌های این دنیا هرگز با کسانی که ما را واقعاً ناراحت می‌نمایند روبرو نمی‌شویم و هرگز با کسانی که اعصاب ما را خراب می‌نمایند ملاقات نمی‌کنیم و اوقاتمان تلخ نمی‌شود. از دین لذت ببرید زیرا اگر دین شما یک دین واقعی باشد برایتان لذت‌بخش خواهد بود و شما باید از آن لذت ببرید با کمال تأسف باید اذعان کنیم، بسیاری از کسانی که به مطالعه علوم ناشناخته و یا متافیزیک روی می‌آورند اغلب از پارساترین افراد می‌باشند. ما عقیده داریم داشتن ایمان برای یک شخص

مهم است و برای ما مهم نیست که او به چه دین و آئینی اعتقاد دارد و آیا به علوم ناشناخته اعتقاد دارد یا نه ولی باید ایمان داشته باشد.

علوم ناشناخته اسرارآمیزتر و بغرنج‌تر از جدول ضرب و یا سیاحتی در تاریخ نیست، فقط در رابطه با علوم دیگر فرق می‌کند و آن هم به خاطر این است که به وضعیت فیزیکی افراد ربطی ندارد. اگر ما ناگهان پی‌بردیم که چگونه یک عصب عضله‌ای را وادار به حرکت می‌کند و یا چگونه می‌توان شست پا را تکان داد نباید هیجان زده شویم، زیرا تمام اینها موضوعاتی فیزیکی است. ما اگر بتوانیم انرژی مغناطیسی خود را به شخصی دیگر انتقال دهیم نباید هیجان زده شویم. لطفاً توجه فرمائید که ذکر کرده‌ایم "انرژی مغناطیسی" نه سیلیس، "نه برانا و یا اصطلاحات دیگر شرقی: زیرا ترجیح می‌دهیم اگر درسی برای آموزش می‌نویسیم به زبان اصلی خوانده باشد.

شاد باشید: و هر چه بیشتر علوم ناشناخته و دین را بیاموزید، به حقیقت زندگی عظیمی که در ماوراء زندگی ما وجود دارد بیشتر اعتقاد خواهید یافت. هنگامی که می‌میریم کالبد خود را مانند لباس کهنه‌ای بجا گذارده و می‌رویم. دردانش متافیزیک هیچگونه موردی وجود ندارد که موجب وحشت ما شود و همان طور هم در دین ترس و واهمه‌ای وجود ندارد، زیرا اگر شما به دینی درست اعتقاد داشته باشید هر چه بیشتر در آن تفحص کرده و مطالعه کنید بیشتر در آن محو خواهید گشت. در قدیم‌الایام که مردم تقریباً وحشی بودند شاید مجاز بود که چماق بزرگی را در بالای سر اُمّت تکان داده و منطق را بوسیله ترس و وحشت در مخیله مردم فرو کنند، ولی دیدگاه‌های امروزی فرق می‌نمایند.

هر پدر و مادری اذعان خواهد داشت که کنترل بچه‌ها با مهر و محبت بسیار آسان‌تر است تا با تهدید دائم. والدینی که بچه‌های خود را تهدید به خبر کردن پلیس، لولو، و یا فروش آنها می‌نمایند کسانی هستند که باعث

اختلالات عصبی و روانی فرزندان خود گشته و جامعه و نسل را به اختلالات عصبی و روانی دچار می نمایند. ولی والدینی که برای کنترل فرزندان خود ضمن محبت ورزیدن بجا نیز سختگیری های منطقی می نمایند زندگی فرزندان خود را لذت بخش نموده و کسانی را پرورش می دهند که شهروندانی وظیفه شناس می شوند. ما با کمال خلوص نیت عقیده داریم که والدین باید محبت و دیسپلین را با هم برای تربیت فرزندان خود بکار گیرند: البته دیسپلین نباید هرگز به معنی خشونت و سادیسم باشد.

فکر می کنم ما باید از دین داری لذت ببریم. بیایید فرزندان والدینی باشیم که با عشق و عاطفه بما آموزش می دهند، و ما را درک می نمایند. بیایید از نادرستی ها طفره رفته و از بند پست وحشت از مجازات و لعنت ابدی آزاد شویم لعنت ابدی هرگز وجود نداشته و هرگز کسی رها نگشته، هرگز روحی از عالم ارواح رانده نشده و همیشه هر کسی را امید نجاتی هست و مطرح نیست که او تا چه اندازه در زندگی خود بد بوده، زیرا تا به حال کسی را وازده نکرده و به دور نیانداخته است. رکوردهای بایگانی اکاشیک که بعدها راجع به آن به تفصیل بحث خواهد گردید به ما می گوید که اگر شخصی بیش از حد بد بود، آنقدر بد که نمی توان وی را در این دوره زندگی اصلاح نمود وی فقط از اعتلاء خود به سطحی بالاتر باز می ماند، و البته در دور بعدی زندگی زمینی به او شانس دیگری داده میشود. درست مانند شاگردی که درس نخوانده و نتوانسته امتحانات آخر دوره درس خود را با موفقیت بگذراند و با هم شاگردی های خود به کلاس بالاتر برود. ولی باو اجازه داده می شود تا در همان کلاس مانده و دوباره درسهای حاضر نکرده را مطالعه کند.

هیچکس نمی تواند بگوید شاگرد رفوزه ای را آهسته کباب کرده و یا او را برای جویدن نزد شیاطین انداخته اند صرفاً برای اینکه درس نخوانده و

به بازیگوشی پرداخته. معلمینی که در سال بعد مسئول تدریس به او می‌شوند با او محکم‌تر از آنچه که انتظار دارد صحبت کرده و برخورد می‌نمایند، ولی به غیر از آن به او صدمه‌ای وارد نخواهد آمد. تازه اگر او را از آن مدرسه اخراج نمایند بزودی در مدرسه دیگری قبول خواهند کرد و یا نماینده اداره آموزش به مسئله او رسیدگی خواهد نمود؛ و این درست طریقه‌یی است که پس از مرگ با انسانهای روی زمین رفتار خواهند نمود. اگر شما این شانس را در این دوره از زندگی از دست دادید زیاد ناراحت نشوید زیرا شناس دیگری به شما داده خواهد شد. خداوند یک سادیست نبوده و کمر به از بین بردن ما نبسته، بلکه سعی دارد بما کمک کند، و اگر ما حتی فکر کنیم که او منتظر است تا ما اشتباه کنیم و بعد ما را تکه تکه کرده و شیاطین آتش بیفکنند ناسپاسی بزرگی را مرتکب گشته‌ایم. اگر ما به خداوند ایمان داریم باید برحمت او نیز ایمان داشته باشیم. زیرا با ایمان به رحمت خداوندی است که رحمت او شامل حال ما می‌گردد، اما ما نیز باید نسبت به دیگران رحیم باشیم.

در حالی که هنوز در درک رحمت خداوندی هستیم چطور است بسته دیگری را بگشائیم. یکی از بسته‌هایی که خاک زیادی رویش نشسته و بنظر می‌رسد در سالهای گذشته کسی به آن توجه نکرده و بر روی زمین افتاده. حال ما آن را از روی زمین بر می‌داریم و گردو خاک آن را زدوده و می‌گشائیم تا ببینیم در درون آن چیست.

بر طبق آنچه که در رکوردهای آکاشیک ثبت شده مردم یهودی کسانی هستند که نتوانستند در زندگی قبلی خود هیچگونه اعتلائی یابند، آنها هر کاری را که نمی‌بایستی، انجام داده و هر کاری را که می‌بایستی انجام داده باشند ناتمام گذاردند. آنها اسیر لذات نفسانی شده و به غذا رو آوردند، غذاهای چرب و سرخ کرده. به طوری که بدن آنها بیش از حد چاق شده و روح نتوانست شبها خود را از قالب سنگین گوشتی خود رها کرده و به

سفرهای کیهانی برود. مردمی که ما امروزه آنها را یهودی می شناسیم از بین برده نشده و به لعنت ابدی گرفتار نشدند، در عوض آنها محکوم به برگشتن باین دنیا شدند، درست مانند شاگرد بازیگوش مدرسه که ممکن است از مدرسه اخراج گردد زیرا رفتاری نامناسب دارد و بعد به مدرسه دیگری فرستاده می شود و در کلاس دیگری درس می خواند. این وضعی است که یهودیان دارند. در دوره زندگی حاضر مردمی هستند که برای بار اول به زندگی زمینی آمده اند و هنگامی که با یک یهودی روبرو می شوند سر در گم می شوند زیرا بنظر می رسد که همه از او واهمه دارند. آنها قادر نیستند بفهمند که چه چیزی در یهودیان فرق دارد، و بنظر می رسد که یهودیان دارای دانش خارج از دنیای زمینی می باشند، لذا مرد و یا زنی که برای بار اول بزنگی زمینی می پردازد مبهوت گشته و می ترسید، و هرگاه شخصی از چیزی ترسید آنرا بد می داند و مایل است آن را از بین ببرد. یهودیان که نژادی بسیار کهن می باشند همیشه تحت فشار بوده اند زیرا برای بار دوم به زندگی زمینی برگشته اند. بسیاری به دانش، سخت کوشی، و سخت جانی یهودیان حسد می ورزند، و بشر نسبت به آنچه که حسد می ورزد بد بین بوده و مایل است آن را از بین ببرد. ولی ما با یهودیان و غیر یهودیان کاری نداریم بلکه با لذت بردن از دین سر و کار داریم. یادگیری در مواقعی که یادگیرنده از موضوعی که یاد می گیرد لذت می برد بیشتر است تا یادگیری بعزت ترس و وحشت - و ما نمی توانیم این موضوع را پیش از حد تأیید کنیم - زجر ابدی وجود ندارد تا پوست شما را بسوزاند و شما را ناراحت کند. راجع به افکار خود کمی فکر کنید، درباره آنچه که به شما آموزش داده اند فکر کنید و فکر کنید تا چه حد منطقی تر است از اعتقادات دینی خود لذت ببرید و به آن عشق به ورزید. شما در مقابل پدری خشن که شما را کتک زده و به اتاق تاریکی گسیل می دارد مسئول نیستید. در عوض با ارواح دانشمندی که خیلی قبل از این

که دریاره انسان‌ها فکری بشود همه این مصائب را پشت سر گذارده‌اند
 سروکار دارید. آنها همه سختی‌ها را تجربه کرده و جواب همه را می‌دانند
 و مسائل را درک می‌نمایند. آنها هم چنین دارای عاطفه می‌باشند. بنابراین
 - از گنجینه زیر شیروانی خودمان می‌گوئیم - "از دین خود لذت ببرید"
 متبسم پیرامون آن صحبت کنید، خدای خود را با احساساتی گرم یادآوری
 کنید و مطرح نیست او را چه می‌خوانید. خدا همیشه حاضر است امواج
 شفا بخش و رحمت خود را بطرف شما گسیل دارد، بشرط اینکه ترس و
 وحشت او را از دل خود به زدایید.

حال وقت آن رسیده که انبار زیر شیروانی خود را ترک کنیم و از
 پله‌کانه‌های فرسوده‌ای که به صدا در می‌آیند پائین برویم. اما بزودی - در
 دروس بعدی - از شما خواهیم خواست تا دوباره در انبار زیر شیروانی
 بما ملحق شوید و دوباره به بسته‌های متعدد و جالب توجهی که بر روی
 زمین و قفسه‌ها ولو شده‌اند توجه کنیم، و امیدوار باشیم که از آن سود
 خواهیم برد. آیا شما را برای مروری در درس بعدی در انبار زیر شیروانی
 خواهیم دید؟

درس شانزدهم

خوب، دوباره همدیگر را در انبار زیر شیروانی می‌بینیم! ما اینجا را کمی تمیز کرده‌ایم و بسته‌های تازه‌ای نیز باز یافته‌ایم که امکان دارد شک و تردیدهایی را برایتان روشن کند. برای شروع کار نظری بیکی از آنان می‌افکنیم: در اینجا نامه‌ای دارم که مدتی قبل بدست ما رسیده و ... آیا بهتر نیست آنرا برایتان بخوانم؟

شما راجع به ترس زیاد می‌نویسید، و در نوشته‌های خود ذکر می‌کنید که جُز از ترس از چیز دیگری نباید ترسید. در جواب به سؤال من گفته‌اند که ترس مانع پیشرفتم شده در حالی که من ترس را نمی‌شناسم و آن را احساس نمی‌نمایم، پس چه می‌تواند باشد؟

بله. مسئله شما جالب توجه است! ترس - فقط ترس است که می‌تواند شخص را از پیشرفت باز دارد. آیا می‌توانید به درون ترس نظری انداخته و لحظه‌ای بنشینیم و مسئله ترس را مورد بحث قرار دهیم؟

همه ما ترس بخصوصی را در وجود خود داریم. بعضی‌ها از تاریکی می‌ترسند و بعضی دیگر از مارها و عنکبوت‌ها، و بسیاری می‌دانیم از چه می‌ترسیم و از علت ترس خود آگاهیم. ولی - یک لحظه صبر کنید - ضمیر آگاهمان فقط یک دهم، می‌باشد، بنابراین اگر ترس در ضمیر

ناخودآگاه ما باشد چه؟

ما اغلب کارهایی را تحت اجباری نامرعی انجام می‌دهیم و یا همان کارها و یا کارهای دیگر را تحت اجباری نامرعی انجام نمی‌دهیم. ما نمی‌دانیم چرا کارهای بخصوصی را انجام داده و بسیاری از کارهای بخصوص دیگر را انجام نمی‌دهیم. ظاهراً چیزی معلوم نیست و برای آنچه که می‌کنیم و یا نمی‌کنیم علت بخصوصی را نمی‌توانیم ذکر کنیم. ما اعمالی را بدون دلیل و منطق انجام داده و اگر به دکتر روان‌کاوی رجوع بکنیم پس از ساعتهای دراز که روی تخت مخصوص دراز کشیده و به سؤالهای او جواب گفتیم بالاخره ممکن است از ضمیر ناخودآگاهمان بیرون کشیده شود که هنگامی که کودکی بودیم به خاطر آنچه که برای ما اتفاق افتاده ترسیده‌ایم. چنین ترسی پنهانی بوده و از دانش ما پنهان است، ولی از طریق ضمیر ناخودآگاهمان بر ما اثر می‌گذارد، درست مانند موریانه‌ای که بر اسکلت چوبی ساختمان حمله‌ور شود. چنین ساختمانی هرگاه بازرسی شود سالم و بدون عیب مینماید و بعد تقریباً یک شبه بر اثر ویرانگری موریانه‌ها فرو می‌ریزد. و این درست همان صورتی است که ترس در ضمیر ناخودآگاه عمل می‌نماید. ترس نباید اجباراً در ضمیر آگاه باشد تا عمل منفی خود را انجام دهد، بلکه فعالیت ترس هنگامی که در ضمیر ناخودآگاه است بیشتر می‌باشد زیرا ما از وجود آن ناآگاهیم و همین عدم آگاهی باعث می‌گردد که نتوانیم اقدامی علیه آن بنمائیم.

در تمام عمر همه ما تحت نفوذ محیط زندگی خود قرار می‌گیریم. مثلاً اگر کسی یک مسیحی بار آمده و مسیحیت در ذهن او نقش بسته و او را ملزم کرده که بعضی از کارها را نکند و بعضی از اعمال نیز کاملاً قدغن است، در حالی که اشخاصی با مذهبی دیگر که به نحوی دیگر پرورش یافته و ساختار روحی دیگری دارند مجاز به انجام آنچه که برای مسیحیان ممنوع است می‌باشند. بنابراین در مطالعه برای پاسخ به سؤال ترس باید

مروری بر سابقه نژادی و فامیلی شخص بکنیم.

آیا از دیدن یک روح می ترسید؟ چرا؟ عمه مایتلدا ای شما زنی با محبت و سخاوتمند بود، و در تمام عمر خود نسبت به شما علاقه زیادی داشت، و هیچ دلیلی وجود ندارد که فکر کنید او با ترک زندگی زمینی خود و رفتن به سطح وجودی عالی تر شما را کمتر دوست بدارد. بنابراین چرا باید از روح عمه مایتلدا بترسید؟ ما از ارواح و اشباح می ترسیم برای اینکه برای ما ناشناخته می باشند، ما از اشباح می ترسیم زیرا امکان دارد در مذهب ما گفته شده که اشباحی وجود ندارند و یا فقط قدیسین و یا کسانی که با قدیسین سروکار دارند و به آنها نزدیکند می توانند ارواح و اشباح را ببینند، و دلائلی از این قبیل. ما از آنچه که قدرت درک آن را نداریم می ترسیم. اگر پاسپورتی وجود نداشت، جنگ کمتر صورت می گرفت، چون ما از روسها، ترکها، افغانها می ترسیم چون آنها را درک نکرده و نمی دانیم چه بر آنها اثر می گذارد و آنها چه عملی علیه ما انجام خواهند داد.

ترس واقعاً وحشتناک است، یک مرض است، بلایی است ویرانگر و فاسد کننده عقل و هوش. اگر ما از موضوع خاصی واهمه داریم و محافظه کاری بخصوصی نشان می دهیم، پس باید به جستجو پرداخته و دریابیم چرا چنین واهمه ای داریم. مثلاً چرا بعضی از ادیان می آموزند که تناسخ روح وجود ندارد البته یکی از علل معلوم این است که کاهنان و کشیشان روزگاران گذشته دارای قدرت مطلق بودند و بر مردم به وسیله ترس و ارباب حکومت می کردند، مثلاً با تهدید آنان به لعنت ابدی. لذا هر کسی فکر می کرد که باید از زندگی استفاده کرده و توشه آخرت جمع آوری کند زیرا دیگر چنین فرصتی نخواهند یافت. کاهنان فکر می کردند که اگر به مردم تلقین کنند تناسخ روح وجود دارد امکان آن می رود که اشخاص در این دنیا همه چیز را به امید جبران در آینده آسان

بگیرند. در رابطه با این طرز فکر در چین باستان کاملاً مجاز گشته بود که اشخاص در معامله‌ها قرار داد پرداخت وام اخذ شده خود را در زندگی زمینی به زندگی دوره بعد موکول کنند! و ارزش این را نیز دارد که بدانیم چین به خاطر عقیده شدید و بدون منطق خود به تناسخ روح فاسد گردید. مردم در زندگی روزمره خود کوشا نبودند و روزها را به بطالت گذرانده و شب‌ها در حالی که قفس‌های قناری‌های خود را به زیر درختی می‌آویختند بخود نوید می‌دادند که راحت‌طلبی زندگی فعلی خود را در دوره بعدی زندگی جبران کنند. زیرا آنها زندگی خود را یک مرخصی فرض می‌نمودند! خوب، ولی آنطوری که فکر میکردند نشد و تمام فرهنگ و جامعه چینی‌ها به فسادگرائید.

یک بار دیگر خود را آزمایش کنید، هوش و تصورات خود را مورد آزمایش قرار دهید. خود را عمیقاً و دقیقاً شناسائی نمائید و سعی کنید آنچه را که ضمیر ناخودآگاهتان سعی در پنهان کردن آن دارد دریابید، و این که چه چیزی است که شما را تا این حد می‌ترساند و مشوش می‌نماید و عصبی می‌کند. هنگامی که علل را یافتید دیگر ترسی وجود نخواهد داشت. و این ترس است که مانع سفرهای کیهانی می‌گردد. در حقیقت آنطوری که ما می‌دانیم سفرهای کیهانی واقعاً ساده هستند و زحمتی ندارند، و این سفرها درست به آسانی نفس کشیدن می‌باشند ولی بیشتر مردم از آن می‌ترسند. خواب تقریباً مرگ است، و خواب مرگ را به خاطر می‌آورد و به ما یادآور می‌شود که بالاخره مانیز روزی بخوابی عمیق فرو خواهیم رفت و در این فکر خواهیم بود که چه خواهد شد اگر شبی بجای خواب ما را مرگ در رُباید، ما باین فکر می‌افتیم که هنگام خواب ممکن است کسی رشته سیمین ما را قطع کرده و ما را آواره کند. چنین چیزی ممکن نیست. در سفرهای کیهانی هیچگونه خطری وجود ندارد، و خطر فقط در ترسیدن است و بس. خطر در ترسی است که در خود می‌شناسید

و خطر بیشتر در ترسی است که نمی شناسید. ما دوباره و دوباره پیشنهاد می کنیم که به مسئله ترس فکر کنید. آنچه را که شما درک کرده و می شناسید ترسناک نیست، بنابراین ترس خود را درک کرده و بشناسید. مثل این که بیش از حد به مسئله ترس پرداخته ایم، مگر نه؟ ما باید ادامه بدهیم زیرا موضوعات زیادی است که باید به آن توجه کنیم. قبل از اتمام این درس موضوعات زیاد دیگری است که باید به آنها پرداخته شود و سپس بدرس بعدی برویم. به اطراف خود در این انبار زیر شیروانی نظری دقیق بیندازید. آیا چیز بخصوصی نظر شما را جلب نموده؟ آیا این وسیله تزئین را در آنجا می بینید؟ در زیبایی "خارج از این دنیا است" مگر نه؟ آه شاید با گفتن این جمله موضوع دیگری را شروع کرده باشیم. "خارج از این دنیا!" در کلام عادی مردم دنیا گفته های بسیاری وجود دارد که واقعاً توصیف کننده موضوعات و موقعیت های مختلف می باشد. مثلاً یک نفر می تواند بگوید "فلان چیز را دیدم، از بس زیبا بود مثل این که "خارج از این دنیا بود." و ما اگر بتوانیم به ماوراء محدودیت های این مُلکول های کاربن که در آن وجود داریم برویم از دنیائی که دارای این همه دردسر، عذاب، و خفت می باشد راحت می شویم، و آنگاه است که می توانیم صداهائی را شنیده و رنگ هائی را ببینیم و تجربیاتی را کسب کنیم که همه خارج از این دنیا می باشند. در زندگی زمینی ما در ورطه جهل خود دفن شده و اسیر شهوات و افکار غلط خود هستیم. بسیاری از ما آنقدر مشغول تلاش برای عقب ماندن مادی از دیگرانیم که فرصتی برای نظر انداختن به پیرامون خود نداریم. ما در گرداب یک زندگی دنیوی غرق شده ایم، باید برای گذران معاش تلاش کنیم. و بعلاوه مقداری مسئولیت های اجتماعی نیز داریم. و پس از همه اینها مقداری از وقت خود را باید صرف خواب کنیم، بنابراین این طوری که بنظر میرسد زندگی ما بدور چرخه بخصوصی برنامه ریزی شده است، با شتابی دیوانه وار

بدون اینکه وقتی برای کاری - یک دقیقه صبر کنید - آیا برای این همه شتاب احتیاجی هست؟ آیا نمی‌توانیم ترتیبی بدهیم که روزی فقط نیم ساعت را به تفکر عمیق بنشینیم؟ اگر ما بتوانیم کمی به تفکر بنشینیم می‌توانیم از این دنیا خارج شویم. بله، ما می‌توانیم با کمی تمرین به دنیای کیهانی و حتی ماورای آن پا نهیم. تجربه‌ایست که باعث انبساط خاطر و اعتلای روح می‌گردد. هر گاه ما بتوانیم به تفکر روحانی خود اعتلاء بخشیم می‌توانیم به ارتعاشات خود سرعت بیشتری بخشیده و درک بیشتری از کلیدهای پیانوی خود داشته باشیم و دارای تجربه‌های زیباتری شویم. آیا کلیدهای پیانو را بخاطر می‌آورید؟

"خارج از این دنیا" باید هدف درس بعدی ما باشد، زیرا در تمام درس‌های خود آموخته‌ایم که مایلیم از این دنیا خارج شویم. ولی قبل از آمادگی به تجربه روزهائی که بمدرسه می‌رفتید نظری دوباره اندازید. بسیاری از ما از این که باید روزی گرم را در کلاسی نمناک به سر آورده و به صدای بی‌حالت و یکنواخت معلمی که موضوع خسته‌کننده‌ای را شرح می‌دهد گوش کنیم نفرت داشتیم. آخر چه کسی مایل بود طلوع و سقوط امپراتوری بخصوصی را بداند؟ فکر می‌کردیم مایل بودیم وقت خود را در هوای آزاد بگذرانیم، و بیش از همه مایل به فرار از آن کلاس بودیم، ولی نمی‌توانستیم، زیرا اگر از کلاس فرار می‌کردیم پیامد آن عکس‌العمل شدید آموزگارمان بود، و اگر غیبت می‌نمودیم در امتحانات رفوزه شده و به جای رفتن به کلاس بالاتر باید در همان کلاس با دسته دیگری از شاگردان می‌ماندیم. شاگردانی که با کنجکاوی خاصی ما را بصورت احمقی می‌دیدند، و دوباره مجبور بودیم در همان کلاس نمناک سر کنیم زیرا نتوانسته بودیم نمره بی‌آوریم.

بنابراین بهتر است برای همیشه از این کلاس خارج نشویم تا آموزشی را که برای خاطر آن باین دنیا آمده‌ایم بی‌آموزیم، ما می‌توانیم با اطمینان به

لذات، آرامش، و رسیدن به کمال روحانی هنگامی که این دیار را ترک می‌کنیم بنگریم تا به آنچه که عظیم‌تر و باشکوه‌تر است پیوندیم. ما باید همیشه به خاطر داشته باشیم که مانند یک زندانی مدت حبس خود را تحت شرایطی بخصوص و ناگوار می‌گذرانیم. هنگامی که در زندگی زمینی هستیم نمی‌توانیم ببینیم این زمین که بر روی آن زندگی می‌کنیم تا چه حد وحشتناک است، ولی هرگاه از آن خارج گشتیم و آن را تحت نظر گرفتیم از وضعیت آن یکه خواهیم خورد و در برگشتن به سوی آن اکراه خواهیم داشت. این هم یکی دیگر از عللی است که بسیاری از ما قادر به سفرهای کیهانی نیستیم، مگر اینکه برای آن آماده باشیم. در غیراین صورت برگشتن به زندگی زمینی تجربه‌ای ناخوش آیند خواهد بود. زیرا تمام لذات در سطح کیهانی وجود دارد. کسانی که می‌توانند به سفرهای کیهانی بروند همیشه به روزگاری می‌اندیشند، که از زندان تن آزاد شوند. ولی همیشه مواظب خواهیم بود که در سلول زندان خود تا می‌توانیم خوشرفتار باشیم، زیرا اگر رفتار ما بد باشد مدت تخفیف از دوره زندان خود را از دست خواهیم داد.

مثل اینکه در انبار زیر شیروانی خیلی مشغول شده‌ایم، اسباب‌ها را جابجا کرده و گرد و خاک را از چیزهایی که مدتها قبل انتخاب کرده‌ایم می‌زدائیم. ولی بهتر است به طرف دیگر این انبار رفته و به بسته دیگری نظر بی‌فکنیم.

بسیاری از مردم عقیده دارند که روشن‌بینان همیشه تجزیه و تحلیل هاله اشخاص می‌باشند، و دائماً افکار دیگران را می‌خوانند. اینها چقدر در اشتباهند! اشخاصی که دارای قدرت روشن‌بینی و یا قدرت تله‌پاتیک (تماس روحی) می‌باشند همیشه مشغول خواندن فکر و دید زدن به هاله دوست و دشمن نیستند. بعضی از موضوعاتی را که ما می‌توانیم^۱ و یا باید

۱- مولف کتاب، آقای دکتر رامپا خود روشن‌بین و دارای قدرت تله‌پاتیک (تماس ←

بینیم بسیار ناخوشایند و تحقیرآمیز بوده بطوری که به غرور و احترامی که برای خود قائلیم لطمه می زند! کارهای زیادی است که می توان به جای دیدن هاله ها انجام داده ما می توانیم راجع به کسی که قرار است برای دیدن ما بیاید فکر کنیم، او پس از آمدن چند کلمه ای با ما صحبت کرده و بعد ناگهان حرف خود را ناتمام می گذارد و می گوید. "ولی احتیاجی نیست که من این حرفها را به شما بزنم مگر نه؟ شما فقط با نگاه کردن به من همه چیز را درک می نمائید مگر نه؟ ولی چنین چیزی حقیقت ندارد! ما می توانیم همه چیز را بفهمیم" ولی چنین کاری از نظر اخلاقی صحیح نیست، بنابراین از روشن بینان و افرادی که وارد به علوم ناشناخته می باشند ترسید، زیرا اگر آنها دارای روحی پاک و اخلاقی صحیح باشند هرگز در امور خصوصی شما تفحص نمی نمایند، حتی اگر آنها را دعوت به چنین کاری نمائید و اگر آنان دارای نیاتی پلید و باطنی ناپاک باشند قادر به روشن بینی نخواهند بود! منظور ما این است که فالگیران و رمالانی که در کوچه پس کوچه های شهر برای دریافت سکه ای مشغول پیشگوئی آینده شما و دیگرانند فاقد روشن بینی می باشند.

فالگیران و پیشگویان معمولاً پیرزنانی می باشند که قادر به کسب درآمد دیگری نبوده، و شاید روزگاری قدرت روشن بینی داشتند اما باید بیاد آورد که هیچ کس نمی تواند با داشتن چنین هنری تجارت کند، شما حتی نباید از طریق روشن بینی چیزی را راجع به شخصی به خاطر خود آن شخص و با درخواست او به او بگوئید و پولی دریافت دارید، زیرا همان قبول پول باعث می گردد که قدرت تله پاتیک شما رو به زوال رود، و یک فالگیر و پیشگوی کوچه پس کوچه های شهر نمی تواند همیشه شخص روشن بینی باشد، در حالی که اگر او حتماً باید جهت امرار معاش خود پولی دریافت دارد مجبور است نمایشی نیز به اجرا گذارد، و از

آنجایی که چنین فالگیر و یا پیشگوئی یک روانشناس آموزش ندیده ولی ماهر است سعی خواهد نمود مشتری را وادار به صحبت کرده و بعد آنچه را که به او گفته‌اند به خود آنان پس بدهد، و مشتری او را روشن‌بین خواهد انگاشت و با تعجب و شگفتی اذعان خواهد داشت که فالگیر و یا پیشگو همه چیز را دقیقاً آن طوری که بوده به زبان آورده، ولی حقیقت این است که مشتری آنچه را که انتظار آن را داشته شنیده است.

از این که روشن‌بینان در امور خصوصی شما تجسس نمایند واهمه نداشته باشید. آیا شما خوشتان می‌آید کسی از پشت سرتان نامه‌ای را که مشغول نوشتن آن هستید بخواند؟ و آیا خوشتان می‌آید اگر آن شخص به اسناد و مدارک شما دست یافته و راجع به شما اطلاعاتی خصوصی کسب نماید، که چه کرده‌اید و چه می‌خواهید بکنید و چه داشته‌اید؟ و یا اینکه استراق سمع تلفنی کند؟ البته که نه! بگذارید به شما بگوئیم که شخصی با ضمیری پاک و روشن و اخلاق پسندیده افکار شما را در همه حال نخواهد خواند، و یک فرد ناباب نیز قادر به چنین کاری نیست! و این یکی از قوانین علوم ناشناخته است: یک شخص ناباب نمی‌تواند روشن‌بین باشد. ممکن است راجع به شخص نابابی صحبت شود که می‌تواند افکار این و آن را بخواند. نود و نه درصد آنچه که می‌گویند شنیده بگیرید!

یک روشن‌بین همیشه منتظر خواهد ماند تا باو بگوئید راجع به چه چیزی مایل به صحبت هستید. یک روشن‌بین هرگز در افکار و هاله شما دخالت نخواهد نمود، حتی بدعوت شما. قوانین بخصوصی در علوم ناشناخته می‌باشد که باید حتماً به آنها توجه کرد و بکار بست، زیرا اگر یکی از این قوانین شکسته شود مانند قوانین ساخت بشر اگر شکسته شوند مجازاتی در پی خواهند داشت. یک روشن ضمیر هر چه که مایلید بگوئید - او خواهد دانست که شما حقیقت را می‌گوئید یا دروغ - ما تا آن

حد پیش می‌رویم که بگوئیم! یک روشن بین هر چه که می‌خواهید بگوئید ولی سعی کنید فقط حقیقت را بگوئید زیرا در غیراین صورت خود را لو خواهید داد به هیچ وجه سر او را کلاه نخواهید گذارد!

بنابراین - بخاطر داشته باشید، "کسی که روشن بینی ورزیده است هرگز نخواهد خواست افکار شما را بخواند" و اگر این شخص روشن بین بدی است، نمی‌تواند افکارتان را بخواند!

حالا موضوع کوچک دیگری وجود دارد که می‌توانیم نظری به آن اندازیم و آن هم این است که: خوب، پس با همسران سر سازگاری ندارید؟ و این موضوع می‌تواند یکی از موانعی باشد که باید در زندگی زمینی خود بر طرف نمائید. بگذارید بدین طریق توضیح دهیم. اسب‌ها را به مسابقات وارد می‌نمایند. اگر یکی از اسبها مدام و بدون زحمت برنده شود آن اسب را برای مسابقه بعدی در مقابل اسبهای دیگر متعادل^۱ می‌نمایند. می‌توانید بخود بصورت اسبی نظر انداخته، و شاید شما زیاده‌روی کرده و از درس‌هایی که مطالعه کرده‌اید به سرعت و سهولت گذشته‌اید، لذا باید با همسر خود که با او توافق ندارید و او را مناسب نمی‌دانید متعادل شوید. بهتر است با او از در سازگاری درآئید. به یاد داشته باشید که اگر همسر شما واقعاً ناسازگار و نامناسب باشد هرگز با او در زندگی ماوراء زمینی خود تماس حاصل نخواهید کرد. اشخاص می‌توانند یک چکش و یا پیچ‌گوشتی را بعنوان ابزاری مناسب برای انجام کاری مناسب و لازم بکار برند. یک شریک زندگی را نیز می‌توانید به یک

۱- متعادل نمودن اسبی که همیشه و بدون زحمت برنده میشود و این توسط یکی از داوران صورت میپذیرد، بدین طریق که سوارکاری سنگین‌تر را بر او سوار مینمایند و یا حتی وزندهائی بروی زین و یا سوارکار وصل مینمایند تا در طی مسافت کورس اسبهای دیگر نیز شانس برنده شدن را داشته باشد.

ابزار تشبیه کنید که باعث می شود کارهای بخصوصی را انجام داده و دروس بخصوصی را بی آموزید. اشخاص همچنین ممکن است بیک چکش یا پیچ گوشتی علاقه پیدا کنند زیرا آنها را در انجام کاری که باید انجام دهند یاری می نمایند. ولی اطمینان می دهیم که هیچ کس آنقدر به چکش و پیچ گوشتی خود علاقمند نخواهد شد که بخواهد آن را به زندگی ماوراء زمینی خود ببرد.

درباره "شکوفه انسانیت" بسیار نوشته اند، ولی ما می گوئیم که انسان ها با عظمت ترین موجودات این دنیا نیستند. انسان های زمینی ما واقعاً عده ای ناجور می باشند، آنها سنگدل و بیرحم و خودخواه و خودبین بوده، و اگر چنین نبود آنها را هرگز برای زندگی بر روی زمین نمی فرستادند، زیرا مردم را بدین علت برای زندگی بر روی زمین می فرستند تا درست همان عیوبی را که ذکر گردیده در خود برطرف کنند. ولی انسانها هنگامی که به زندگی ماوراء زمینی خود برسند واقعاً با عظمت می شوند، اما بهتر است دوباره اطمینان یابیم که بازوجی نامناسب ازدواج کرده و یا پدر و مادری نامناسب داریم. شاید چنین وضعی بخاطر آنست که ما چنین وضعیتی را قبل از تولد برنامه ریزی نموده ایم تا آن را نیز گذرانده و پشت سر بگذاریم. اشخاص می توانند واکسینه شوند و یا تزریق بر روی آنها صورت بگیرد، و یا حتی عملاً یک دُز واکسن آبله را بخود تزریق نمایند تا بعداً از مرض سخت و حتی کشنده آبله در امان باشند. شاید پدر و مادر، همسر ناسازگار را بدین جهت برای ما انتخاب نموده اند تا موضوع های بخصوصی را با همجواری و سروکار داشتن با آنان بی آموزیم. ولی هیچ اجباری نداریم که آنان را پس از زندگی زمینی نیز ببینیم، در حقیقت در صورتی که با آنان کاملاً ناسازگار باشیم نمی توانیم با آنها ملاقات نمائیم، زیرا - دوباره این موضوع را گوشزد می کنیم - هرگاه به ماوراء مرگ برویم با آرامش و همگامی کامل زندگی

خواهیم نمود، و اگر مردمی نتوانند با ما با آرامش و همگامی زندگی کنند نمی‌توانند با ما دمخور شده و سروکاری داشته باشند. بسیاری از ما از این که چنین خواهد شد نفس راحتی خواهند کشید.

ولی سایه‌های شب فرا می‌رسند و روز با تمام میرسد و ما فکر می‌کنیم نباید بیش از این شما را در اینجا معطل کنیم، زیرا قبل از فرود آمدن شب ممکن است کار زیادی داشته باشید. بنابراین از انبار زیر شیروانی خارج شده و در آن را بر روی همه گنجینه‌هایی که در آن وجود دارد می‌بندیم و از پله‌کانه‌های نالان آن به زیر آمده و هر کدام براه خود می‌رویم.

درس هفدهم

آیا هرگز کسی با هیجان تمام به شما نزدیک شده و گفته که "آه خدای من. من دیشب رؤیای بسیار وحشتناکی را تجربه کردم و خواب دیدم که بدون ذره‌ای لباس بتن، و لخت مادرزاد در وسط خیابان راه می‌روم. واقعاً خجالت کشیدم!" چنین رؤیاهائی به صورت‌های مختلف توسط اشخاص مختلف دیده شده، مثلاً یک نفر خواب دیده که او را ناگهان به سالن مجلل و باشکوهی که پر از زن و مرد خوشپوش و شیک می‌باشد برده‌اند ولی او دریافته که حتی یک قطعه پوشاک بتن ندارد. و یا خواب دیده در تقاطع خیابان لخت مادرزاد ایستاده. این امر حقیقت دارد و امکان دارد شما به سفری کیهانی رفته باشید. آنهایی که می‌توانند دیگران را در حین سفرهای کیهانی ببینند برخوردهای حیرت‌آور و جالب توجهی داشته‌اند. ولی این درس برای سرگرمی و تفریح و مزاح نیست بلکه به خاطر این طراحی شده تا شما را در درک یک رویداد عادی و معمولی راهنمایی کند.

مثل اینکه بهتر است این قسمت از درس را به رؤیاها اختصاص دهیم، زیرا رؤیاهای مختلفی در مواقع مختلف برای همه پیش آمده است. از زمانهای دور غیر قبل تصور رؤیاها را وسیله‌ای برای پیشگویی دانسته‌اند،

و کسانی هستند که ادعا می نمایند می توانند آینده را با تعبیر خواب اشخاص پیشگوئی نمایند. دیگران عقیده دارند رؤیاها فقط ساخته های کوچکی از تصورات در هنگامی است که فکر موقتاً و بعلت خواب از کنترل بدن دست کشیده. البته این توضیحات کاملاً غلط است ولی بهتر است به موضوع رؤیا بپردازیم.

آنطوریکه در دروس قبل بحث کردیم ما دارای حداقل دو وجود و یا بدن می باشیم. بدن فیزیکی و بدن کیهانی، و البته بدن های دیگری نیز وجود دارند. هنگامی که به خواب می رویم بدن کیهانی ما به تدریج از بند فیزیکی ما خارج گشته و در بالای آن شناور می ماند. با جدا شدن بدن فیزیکی و کیهانی از همدیگر ذهن نیز قسمت می گردد. در بدن فیزیکی ما دارای چیزی مانند یک ایستگاه سخن پراکنی خواهیم بود، ولی هنگامی که گوینده آن می رود دیگر خبری از آن بگوش نمی رسد. بدن کیهانی که اکنون بر فراز بدن فیزیکی شناور است چند لحظه ساکن می ماند تا تصمیم بگیرد چه باید بکند و به کجا باید برود، در آنی که تصمیم گیری انجام گردید وجود کیهانی با پا بر روی زمین کنار تخت خواب حامل بدن فیزیکی و احتمالاً در پائین پای آن ایستاده و پس از لحظه ای همانند پرنده ای که از روی شاخه پرواز در آید رو به بالا اوج گرفت می رود در حالی که رشته سیمین حیات وی به بدن فیزیکی وصل است.

بسیاری از مردم بخصوص مردم غرب به هیچ وجه نمی دانند که به سفرهای کیهانی می روند، در حقیقت آنها به آنچه که در موقع خواب رخ می دهد واقف نیستند. ولی هنگامی که برمی گردند احساس دوستی گرمی به آنان دست می دهد و مثلاً می گویند. "آه من دیشب فلانی را در خواب دیدم و او سالم به نظر می آمد!" احتمالاً این شخص در رویای خود به دیدن شخصی که راجع باو صحبت می کرده رفته، زیرا چنین سفری یکی از ساده ترین و تکرار شونده ترین سفرها می باشد: ما به عللی دوست

داریم به مکان‌هایی که قبلاً پاتوق ما بوده سر بز نیم و مایلیم مکان‌هایی را که قبلاً دیده‌ایم دوباره ببینیم، در حقیقت پلیس نیز باین امر که جنایتکاران همیشه به صحنه بر می‌گردند واقف است!

ما هنگام سفرهای کیهانی بدیدن دوستان و آشنایان می‌رویم و این امر چیزی فوق‌العاده جالب نیست، ما همه به سفرهای کیهانی می‌رویم و باید در این سفرها به جاهائی برویم، ولی اگر کسی تعلیم نیند نمی‌تواند به قلمرو کیهانی سفر کند و مجبور است به سفر در مکان‌هایی بر روی زمین بسنده کند. کسانی که برای سفر به کیهان تعلیم ندیده‌اند مایلند هنگامی که روح خود را از بدن جدا می‌نمایند به دیدن دوستان در فواصل دور و نزدیک بروند و آنها را حتی در آن طرف دریاها ملاقات نمایند، و یا به فروشگاه‌ها سرزده و یا به مناطق مورد نظر دیگر رفته و از آنجا بازدید به عمل آورند ولی پس از برگشتن اگر مکانی را که بآن سرزده‌اند به یاد آورند فکر خواهند کرد که در رویاها دیده‌اند.

آیا می‌دانید چرا رویا می‌بینید؟ ما همه تجربه‌هایی در سیر و سیاحت و حقایق داریم. "رؤیا"های ما مانند سفری از انگلستان به نیویورک و یا از عدن به اکرا با کشتی و یا هواپیما حقیقی است، اما ما هنوز آن را رؤیا می‌نامیم. قبل از اینکه در موضوع رؤیاها بیشتر درگیر شویم بهتر است گوشزد کنیم که در مجمع قسطنطنیه در سال ۶۰ میلادی هنگامی که بزرگان کلیسای مسیحی تصمیم گرفتند چیزهایی را در دین روا داشته و بسیاری را رد کنند، بسیاری از درس‌های استادان بزرگ را تحریف کرده و یا مخدوش و موقوف نمودند. ما می‌توانیم اظهار نظرهای زننده‌ای را نسبت به اطلاعاتی که از بایگانی رکوردهای آکاشیک بدست آورده‌ایم بنمائیم، ولی هدف ما از تهیه این دروس این است که به مردم کمک نمائیم تا خود را بشناسند، نه اینکه بر پنجه پائی لگد زنیم و مطرح نیست تا چه حدی دروغ‌پردازی شده. ولی بگذارید باین طریق بگوئیم که چندین قرن است

در غرب راجع به سفرهای کیهانی چیزی گفته نشده زیرا با هیچ قسمت از دین تشکیلاتی آنها مطابقت ندارد. و بخاطر بسپارید که ما گفته‌ایم "دین تشکیلاتی!"

دیگر اینکه در نیمکره غربی مردم به ارواح طبیعی و پریان عقیده ندارند، و کودکانی که آنها را دیده و با آنها بازی می‌نمایند مورد تمسخر و سرزنش بالغینی که باید بهتر بدانند قرار می‌گیرند، زیرا نمی‌دانند که در این مورد و بسیاری از موارد دیگر یک کودک بیدارتر، زیرک‌تر، و زرنک‌تر از یک فرد بالغ است. حتی در انجیل مسیح آمده که "مگر تو یک کودک کوچک باشی و گرنه قادر نخواهی شد در قلمرو سلطنتی آسمان‌ها وارد شوی" و ما چنین گفته‌ای را بطریقه‌ای دیگر بیان می‌داریم. "اگر تو باورهای صادقانه یک کودک را که با ناباوری‌های یک فرد بالغ آلوده نشده‌اند داشته باشی در هر وقت و بهر کجا که بخواهی می‌توانی بروی." کودکانی که مورد سرزنش قرار می‌گیرند می‌آموزند آنچه را که می‌توانند بپنهنده پنهان داشته و به تزویر و ریا متوسل شوند، و به همین علت نیز به زودی توان رؤیت آنچه را که قبلاً می‌توانستند ببینند از دست می‌دهند زیرا مجبور به پنهان کردن چنین توانی شده‌اند. در دیدن رؤیاها نیز چنین است. مردم به هنگام خواب بدن فیزیکی خود تجربه کسب می‌نمایند، و البته این بخاطر آن است که بدن کیهانی آنها هرگز به خواب نمی‌رود، و هنگامی که وجود کیهانی آنان به وجود فیزیکی بر می‌گردد بین آن دو اختلاف خواهد افتاد؛ وجود کیهانی حقایق را می‌داند ولی وجود فیزیکی با آنچه که در خود از زمان کودکی تا بلوغ جذب کرده و به خاطر تلقین طولانی والدین و بالغین آلوده شده حقایق را قبول نخواهد نمود، و بنابراین اختلاف بروز خواهد کرد: هر چند که وجود کیهانی به دور دست‌ها رفته، کارها کرده، و تجربیاتی کسب نموده و چیزهایی دیده، ولی وجود فیزیکی نباید آن را باور کند زیرا مردم غرب آموخته‌اند آنچه را که

نمی توان بین دو دست گرفته و نگهداشت و تکه تکه کرد تا بکار آن واقف گردید بناید باور نمود. غریبها طالب اثبات مطالب می باشند، همه چیز را باید به آنها ثابت کرد و ثابت کرد و باز هم ثابت کرد و جالب این است که آنها در تمام مدت سعی خواهند کرد آنچه را که ثابت شده غلط جلوه دهند، و به همین علت نیز در غریبان اختلاف بین دو وجود کیهانی و فیزیکی دائماً وجود دارد، و این امر باعث می گردد که همیشه برای فهم مطالب به انطباق با اصول عقلانی و استدلال محتاج شوند. در این رؤیاها - آنطوری که غریبان آن را می خوانند - با استدلال به تجربیاتی منجر شده و اغلب نتایج عجیب و غریب و باور نکردنی بدست میدهند!

خوب، دوباره شروع می کنیم: ما می توانیم انواع تجربه های غیرعادی را در طی سفرهای کیهانی خود کسب کنیم. وجود کیهانی ما مایل است هنگام بیدار شدن و برگشت در بدن فیزیکی هر آنچه را که تجربه کرده ایم کاملاً به خاطر داشته باشد ولی وجود فیزیکی نمی تواند چنین اجازه ای را بدهد و بنابراین بین این دو اختلاف ایجاد شده و باعث می شود فقط نمونه هایی تغییر شکل یافته از آنچه را که دیده ایم بیاد آوریم، چیزهایی که نمی توانستند رخ دهند. هر گاه چیزی در سطح کیهانی رخ دهد که با قوانین فیزیکی زمین ما منافات داشته باشد اختلاف بروز خواهد نمود، و لذا خیالات غلبه نموده و ما دچار کابوس خواهیم گردید و یا شاهد غیرعادی ترین و غیرقابل تصورترین رویدادها خواهیم گشت. در سطح کیهانی شخص قادر به پرواز خواهد بود. او می تواند در فضا شناور شده و به هر کجا که اراده کند برود و هر که را که مایل است ببیند، به هر مرکزی در دنیا سر بزند، ولی در حالت فیزیکی شخص قادر نیست به یک چشم بر هم زدن به آنطرف کره ارض رفته و یا حتی از سقف خانه اش خارج شود، بنابراین باز هم تکرار می کنیم که در اختلاف بین وجود کیهانی و وجود فیزیکی ما تجربه های سفر کیهانی کاملاً مخدوش شده و از سودی

که باید برساند ممانعت به عمل می آید، و مارویائی را می بینیم و به خاطر می آوریم که دارای هیچگونه منطقی برای ما نیست و در حقیقت مزخرفاتی را می بینیم که در سفرهای کیهانی بسیار پیش پا افتاده اند.

بگذارید به بحث اصلی یعنی راه رفتن در خیابان بدون در برداشتن حتی یک تکه لباس پردازیم. بسیاری این وضعیت خجالت آور را در رؤیاهای خود تجربه کرده اند، ولی، البته این یک رؤیا نبوده! بلکه اغلب اشخاصی که به سفرهای کیهانی می روند از یاد می برند "لباس کیهانی" خود را بتن کنند! اگر شخصی به سفری کیهانی می رود تصور نکند لباس پوشیده و خود را در کیهان لخت و مادر زاد خواهد یافت. در بسیاری از مواقع شخص با عجله از بدن فیزیکی خود بیرون آمده و به طرف بالا و بیرون از خانه خود اوج می گیرد. در هیجانی که به علت رها شدن از تن به او دست می دهد او فرصت فکر کردن به چیز دیگری را ندارد زیرا بیرون شدن از بدن فیزیکی دست آورد بزرگی برای او محسوب می گردد.

باید یادآور شویم که بدن فیزیکی طبیعی بدنی بدون لباس است زیرا لباس وسیله ای ساخت بشر و در حقیقت قراردادی است و علتی واقعی ندارد. در اینجا برای لحظه ای گریز زده و موضوعی را برای شما بازگو می نمایم که شما را شگفت زده خواهد کرد.

در روزگاران بسیار دور مردان و زنان می توانستند وجود کیهانی یکدیگر را کاملاً بینند. در آن روزگار افکار علنی بود و قصدها و نیات معلوم. این موضوع را نیز یادآور می شویم که رنگ های هاله ها در مناطقی از بدن که بیشتر تحت پوشش قرار می گیرند واضح تر و درخشان تر دیده میشوند! انسان ها و بخصوص زنان مایلند نقاطی از بدن را بیشتر بپوشانند تا کسی نتواند به افکار و نیات آنان که احیاناً همیشه هم محترمانه نیست پی ببرند. ولی همانطوری که گفته شد این فقط یک گریز بود و اثر چندانی بر رؤیاها ندارد، اما نکته یی است که شما را به علت بوجود آمدن لباس به

تفکر و امیدارد.

هنگامی که کسی به سفرهای کیهانی می رود معمولاً لباس های روز خود را بتن خود تصور می نماید. اگر چنین تصویری صورت نگیرد روشن بینی که مهمانی را در سطح کیهانی می پذیرد به لخت بودن او واقف خواهد گشت. ما کسانی را که در سطح کیهانی به ما رجوع می نمایند می پذیریم و مشاهده می نمائیم که آنها فقط یک بالا تنه پیژاما و یا چیز دیگری "خارج از این دنیا" را به تن دارند که حتی قابل توضیح نبوده و در هیچ کاتالوگ لباس زیر زنانه هم یافت نمی شود. و این نیز یک حقیقت است که افراد خوش پوش و آنان که به طرز لباس پوشیدن خود خیلی اهمیت می دهند اکثراً در سطح کیهانی لباسهائی تن می نمایند که اگر در بدن فیزیکی خود بودند به تن نمی کردند. ولی مطرح نیست، زیرا لباس و پوشیدن آن قراردادی انسانی بوده و ما فکر نمی کنیم در آن دنیا و بهشت لباس های این دنیا را به تن کنیم.

رؤیاها انطباق با اصول عقلانی رویدادهای زندگی در دنیای کیهانی است. و همانطوری که قبلاً نیز اظهار داشته ایم هنگامی که شخصی در سطح کیهانی قرار گیرد رنگها را واضح تر و درخشان تر دیده و همه چیز بزرگتر از حد معمول دیده می شود، شخص می تواند کوچکترین جزئیات را دیده و رنگها و تنوع آنها را بیش از آنچه که بر روی زمین دیده می شود ببیند. برایتان مثال می زنیم.

ما در سطح کیهانی گردش کنان از روی دریاها گذشته و به کشوری دور دست رسیدیم. روزی روشن و درخشان بود، آسمان آبی شفاف و دریای زیر ما دارای امواجی آرام و کف آلود بود که ترشحات خود را در فضا می پراکند ولی آن ترشحات بما نمی رسید، و ما بر روی ماسه های زرین فرود آمدیم و به کریستال های زیبای دانه هایش نظاره نمودیم، همه زوایای کریستال های ماسه ها می درخشیدند. بطرف برگهای جلبک هائی

که بر روی آب شناور بودند رفتیم و از رنگ زیبای قهوه‌ای - سبز آنان شگفت زده شده و لذت بردیم، میوه این جلبک‌ها همانند توپهای کوچک گلی - طلائی در آفتاب درخشان خودنمایی می‌کردند. در طرف راست ما صخره‌ای بود سبز روشن و برای لحظه‌ای چون پشم خالص می‌نمود. ما می‌توانستیم درون لایه سطح آن را همراه با رگه‌های متعددی که آن را در برگرفته بود ببینیم و همچنین فسیل موجودات کوچکی را که در آن جا خوش کرده و متعلق به میلیون‌ها سال قبل بود مشاهده کنیم. در حال حرکت با طرف نظر می‌انداختم و بنظر می‌آمد چشمهای ما بهتر و دقیق‌تر و درخشانتر از هر وقت دیگر می‌توانستند ببینند. در اتمسفر اطراف ما کره‌هایی شفاف و درخشانده با رنگهای متنوع و زیبا شناور بودند، اینها بخاطر فشار هوا بوجود آمده بودند. رنگها اعجاب برانگیز و با دوام بوده و در فواصل بعید به رنگ‌های دیگری بدل می‌گشتند. ما می‌توانستیم تا آنجایی که افق کره زمین اجازه می‌داد دور دستها را با جزئیات کامل آن ببینیم.

در روی این زمین پیر و بیچاره ما، در حالی که در قالب تن قرار گرفته‌ایم، مانسبتاً نابینا می‌باشیم، زیرا در دیدن و تشخیص رنگ‌ها محدودیت داشته و نمی‌توانیم بخوبی درجه درخشندگی رنگ‌ها و سایه آنها را به خوبی تشخیص داده و جذب کنیم. ما به میوپ^۱ و استیگماتیزم^۲ و عیب‌های دیگر چشمی دچار می‌شویم و این عیب‌ها باعث می‌شوند نتوانیم اشیاء را آنطوری که هستند ببینیم. ما در اینجا بر روی زمین عاری از احساس و ادراک هستیم، بیچارگانی بر کره ارض که در لایه‌ای از گرد و غبار جا گرفته پُر از شهوات و کینه‌ها و درگیر تغذیه با غذاهای نامناسب هنگامی که به دنیای آزاد کیهان پا می‌نهییم می‌توانیم - با وضوح تمام رنگ‌هایی را ببینیم که هرگز نمی‌توانیم بر روی زمین رؤیت نمائیم.

اگر رویائی را تجربه نموده‌اید که در آن همه چیز را با جزئیات دقیق و رنگ‌های شگفت‌انگیز و زیبا دیدید، بدانید که خوابی معمولی ندیده بلکه در یک تجربه اصلی کیهانی شرکت داشته‌اید.

موضوع دیگری است که باعث می‌گردد انسان‌ها نتوانند لذات خود را که در سفرهای کیهانی تجربه کرده‌اند بیاد آورند، و آن هم این است که، هرگاه شخصی در سطح کیهانی قرار گیرد ارتعاش وجود کیهانی او بسیار تندتر از زمانی است که آن شخص در بدن فیزیکی خود قرار دارد و این امر پس از خروج از بدن فیزیکی به خوبی معلوم است. شدت ارتعاش در خارج شدن از بدن فیزیکی به هیچ وجه مهم نیست، ولی مسئله هنگامی بروز می‌نماید که وجود کیهانی قصد برگشتن به بدن فیزیکی را دارد. اگر ما به ماهیت موانع در برگشتن به بدن فیزیکی واقف باشیم می‌توانیم به آن فکر کرده و به وجود های کیهانی و فیزیکی خود کمک کنیم تا به نوعی با هم سازگار شوند.

بیائید تصور کنیم که در سطح کیهانی هستیم و بدن فیزیکی ما در زیر وجود کیهانی ما قرار گرفته و با سرعت بخصوصی در ارتعاش است، در حالی که وجود کیهانی ما با قدرتی حیاتی و سرعتی بیشتر در ارتعاش می‌باشد، زیرا در سطح کیهانی کسالت‌ها و ناراحتی‌های جسمی باز دارنده نیستند! شاید بهتر باشد برای درک بهتر این مطلب مثلی زمینی بزنیم. فکر کنیم با مسائل یک شخص در یک اتوبوس سروکار داریم، اتوبوس با سرعت بیست الی سی مایل در ساعت حرکت می‌نماید و مسافر آن قصد دارد از اتوبوس پیاده شود در حالی که متأسفانه اتوبوس را نمی‌توان متوقف نمود، بنابراین مسئله این است که مسافر اتوبوس باید به نحوی بر روی جاده بپرد بدون این که بر خود صدمه‌ای وارد آورد، زیرا اگر او مواظب خود نباشد و نداند چگونه باید از اتوبوس در حال حرکت خارج شود به خود صدمه‌ای وارد خواهد آورد، ولی اگر بداند چگونه چنین

کاری را انجام دهد به آسانی قادر به بیرون پریدن از اتوبوس خواهد بود، و ما اغلب شاهدیم که پرسنل شرکت‌های اتوبوس‌رانی چنین کاری را انجام می‌دهند. لذا ما باید به تجربه بی‌آموزیم چگونه از درون اتوبوسی که در حال حرکت است پیاده شویم. درست همانطوری که باید بی‌آموزیم چگونه وارد بدن فیزیکی خود شویم در حالی که سرعت ارتعاشات بدن فیزیکی و کیهانی با هم فرق دارند.

هنگامی که از تجربه نمودن سفرهای کیهانی خود برمی‌گردیم مسئله برگشتن به بدن فیزیکی خود را خواهیم داشت زیرا ارتعاشات وجود کیهانی ما بیشتر از وجود فیزیکی است، و نظر باینکه ما نمی‌توانیم ارتعاشات وجود کیهانی خود را فوراً کم کرده و ارتعاشات وجود فیزیکی خود را فوراً زیاد کنیم باید کمی صبر کرده تا بتوانیم نوعی همگامی بین دو ارتعاش فیزیکی و کیهانی بوجود آوریم. ما می‌توانیم با تمرین چنین کاری را انجام دهیم، و ارتعاشات وجود کیهانی خود را کمی کمتر کرده و ارتعاشات وجود فیزیکی خود را افزایش بخشیم و در حالی که هنوز فرق زیادی بین این دو ارتعاش وجود دارد یک همگامی اساسی و حیاتی و یک سازگاری بین دو ارتعاش که اجازه می‌دهد بتوانیم "به سلامت" وارد وجود فیزیکی شویم بوجود آوریم. تمام اعمال ذکر شده با به کارگیری شعور و تمرین میسر است، تمرین و یادآوری آنچه که تا به حال آموخته‌ایم، و هرگاه بتوانیم چنین کاری را انجام دهیم می‌توانیم تمام آنچه را که در سفر کیهانی تجربه کرده‌ایم در حافظه خود دست نخورده نگهداریم.

آیا فهم این مطالب برایتان دشوار است؟ پس بیایید تصور کنیم که وجود کیهانی شما یک ناقل صدای گرامافون (پیک اپ) می‌باشد و بدن شما گرامافونی است که صفحه‌ای مثلاً با دور ۴۸ دور در دقیقه؟ بر روی آن می‌چرخد. حال مسئله ما این است که سوزن گرامافون را روی صفحه

در حال چرخش بنحوی بگذاریم که کلمه و یا نُت مخصوصی را بشنویم. اگر شما سختی گذاردن سوزن را - بدون تمرین قبلی - بر روی محلی که کلمه و یا نُت بخصوصی را بصدا در می آورد در نظر بگیرید، آنگاه درک خواهید نمود که تا چه حد سخت خواهد بود بدون تمرین از سطح کیهانی به بدن فیزیکی وارد شوید و حافظه خود را از سفر کیهانی دست نخورده حفظ کنید.

اگر ما ناشی و بدون تمرین باشیم بدون میزان کردن وجود کیهانی با وجود فیزیکی "وارد" خواهیم شد و با کسالت و کج خلقی بیدار خواهیم گشت. ما بداخلاق و دارای سردرد بوده و حالتی صفراوی خواهیم داشت و این امر به خاطر برخورد و ارتعاش کیهانی و فیزیکی ما با سرعت های متفاوت و یکی شدن آنها بر اثر این برخورد خواهد بود، درست مانند این که دنده اتومبیلی را بدون همزمانی و همگامی بخواهیم عوض کنیم و دنده ها بطور ناهنجاری بر هم سائیده شوند. در صورتی که با سرعت غلط ارتعاش برگردیم احتمالاً در خواهیم یافت که وجود کیهانی ما در درون وجود فیزیکی ما درست نگنجیده و بیک طرف و یا طرف دیگر متمایل می گردد و نتیجه آن پریشان حالی شخص است، معالجه چنین وضعیتی این است که دوباره با حداکثر آرامش و سکوت ممکن خوابیده و سعی کنیم تکان نخورده و حتی اگر مقدر باشد فکر کنیم، ما باید ساکت و بیحرکت مانده و یکبار دیگر وجود کیهانی را از بدن آزاد نمائیم. بدن کیهانی چند فوت از بدن فیزیکی فاصله گرفته و بر بالای آن شناور خواهد ماند و بعد با اراده ما دوباره بطرف بدن فیزیکی پائین آمده و در حالی که کاملاً با آن منطبق گشته و در آن حلول خواهد نمود، آنگاه نما دیگر دُچار افسردگی و دل به هم خوردگی نخواهیم شد، چنین عملی فقط به تمرینی در حدود ده دقیقه در روز احتیاج خواهد داشت. بهتر است ما این ده دقیقه در روز را مایه گذارده و حالی خوش داشته باشیم تا اینکه به سرعت

برخاسته و فکر کنیم چقدر خوب می شد اگر در همانجا بسرای باقی می شتافتیم. زیرا شما نمی توانید و نخواهید توانست پس از ورود به بدن فیزیکی احساس راحتی کنید مگر اینکه دوباره خوابیده و اجازه دهید ارتعاشات در سفینه روح و جسم شما کاملاً با همدیگر منطبق گردند.

گاهی اشخاص با بخاطر داشتن رؤیائی ویژه بیدار می شوند، موضوع رویاروی احتمالاً رویدادی تاریخی است، و یا شاید چیزی باشد در ردیف "خارج از این دنیا" در چنین موردی احتمال دارد به علت خاصی که با آموزش شخص ارتباط دارد بیننده رؤیا توانسته با بایگانی رکوردهای اکاشیک تماس بگیرد (در درسی دیگر راجع به رکوردهای اکاشیک صحبت خواهیم داشت) و رویدادهای قدیم را ببیند، البته خیلی کمتر اتفاق می افتد که بتواند رویدادهای آینده را نیز ببیند. آینده نگران می توانند بسراغ آینده رفته و آینده را نیز ببینند و پیش بینی هائی بنمایند، البته نظر به اینکه آینده هنوز رخ نداده لذا امکان غلط از آب درآمدن این نوع پیش بینی ها زیاد است ولی احتمالات را می توان شناخت و پیشگویی کرد. از آنچه که گفته شد می توانید نتیجه گیری کنید که هر چه بیشتر ذهن و قدرت یادگیری خود را تقویت کنید و آنچه را که در سطح کیهانی اتفاق می افتد بخاطر بسپارید استفاده بیشتری خواهید برد، زیرا هیچ علتی ندارد که موضوعی را با زحمت زیاد یاد گرفته و پس از چند دقیقه از خاطر ببرید.

اغلب اتفاق می افتد که اشخاص با خلقی تنگ و اوقاتی تلخ از خواب برمی خیزند. در آنحال آنها از دنیا و هر چه در آن هست نفرت کامل دارند، و ساعت ها طول خواهد کشید که چنین افرادی خلق و خوی عادی خود را بازیابند و از حالت افسردگی و تیره بینی خود بیرون خزند. برای چنین رفتاری علل مختلفی وجود دارد: یکی از علل این است که در سطح کیهانی شخص قادر است کارهائی انجام دهد که برایش خوشایند

می باشد. او میتواند به نقاطی زیبا رفته و با مردمی دوست داشتنی آشنا شود. و معمولاً اشخاص بخاطر جان تازه بخشیدن به وجود کیهانی خود و اعتلاء آن در سطح کیهانی قرار می گیرند در حالیکه بدن فیزیکی آنها خوابیده و به استراحت می پردازد. در سطح کیهانی اشخاص آزادی کامل و رهائی از هر نوع قید و بند و قوانین روزمره زندگی را احساس می نمایند. و چنین احساسی واقعاً دلپذیر می باشد. و بعد از مدتی شخص باید به بدنی ساخته شده از گوشت و پوست و استخوان برگردد و به یک روز پُر از - چه؟ رنج و محنت؟ کار طاقت فرسا؟ و ... برگردد، و این هر چه که باشد در مقایسه با سطح کیهانی خوشایند نیست، و بالاخره با برگشت به بدن فیزیکی و دور شدن از لذت در سطح کیهانی، شخصی که برگشته است ناراضی شده و در هنگام بیدار شدن بدخلق خواهد بود.

یکی از علل دیگر که زیاد هم خوشایند نیست این است که، هنگامی که بر روی زمین هستیم مانند شاگردانی در کلاس درس به آموختن درسی مشغول هستیم، و یا حداقل سعی در آموختن درسی داریم، درسی که قبل از به دنیا آمدن تصمیم به آموختن آن داشتیم. هنگامی که در سطح کیهانی قرار می گیریم در حقیقت از مدرسه بیرون می آییم و مانند هر شاگردی که پس از اتمام کلاسهای روزانه خود به منزل برمی گردد به منزل برمی گردیم. در بسیاری از اوقات افراد خود بزرگ بین، از خود راضی، و تن آسان خود را مهم می پندارند و پس از اینکه صبح از خواب بیدار شدند بدعق و بدخلق هستند. این امر بدان علت است که شخص در سطح کیهانی می بیند چه افتضاحی از زندگی خود بر روی زمین ساخته و تمام خودخواهی ها، بزرگ بینی ها او را بجائی نمی رساند. اشخاصی هستند که دارای مقدار زیادی پول و زمین و اموال می باشند ولی همه اینها دلیلی بر موفقیت او در زندگی نیست و نمی تواند باشد، زیرا ما بر روی زمین آمده ایم تا امور بخصوصی را بی آموزیم و در دروسی آموزش ببینیم،

درست مانند کسیکه به دانشگاه وارد می شود تا دروسی را در رشته مشخصی بی آموزد. البته می توانیم مثلی از یک دانشجوی دانشگاه بزنیم، او در دانشگاه نام نویسی کرده تا دکترای الهیات دریافت دارد ولی ناگهان و بدون علتی قابل توجیه در می یابد که در یکی از شهرها مشغول جمع آوری زباله شهری می باشد! زیاد هستند که فکر می کنند موفقند چون مشغول جمع آوری پول و انباشتن آن بر روی هم می باشند، پولی که از کلاهبرداری، گرانفروشی، کم فروشی، و معاملات آنچنانی درآورده اند. اشخاصی که به طبقه اجتماعی خود حساسیت دارند و یا تازه به دوران رسیده اند و تازه پول دار شده اند چیزی را ثابت نمی نمایند جز عدم موفقیت خود را در زندگی زمینی. بالاخره روزی می رسد که هر شخصی باید با حقایق زندگی خود روبرو شود، ولی حقیقت بر روی زمین نیست، زیرا این دنیا فقط دنیای خواب و خیال است، دنیائی با ارزش های واهی و غلط، دنیائی که افراد برای اطمینان بر حفظ خود عقیده دارند پول و مقام و قدرت دنیوی تنها چیزی است که مطرح می باشد. در حالی که هیچ چیز مانند آنچه که گفته شد دورتر از حقیقت نیست. راهبان سالک هند و نقاط دیگر دنیا از نظر روحانی در زندگی بعدی ارزش بیشتری دارند تا سرمایه گذاران قدرتمندی که با نزول های کلان مردم بیچاره و بدآورده را تحت فشار مالی قرضهای خود قرار می دهند. این سرمایه داران در حقیقت صرافانی بیش نیستند و آینده و کاشانه بدبختانی را که نمی توانند قسط قرض های خود را بدهند از بین می برند.

هرگاه چنین سرمایه گذارانی قدرتمند و دیگر کسانی از این نوع بخواب رفته و فرض کنیم به عللی توانسته اند از بدن فیزیکی خود رهایی یافته و مشاهده کنند به چه روزی افتاده و چه زندگی بدون ارزشی را برای خود ساخته اند و سپس با خاطره ای بد به زندگی زمینی برگردند و بدانند که چگونه موجوداتی هستند، تصمیم خواهند گرفت که خود را عوض

کنند و صفحه‌نویسی را در زندگی خود ورق بزنند متأسفانه این قبیل اشخاص اکثراً بخاطر پست بودن ذاتی خویش پس از برگشتن به بدن فیزیکی نمی‌توانند آنچه را که در سطح کیهانی دیده‌اند به خاطر بسپارند، و در مقابل سؤال دیگران خواهند گفت که بد خواب شده و شب بدی را گذرانده‌اند. آنها بر سر همه و بخصوص زیردستان داد زده و سعی خواهند کرد به همه زور بگویند و به همین علت نیز همیشه افسرده‌اند و اخلاق بد آنها ادامه خواهد داشت، و یک چنین بداخلاقی را "بداخلاقی روز دوشنبه"^۱ می‌نامند.

"بداخلاقی روز دوشنبه" بله چنین حالتی وجود دارد و بیشتر مردم ملزم هستند که در شغل خود به طور مرتب و منظم کار کنند و یا حداقل ساعت‌های کار آنان در طول هفته باید منظم باشد: در آخر هفته مرحله استراحت فرا می‌رسد و روند گذران یکنواخت روزانه تغییر می‌کند. مردم در تعطیلات آخر هفته بمدت بیشتر و با آرامش بیشتر خوابیده و به همین علت نیز وجود کیهانی آنان می‌تواند به سفرهای طولانی‌تری برود، و شاید در حدی برسد که بتواند بیند بدن‌های فیزیکی در روی زمین به چه کارهائی مشغولند و هنگامی که به بدن فیزیکی خود برمی‌گردد با از دست دادن آزادی خود ناراحت خواهد شد، و این امر موجب به روز بد خلقی صبح زود دوشنبه خواهد گردید.

عده‌ای دیگر نیز ولو برای چند دقیقه باید مورد توجه قرار بگیرند: کسانی که کم می‌خوابند. این اشخاص آنقدر بدشانس هستند که وجدان کیهانی آنان ناراحت است و به همین علت نیز وجود کیهانی آنها حاضر نیست به آسانی وجود فیزیکی آنان را ترک کند، و خارج از بدن فیزیکی با مسائل خاص خود روبرو گردد. مثلاً یک مست اغلب از خوابیدن واهمه دارد زیرا موجودات جالبی در سطح کیهانی بدور وجود کیهانی در حال

۱- در اروپا و امریکا که کشورهای مسیحی روز یکشنبه تعطیل است.

خارج شدن از وجود فیزیکی او جمع می گردند. ما قبلاً درباره به فیلهای گلی رنگ و گیاهان و حیوانات عجیب و غریبی که با وجود کیهانی اشخاص مست سروکار دارند صحبت کرده ایم.

بنابراین یک مست سعی خواهد نمود بیدار بماند و بدین ترتیب باعث رنج و محنت وجود فیزیکی و کیهانی خود خواهد گردید. شما حتماً با افراد عصبی برخورد کرده اید، آنها دائماً عصبی بوده و سعی دارند همیشه خود را مشغول بدارند، آنها زود از کوره در رفته و قادر نیستند حتی برای لحظاتی چند واقعاً استراحت کرده و آرامش یابند. و اغلب همین اشخاص هستند که در فکر و خیال بوده - و وجدان ناراحتی دارند - و جرئت ندارند با آرامش استراحت کنند زیرا از آن می ترسند که دوباره به فکر فرو رفته و خود را مورد قضاوت قرار دهند، که چه می کنند و چه نمی کنند و به عصبی بودن ادامه داده و به آن عادت می نمایند. نه خواب، نه آرامشی، و بدین ترتیب هیچگونه فرصتی به فوق خود جهت تماس با بدن فیزیکی داده نمی شود. این اشخاص، مانند اسبانی لجام گسیخته به سوی خطراتی که در راه آنها قرار گرفته می دوند. اگر مردم نتوانند بخوابند از بودن در این دنیای زمینی سودی نخواهند برد، و اگر سودی نبرند مجبورند برای انجام وظائفی که به آنها محول گشته دوباره به دنیای زمینی برگردند.

آیا هرگز به این فکر افتاده اید که رؤیا پاره ای از تصورات است، و یا خاطره ای است تغییر یافته از یک سفر کیهانی؟ بهترین طریقه برای تصمیم گیری در چنین موقعی این است که از خود پرسید، آیا هر آنچه که در رویایتان دیده اید واضح تر و درخشان تر از مواقع دیگر است؟ اگر پاسخ مثبت باشد پس خاطره ای از یک سفر کیهانی است. زیرا امکانی که رنگهای درخشان تر از آن است که بتوانید بر روی زمین ببینید، بله. خاطره ای از یک سفر کیهانی است. در سفر کیهانی اغلب صورت کسی را که به او علاقه دارید خواهید دید، و یا حداقل صورتی شبیه صورت آن

شخص را می بینید، این بخاطر آن است که شاید در سفر کیهانی خود به دیدن آن شخص رفته اید. و اگر هنگام خواب عکس او را در مقابل خود داشتید می توانستید اطمینان یابید که هنگام بستن چشمان و به خواب رفتن حتماً بدیدن او خواهید رفت.

بیائید و آن روی سکه را مطالعه کنیم. شما صبح از خواب برخاسته و هر چند که عصبانی نیستید ولی راجع به شخصی که با او سرسازگاری و همگامی ندارید فکر می کنید. شاید هنگام خواب نیز به او فکر می کردید، مثلاً راجع به اختلافات خود با او و یا حتی دیگری سخنی که با او داشتید. شما احتمالاً در سطح کیهانی با او ملاقات کرده اید و او با شما برای حل مسائل فیما بین بحث کرده و راه حل هایی پیشنهاد نمود و با هم در حل مسائل ذکر شده فیما بین توافق نموده اید و شاید هم تصمیم گرفتید پس از برگشتن به بدن فیزیکی توافق خود را از یاد نبرده و دوستانه با هم کنار بیائید. و نیز شاید اختلافات شما و او بالا کشیده و هنگام برگشتن به بدن فیزیکی نسبت بهم احساسات خصمانه تری داشته باشید. به هر حال مطرح نیست که به توافقی رسیده و یا نرسیده اید، ولی اگر در برگشتن به بدن فیزیکی بعلت عدم انطباق و همگامی تکانی سخت خوردید. آنگاه تمام مقاصد و نیات خوب شما و تمام آنچه را که برای آن برنامه ریزی نموده بودید از هم پاشیده شده و تغییر شکل خواهد داد، و هنگام بیدار شدن در خاطر شما جز عدم انطباق، نفرت، و انزجاری تلخ وجود نخواهد داشت.

رؤیاها - آنطوری که ما آنها را می خوانیم - دریچه ای به دنیای دیگرند. رؤیاهای خود را تقویت کرده و توسعه دهید و در آنها کنکاش نمائید. هنگامی که قصد خواب شبانه دارید تصمیم بگیرید که جز واقعیات را در رؤیاهای خود نبینید، یعنی هنگامی که صبح از خواب برمی خیزید خاطره ای واضح و یادی نیالوده از آنچه که (در سفر کیهانی)

شب اتفاق افتاده داشته باشید. این کار عملی است و هم اکنون اجرا می شود، و فقط دنیای غرب است که تحت حاکمیت تردید می باشد، و فریادهائی برای ثبوت آنچه که ذکر گردید شنیده می شود و مردم غرب رؤیائی حقیقت بین را غیر قابل باور و سخت می دانند. بسیاری از اشخاص در شرق به حالت خلسه که نوعی دیگر خروج از بدن فیزیکی است فرو می روند، عده ای دیگر به خواب رفته و جواب مسائل خود را می یابند. شما نیز قادرید چنین کارهائی را بکنید، شما نیز با صمیمیت در قصد انجام کارهای خیر و کمک به دیگران می توانید حقایق را در رؤیاهای خود ببینید، و پنجره ای را که به باشکوهترین مرحله هستی باز می گردد بگشائید.

درس هیجدهم

در حال حاضر بخاطر این درسها مدتی است که همدیگر را می شناسیم. شاید بهتر باشد که ما کمی توقف نموده و موقعیت خود را سنجیده و باطراف نگاهی بی افکنیم، و کمی راجع به آنچه که خوانده و آموخته ایم فکر کنیم. لازم است گاهی درس را متوقف کرده و به استراحت بپردازیم. آیا هرگز فکر کرده اید که "استراحت" واقعاً "بازسازی" است؟ ما این نکته را به خاطر این که با خستگی سروکار دارد اظهار می داریم: اگر کسی خسته شود نمی تواند استعداد کاری خود را بروز داده و کارها را صحیح انجام دهد. آیا می دانید هنگامی که خسته می شود چه می شود؟

لازم نیست که دارای دانش گسترده ای در علم فیزیولوژی باشیم تا درک کنیم چرا عضله ای به اصطلاح خشک شده و درد می گیرد اگر آن را بیش از حد خسته کنیم. مثلاً اگر کاری را به دفعات زیاد و مدتی طولانی انجام دهیم، مثلاً وزنه سنگینی را با دست راست بلند کنیم. پس از مدتی دست راستمان شروع به درد گرفتن خواهد نمود. اگر به بلند کردن وزنه با همان دست ادامه دهیم عضلات دست راست با احساس غریبی درد گرفته و این درد تبدیل به درد شدیدی خواهد گردید. بهتر است این

موضوع را تحت بررسی دقیق‌تری قرار دهیم.

در طی این درس‌ها تاکید گردید که تمام حیات منشاء الکتریکی دارد. هر گاه انگشتی را تکان داده و یا جریان برقی را به صورت یک واکنش عصبی بفرستیم که عضله‌ای را برانگیخته و آن را به حرکت درآورد، برق تولید کرده‌ایم، ولی بیایید دست خود را که از آن سوء استفاده کرده‌ایم و آن را بیش از حد بکار گرفته‌ایم در نظر بگیریم: ما ششی را به دفعات زیاد و به مدت طولانی بلند کرده‌ایم و اعصابی را که جریان‌های برق را از مغز به عضله انتقال می‌دهند بیش از حد تحت فشار قرار داده‌ایم درست مانند یک فیوز برق خانگی، هر گاه فشار برق روی آن زیاد شود فوراً از بین می‌رود ولی به تدریج خاصیت خود را به عنوان یک فیوز از دست می‌دهد. درست مانند اعصابی که جریان برق را از مغز به عضلات انتقال می‌دهد و تحت فشار بیش از حد جریان برق فرستاده شده از مغز قرار می‌گیرند، عضلات نیز از انقباض و انبساط دائم خسته می‌گردند.

چرا خسته میشوند؟ جواب سؤال آسانست! هنگامی که ما دستی را تکان می‌دهیم عضلات آن تحت تأثیر مغز قرار می‌گیرند و جریان برق فرستاده شده از مغز ترشحاتی را در ساختمان عضله به راه انداخته و باعث می‌گردد انساج عضلات بطور دسته جمعی منقبض شوند، بطوری که اگر یک و یا چند نسج عضله را نگاه کنیم در می‌یابیم که طول آنها کوتاه شده، و چنین چیزی هنگامی که عضوی بسته و یا تا می‌شود کاملاً معلوم است. نگران نباشید - ما قصد پرداختن به بحث‌های فیزیولوژیکی را نداریم - ولی نتیجه این خواهد شد که مواد شیمیائی مترشحه‌ای که انساج عضلات را وادار به انقباض می‌نماید در آن انساج کریستالیزه شده، و اگر ما تندتر از آنکه عضلات بتوانند مواد مترشحه را جذب کنند آن را ترشح نمائیم، نتیجه این خواهد شد که مواد شیمیائی کریستالیزه شده در عضلات کریستال‌هایی بآلبه‌های تیز خواهند بود. در صورتی که اصرار به

تکان دادن بیشتر عضلات نمائیم موجب درد عضلانی خواهیم گردید. در این صورت تنها علاج چنین دردهائی این خواهد بود که یکی دو روز از عضلات کمتر کار کشیده و به کریستال ها فرصت دهیم تا جذب عضلات گردند و انساج عضلانی آزاد گردیده و بتوانند دوباره براحتی بر روی هم بلغزند. هنگامی که کسی به روماتیسم دچار می شود بهتر است بداند که مقادیر مختلفی کریستال در انساج معینی در بدن او جا گرفته اند که باعث می گردند انساج عضلانی نتوانند بدون ایجاد درد در کنار هم تکان بخورند، در حقیقت تمام کسانی که دارای این بیماری هستند قادرند ولو به سختی اعضای مریض خود را تکان بدهند ولی چنین کاری به علت وجود کریستال هایی که در عضلات آنان جا گرفته با درد شدیدی توأم خواهد بود. و اگر ما بتوانیم طریقه ای بیابیم که کریستال های جا گرفته در عضلات راحل کرده و جذب عضله میزبان آن کنیم معالجه روماتیسم را کشف کرده ایم، ولی فعلاً چنین کاری امکان ندارد.

اما این بحث نباید ما را از موضوع اصلی مورد نظرمان که راجع به آموخته هایمان در این سری از درس هاست دور نماید. اگر باز هم بیشتر فکر کنیم شاید ما را از موضوع اصلی دور نکند! زیرا ما اگر بیش از حد تقلا کنیم تا چیزی را بی آموزیم آن را نخواهیم آموخت زیرا مغز خود را بیش از حد خسته خواهیم نمود. بسیاری از مردم نمی توانند روشی میانه، یا روش متعادل را دنبال کنند زیرا آنها با این عقیده که فقط کار و زحمت سخت نتایج با ارزش را بدست خواهد داد بزرگ شده اند. بسیاری از مردم کوشش کرده و برده وار کار می کنند ولی بجائی می رسند زیرا بیش از حد تقلا و کوشش می نمایند. بعضی اوقات کسانی که بیش از حد بکار و کوشش می پردازند بیش از حد نیز خسته می گردند و بعد کلمات رکیکی را بسزبان می آورند زیرا تسلط کامل بر احساسات خود را از دست می دهند. هنگام خستگی جریان برق تولید شده توسط مغز کاهش یافته و

جریان منفی آن بیش از جریان مثبت آن می شود و ما اشخاص بدخلقی می شویم. بدخلقی خلاف خوش خلقی و نسبت به آن عملی منفی است، و اگر ما اجازه دهیم که بعلت خستگی زیاد و مداوم و یا بهر علت دیگر بدخلق شویم، این بدان معنی است که سلول های تولیدکننده جریان برق را در مغز خود فاسد می نمائیم. آیا شما رانندگی می نمائید؟ در صورت مثبت بودن جواب، گاهی رسوبات سبز بدرنگی را کنار یکی از ترمینال های باتری اتومبیل خود دیده اید. با گذشت زمان این زنگ زدگی سیم های برق رسان باتری را می خورد و برق اتومبیل را قطع می نماید. اگر ما همانطوری که به باتری اتومبیل خود رسیدگی نکنیم بخودمان نیز رسیدگی نکنیم در خواهیم یافت که توان اخلاقی ما صدمه دیده و ما نیز بدخلق گشته ایم. گاهی زنی زندگی زناشوئی خود را با بهترین نیات شروع کرده ولی بعداً به شوهر خود مشکوک می شود. به تدریج این خانم شک و تردید خود را نسبت به وفاداری شوهرش به زبان می آورد و پس از چند بار بزبان آوردن شک و تردید اینکار برای او عادت می شود و بدون این که خود متوجه باشد زن خانه داری تقی تقو و بداخلاق می گردد که یکی از ناخوشایندترین موجودات روی زمین است! سعی کنید همیشه اخلاقی خوش و پسندیده داشته باشید، و بدانید که سالم تر خواهید بود، از رژیم های غذائی بسیار لاغر کننده پرهیزید زیرا اشخاصی که اندامی متعادل تر دارند خوش اخلاق ترند تا کسانی که مانند یک کیسه استخوان عصبی و متحرک به این طرف و آن طرف می روند!

واضح است که انسان ها باید تحت هر شرایطی کاری را که به آنها محول شده درست انجام دهند، و واضح است که هیچکس بهتر از آنچه که توان آن را دارد نمی تواند انجام دهد. هرگاه شخصی سعی کند بیش از آنچه را که در توان اوست انجام دهد خود را بدون علت قابل توجیهی خسته کرده است. خود را بایک دستگاه مولد برق مقایسه کنید که باید به

تعداد معینی لامپ، برق کافی برساند. اگر این مولد برق با فشار و کیفیت بخصوصی کار کند و بتواند به تعداد لامپ‌هایی که برای آن در نظر گرفته شده برق برساند، پس کار خود را درست انجام داده، ولی اگر بعلتی سرعت مولد برق بیشتر شود باید اضافه تولید آنرا به نحوی هدر داد - هدر - و عمر مفید این ژنراتور نیز کمتر خواهد شد زیرا بالاجبار باید سریعتر از سرعت مورد احتیاج کار کند.

بطریق دیگری توضیح می‌دهیم. شما دارای اتومبیلی هستید و مایلید در جاده‌ای با سرعت سی مایل حرکت کنید. (هر چند بیشتر افراد مایلند با سرعت بیش از سی مایل در ساعت حرکت کنند، ولی برای مثال ما سی مایل کافیست!) اگر شما راننده‌ای منطقی باشید با دنده سبک حرکت خواهید کرد و موتور اتومبیل شما نیز با سرعت مناسب هماهنگ خواهد گردید. در چنین سرعتی استهلاک اتومبیل و موتور آن به حداقل خواهد رسید و هیچگونه فشاری به موتور اتومبیل شما وارد نخواهد آمد زیرا در حد ظرفیت خود کار خواهد کرد. ولی اگر راننده ماهری نباشید در جاده با سرعت سی مایل ولی با دنده سنگین حرکت خواهید نمود. به علت به کار گرفتن دنده سنگین موتور اتومبیل شما باید قدرتی تولید کند که برای سرعت یکصد مایل در ساعت مناسب است و به آن فشار خواهد آمد، لذا حاصل کار صدای بیش از حد موتور، مصرف چند برابر بنزین، فرسودگی و استهلاکی معادل پنج برابر بوده، در حالی که کاری را انجام می‌دهد که با دنده سبک می‌تواند انجام دهد.

روش میانه و یا روش متعادل به معنی کار کردن توام با بکارگیری عقل است. شما باید برای انجام کار بخصوصی هم آنقدر سخت کار کنید بدون این که انرژی حیاتی خود را با کار بیش از حد از دست بدهید! بسیاری از مردم فکر می‌کنند که باید کار کنند و کار کنند و باز هم کار کنند، و هر چه برای رسیدن به هدفی بیشتر کار کنند بیشتر سود خواهند بُرد. در حالی که

چنین عقیده‌ای دور از حقیقت است. ما این نصیحت را بیش از این نمی‌توانیم توصیه کنیم که، "انسان باید برای انجام کاری هم آنقدر کوشش کند که لازم است، و نه بیشتر.

ولی بهتر است به موضوع "استراحت" برگردیم. استراحت یعنی بازسازی اگر ما خود را خسته کنیم یعنی فقط بعضی از عضلات خسته شده‌اند، مثلاً اگر ما دست راست خود را بیش از حد بلند کرده‌ایم، فرضاً برای جابجائی آجر و یا کتاب‌ها، دست ما بتدریج خسته می‌شود و شاید درد هم بگیرد. ولی پاهایمان هنوز می‌توانند کار کنند، و همین طور چشم‌ها و گوش‌هایمان، بنابراین بهتر است با کمی راهپیمائی، شنیدن موسیقی دلنشین و یا خواندن کتابی مطلوب خستگی را از وجود خود دور نموده و خود را آرامش بخشیم. با انجام آنچه که ذکر گردید ما عضلات و اعصاب دیگری را بکار گرفته و بدین طریق الکتریسیته اضافی عصبی را از عضلات خسته و فرسوده به نقاط دیگر بدن سوق می‌دهیم و عضلات خسته می‌توانند بدین وسیله آرامش یابند، لذا با استراحت می‌توانید خود و توانهای خود را بازسازی نمائید.

آیا خیلی زحمت کشیده‌اید تا بتوانید هاله خود را ببینید؟ مثلاً هاله مغناطیسی خود را؟ شاید بیش از حد بخود فشار وارد آورده‌اید. اگر موقعیتی را که انتظار داشتید بدست نیاوردید دلسرد نشوید، شما به وقت، صبر، و مقدار زیادی ایمان احتیاج دارید، ولی نتیجه مثبت قابل حصول است. شما سعی کرده‌اید کاری را انجام دهید که قبلاً انجام نداده‌اید، شما ضمناً نمی‌توانید انتظار داشته باشید که یکشبه یک قانون‌دان، یک پزشک و یا هنرمندی چیره‌دست شوید. و دیدن هاله نیز به وقت احتیاج دارد، سال‌ها وقت، و شما باید هر روز و هر شب ساعت‌ها درس بخوانید تا بتوانید به هدف خود برسید و چه؟ - دکتر؟ بشوید و یا یک قانون‌دان؟ و یا دلال بورس؟ این همه توضیح برای این است که بدانید

یکشنبه بجائی نخواهید رسید. در بعضی از فلسفه‌های هند توصیه می‌گردد که اشخاص تحت هیچ شرایطی نباید سعی کنند در کمتر از ده سال روشن بین شوند، ولی ما چنین دیدی را نداریم، ما عقیده داریم که هر گاه شخص برای روشن بینی آماده است می‌تواند روشن بین شود، اما ما همچنین عقیده داریم که شخص نمی‌تواند یکشنبه به نتیجه برسد، و برای به نتیجه رسیدن و دستیابی به آنچه که هدف است باید کار کرد و تمرین نمود و ایمان داشت. اگر شما مایلید یک دکتر شوید باید به خود و استادان خود ایمان داشته باشید. شما درس‌تان را در کلاس می‌خوانید ولی حاضر کردن درس و انجام تکالیف را در خارج از کلاس انجام می‌دهید، ولی باز هم برای دکتر شدن سالها وقت می‌خواهد. هنگامی که با ما این درس‌ها را می‌خوانید چقدر مطالعه می‌کنید؟ دو ساعت در هفته؟ چهار ساعت؟ خوب هر قدر که باشد روزی هشت ساعت نیست و تکالیف منزل نیز وجود ندارد. بنابراین - صبر داشته باشید، زیرا هاله را حتماً می‌توان دید بشرط این که صبر و ایمان داشته باشید.

برای این که به شما نشان دهیم قدرت روشن بینی منحصرأ در شرق وجود نداشته و در تمام دنیا موجود است قسمتی از نامه خانمی را که از یوگوسلاوی برای ما نوشته بازگو می‌کنیم. ما باین خانم نامه نوشته و از او اجازه خواستیم تا پاره‌ای از تجربیات وی را در دروس خود وارد نمائیم. و اجازه دادند تا قسمتی از این نامه را بازگو کنیم. و خطوط بعدی نوشته‌های او است و ما فقط کمی در متن آن دست بردیم تا درک آن برای خوانندگان آسانتر شود. و این است نامه آن خانم -

دوستان بسیار عزیز در نواحی دیگر دنیا! ما در زمانی زندگی می‌کنیم که هر روز از ما می‌پرسند. بودن یا نبودن. وقت آن رسیده که مانند گربه‌ای در پشت بخاری بنشینیم زیرا زندگی و ابدیت از ما سوال می‌نماید بله یا نه؟ منظورمان از بله و یا نه چیست؟ منظور ما این است که آیا بهتر است به

روح گرسنگی دهیم و بدنمان را مریض بداریم یا روح خود را تغذیه کرده و بدن را سالم نگهداریم، زیبا و هماهنگ. چرا من همیشه راجع بروح صحبت می‌کنیم، چیزی که ما نمی‌توانیم آن را ببینیم، چیزی که جراحان نمی‌توانند از بدن ما جدا کرده و روی سینی گذارده و تقدیم ما کنند. دوستان عزیز چه به وجود روح اعتقاد داشته باشید و چه نداشته باشید، روح وجود دارد! آیا می‌توانید مقداری از وقت خود را به ما لطف کنید؟ به طرف سینما و یا زمین فوتبال ندوید و به علت خرید و یا سوار شدن به اتومبیل دور نشوید، و برای لحظه‌ای گوش فرا دهید، زیرا آنچه که عرض می‌کنم موضوع بسیار مهمی است.

در مغرب زمین افراد زیادی وجود ندارند که بتوانند آنچه که ما آن را دنیای پنهان می‌خوانیم ببینند، و هاله دیگران را تماشا کنند. منظورم روشنائی و یا سایه است، اگر روشنائی است اطراف بدن را پوشانیده و ضخامت آن در اطراف سر بیشتر است. روح ابدی است و قسمت مزاحمت ناپذیر ماست، و بدن والا تر ما که بدون آن نمی‌توانیم وجود داشته باشیم. من این شانس را داشته‌ام که از اولین روزهای زندگیم بتوانم هاله‌ها را ببینم.

هنگامی که کودک کوچکی بیش نبودم فکر می‌کردم هر آنچه را که من می‌دیدم دیگران نیز می‌بینند ولی بعدها که مرا دروغگو خواندند و دیوانه و احمق دانستند فهمیدم که آنها آنچه را که من می‌دیدم نمی‌توانند ببینند. بگذارید روشی را که من دنبال می‌کنم برایتان تشریح کنم.

آیا هرگز متوجه خطوط مقطع چوب درختان شده‌اید؟ نشانه سالهای زندگی درخت است، و شما با نگاه کردن به آن می‌توانید سالهای وفور و سالهای کمبودها را تشخیص بدهید. هیچ چیز بدون علامتی وجود ندارد، به هیچ وجه. روزی در مقابل کلیسائی کهنه ایستاده بودم و چیزی دیدم که مردم دیگر نمی‌توانستند ببینند. هاله نوری زیبا اطراف این ساختمان را فرا

گرفته بود و در این نور خطوط نازک کمرنگی همانند خطوط مقطع چوب درخت وجود داشت. من به آن خطوط نگاه کرده و راجع به آنها با کسانی صحبت کردم، هر یک خط علامت گذشت یک قرن عمر کلیسا بود. کلیسایی که دیدم کلیسای رِمیت^۱ در نزدیکی شهر زاگرب^۲ پایتخت ایالت کروواسی^۳ بود. از آن تاریخ به بعد من توانستم با نگاه کردن به ساختمان‌های کهنه و شمردن خطوط آنها بگویم چقدر از سن آنها گذشته. روزی دوستی پرسید "سن این کلیسای کوچک چقدر است؟" جواب دادم "من چیزی نمی‌بینم زیرا حتی یک خط نیز وجود ندارد، فقط هاله‌ای از نور را می‌توان دید." دوستم گفت. "درست است، این کلیسای کوچک هنوز یک صد ساله نیست."

حال که یک ساختمان روح و جان خود را دارد چگونه ممکن است یک انسان نداشته باشد؟ من هاله چوبها را می‌بینم، هاله درختان و مرغزارها را، گلها را، و بهنگام غروب آفتاب روشنائی کمرنگ ولی قوی را بدور تمام موجودات زنده، بدور شما و حتی سگ و گربه شما می‌بینم. آیا آن پرنده کوچک را که آواز شامگاهی خود را سر داده بود دیده‌اید؟ نوری افشان پیرامون جثه کوچک او را فرا گرفته بود، روح او از شادی می‌لرزید. و پرنده کوچک دیگری را که پسری شکار کرد، هاله کوچک او لحظاتی بدور او تکان خورد و سپس محو گردید، مانند فریادی در طبیعت من آن را نیز دیدم و احساس نمودم و راجع به آن با دیگران صحبت کردم ولی مرا یک احمق خواندند.

هیجده ساله بودم که شبی در برابر آینه اتاقم ایستاده و از آنجایی که موقع خواب بود برای خوابیدن آماده می‌شدم اتاق تقریباً تاریک بود و من پیراهن خوابی سفید به تن داشتم. ناگهان نوری در آینه توجهم را جلب

کرد سربلند کردم و اول نوری برنگ آبی و سپس زرد زرین مرا در برگرفته بود. نظر باینکه راجع به هاله‌ها چیزی نمی‌دانستم وحشت زده بطرف اتاق والدینم دویدم و فریاد زنان گفتم. "آتش گرفته‌ام." اما نور شعله‌سان که از بدنم ساطع می‌گردید در بدنم باعث درد و سوزشی نگردید، پس چه بود؟ والدینم با دهان باز از تعجب مرا نگریسته و پس از این که چراغ اتاق را روشن نمودند چیزی ندیدند. پدرم چراغ اتاق را خاموش نمود و مرا در نور زرین دید، در همین هنگام خدمتکار زن، وارد گردید و با دیدن من از وحشت فریاد کشید و پا به فرار گذارد. و آنگاه من آنچه که بر مردم دیگر می‌دیدم بخاطر آوردم، اما هنگامی که هاله خودم را دیدم چیز دیگری بود. حالا من واقعاً ترسیده بودم، و پدرم مدام چراغ اتاق را خاموش و روشن می‌نمود، ولی مانند همیشه - هر گاه چراغ خاموش می‌گردید من در شعله‌ای زرین احاطه شده و هنگامی که چراغ را روشن می‌نمودند شعله زرین احاطه کننده من به زحمت دیده می‌شد.

هنگامی که دریافتم صدمه‌ای متوجه من نیست همه این ماجراها برایم جالب گردید و از آن به بعد علاقمند شدم تا به هاله افراد نگاه کنم. آیا می‌دانید ترس چه معنی دارد؟ در مدت جنگ من بسیار وحشت زده می‌شدم، بخصوص هنگامی که می‌دیدم بمب افکن‌ها از بالای سرمان گذشته و بمب‌های خود را فرو می‌ریختند. در این حال من هاله مردن را می‌دیدم. یک بار هنگامی که در زندان نازی‌ها بودم و آنها مرا در سلول محکومین به مرگ جا داده بودند، مرا به شکنجه‌گاه بردند زیرا من دارای اطلاعات بخصوصی بودم که نازی‌ها طالب آن بودند. من هاله افرادی را که شکنجه می‌شدند می‌دیدم، وحشتناک بود، فقط لایه نازکی بدور بدن، کمرنگ و در حال از بین رفتن. بدتر از همه هاله افرادی بود که از درد شکنجه در حال مرگ بودند و هاله‌ای لرزان داشتند. ناگهان نیروئی با قدرتی مقدس در من بیدار گردید. مگر در کتاب مقدس نوشته بودند و

فقط از کسانی بترسید که جان را می‌کشند، نه آنانکه بدن را بقتل می‌رسانند" به تفکر پرداختم و سعی کردم دیگران را به نحوی به شادی نمودن وادارم، احساس نمودم هاله‌ام بسط می‌یابد و به هاله دیگران می‌نگریستم که سالم‌تر می‌شدند. زنی به کمک من شتافت و ناگهان سلولی که محکومین به مرگ در آن بودند خوشحال‌تر بنظر می‌آمد، و ما شروع به خواندن سرودی نمودیم. من از تمام بازجوئوها که ساعت‌های متمادی ادامه داشت سالم و بدون صدمه‌ای جان بدر بردم زیرا حواسم را بر ابدیت؟ متمرکز نموده بودم، من فکر خود را بر زندگی حقیقی پس از این زندگی که چون کابوسی است متمرکز نمودم و شکنجه‌گران نمی‌توانستند کاری کنند، و بالاخره با خشم تمام مرا از زندان بیرون انداختند زیرا من روحیه آنان را خراب می‌کردم!

اگر اجازه می‌دادم ترس بر من چیره شود، من و شانزده نفر از هم سلولی‌هایم که قربانی‌های شکنجه بودیم کشته می‌شدیم.

ما غربی‌ها، ما اروپائیان باید نکات زیادی را از مردم خاور دور بی‌آموزیم. و مهم‌تر از همه باید بی‌آموزیم چگونه باید بر تصورات خود غلبه کرده و از مرز ترس بگذریم.

آنطوری که من می‌بینم هاله مردم غرب زیاد می‌لرزد، زیرا آنها هرگز ساکت نبوده و هماهنگ و همگام نیستند، و هاله نامرتب آنان هاله دیگران را آلوده نموده و تولید نوعی اپیدمی می‌نمایند. هیتلر نمی‌توانست با نطق‌های هیجان‌انگیزش مردم را به هیجان آورد مگر اینکه قبلاً هاله آنان را بدون اثر می‌نمود تا هاله خود او بر هاله مردم اثر بگذارد. هیتلر فقط توانست موفق شود؛ چون شنوندگانش قادر به کنترل تصورات خود نبودند.

آیا خسته شده‌اید؟ آیا باز هم به مطالعه این درس‌ها ادامه خواهید داد؟ بیایید با هم بدیدن بیچاره‌ترین مردمان روی زمین برویم، بیایید

بدیدن دیوانگان دارالمجانین زاگرب برویم. روزها قبل من از پشت تورسیمی آنجا به هاله‌ها نگاه می‌کردم و آنها را مطالعه می‌نمودم، ولی آنها بدترین نبودند: تا دوستی مرا به دکتر ارشد آن موسسه که مردی بسیار بدبین بود معرفی نمود. به او گفتم مایلیم هاله مریض‌های او را ببینیم، و او فوراً طوری مرا ورننداز کرد که انگار من هم باید به عنوان یک دیوانه در یکی از بخشهای آن موسسه تحت نظر باشم، ولی بالاخره قبول نمود تا بعضی از بیمارانش را ببینم. بالاخره پرستاران، یک زن بسیار مریض را آوردند. او زنی بود ژولیده، با چشمانی که دایم در حلقه می‌چرخید و دندان قروچه می‌کرد. موهای آن زن مانند شعله‌ای بر روی سرش ایستاده بود و حالت ظاهری وحشتناکی داشت، ولی این همه با آنچه که من در دنیای نادیدنی دیده بودم قابل قیاس نبود. من روح آن زن رادر بیرون از بدنش مشاهده کردم، او در حال مبارزه با سایه سیاهی بود که قصد تملک کالبدش را داشت. هاله بدور زن می‌چرخید و ناهماهنگی کامل در اطرافش پدیدار بود.

خوب، ما این درس بخصوص را بپایان نزدیک می‌نمائیم با این اظهار نظر که این خانم یوگوسلاویائی و هنرمند توانست "ببیند" و شما نیز می‌توانید "ببینید"، ولی با تمرین. و بیاد داشته باشید که شهر ژم را یکشنبه نساختند و یک دکتر و یا قانون‌دان یکشنبه دکتر و یا قانون‌دان نمی‌شود. آنها باید درس بخوانند تا موفق گردند، و شما نیز: هیچ طریقه آسان و بدون رنجی برای نیل به مقصود وجود ندارد.

درس نوزدهم

ما هر چند گاه نام رکوردهای اکاشیک را آورده‌ایم. حال این موضوع جالب توجه را مورد بحث قرار می‌دهیم، زیرا رکوردهای اکاشیک به هر چیز و یا هر موجود زنده‌ئی که تا به حال زندگی کرده مربوط می‌شود. با رکوردهای اکاشیک ما می‌توانیم به عقب برگردیم. و می‌توانیم هر آنچه که تا به حال در تاریخ رخ داده بینیم، و نه فقط در این دنیا بلکه در دنیا‌های دیگری که وجود دارند هر آنچه که از قبل رخ داده می‌توانیم بینیم، زیرا دانشمندان تازه به آنچه که ما دانش اندوختگان علوم ناشناخته همیشه می‌دانستیم پی برده‌اند، و آن این است که دنیا‌های دیگری وجود دارند و توسط کسانی اشغال شده‌اند که ممکن است انسان آن طوری که ما می‌شناسیم نباشند ولی به هر حال هوشمندند.

قبل از بحث راجع به رکوردهای اکاشیک باید به طبیعت ماده یا انرژی پی ببریم. بما گفته می‌شود که ماده از بین نرفتنی است و برای همیشه وجود خواهد داشت. امواج، امواج الکتریکی نیز از بین نرفتنی هستند. دانشمندان چندی قبل دریافتند که اگر جریان برق را به یک قرقره سیم مسین که دمای آن را نزدیک به صفر مطلق پائین آورده‌اند وصل کنند، جریان برق بدون اینکه ضعیف شود در آن جریان خواهد یافت، و ما همه

آگاهیم که در حرارت‌های عادی جریان برق به علت مقاومت‌هایی که سر راه خود دارد از بین می‌رود. بنابراین - علم یک واسطه (مدیوم) جدید پیدا کرده: علم دریافته که اگر دمای یک هادی مسین را باندازه کافی سرد بنمائیم جریان برق وصل شده به آن برای همیشه ادامه و جریان خواهد داشت بدون اینکه ضعیف گشته و یا از منبع انرژی دیگری تقویت گردد. به مرور زمان دانشمندان در خواهند یافت که انسان‌ها دارای توان‌ها و احساس‌های دیگر نیز هستند ولی علم هنوز باید این حس‌ها و توان‌ها را کشف کند زیرا یک دانشمند آهسته عمل می‌نماید و همیشه نیز به آنچه که کشف می‌کند اطمینان ندارد!

گفته‌ایم که امواج از بین نمی‌روند، پس بیائید به ماهیت امواج نظری بسی افکنیم. نور از ستارگانی با فواصل بعید از زمین بما می‌رسد. تلسکوپ‌های عظیم دائماً در فضا به جستجو می‌پردازند، و به معنی دیگر آنها به دنبال نور در فضا می‌گردند و منابع آن را مشخص می‌نمایند. بعضی از ستارگانی را که می‌بینیم نور خود را قبل از بوجود آمدن زمین و یا حتی دنیائی را که ما می‌شناسیم ساطع می‌نمودند. سرعت نور بسیار زیاد و تقریباً قابل تصور است ولی این امر به خاطر آن است که ما در بدن انسان خود هستیم و این امر ما را دست و پا بسته و محدود می‌نماید. آنچه را که ما سرعت می‌دانیم در سطح دیگری از وجود معنی دیگری دارد. توضیح دیگری می‌دهیم. بگذارید بگوئیم که یک دوره از وجود برای یک انسان هفتاد و دو هزار سال است. در این مدت یک شخص دوباره و دوباره به دنیا‌های مختلف برگشته و روح او در کالبد‌های مختلفی جا می‌گیرد. بنابراین این طول مدت آموزش در مدرسه ما هفتاد و دو هزار سال است. اگر ما به امواج نوری به جای امواج رادیوئی و یا امواج الکتریکی اشاره می‌کنیم صرفاً بدین منظور است که آسان‌تر از همه و بدون احتیاج به ابزارهای مخصوص دیده می‌شوند، ولی امواج رادیوئی و برق دیده

نمی شوند. ما نور آفتاب و مهتاب و یا اگر تلسکوپ و یادوربینی بسیار قوی داشته باشیم نور ستارگانی را خواهیم دید که قبل از وجود زمین و هنگامی که زمین فقط توده‌ای گاز هیدروژن شناور در فضا بود به نورافشانی پرداخته بودند.

نور را برای اندازه‌گیری زمان و فاصله نیز بکار می‌برند و اغلب ستاره شناسان به سال نوری استناد می‌نمایند. یادآور می‌شویم، نوری که از دنیای دیگر بطرف ما می‌آید مدتها پس از آنکه آن دنیا از بین رفته هنوز به راه خود ادامه می‌دهد و بدین ترتیب ما می‌توانیم قسمتی از آنچه را که دیگر وجود ندارد ببینیم. دنیائی که دیگر وجود ندارد. اگر درک آنچه که گفته شده برایتان سخت است بانظر دیگری به آن می‌نگریم: ستاره‌ای داریم در یکی از گوشه‌های بسیار دور و خلوت فضا که سالها، بلکه قرنهای متمادی نور خود را به زمین فرستاده. به علت بُعد مسافت یک هزار، ده هزار، و یا یک میلیون سال طول می‌کشد تا نور آن ستاره به زمین برسد. روزی این ستاره با ستاره دیگری تصادم می‌نماید بطوری که نوری عظیم و برق آسا از آنها برخاسته و هر دو ستاره از بین می‌روند، و برای مثال می‌گوئیم که این از بین رفتن کامل صورت می‌گیرد. ولی ما نور آن ستاره را یک هزار، ده هزار، و یا یک میلیون سال بعد در روی زمین رؤیت خواهیم نمود، زیرا همانقدر طول می‌کشد تا امواج نوری از آن ستاره که منبع اصلی نور است به زمین برسد، بنابراین ما مجبوریم نور را پس از آنکه منبع اصلی آن از میان رفته ببینیم.

بگذارید فرض کنیم انجام امری در حالی که ما در بدن فیزیکی هستیم محال می‌باشد، ولی هر گاه از بدن بیرون شدیم آسان و عادی خواهد شد. بگذارید فرض کنیم می‌توانیم مسافتی را سریعتر از فکر بپیمائیم. ما باید از فکر تندتر حرکت کنیم زیرا همان طوری که دکترها می‌توانند به شما بگویند فکر سرعت معینی دارد. در حقیقت همه می‌دانند که افراد در

مقابل وضعیت‌ها و رویدادهای مختلف با چه سرعتی واکنش نشان می‌دهند، مثلاً با چه سرعتی در اتومبیل ترمز می‌گیرند، و یا فرمان آن را چرخانده و ویراژ می‌دهند، و سرعت طی قدرت برانگیزاننده و از مغز تا پنجه پا را اندازه گرفته‌اند.

اما ما برای بحث به سرعتی آنی احتیاج داریم. تصور می‌کنیم که می‌توانیم آنآ به ستاره‌ای برویم که نور زمین را سه هزار سال قبل دریافت داشته، بنابراین مادر این ستاره دوردست نوری را که زمین دو سه هزار سال قبل از خود ساطع می‌نمود دریافت می‌داریم. فرض می‌کنیم دارای تلسکوپی هستیم که بطور غیر قابل تصویری قوی است و با آن قادریم سطح زمین را تماشا کنیم، و یا به عبارتی پرتوهائی را که بما می‌رسد تفسیر کنیم، بنابراین نوری که سه هزار سال قبل از زمین ساطع شده و اکنون بما می‌رسد رویدادها و وقایعی را که در سه هزار سال قبل در روی زمین رخ داده بما نشان می‌دهد. ما زندگی مصر باستان را خواهیم دید و غرب وحشی را مشاهده خواهیم کرد که مردم آن با تکه کوچکی از پوست، خود را می‌پوشانیدند، و چین را که تمدنی پیشرفته داشت تماشا خواهیم کرد - که فرق زیادی با آنچه که امروزه در آنجا حاکم است دارد. حال اگر ما بتوانیم آنآ بزمین نزدیک شویم وضع متفاوتی را خواهیم دید. بیایید آنآ به ستاره‌ای برویم که با زمین فقط یک هزار سال نوری فاصله دارد، یعنی نور زمین فقط یک هزار سال در راه است تا به ما برسد. بنابراین در اینجا ما می‌توانیم صحنه رویدادهائی را مشاهده کنیم که فقط یک هزار سال قبل اتفاق افتاده، مانند تمدن شکوفای هندوستان، شیوع مسیحیت در دنیای غرب و حتی شاید حملاتی را که به آمریکای جنوبی شده، کره زمین نیز احتمالاً قیافه دیگری داشته زیرا سواحل آن دائماً در حال تغییرند، در بعضی نقاط زمین‌هائی از دریا به زمین‌های ساحلی اضافه شده و در بعضی از نقاط دیگر زمین‌هائی به درون دریا رسوب نموده‌اند.

چنین تغییراتی در زندگی کوتاه انسان‌ها محسوس نیست ولی یک‌هزار سال به ما فرصت می‌دهد تا فرق چنین پدیده‌ای را بر روی زمین دیده و درک کنیم.

در حال حاضر ما در دنیائی هستیم که جالب توجه‌ترین محدودیت‌ها را دارد. ما فقط قادریم در محدوده کمی از ارتعاشات، اثرات را درک و جذب کنیم. اگر ما می‌توانستیم مقداری از توانائی‌های بیرون از بدن خود را آن چنان که در دنیای کیهانی توان آنرا داریم ببینیم، باید موضوعات را با نظر دیگری رؤیت نمائیم. ما باید درک کنیم که تمام ماده از بین نرفتنی است. و هر رویدادی که در دنیا رخ داده و می‌دهد هنوز به صورت پرتو امواجی وجود دارد. با توانهای بخصوصی ما می‌توانیم آن امواج را ببینیم، درست همان طوری که می‌توانیم امواج نور را ببینیم. مثال خیلی ساده‌ای را بصورت یک پروژکتور نشان دهنده اسلاید عرضه می‌کنیم: شما پروژکتور خود را در یک اتاق تاریک روشن می‌نمائید و اسلایدی را در محل مناسب درون آن جای می‌دهید. اگر پرده‌ای که مناسب‌تر است سفید باشد - را در مقابل لنز آن پروژکتور با فاصله معینی قرار دهید و نور را بر روی پرده منعکس و تنظیم نمائید عکسی را مشاهده خواهید نمود، اما اگر لنز پروژکتور را به بیرون از پنجره و بدرون تاریکی نشانه روید تا عکس خود را در بیرون نشان دهد فقط نوری کم رنگ و بدون عکس را مشاهده خواهید نمود و این بدان معنی است که حائلی در برابر نور باید ایجاد شود و نور بر روی چیزی منعکس گردد تا به توان آن را کاملاً درک و جذب کرد. نورافکنی قوی را در شبی صاف رو به آسمان بگیرید: شما هنگامی نور آنرا در آسمان تشخیص خواهید داد که نور بر پاره ابری و یا هواپیمائی افتاده و با آن برخورد کند، و گر نه فقط تیغه‌ای نور کم رنگ و رو به آسمان را مشاهده خواهید نمود.

آرزوی دیرینه انسان‌ها چیزی بود بنام "سفر زمان". البته با وجود

داشتن انسان در کالبد خود و بروی زمین این امر یک خواب و خیال و عقیده و خواستی عجیب و غریب می نماید، زیرا ما در بدن ساخته شده از گوشت و استخوان بسیار محدود می باشیم. بدن ما انسان ها ابزارهای ناقصی هستند و نظر به این که به این دنیا آمده ایم تا آموزش ببینیم شک و تردید زیادی را در خود کاشته و به مقدار زیادی توان تصمیم گیری خود را از بین برده ایم، و قبل از اینکه بتوانیم تصمیم گرفته و یا خود را قانع کنیم و به دنبال "ثبوت" می گردیم - و توان آن را داریم که بتوانیم اشیاء را از هم جدا کرده و اطمینان یابیم که برای همیشه از کار افتاده اند. ولی هنگامی که ما به ماوراء زمین و به سطح کیهانی، و یا حتی ماوراء کیهان می رویم سفر زمان آسان می شود، و درست به آسانی رفتن به تئاتر و سینما بر روی زمین است. پس رکوردهای اکاشیک از نوعی ارتعاشات درست شده، و نه لزوماً ارتعاشاتی نوری زیرا حاوی ارتعاشات صوتی نیز می باشد، و نظر به این که چنین ارتعاشاتی بر روی زمین نداریم نمی توانیم واژه ای برای معرفی آن ارائه داده و یا آن را دقیقاً توضیح دهیم. نزدیکترین امواج به امواج رکوردهی اکاشیک امواج رادیوئی می باشند و این امواجی است که ما بطور دائم از سراسر دنیا دریافت می داریم: و هر کدام از آنها برنامه خاص خود را با زبانهای مختلف، موسیقی های مختلف، و در زمانهای مختلف اجراء پخش می نمایند، و امکان دارد در بعضی از نقاط دور دنیا برنامه هایی پخش شود که صدای آن روز بعد بما برسد: تمام امواج صوتی بسوی ما می آید بدون اینکه بتوانیم آنها را در کنیم، مگر این که ابزاری به نام رادیو در اختیار داشته باشیم تا این امواج را جذب نموده و سرعت آنرا آنقدر آهسته نماید تا ما بتوانیم آن را شنیده و درک نمائیم. با رادیو ما می توانیم به وسیله وسایل الکتریکی و یا مکانیکی تناوب امواج رادیوئی را آهسته تر نموده و آنرا تبدیل به امواجی قابل شنیدن نمائیم. همین طور اگر ما به توانیم سرعت امواج رکوردهای اکاشیک را کمتر نمائیم به طوری

که بتوانیم آن را در تلویزیون نشان دهیم مشاهده خواهیم نمود که مورخین یک‌ه خورده و عصبی خواهند گردید زیرا آنها تاریخ را به صورت حقیقی آن مشاهده خواهند نمود و در خواهند یافت که تاریخ آن طوری که نوشته شده کاملاً غلط است!

رکورد آکاشیک ارتعاشات از بین نرفتنی مجموع علوم بشری می‌باشد که مانند یک برنامه رادیوئی از زمین سرچشمه گرفته و در فضا پخش شده و این پخش شدن دائماً ادامه دارد. زیرا هر چه که تا به حال بر روی زمین اتفاق افتاده هنوز هم بصورت ارتعاشات وجود دارد. هنگامی که ما از بدن بیرون می‌رویم ابزار بخصوص برای درک این امواج و ارتعاشات بکار نمی‌بریم: و هیچگونه عملی برای کم کردن سرعت آن انجام نمی‌دهیم، در عوض با بیرون شدن از بدن قدرت گیرنده و درک کننده ما آنقدر سرعت می‌گیرد و اضافه می‌شود که با تمرین و آموزش می‌توانیم آنچه را که به نام رکورد آکاشیک خوانده می‌شود دریافت کرده و درک کنیم.

بیائید مسئله نور را برای لحظاتی پشت سر گذارده و به صوت پردازیم زیرا سرعت صوت بسیار کمتر از سرعت نور می‌باشد و برای نتیجه گرفتن از بحث خود مجبور به طی مسافت طولانی نخواهیم بود. فرض کنیم شما در هوای آزاد ایستاده و صدای هواپیمای جت بسیار تندرئی را می‌شنوید. شما صدا را می‌شنوید ولی هیچ فایده ندارد که برای جستجوی هواپیما بطرفی که صدا از آنجا می‌آید پردازید زیرا هواپیماهای جت تندتر از صوت خود حرکت می‌نمایند. در جنگ جهانی دوم موشک‌های عظیمی را از اروپای در بند نازی‌ها بقصد ایجاد خرابی به سوی انگستان می‌فرستادند. این موشک‌ها بر روی خانه‌ها فرود آمده و باعث خرابی ساختمان‌ها و کشتار مردم ساکن آن می‌شوند. تنها هشدار می‌دهد که به مردم داده می‌شد صدای انفجار و فرو ریختن آوار و سنگهای پراکنده به اطراف بود، و بعد هم صدای ضجه و فریاد زخمی‌ها. و پس از

فاصله زمانی کوتاه هنگامی که گرد و خاک در حال فرو نشستن بود صدای موشکی شنیده می شد که هر لحظه نزدیک تر می گردید! این تجربه عجیب و وحشتناک به علت این حقیقت بود که موشک بسیار تندتر از صدای تولیدی خود حرکت می نمود. و به همین علت نیز صدای موشک پس از وارد آوردن ضربه شنیده می شد.

شخصی می تواند بر روی تپه ای ایستاده و به تپه ای دورتر که توپی بر آن استوار نموده اند نگاه کند. شخص بیننده می بیند که توپ را آتش کرده اند ولی صدای آنرا هنگامی می شنوند که گلوله آن در فاصله ای مشغول طی کردن بقیه فاصله بین توپ و هدف است. هیچ شخصی تا به حال صدای توپی را که گلوله ای بسوی او شلیک کرده و او را کشته نشنیده زیرا گلوله توپ قبل از صدای انفجار توپ به هدف اصابت می نماید. با چنین دانشی خالی از تفریح نیست که در جنگ ها مشاهده کنیم سربازان تازه کار پس از شنیدن صدای گلوله ای که از بالای سر آنان عبور می کند خود را بر روی زمین می اندازند، در حقیقت اگر آنها چنین صدائی را بشنوند باید بدانند که گلوله از روی سر آنان گذشته است. سرعت صوت در مقایسه با سرعت نور و بینائی بسیار بطئی می باشد. ما می توانیم لحظه ای را که توپ آتش شده و شعله ای از دهانه آن خارج گشته بینیم و بعد از یک فاصله کوتاه زمانی - البته این فاصله زمانی بستگی به فاصله توپ با ما دارد - صدای گلوله توپ را که از بالای سر ما عبور می نماید بشنویم. شاید شما نیز مردی را مشاهده نموده اید که در فاصله ای دور مشغول انداختن درختی است: او از شما فاصله دارد و شما همیشه صدای تبر وی را بر تنه درخت در فاصله زمانی کوتاه پس از وارد آوردن ضربه می شنوید، و این تجربه ای است که اغلب افراد کسب کرده اند.

رکوردهای آکاشیک حاوی تمام دانش هائی هستند که در این دنیا پدید آمده و دنیاهاى دیگر نیز رکوردهای آکاشیک خود را دارند، درست مانند

کشورهای دیگر که هر کدام برنامه‌های رادیوئی خود را اجرا مینمایند. آنها که میدانند چگونه عمل کنند خواهند توانست نه فقط به رکوردهای آکاشیک دنیای ما بلکه به رکوردهای آکاشیک دنیا‌های دیگر نیز دست یابند، و بعد شخص میتواند در آن رکوردها رویدادهای تاریخی را دیده و تشخیص دهد چگونه کتاب‌های تاریخی نشر کذب نموده‌اند، ولی اهمیت رکوردهای آکاشیک بیش از آن است که کنجکاوی ما را ارضاء کند، زیرا اشخاص میتوانند با رویت رکوردهای آکاشیک بفهمند چرا برنامه‌هایشان همه غلط از آب در آمده‌اند. هنگامی که ما بر روی زمین می‌میریم و به سطح دیگری از زندگی انتقال می‌یابیم در آنجا فرد فرد ما باید جوابگوی آنچه که کرده‌ایم و یا نکرده‌ایم باشیم: ما تمام زندگی گذشته خود را بسرعت فکر در رکوردهای آکاشیک خواهیم دید، نه فقط از زمانی که به دنیا آمده‌ایم بلکه از زمانی که برای به دنیا آمدن برنامه‌ریزی کرده بودیم که چگونه و در کجا به دنیا خواهیم آمد. و با این دانش و با دیدن اشتباهکاری‌های خود، یک بار دیگر - آمدن بر روی زمین را آزمایش خواهیم نمود - درست مانند کودکی در مدرسه که به اشتباهات خود در جواب دادن به ورقه سوال‌های امتحانی پی برده و حاضر به گذراندن دوباره آزمون‌ها می‌باشد.

طبیعی است که آموزش‌های مفصلی لازم است تا شخص بتواند رکوردهای آکاشیک را ببیند ولی با آموزش، تمرین، و ایمان چنین کاری شدنی است، و در حال حاضر توسط عده‌ای انجام می‌گیرد. فکر نمی‌کنید که بهتر است لحظاتی دست نگهداشته تا راجع به ایمان بحث کنیم؟

ایمان پدیده‌ای واقعی است که می‌تواند و باید پرورش یابد درست مانند یک عادت و یا یک گیاه گلخانه‌ای که احتیاج به پرورش دارد. ایمان مانند یک علف هرز مقاوم نیست، و در حقیقت مانند گیاهان گلخانه‌ای ظریف و آسیب‌پذیر است. ایمان را باید نوازش کرد و تغذیه نمود و آن را

پاس داشت. برای بدست آوردن ایمان ما باید دائماً موافقت خود را با آن بازگو کنیم تا آنرا به ضمیر ناخودآگاهانه انتقال دهیم. این ضمیر ناخودآگاهانه دهم ما را شامل می‌گردد یعنی قسمت اعظم، ما اغلب آن را بیک پیرمرد تنبل تشبیه می‌نمائیم که مایل نیست مزاحمت کسی را بپذیرد. این پیرمرد احتمالاً در حالی که پیپ محبوب خود را به گوشه لب گرفته مشغول خواندن روزنامه است و پاهایش را در کفش راحتی گرم و نرمی فرو کرده. او از سر و صدا و رفت و آمدی که افکار او را از مسیر مورد دلخواه منحرف می‌نماید ناراحت است و با تجربه‌ای که در سالهای دراز بدست آورده خود را از همه چیز جز مضرت‌ترین مداخلات انحرافی ایمن می‌دارد. هنگامی که او را برای بار اول می‌خوانند مانند یک پیرمرد کری نمی‌شنود، زیرا نمی‌خواهد بشنود زیرا فکر می‌کند به او کاری ناخواسته ارجاع می‌نمایند و در تفریح تنبلانه وی مداخله خواهد گردید. برای سومین بار او بدخلق می‌شود زیرا کسی که او را می‌خواند مزاحم افکار وی شده است در حالی که او بیشتر مایل است بداند نتیجه اسب دوانی چیست تا اینکه خود را برای کاری زحمت دهد. بنابراین شما باید دائماً ایمان خود را تکرار کنید تا پیرمرد بی تفاوت را زنده نمائید و او را به تکانی وادارید. و هنگامی که دانشی را در ضمیر ناخودآگاه خود کاشتید آنگاه خواه ناخواه ایمان قوی و خودکاری خواهید داشت. در اینجا لازم می‌دانیم که توضیح دهیم ایمان عقیده و باور نیست: شما می‌توانید بگوئید "من عقیده دارم فردا دوشنبه است" و این جمله جز یک معنی مخصوص ندارد زیرا شما نخواهید گفت. "من ایمان دارم ک فردا دوشنبه خواهد بود." زیرا معنی آن بکلی فرق خواهد کرد. ایمان با ما رشد خواهد نمود، ما یک مسیحی، بودائی، و یا یهودی می‌شویم زیرا پدر و مادرمان مسیحی، بودائی و یا یهودی هستند و به این ادیان عقیده دارند و ما نیز به پدر و مادرمان ایمان داریم - ما عقیده داریم که هر آنچه مورد عقیده پدر

و مادرمان بوده، درست است - بنابراین ایمان ما مانند والدین ماست، و موضوع‌های بخصوصی را نمی‌توان در این دنیا بطور قطعی ثابت نمود و باور چنین موضوعاتی احتیاج به ایمان دارد، و موضوع‌های دیگری هست که می‌توان آنها را ثابت نمود و اشخاص می‌توانند آنها را باور کرده و یا نکنند. البته فرقی بین این دو موضوع وجود دارد و شخص باید بتواند آنها را از هم تشخیص دهد.

ولی اول باید دید که چه موضوعی را می‌خواهید باور کنید و کدام موضوع به ایمان شما احتیاج دارد؟ تصمیم بگیرید که چه موضوعی بایمان شما احتیاج دارد و آن را از هر زاویه‌ای مورد بررسی قرار دهید، آیا ایمان به یک دین است یا ایمان به توان خود؟ سعی کنید از زوایای مختلف به موضوع بنگرید، و سعی کنید از زاویه مثبتی آن را بازرسی کنید، و بخود نتیجه‌ای را که به آن رسیده‌اید تصریح نمایید و به خود بگوئید که می‌توانید فلان کار را انجام بدهید و یا فلان کار را انجام خواهید داد، و یا به فلان موضوع عقیده‌ای راسخ دارید. بنابراین شما باید دائماً نتیجه را بخود تصریح نمایید. و مگر تصریح نمایید وگرنه دارای ایمان نخواهید شد. ادیان چهارگانه پیروانی با ایمان دارند، و آنها کسانی هستند که به کلیساها، معابد، و کنیسه‌ها و مساجد می‌روند و با نیایش و خواندن دعا نه فقط برای خود بلکه برای دیگران و تصریح آن برای ضمیر ناخودآگاه خود، بخود قبولانده‌اند که برای قبول موضوعاتی بخصوص ایمان ضروری است. در خاور دور ما چیزی بنام ماترا داریم و شخص ماترای خود را دائماً تکرار می‌کند، و امکان دارد که شخصی حتی نداند ماترای او راجع به چیست! ولی این مهم نیست زیرا بانیان دین که ماترا را تنظیم نموده‌اند آن را طوری ترتیب داده‌اند که ارتعاشات تولید شده از تکرار ماترا در ضمیر ناخودآگاه گوینده نفوذ یابد، یعنی آنچه که هدف اصلی است انجام یابد، و بزودی هر چند که شخص ماترای خود را

نمی‌شناسد آن مائترا جزئی از ضمیر ناخودآگاه او خواهد گردید و آن شخص دارای ایمان خواهد شد. درست همان طوری که اگر شما دعای نیایشی را دائم تکرار کنید بالاخره به آن ایمان خواهید آورد و آن را باور خواهید داشت. آنچه که مهم می‌باشد این است که ضمیر ناخودآگاه خود را آگاه کرده و وادار به همکاری نمائید، و پس از اینکه ایمان آوردید سعی و کوشش برای داشتن ایمان مطرح نخواهد بود زیرا ضمیر ناخودآگاهتان شبها یادآوری خواهد نمود که قادر به انجام کار بخصوص هستید.

مکرراً بخود بگوئید که هاله‌ها را خواهید دید و تله‌پاتیک خواهید شد، و یا فلان کار را که مایل به انجام آن هستید به انجام خواهید رسانید. و بعد با گذشت زمان آن کار انجام خواهد گرفت. تمام افراد موفق، تمام آنهایی که ملیونر و یا مخترع هستند بخود ایمان دارند و ایمان دارند می‌توانند کاری را که قصد انجام آن را دارند انجام دهند. زیرا باور داشتن به توان و قدرت خود باعث می‌گردد آنها ایمان بخود را در خود بوجود آورند و به آنچه که باور دارند جامه حقیقت بپوشانند. اگر دائم بخود تلقین کنید که موفق خواهید گردید، موفق خواهید گشت، ولی هنگامی موفق می‌شوید که دائم بخود تلقین و تصریح نمائید و شک و تردید (یا ایمان منفی) را بدل راه ندهید. تصریح کردن موفقیت را امتحان کنید می‌بینید که از نتیجه آن شگفت‌زده خواهید شد.

شاید راجع به مردمی شنیده‌اید که می‌توانند به دیگران بگویند در زندگی قبلی چه بوده و چکار می‌کردند. این از رکورد آکاشیک است، زیرا بسیاری از اشخاص در حال "خواب" به سفرهای کیهانی رفته و رکوردهای آکاشیک را مشاهده می‌نمایند همان طوری که قبلاً بحث کرده‌ایم هنگام بیدار شدن می‌توانند تغییر کل، یافته آنچه را که در خواب دیده‌اند بخاطر آورند، بنابراین ضمن این که بعضی از گفته‌های آنان حقیقت دارد، گفته‌های دیگرشان خاطراتی تغییر شکل یافته است، و شما

درخواهید یافت بیشتر آنچه را که تعریف می کنند راجع به رنجها و زجرها و بدبختی هاست، زیرا مردم زجر کشیده و زجر دهنده بودند که بیشتر بدیها را در خود جمع می نمودند. و ما همان طوری که به یک مدرسه می رویم به این دنیا میائیم و می دانیم که اشخاص باید رنج کشیده تا بتوانند عیوب خود را مرتفع سازند و جلا یابند، مانند سنگ های حاوی فلزات که در کوره با حرارت زیاد و مداوم ذوب شده و ناخالصی آن در سطح جمع گشته و آن را جمع می کنند و دور می ریزند. انسان ها نیز باید فشارهایی را تحمل کنند تا آنها را به مرحله از پا درآمدن برسانند ولی از پا در نیامورد، فقط برای اینکه قدرت روحی آنان آزمایش گردد و عیوب آنها برطرف شود. انسان ها باین دنیا می آیند که آموزش دیده و یاد بگیرند، و یادگیری با رنج کشیدن بیشتر میسر و با دوام تر است تا با مهربانی.

دنیای ما دنیای سختی است، دنیای سختی ها و رنج کشیدن هاست، مدرسه ای است برای آموزش، مدرسه ای مانند یک دارالتادیب برای افراد، هر چند که مهربانی کمی نیز در آن دیده میشود و این مهربانی مانند تیغه نوری در ظلمت میدرخشد. بیشتر دنیای ما در حال ستیز است، و اگر باور ندارید به تاریخ کشورها رجوع کنید و جنگهای بیهوده ای که رخ می دهند مطالعه کنید. واقعاً دنیای ما دنیای ناپاکی هاست و این امر باعث می گردد آمدن موجودات برتر بروی زمین سخت تر شود، زیرا آنها باید بر روی زمین بیایند تا بتوانند آنچه را که رخ می دهد هدایت نمایند. در حقیقت اگر موجودی برتر قصد ورود به زمین ما را داشته باشد باید خود کمی از ناخالصی های زمینی را جذب کند تا مانند لنگری او را بر روی زمین نگهدارد. موجود برتری که بزمین ما وارد می شود نمی تواند با وجود پاک و بدون خدشه خود وارد زمین شود زیرا قادر به تحمل شرایط سخت و رنج آور زمین نخواهد گردید. بنابراین - هنگامی که فکر میکنید فلانی نمی تواند آنقدر که مردم میگویند در سطح بالا و اعتلا یافته باشد زیرا

زیاده از حد باین و یا بآن علاقمند است، مواظب باشید. ولی تا هنگامی که او مشروب خوار نیست وجود او می تواند برتر باشد، زیرا مشروبات الکلی تمام توان های اعتلا یافته را در افراد خشی مینماید.

بسیاری از بزرگترین تله پات ها و روشن بینان دارای نوعی نقص عضو و یا بیماری توام با رنج می باشند زیرا اغلب رنجها باعث تسریع ارتعاشات آنها شده و قدرت تله پاتی و روشن بینی را زیاد مینماید. در روشن بینی بارویت یک شخص شما قادر خواهید شد به درجه معنویت وی پی ببرید، و هرگز شخصی را بخاطر بیماری و یا نقص عضو او قضاوت ننمائید: زیرا شاید این بیماری و نقص عضو را عمداً بروی مسلط ساخته اند تا سرعت ارتعاشات او را بالا ببرند و بتوانند وظیفه بخصوص خود را انجام دهد. اگر شخصی بد دهن و پر خاشجوست نسبت باو با خشونت قضاوت ننمائید، شاید او واقعاً همان مرد بزرگی که فکر می کردید هست و بدین علت الفاظ ناخوشایند را به زبان می آورد تا بتواند بر روی زمین دوام آورده و دنیای ما را تحمل کند، و بخصوص اگر مشروب خوار نباشد ممکن است وجودی کاملاً اعتلا یافته باشد. بر روی زمین ناپاکیهای بسیاری وجود دارد و معمولاً آنچه که ناپاک است فاسد می گردد، و فقط خلوص و پاکی کامل است که پایدار میماند زیرا فساد ناپذیر است. و این هم یکی دیگر از عللی است که ما بر روی زمین آمده ایم: زیرا در دنیای روح و در سطح کیهانی شما بدیها و فساد را نخواهید دید و بهمین علت نیز انسانها بر روی زمین می آیند تا آموزش توام با زحمت و رنج را ببینند. و ما دوباره و دوباره یاد آور می شویم، هنگامی که وجود برتری بر روی زمین می آید تا وظیفه ای را بانجام برساند یا یکی از عیوب را برای خود برمیگزیند و یا نقص عضوی را و میداند نظر باینکه برای انجام وظیفه ای بر روی زمین آمده آن نقص عضو و یا عیب جزو کار^۱ های او به حساب نخواهد آمد،

بلکه مانند ابزاری او را بر روی زمین نگهداشته و با فساد بدن فیزیکی از بین خواهد رفت.

نکته دیگری را که باید ذکر کنیم این است که: مصلحین بزرگ در این دوره از زندگی در بعضی از اوقات مفسدین دیروزی بودند و به اصطلاح به اصلح آنچه را که قبلاً سد نموده بودند می‌پردازند. بدون شک روزی هیتلر بعنوان مصلحی بزرگ ظاهر خواهد شد، و بسیاری دست اندرکاران تفتیش عقاید دینی کلیسای اسپانیا بصورت مصلحین بزرگی دوباره به زمین برگشته‌اند. باین نکات نیز میتوانید فکر کنید. بیادداشته باشید که طریقه میانه (یا معتدل) طریقه‌ایست که باید در آن زندگی کرد. نباید آنقدر بد باشید که بعداً بخاطر آن زجر بکشید، و اگر آنقدر پاک و منزّه باشید که همه را مادون خود قرار دهید، آنوقت نمی‌توانید در این دنیازندگی کنید. خوشبختانه، هیچکس آنقدر پاک و منزّه نیست!

درس بیستم

امیدواریم بزودی باتله پاتی، روشن بینی، و روشن ضمیری سروکار داشته باشیم. ولی اول اجازه دهید تا کمی انحراف یابیم - و اجازه دهید به موضوع دیگری پردازیم. ما کاملاً می دانیم که شما فکر می کنید ما از موضوعی به موضوع تغییر بحث داده و طفره می رویم، ولی چنین کاری را عمداً انجام می دهیم: ما میدانیم چه می خواهیم بکنیم، و اغلب بنفع شماست که ما توجه شما را به یک موضوع جلب کرده و سپس به موضوع دیگری که از نظر اصولی بسیار لازم است پردازیم.

اکنون بطور واضح و صریح اعلام میداریم، مردمی که مایلند تله پاتیک و روشن بین شوند و دارای توان روش ضمیران گردند باید آهسته پیشرفت نمایند. زیرا شما قادر نخواهید بود توسعه توان خود را تا بیش از حد بخصوص و معینی پیش ببرید. اگر شما به طبیعت بنگرید در خواهید یافت که ارکیده ها گیاهانی هستند که در گلخانه ها پرورش می یابند، و اگر برای رسیدن به مرحله مشخصی به آنها فشار وارد آورند گل های آنها بسیار ضعیف خواهند شد. همین وضعیت در تمام موجوداتی که رشد آنها را مصنوعاً تحریک می نمایند و بعبارتی دیگر رشد را بر آنها تحمیل می نمایند صدق می کند. گیاهان گرمخانه ای کم دوام بوده و مقاوم نیستند،

و به همه نوع بیماریهای جالب توجه دُچار می شوند. نظر باین همه ما مایلیم شما یک تله پات کامل شده و با روشن بینی گذشته را مشاهده کنید، و در وصفی قرار گیرید که بتوانید سنگریزه ای را از ساحل دریا برداشته و بتوانید بدانید در تمام عمر آن سنگریزه چه سرش آمده. این امر کاملاً امکان پذیر است زیرا یک روشن ضمیر کامل و ورزیده میتواند چیزی را از کنار دریا و یا جایی دیگر که دست بشر با آن تماس نگرفته بردارد و بطور واضح ببیند آن چیز یا شیئی کی، چگونه و از کجا آمده تا با بخار رسیده. آنچه که ذکر گردید اغراق نیست بلکه بسیار عادیست و خیلی آسان - البته بشرط اینکه بدانید چگونه چنین کاری را باید انجام داد! پس برای انجام چنین کارهائی باید پی محکمی ریخته، زیرا نمیتوان بر روی شن روان خانه ای ساخته و انتظار دوام زیاد آنرا داشت.

در رابطه با پی ریزی "بگذارید گوشزد کنیم که آرامش درونی و تسلط بر نفس دو سنگ اصلی ساختمان این پی ها می باشند، زیرا اگر کسی دارای آرامش درونی و تسلط بر نفس نباشد در بدست آوردن قدرتهای تله پاتیک، روشن بینی، و روشن ضمیری بجائی نخواهد رسید، و برای پیشرفت و گذراندن مراحل اولیه داشتن آرامش مسلماً لازم می باشد.

انسانها توده ای از عواطف مختلف می باشند. اگر کسی باطراف بنگرد عده زیادی را خواهد دید که در خیابانها با عجله به این طرف و آن طرف می روند، و یا با اتومبیل خود بسرعت می گذرند و حتی گاهی با عجله می دوند تا زودتر به اتوبوس برسند. بعد از کار روزانه همه سعی دارند خود را به فروشگاهها برسانند تا قبل از بسته شدن فروشگاهها برای تعطیلات آخر هفته مایحتاج و ملزومات خود را تهیه کرده و رفع نیاز نمایند. و ما بدین علت همیشه در حال عجله بوده و عصبی هستیم: ما همیشه هیجان زده و در جوش و خروشیم، و از مغز ما شراره غضب و انزجار و نومیدی بیرون میزند و اکثراً احساس می کنیم که داغ شده و تحت

فشار قرار گرفته‌ایم و این فشارهای سخت را از درون احساس می‌کنیم. در چنین مواردی احساس می‌کنیم که در حال انفجار هستیم، و بلبه امکان انفجار نیز هست، ولی اگر کسی نتواند امواج مغزی خود را کنترل کند این امر در زمینه تحقیقات در علوم به اصطلاح ناشناخته کمکی نخواهد کرد زیرا قادر به درک و جذب علامات نخواهد بود.

علامات از همه نقاط دنیا و از همه کسی بما می‌رسد، و اگر ما ذهن خود را باز کنیم خواهیم توانست آنها را دریافت کرده و درک نمائیم.

آیا هرگز سعی کرده‌اید هنگامی که طوفان و رعد و برق در جریان است به رادیو گوش کنید؟ و آیا هرگز سعی کرده‌اید در حالیکه احمقی اتومبیل خود را در مقابل خانه شما روشن گذارده بیک برنامه تله‌ویزیونی توجه نمائید در حالی که اثر پارازیت اتومبیل روشن را روی صفحه تله‌ویزیون مشاهده می‌نمائید. شاید هم سعی کرده‌اید بیک ایستگاه رادیوئی دور دست گوش فرا دهید در حالیکه رعد و برق و طوفانی در این میان بر آن اثر گذارده. کار آسانی نیست. برخی از ما مایلیم موج کوتاه را بگیریم و به رادیوهای تمام دنیا گوش بدهیم و اخبار کشورهای مختلف را دریابیم، و موسیقی قاره‌های دیگر را بشنویم. اگر باموج کوتاه کار کرده و با مکان‌های دور تماس گرفته‌اید میدانید که بعضی از اوقات تا چه حد می‌توان به صحبت‌های مکان‌های دور گوش کرده و آنرا درک کرد، زیرا دخالتی که پارازیت‌های تولید شده توسط انسان و طبیعت، یا صدای موتور اتومبیل‌ها، قطع و وصل ترموستات‌های یخچال‌ها و فریزرها، و یا حتی شاید کسی که با زنگ اخبار در ورودی در حال بازی است، آنهم درست هنگامی که شما تصمیم گرفتید به ایستگاهی دور دست گوش کشید. همه ایجاد مزاحمت مینمایند. لذا ما هر چه بیشتر عصبی شده و سعی می‌کنیم که افکار خود را روی اخبار رادیو متمرکز کنیم. ما نیز باید مقداری پارازیت‌ها را از ذهن خود دور کنیم وگرنه در به دست آوردن

قدرت تله پاتیک مسئله خواهیم داشت، زیرا سروصدائی که مغز انسان قادر به تولید آن است از سروصدای هر اتومبیل کهنه و اسقاطی بیشتر است. شاید باز هم فکر کنید که اغراق می‌گوئیم ولی بتدریج که قدرت شما در امر تله پاتی بیشتر میشود در خواهید یافت ما کمتر از آنچه که باید در دادن اطلاعات اصرار بورزیم اطلاعات داده‌ایم.

بگذارید در این موضوع به بررسی بیشتری پردازیم زیرا ما باید قبل از اینکه کاری را شروع کنیم اطمینان داشته باشیم چه می‌خواهیم بکنیم. ما باید اول موانعی را که در راهمان وجود دارد شناسائی کنیم زیرا تا با این موانع آشنا نشویم نمی‌توانیم در رفع آنها اقدام نمائیم. بهتر است از زاویه دیگری نیز به موضوع بنگریم: بسیار آسان خواهد بود که بتوانیم از قاره‌ای با قاره دیگر در این دنیا با تلفن صحبت کنیم بشرط اینکه کابل‌های مناسب آنرا در زیر دریاها کشیده باشند. کابل تلفنی ماوراء آتلانتیک که انگلیس را به نیویورک^۱ وصل می‌نماید و کابل تلفنی اولاید^۲ به انگلیس از جمله این کابل‌ها هستند. با بکارگیری چنین کابل‌هایی برای تماس بین قاره‌ای ما هنوز هم گاهی صداهاى مغشوش می‌شنویم، و گاهی نیز صدا بسیار ضعیف میشود ولی بطور کلی می‌توان از این کابل‌ها استفاده نمود و صحبت‌های طرف مقابل را بطور نسبتاً مطلوبی شنید. متأسفانه مناطق بسیار زیادی در دنیا توسط کابل‌های زیر دریائی با هم تماس ندارند! در نقاط بخصوص مانند بین مونتreal^۳ و بوئنوس آیرس^۴. کابل‌های زیر دریائی برای تماس تلفنی نکشیده‌اند بلکه دستگاههای ناراحت کننده‌ای را بنام خطوط مواصلاتی رادیوئی کار گذاشته‌اند. این دستگاه پیچیده و وحشتناک را هرگز نباید با نام تلفن محترم شمرد زیرا بکار گرفتن آنها مقاومت بشری را به مبارزه می‌طلبد، زیرا صداهاى که در آن شنیده

Adelaide - ۲

Buenos Aires - ۴

New York - ۱

Montreal - ۳

می شود اغلب مغشوش بوده و تشخیص و درک کلمات دشوار می گردد، صحبت ها نیز اغلب مقطع شنیده شده و در فرکانس های بالا و پائین صدا اغلب قطع می گردد، بنابراین عوض صدای قابل درک انسانی اغلب صدائی یکنواخت خواهیم شنید. صدائی که ممکن است از دهان یک روبات و یا آدم مصنوعی بیرون آید، ضمناً شنوندگان این دستگاه باید بخود کلی زحمت دهند تا آنچه را که گفته می شود درک نمایند. یکی دیگر از عیوب این دستگاه این است که یکی از طرفین صحبت باید مرتباً حرف بزند، حتی اگر چیزی برای گفتن ندارد زیرا در غیر این صورت تماس قطع خواهد گردید. بعلاوه صدای پارازیت ها را که قبلاً راجع بآنها بحث کردیم در این دستگاه نیز وجود دارد. در عین حال باید قبول کنیم که انعکاس ها و بازتاب ها و انکسارهای مختلفی در لایه های مختلف یونیزه دور زمین وجود دارند. بنابراین باید بگوئیم که حتی با بهترین ابزاری که امروزه بر روی کره زمین وجود دارند صحبت با رادیو تلفن عملی است که گاهی موفقیت آمیز و گاهی غاری از موفقیت است، و با تجربه ای که ما داریم اغلب ناموفق بوده و شخصاً دریافته ایم که تماس ها تله پاتیک آسانتر از صحبت کردن با رادیو تلفن میباشند!

شاید شما به این فکر افتاده باشید که چرا ما اینهمه راجع به رادیو، الکترونیک، و الکتریسیته می نویسیم، جواب این است که مغز و بدن انسان مولد الکتریسیته هستند. مغز و عضلات بدن با ارتعاشات و تپش های الکترون بیرون میدهند که در حقیقت برنامه های رادیوئی بدن می باشند و مقدار زیادی از رفتارهای خاص بدن انسانی و پدیده تله پاتی، روشن بینی، و روشن ضمیری و بقیه قدمت های خارق العاده را میتوان با دانش الکترونیک و رادیو درک نمود. ما سعی داریم این درس را برای شما آسان بگیریم لذا با احتیاط تمام از شما می خواهیم که در صورت امکان راجع به رادیو الکترونیک بیاموزید. زیرا اگر الکترونیک را بیاموزید

بنفع شماست و هر چه دانش شما در رادیو الکترونیک بیشتر شود، بیشتر پیشرفت خواهید نمود.

ابزار دقیق را باید از ضربه‌ها و شوک‌ها ایمن داشت. شما نباید انتظار داشته باشید یک گیرنده گرانقیمت تله‌ویزیونی را باینطرف و آنطرف کوبیده و آنرا سالم نگهدارید، و یا ساعت گرانقیمت خود را به در و دیوار کوبیده و انتظار داشته باشید وقت دقیق را نشان دهد. ما دارای گرانقیمت‌ترین گیرنده‌ها هستیم - مغز! - و اگر بنا شود ما آن "گیرنده" را به نحو احسن بکار ببریم باید آنرا از ضربه‌ها و تکان‌ها ایمن بداریم. اگر ما بخود اجازه دهیم که عصبانی و ناراحت شویم، آنگاه امواجی از درون خود تولید خواهیم نمود که مانع جذب امواج از بیرون خواهد شد. لذا برای اجرای تله‌پاتی ما باید حداکثر ممکن آرامش را حفظ کرد و در غیر این صورت باید بدانیم که اقدام برای بدست آوردن قدرت تله‌پاتی جز اتلاف وقت نخواهد بود، زیرا افکار دیگران را دریافت نخواهیم نمود و حداقل برای بار اول نتیجه‌ای از تله‌پاتی نخواهیم گرفت. بنابراین - بیائید و حواس خود را برای بدست آوردن آرامش کامل متمرکز کنید.

هر گاه ما فکر می‌کنیم، الکتریسته تولید می‌نمائیم. اگر ما با آرامش فکر کرده و احساسات و عواطف ما به غلیان در نیاید آنگاه الکتریسته تولید شده توسط مغز ما خطی صاف و کم تناوب را دنبال خواهد کرد بدون اینکه منحنی‌هایی با شیب‌های تند تولید کند. هر گاه خط نوار مغزی ما دارای شیب‌های تند و شیب و فرازهای زیادی باشد بدان معنی است که موضوعی خاص روند یکنواخت تفکر ما را اشغال نموده. لذا ما باید اطمینان یابیم که ولتاژ اضافی تولید نگردیده، و چیزی که باعث "هشدار و نومیدی" است در روند فکری ما رخ ندهد.

ما باید همیشه آرامش درونی خود را حفظ کرده و روشی متعادل را دنبال کنیم. البته هنگامی که در حال پهن کردن لباس شسته هستیم و

دستهایمان پر از لباس خیس می باشد تلفن زنگ میزند و ما را ناراحت می کند، و یا خریدی را در حراج فراموش می کنیم و ناراحت می شویم. ولی همه اینها بدون اهمیت و پیش پا افتاده است زیرا هنگامی که از این دنیا می رویم چنین موضوعاتی به کمک ما نمی آیند. هنگامی که وقت رفتن فرا میرسد چنین موضوعاتی اصلاً مهم نیستند. هیچ مهم نیست که از مغازه کوچک نبش خیابان خرید کرده ایم و یا از یک سوپر مارکت بزرگ. اجازه دهید دوباره گوشزد کنیم (فقط بخاطر اینکه ممکن است توجه نکرده باشید) شما قادر نیستید حتی یک پول سیاه را با خود بدنیای بعدی ببرید. شما فقط می توانید علمی را که کسب کرده اید به همراه ببرید زیرا مشروح دانشی را که در این دنیا کسب کرده ایم در زندگی بعدی ما مهم خواهد بود. پس چه بهتر که کوشش خود را برای کسب دانش، یعنی آنچه که می توانیم از این دنیا ببریم متمرکز نمائیم. در حال حاضر دنیا دیوانه پول و داشتن شده است، کشورهای مانند کانادا و ایالات متحده امریکا تحت استانداردهای غلط رفاه مادی زندگی مینمایند زیرا به نظر می رسد که همه قرض دادند و همه از شرکتهای سرمایه گذاری قرض می گیرند (یعنی از همان نزول خورهای سابق که اکنون تابلوئی ورشوئی بر سر در موسسات خود نصب کرده اند) مردم طالب اتومبیل های نو و زرق و برق دارتر از مدل سال قبل بوده، و دائم به این طرف و آن طرف می دوند و برای امور جدی و باارزش زندگی وقت ندارند، آنها بدنبال چیزهائی هستند که مهم نیست، زیرا تنها چیزهائی مهم است که ما در آن آموزش می بینیم: ما تمام دانش کسب شده بر روی زمین را به همراه می بریم، و آنچه که بجا میگذاریم اگر چیزی داشته باشیم - پول و اموال است که بدست دیگران می دهیم تا برباد دهند. بنابراین تنها کاری را که باید بکنیم این است که بر آنچه که می توانیم با خود ببریم و آنچه را که حقیقتاً مال ماست سعی و کوشش و حواس خود را تمرکز دهیم - یعنی دانش.

یکی از آسانترین طریقه‌هایی که می‌توان توسط آن آرامش به دست آورد تنفس با طرحی یکنواخت است. متأسفانه بیشتر مردم به طرزی تنفس می‌نمایند که می‌توان آنرا به عبارتی مک زدن و بیرون دادن خواند، مک زدن و بیرون دادن، آنها با هین و هین تنفس کرده و در حقیقت مغز را از نعمت اکسیژن محروم می‌دارند. به طوری که به نظر می‌رسد مردم فکر می‌کنند هوا را جیره‌بندی کرده‌اند و آنها باید آنرا فوراً قورت داده و سپس بیرون بریزند، همچنین به نظر می‌رسد هوایی که استنشاق می‌نمایند داغ است زیرا هر گاه آن را فرو می‌برند فوراً آنرا بیرون می‌دهند تا نفس دیگری بکشند.

ما باید بیاموزیم چگونه عمیق و آهسته تنفس کنیم. باید بیاموزیم چگونه تمام هوای پس مانده را از ریتین خود بیرون نمائیم اگر ما فقط با قسمت بالای ریه خود تنفس کنیم هوایی که در قسمت پائین ریه ما بجا مانده اصطلاحاً ~~میهنات~~ میات شده و عاری از خواص هوای تازه است و با ادامه تنفس این هوا فرسوده‌تر خواهد گردید، و هر چه هوایی را که تنفس مینمائیم تازه‌تر و تمیزتر باشد مغز ما با استفاده از آن دارای قدرت بیشتری خواهد گردید. زیرا ما نمیتوانیم بدون اکسیژن زنده بمائیم و مغز اولین عضوی است که کمبود اکسیژن بر آن اثر می‌گذارد. اگر حداقل اکسیژنی که برای مغز ما لازم است به آن نرسد احساس خستگی و خواب‌آلودگی خواهیم نمود و در حرکات ما سستی به چشم خواهد خورد، و در چنین وضعیتی تفکر بسیار سخت خواهد بود. بعضی اوقات سردرد می‌گیریم ولی هنگامی که به درون هوای آزاد پا می‌گذاریم سردرد ما معالجه می‌شود، و این امر ثابت می‌کند که ما به اکسیژن زیادی احتیاج داریم.

یک روش تنفس منظم و یکنواخت می‌تواند عواطف و احساسات پریشان شده ما را تسکین دهد. اگر واقعاً آنقدر بدخلق شده که مایلید

بلائی سر کسی بیاورید، دست نگهدارید، سعی کنید بجای آن نفس‌های عمیق بکشید، عمیق‌ترین نفس‌هایی که میتوانید بکشید و آنرا چند ثانیه در سینه حبس کرده و سپس در بازدم آنرا آهسته و طی چند ثانیه از ریه‌ها بیرون دهید. اینکار را چند بار انجام دهید و در خواهید یافت بسیار زودتر از آن چه که فکر می‌کردید امکان خواهد داشت آرام شده‌اید. در تنفس کردن هوا را سریع بدرون ریه‌ها نکشیده و سریع بیرون ندهید. نفس را باید آهسته و با سرعتی یکنواخت بدرون ریه‌ها کشیده و هنگام بازدم فکر کنید که قدرت و توان حیاتی خود را بیرون می‌دهید. در صورتی که مایل باشید آنقدر به ریه‌های خود فشار وارد آورید تا زباتان از کمبود هوا از دهانتان بیرون بیاید. و بعد طی ده ثانیه ریه‌هایتان را از هوا پُر کنید بطوریکه سینه پر از هوایتان به جلو بیاید، ریه‌ها باید آنقدر پُر شوند که نتوانید هوای بیشتری را در آن جای دهید. هنگامی که توانستید تا آنجا که ظرفیت دارید ریه‌هایتان را پُر کنید و نفس خود را بمدت پنج ثانیه حبس نمایید، و پس از گذشت پنج ثانیه هوا را آهسته از ریه‌هایتان بیرون دهید، آنقدر آهسته که هفت ثانیه طول بکشد بطوریکه ریه‌هایتان کاملاً از هوا خالی شود، و بعد دوباره به همین روال تنفس کنید. بهتر است این نوع تنفس تا شش بار تکرار شود و بعد در خواهید یافت که ناراحتی‌ها و بدخلق‌های شما تا اندازه زیادی ناپدید شده و احساس درونی بهتری خواهید داشت: و احساس خواهید نمود به آرامش درونی دست می‌یابید.

اگر به مصاحبه‌ای می‌روید که برای زندگی شما مهم است، قبل از رفتن به اتاق مصاحبه چند نفس واقعاً عمیق بکشید. شما در خواهید یافت که نبض شما دیگر تند نمی‌زند و آرام و یکنواخت شده. و تشویش و نگرانی از وجود شما رخت بر بسته و اعتماد بنفس بیشتری یافته‌اید. اگر آن طوری که توصیه می‌نمائیم رفتار کنید مصاحبه‌کننده با شما تحت تأثیر

ظاهر و اعتماد بنفس شما قرار خواهد گرفت. امتحان کنید!

در زندگی روزمره انسانها ناراحتی‌ها و برخوردهای ناخوشایند زیادی وجود دارد، این ناراحتی‌ها و برخوردها واقعاً مضر می‌باشند. "تمدن" درست در طرف مقابل چنین وضعیتی قرا گرفته. هر قدر انسانها کمتر با دردسرهای تمدن روبرو شده و سروکار داشته باشند آساتر به آرامش و آسایش روحی دست می‌یابند. مردان و زنانی که در قلب شهرهای بزرگی زندگی می‌نمایند تحریک‌پذیرتر و عصبی‌تر از مردان و زنانی هستند که در روستاها و یا حومه شهرها زندگی می‌کنند. بنابراین لازم است که اشخاص بر اعصاب و عواطف خود هر چه بیشتر چیره گشته و آنهایی که عصبی‌تر و ناراحت‌تر هستند درخواست دهند یافت که مایعات معدی آنها غلیظ‌تر می‌شود. مایعات معدی اسیدی هستند و بتدریج که غلیظ‌تر می‌شوند، و به اصطلاح بجوش می‌آیند و آنقدر غلیظ می‌گردند که لایه حافظ معده و دیگر اعضای مربوط قادر نیستند در برابر جمله این اسیدهای قوی شده مقاومت نمایند. احتمالاً یک محل لایه حافظ درون معده از سایر نقاط نازک‌تر است و کوچکترین خراشی بر روی آن قسمت و برخورد غذایی سفت با آن خراش احتمالاً خراش را وسعت داده و محل مناسبی را جهت اثر مخرب اسید غلیظ شده ایجاد خواهند نمود و اسید معده آنقدر لایه حافظ معده را خواهد خورد تا از آن بگذرد و شخص را مبتلا به زخم معده نماید، که نتیجه آن هم درد و ناراحتی است. و همان طوری که شنیده‌اید زخم معده گاستریک از امراض افراد زود رنج و عصبی و تحریک‌پذیر است! حال ببینیم که این تحریکات از کجا سرچشمه می‌گیرند: شاید در فکر پول گاز مصرفی منزل باشید و پولی در بساط نیست، و یا چرا شخصی که مصرف برق خانه شما را یاد داشت می‌کند در کنار در ورودی معطل شده در حالی که شما باید بکارهای دیگری برسید، و یا آن همه آدم‌های لوس و بی‌معنی که آنهمه نامه‌های بی‌سروته

برایتان می فرستند؟ چرا باید شما همه آنها را دور بریزید؟ چرا فرستنده نامه ها آنها را دور نمی ریزد و مزاحم شما می شود؟ خوب - آرام باشید - کمی به خود پیائید و از خودتان پرسید که آیا همه این موضوعات در پنجاه سال آینده و یا صد سال آینده مهم خواهند بود؟ هر گاه ناراحت شده، هر گاه فشار زندگی روزانه را شدیداً احساس نمودید، هر گاه فکر می کنید که در حال غرق شدن در دریای مسائل و گرفتاریهای خود هستید، دوباره به همه چیز فکر کنید که - آیا این موضوعات بی اهمیت و این تشویش ها و نگرانی ها در پنجاه الی صد سال آینده نیز مهم خواهند بود؟

این عصر تمدنی که ما در آن زندگی می کنیم توام با سختی های فراوانی است. زیرا همه جریانات زندگی دست به دست هم داده اند. تا مغز ما را وادار به تولید امواج غیر طبیعی نمایند، و توطئه چینی می نمایند تا در سلول های مغزی ما ولتاژهای نامأنوس تولید شود. در مواقع عادی هنگام فکر کردن امواج مغز افراد طرح تقریباً یکنواختی را رسم می نماید. طرحی که دکترها با کمک ابزار بخصوصی قادر به نشان دادن و ثبت آن بر روی نوار می باشند. در صورتی که امواج مغز شخص طرحی یکنواخت را دنبال نکند دکترها خواهند گفت که شخص احتمالاً به نوعی بیماری روانی دچار شده و به همین علت نیز او را به بیمارستان روانی می برند و اولین کاری که می نمایند این است که از او یک نوار مغزی برداشته و آن را با نوار مغزی شخصی عادی و سالم مقایسه می نمایند. این حقیقت را شرقیان شرق دور می دانستند که اگر شخصی بتواند بر امواج غیر عادی مغز خود غلبه نماید می تواند سالم شده و به حالت عادی برگردد. در شرق دور راهبان پزشک روش های مختلفی را بکار می گیرند تا به اشخاص عاصی و آنانکه ناراحتی های فکری دارند کمک کرده تا بتوانند امواج مغزی خود را بصورت عادی برگردانند.

خانم‌ها بخصوص هنگامی که وضعیت جنسی آنان تغییر یافته و یائس می‌شوند دچار تولید امواج نامناسب در مغز خود می‌گردند، البته این امر بخاطر آن است که ترشحات مختلفی در بدن آنان قطع شده و یا تغییر مسیر می‌دهند، متأسفانه بسیاری از این زنان آنقدر به خرافات گوش کرده‌اند که فکر می‌کنند روزگار بسیار بدی انتظار آنان را می‌کشد، و نظر به این که دائم بخود تلقین کرده‌اند که روزگار بدی را خواهند گذرانید، واقعاً روزگار تلخی را می‌گذرانند. در سنین یائسگی اگر خانمی آمادگی کامل برای یائسگی را داشته باشد هیچگونه ناراحتی را احساس نخواهد نمود. البته مواد تأسف‌آوری وجود دارد و بیشتر در خانم‌هایی که به عللی زهدان آنها را با عمل جراحی بیرون آورده‌اند و بدین ترتیب یائسگی بر آنها تحمیل گشته. هر چند علت تحمیل یائسگی نیست و امراض مختلف باعث لزوم چنین عملی می‌شوند ولی نتیجه آن، یائسگی ناخواسته‌ئی است که از نظر پزشکی لازم می‌باشد: خانمی که زهدان او را بیرون آورده‌اند وضعیت بدن او تغییری ناگهانی یافته و هورمون‌های ضروری بدن وی تغییر مسیر داده‌اند، و این فعل و انفعالات باعث طوفانی الکتریکی در مغز وی می‌شود و او را تا مدتی از نظر روحی بی‌ثبات و متزلزل می‌نماید. معالجات مناسب، همدردی و فهم وضعیت مریض می‌تواند چنین زنی را از بدبختی نجات دهد. ما چنین وضعی را صرفاً بخاطر این تعریف کرده‌ایم که بگوئیم بدن یک تولیدکننده الکتریسته است و بسیار لازم است که چنین مولدی را در حال بازدهی دائم و منظم نگهداری کنیم، زیرا اگر دارای بازدهی دائم باشیم می‌توانیم به آرامش دست یابیم ولی اگر در بازدهی ما بخاطر تشویش و نگرانی و یا علل دیگر اختلالی رخ داد، آنگاه آرامش ما بطور موقت از بین می‌رود. هر چند که می‌توان آن را دوباره بدست آورد.

مثل اینکه بهتر است به پنجاه الی یکصد سال آینده خودمان برگردیم.

اگر شما به کسی نیکی کنید در پنجاه الی صد سال آینده ارزش خواهد داشت، زیرا هر گاه به کسی نیکی کنید او را بزندگی امیدوار کرده و با حسن نظر و نیت پاک به محیط زندگی خود می نگرید. و همان طور اگر به کسی بدی کرده و صدمه رساندید روحیه او را خراب کرده و او را به زندگی بدبین می نمائید. هر قدر به دیگران نیکی کنید اجر آنها خواهید برد و این امر یکی از قوانین علوم ناشناخته می باشد، زیرا به دست نمی آوری مگر اول با طیب خاطر بدهی: و اگر با طیب خاطر خدمت، پول، و محبت ارزانی داری، خدمت، پول، و محبت دریافت خواهی داشت و فرق نمی کند چه داده و چه دریافت می داری، در زمان لازم برای همه چیز پرداخت خواهد گردید. اگر محبت بتو ارزانی گردید باید با مهر و محبت جبران کنی، ولی خوب در این درس نباید راجع به آن بحث کنیم زیرا در قسمت کار ما راجع بآن باندازه کافی بحث خواهد گردید.

حتماً سعی کنید خود را خونسرد و آرام بدارید. سعی کنید درک نمائید که این محدودیت های کوچک و دخالت های ابلهانه در زندگی روزمره تان هنگامی که سعی دارید فکر کنید و یا قصد انجام کاری را دارید در چند سال آینده اصلاً مهم نخواهند بود، اینها فقط ناراحتی های مختصری خواهند بود که باید به موقع مناسب و با ارزش خود با آنها روبرو گردید. در عوض اگر بتوانید ناراحتی های کوچک را بآنچه که هستند قبول کنید به آرامش درونی، آسایش خاطر و صلح دست خواهید یافت. فقط باید درست تنفس کنید تا مغز شما به حداکثر اکسیژنی که احتیاج دارد دست یابد و راجع به این ناراحتی های کوچک و بدون اهمیت فکر کنید و بدانید که در پنجاه سال آینده هیچ مهم نبوده و اثری از خود بجای نخواهند گذارد، و آنگاه در خواهید یافت که چقدر بدون اهمیت هستند.

آیا منظور ما را درک می نمائید؟ ما سعی داریم به شما بگوئیم که اغلب تشویش ها و نگرانی ها بی موردند. چیزی ما را تهدید می کند، ما

می ترسیم که واقعه ناخوشایندی رخ دهد، و خودمان را دیوانه وار می ترسانیم به حدی که سر از پا نمی شناسیم. ولی به زودی درمی یابیم که علتی برای ترس وجود نداشته و چیزی رُخ نداده، و تمام وحشت ما بدون علت بود. ادرنالین - فقط ادرنالین ما بجوش آمده و ما را برای دفاع آماده نموده بود، و بعد هنگامی که ترس از بین رفت ادرنالین از بین رفته و ما را ضعیف تر باقی می گذارد. به طوری که ممکن است با یک واکنش به لرزه درآئیم. بسیاری از مردم بزرگ دنیا گفته اند "تشویش های بزرگ ما هرگز بوقوع نپیوسته". ولی همیشه تشویش ها آنها را مشغول نگهداشت و بعد دریافتند که وقت خود را تلف کرده اند.

اگر شما ناراحت باشید آسایش خاطر ندارید و در صورتی که دارای اضطراب باشید آرامش درون نخواهید داشت و بجای این که بتوانید یک پیام تله پاتیک را دریافت کنید از خود پیامی شوم و در هم و برهم و بیهوده انتشار خواهید داد. که نه فقط قدرت جذب پیام تله پاتیک خود را بلکه قدرت جذب پیام های تله پاتیک افرادی را که در پیرامون شما هستند کور خواهد کرد. بنابراین بخاطر خود و دیگران متانت و بردباری را پیشه ساخته و تمرین نمائید. آرامش خود را حفظ کنید. و باز هم بیاد داشته باشید که این عصبانیت ها از این ناراحتی های مختصر برای آزمایش به شما تحمیل گشته، و واقعاً هم شما را آزمایش می نمایند.

آرام بودن و خونسرد بودن را تمرین نمائید و سعی کنید مسائل و مشکلات خود را با دیدی روشن تر بررسی نمائید. شاید شما از اینکه نمی توانید امشب به سینما بروید ناراحت شوید، بخصوص اگر شب آخر نمایش فیلم مورد علاقه شما باشد. ولی آنقدر مهم نیست که زلزله ای بخاطر آن بپا نمائید. اما این مهم است که درک کنید چگونه می توانید پیشرفت کنید زیرا هر قدر بیشتر در این زندگی بیاموزید توشه بیشتری از دانش را به زندگی پس از این زندگی خواهید بُرد و نتیجه این خواهد بود

که دفعات کمتری را به این دنیای حزن‌انگیز ما بازخواهید گشت. برای آرامش یافتن و آرام شدن پیشنهاد می‌نمائیم که اجازه دهید بدنتان شل شود. دراز بکشید به نحوی که هیچ کدام از عضلات شما کوچکترین فشاری را تحمل نکند. دو دست را بهم گرفته و پنجه‌ها را درهم افکنید و بطور یکنواخت نفس‌های عمیق بکشید، و با آهنگ تنفس خود تکرار کنید. آرامش، آرامش، آرامش. و اگر آنچه را که ذکر می‌کنید تمرین کنید در خواهید یافت که احساس مقدس آرامش و آسایش خاطر بر شما چیره می‌شود. باز هم سعی کنید افکار مداخله‌گر و ناجور را از خود دور کرده و افکار خود را بر صلح و آرامش و سکوت و آسایش متمرکز نمائید. اگر به آرامش و سکون فکر کنید دارای آرامش و سکون خواهید گشت و اگر به آسایش خاطر فکر کنید به آسایش خاطر دست می‌یابید.

برای اتمام این درس به شما می‌گوئیم که اگر مردم فقط ده دقیقه از بیست و چهار ساعت وقت روزانه خود را به آنچه که ما پیشنهاد می‌کنیم اختصاص بدهند بسیاری از پزشکان در شگفت خواهند شد، زیرا به اندازه کافی مریض نخواهند داشت.

درس بیست و یکم

در این درس به موضوعاتی میپردازیم که برای همه جالب توجه خواهد بود: تله پاتی - شاید در این فکر بوده اید که چرا آنقدر بر روی شباهت بین امواج مغز انسانی و امواج رادیوئی تکیه کرده ایم. در این درس ما شما را با این موضوع بیشتر آشنا می نمائیم! ما نام آنرا "سر آرام" نام نهاده ایم زیرا ما باید قبل از اینکه عملی در تله پاتی، روشن بینی، و یا روشن ضمیری انجام دهیم باید در آن حالت باشیم. و این تنها علتی است که در آخرین درس راجع باین موضوع بحث کرده ایم. ما باید برای پیشرفت در درون آرام، و با خود در صلح و صفا باشیم.

می توان به طریقه یی که ذکر می کنیم باین موضوع بنگریم: آیا می توانید انتظار داشته باشید که یک سمفونی دلنشین را در کنار کارخانه سازنده دیگ بخار بشنوید؟ آیا می توانید در حالیکه عده ای دور و برتان را گرفته و به بالا و پائین می پرند و با صدای بلند حرف میزنند و شلوغ می کنند یک موسیقی سمفونی و یا هر موسیقی دیگر مورد علاقه تان را شنیده و از آن لذت ببرید؟ نه، شما یا رادیو و دستگاه پخش موسیقی را خاموش کرده و به جمع شلوغ کنندگان می پیوندید و یا اینکه بهمه می گوئید ساکت شوند!

در سر آرام شما محل های مختلف جذب را بر مغز مشاهده می نمائید. قسمتی که در ناحیه محل هاله قرار دارد امواج تله پاتیک را جذب می نماید. ما راجع به محل جذب امواج دیگر بعداً بحث خواهیم کرد، ولی اول به تله پاتی می پردازیم. هر گاه ما آرام و آسوده خاطر و در حالت آرامش باشیم می توانیم انواع اثرها را جذب کنیم. این اثرها فقط امواجی رادیوئی هستند که از طرف دیگران بطرف ما آمده و توسط مغز ما جذب می شوند. شما باین امر واقف بوده و می دانید که بسیاری از مردم احساس وقوع حادثه یی را در آینده می نمایند. بیشتر مردم در زمانی از زندگی خود اثر بسیار ناشناخته یی را احساس نموده اند احساس اینکه واقعه ای رخ خواهد داد، و یا اینکه می بایستی کار بخصوصی را انجام می دادند. آنان که نمی توانند درک کنند می گویند احساس وقوع امری را در آینده کرده اند ولی در حقیقت این هم یک نوع تله پاتی ناخواسته و یا تله پاتی از طریق ضمیر باطن است، در حقیقت شخص پیامی تله پاتیک را از طریق ضمیر ناخود آگاه خود دریافت نموده که از طریق شخصی و یا اشخاصی آگاهانه و یا نا آگاهانه فرستاده شده.

درک مستقیم و یا الهام نیز از همین نوع است: گفته شده و درست هم گفته شده که زنها دارای قدرت درک مستقیم و یا الهام بیشتری می باشند تا متوسط مردان، البته بشرط اینکه زیاد حرف نزنند! همچنین گفته می شود که مغز خانم ها کوچکتر از مغز آقایانست که البته این موضوع نیز زیاد مهم نیست. درباره حجم مغز و رابطه آن با کیفیت هوشی اشخاص هجویات زیادی نوشته شده. بنابراین بنا در نظر گرفتن استانداردهای چنین نویسندگانی ما باید فیل را بخاطر حجم بزرگتر مغز او در مقایسه با یک انسان نایغه بدانیم. مغز یک انسان ماده می تواند با پیام هائی که دریافت مینماید ارتعاشات خود را با آن پیام ها همساز و همگام نماید، و اگر راجع به آن اصطلاحات رادیوئی را بکار ببریم باید بگوئیم که مغز انسان ماده

مانند دستگاه رادیوئی است که با آن می توان ایستگاهی را آسانتر گرفت تا مغز انسان نر - و اگر ترجیح می دهید توضیح دیگری بدهیم می گوئیم بخاطر ساده تر بودن آن است.

رادیو کهنه یی را که پدر و یا پدر بزرگ شما داشتند بیاد دارید؟ آن دستگاه دارای دکمه ها و عقربه های مختلف و زیادی بود و برای اینکه بتوان یک ایستگاه محلی را با آن گرفت می بایستی شاهکاری از مهندسی را بکار بُرد. صاحب چنین دستگاهی می بایستی اول ولتاژ تیوپ ها را با دکمه ها میزان می نمود، و بعد دو دکمه دیگر را نیز که آهسته می چرخیدند، می چرخانید، و گاهی نیز سیم پیچی را می چرخانید و بعد از همه اینها صدای آنرا بلند مینمود. پدر بزرگمان می تواند راجع به رادیوهای اولیه توصیحات کافی بدهند. حالا - البته اشخاصی می توانند رادیوی جیبی خود را با یک دکمه روشن کنند و برنامه یی را که در نیمکره دیگر زمین پخش می شود بشنوند. مغز انسان ماده یی مانند رادیوهای امروزی است، با آن آسانتر می توان ایستگاهی را گرفت تا با مغز یک مرد.

ما همچنین دو قلوهای یکسان را به شما یادآور می شویم. حقیقتی تأیید شده است که دو قلوهای یکسان تقریباً همیشه با همدیگر در تماس میباشند. هر چند که از نظر فیزیکی ممکن است از هم دور باشند. ممکن است یکی از دو قلوها در امریکای شمالی و دیگری در امریکای جنوبی باشد ولی گزارش هایی دریافت خواهد شد که آنچه برای هر دو آنان پشت سر هم رخ می دهد آن است که آنها هر دو از یک سلول و یک تخمک بدنیا آمده اند، و مغز آنان مانند یک جفت گیرنده و فرستنده شبیه هم می باشد و آنها دائماً و بدون اینکه صاحبانشان هیچگونه کوششی نمایند بر روی هم میزان می باشند.

حال شما می خواهید به تله پاتی پردازید. این کار انجام شدنی است ولی با ایمان بآنچه که انجام می دهید و تمرین زیاد، و مطرح نیست تا چه

حدی تمرین کرده و ایمان دارید این کار شدنی نیست مگر این که شما آرام بوده و دارای آرامش درونی باشید. بهترین طریقه برای تمرین این است که : به خود تلقین نمائید و دائم بخود بگوئید که در فلان روز و فلان ساعت همان روز مغز شما قدرت جذب امواج تله پاتیک را خواهد داشت تا بتوانید اولین اثرات پیام عمومی را دریافت داشته و جذب نمائید، و بعد نیز اولین پیام های قطعی تله پاتیک را دریافت دارید. دائماً بخود تلقین کنید که در این مورد موفق خواهید گشت.

در روزی که از قبل تعیین کرده اید، ترجیحاً غروب آن روز. به اتاق خصوصی خود بروید و نور چراغها را کم کنید، حرارت اتاق باید مناسب برای راحتی شما باشد. سپس به طوری که مایلید و در وضعیتی که می دانید در آن راحت خواهید بود قرار گیرید. عکس کسی را که بیش از همه به او علاقمند هستید در دست بگیرید. منبع روشنائی اتاق باید در پشت سر شما به نحوی قرار گرفته باشد که نور آن فقط به عکس بتابد. چند دقیقه ای تنفس عمیق نموده و ذهن خود را از افکار بیهوده بزدائید. شخص درون عکس را به نظر آورید که در مقابل شما ایستاده؛ و به او فکر کنید و به آنچه که او به شما خواهد گفت و جوابی که شما به او خواهید داد نیز فکر کنید، و سعی کنید در چهارچوب فکری خود خود باقی بمانید. در صورتی که مایل باشید می توانید تکرار کنید. "با من صحبت کن، با من صحبت کن". و بعد کمی صبر کنید تا جوابی برسد. در صورتی که ایمان و آرامش داشته باشید، احساس خواهید نمود چیزی در مغز شما عکس العمل نشان می دهد. شاید در ابتدای کار احساس کنید فقط تصور شماست، ولی خیال نیست و حقیقت است. اگر شما احساسی را که در مغز خود دارید بعنوان تصویری نادیده بگیرید، تله پاتی را نادیده گرفته اید. آسانترین طریقه به دست آوردن توان تله پاتی این است که با دوستی

صمیمی که او را خوب می شناسید کار کنید. هر دو باید درباره آنچه که می خواهید انجام دهید بحث کرده و توافق کنید، که در فلان تاریخ و فلان ساعت با هم تماس تله پاتیکی بگیرید. در تاریخ تعیین شده هر دو باید به اتاق خصوصی خود رفته و فاصله شما از هم اصلاً مطرح نیست، زیرا شما می توانید حتی باندازه یک قاره از هم فاصله داشته باشید چون فاصله مانعی بحساب نمی آید، ولی باید اطمینان یابید که اگر فاصله بسیار زیاد است ساعت تماس خود را تطبیق دهید، مثلاً بوئنوس ایرس ممکن است دو ساعت جلوتر از نیویورک باشد و شما باید این امر را در نظر داشته باشید زیرا در غیر این صورت آزمایش شما قرین موفقیت نخواهد بود.

دیگر اینکه باید با دوست خود توافق کنید کدامی ک فرستنده و کدامیک دریافت کننده خواهید شد. شما می توانید با میزان کردن ساعت خود با وقت گرینویچ که تقریباً بین المللی است قرار تماس بگذارید. اشخاص اغلب می توانند هر کجا از دنیا که هستند وقت گرینویچ را بدست آورند. در صورتی که قرار بر این شد شما فرستنده شوید فقط به مدت ده دقیقه نه کمتر و نه بیشتر این کار را بکنید. پس از مدت کوتاهی دوستان می تواند آنچه را که دریافت کرده پس فرستاده و یا جواب پیام شما را بدهد. این را نیز بدانید که برای دو سه بار اول موفق نخواهید گشت، ولی بیاد داشته باشید که تجربه با تمرین کامل خواهد گردید. کودکی که سعی میکند برای بار اول راه برود نمی تواند. زیرا خواهد افتاد و مجبور است تمرین کند. به همین علت نیز شما نمی توانید در اولین کوشش خود، برای انجام تله پاتی موفق شوید، بلکه این تمرین است که کامل می نماید و باید تمرین کنید.

هنگامی که بتوانید پیامی تله پاتیک به درستی فرستاده و پیام او را دریافت کنید، می توانید فکر دیگران را بخوانید بشرط این که هیچگونه

قصد ناروایی در خواندن فکر آنها نداشته باشید. ما در اینجا قصد داریم گریزی دیگر بزنیم.

شما هرگز بهیچوجه قادر نخواهید بود تله پاتی، روشن بینی، و روشن ضمیری را برای صدمه زدن به دیگران بکار گیرید، و کسی نیز نمی تواند با بکارگیری توان های ذکر شده به شما صدمه ای وارد کند. اغلب گفته شده که اگر شخص خبیثی دارای استعداد های تله پاتیک، روشن بینی و روشن ضمیری باشد می تواند با تهدید به بروز اشتباهات دیگران از آنها اخاذی نماید. ولی چنین چیزی ممکن نیست. زیرا شما قادر بداشتن روشنائی و تاریکی در یک زمان و در یک محل در آن واحد نیستید و نمی توانید تله پاتی را برای اجرای مقاصد ناصواب بکار ببرید، و این امر یکی از قوانین تغییرناپذیر متافیزیک می باشد. بنابراین نترسید؛ زیرا کسی نمی تواند فکر شما را بقصد وارد آوردن صدمه ای به شما بخواند، هرچند شکی نداریم که بسیاری مایلند بتوانند چنین کاری را بکنند ولی هرگز نخواهند توانست. ما این موضوع را توصیح داده ایم زیرا مردم می دانند که یک نفر تله پات می تواند بر ترس ها و وحشت های آنان واقف شود. در حقیقت فقط پاک نهادترین افراد قادرند افکار شما را بخوانند و می توانند از رنگ های هاله ای شما بفهمند نقاط ضعف شما کدام است، ولی یک شخص پاک نهاد نمی تواند حتی برای یک لحظه فکر کند که از نقاط ضعف شما سوء استفاده کند، و یک شخص بد طینت نیز هرگز توان دانستن و پی بردن به نقاط ضعف شما را از طریق تله پاتی نخواهد داشت. ما پیشنهاد می کنیم که شما تله پاتی را با دوستی تمرین نمائید، و یا اگر نتوانستید دوستی قابل اطمینان را به همکاری وادار نمائید خونسرد و راحت همانطوری که قبلاً اشاره گردید نشسته و یا دراز کشیده و اجازه دهید افکار دیگران به شما هجوم بیاورند. در اوائل کار وز وزی از افکار مختلف به درون سر شما هجوم خواهند آورد، درست مانند کسی که در

میان جمعیتی قرار گرفته و همه باهم یکجا صحبت می‌کنند، در این مرحله فقط سر و صدائی ناراحت‌کننده را خواهید شنید زیرا همه با هم و با صدای بلند صحبت می‌کنند. اما در صورتی که سعی کنید، خواهید توانست صدائی را از صداهای دیگر بهتر تشخیص دهید. چنین کاری را در تله‌پاتی نیز میتوان انجام داد. تمرین کنید و تمرین کنید و بخود ایمان داشته باشید، و بعد به شرط این که خونسرد و آرام باشید و قصد صدمه رسانیدن و سوء استفاده از کسی را نداشته باشید می‌توانید به انجام تله‌پاتی بپردازید.

در دروس قبل مشاهده نمودید که پرتو دید روشن بینان از محل چشم سوم خارج می‌گردد و همان طوری که می‌توانید رؤیت نمائید. فرکانس آن با فرکانس تله‌پاتی دارای تناوبی مختلف است. این پرتو در مواقعی شبیه پرتو تله‌پاتی می‌باشد، ولی نتیجه‌ای دیگر به دست می‌دهد. به عبارتی اگر شخصی پیام‌های تله‌پاتیک را دریافت میدارد مانند شنیدن رادیو است، ولی هنگامی که پیام‌های روشن‌بینی را دریافت کند مانند تماشا کردن تله‌ویزیون است، و اغلب با "رنگهای باشکوه!"

اگر مایلید روشن‌بینی نمائید بیک کریستال و یا چیز دیگری که بدرخشد احتیاج خواهید داشت. اگر انگشتر الماس و یا برلیان تک نگینی داشته باشید می‌توانید از آن بخوبی یک کریستال استفاده نمائید. و البته حمل و نقل و نگه داشتن آن بر روی دست نیز آسانتر می‌باشد! در اینجا نیز باید براحتی نشسته و یا لمیده و اطمینان یابید که محیط اتاق شما نسبتاً تاریک می‌باشد. پس فرض کنیم که بر روی یک گوی کریستال سرمایه‌گذاری کرده‌اید -

به هنگام غروب آفتاب در اتاق خصوصی خود کاملاً راحت نشسته‌اید. پرده کرکره‌ای و یا پارچه‌ای اتاق را به نحوی کشیده‌اید که حتی کوچکترین پرتو نور مستقیمی وارد اتاق نمی‌گردد. اتاق باید آنقدر تاریک باشد که شما به

زحمت بتوانید حتی سر سوزنی از نور را در کریستال خود مشاهده کنید بلکه حتی حاشیه کریستال خود را به زحمت تشخیص دهید، و کریستال تقریباً "آنجا نیست". البته شما بر این امر که آنرا در دست دارید واقف هستید، و فقط چیزی را می بینید. به کریستال خود خیره شوید بدون این که سعی کنید چیزی را در آن ببینید، به نحوی به کریستال خود نگاه کنید که انگار مایلید به فاصله‌ای دور در درون آن نگاه کنید. هر چند فاصله کریستال با شما زیاد نیست و فقط چند اینچ فاصله دارد ولی طوری بآن بنگرید که در حال تماشای چیزی با فاصله یک مایل در درون آن می باشید. آنگاه بتدریج خواهید دید که کریستال از ابری سفید پوشیده می شود و بعوض این که مانند گوئی شیشه‌ای شفاف باشد به نظر می رسد پُر از شیر گردیده. و لحظه‌ای بحرانی فرا می رسد. یکه نخورید و مانند بسیاری از مردم ترس را بخود راه ندهید زیرا در مرحله بعد -

سفیدی شیری رنگ چون پرده‌ای بکنار رفته و صحنه پدیدار میگردد. کریستال دیده نمی شود - و محو شده - ولی از فاصله‌ای کره زمین را خواهید دید. شما به پائین نگاه می کنید و کره زمین را آن طوری که خدایان کوه آلپ^۱ از محل سکونت خود می دیدند خواهید دید. احتمالاً ابرهائی را خواهید دید که قاره‌ها در زیر آن پنهان شده‌اند، و احساس خواهید نمود که در حال سقوط هستید، و حتی شاید بطرف جلو متمایل شوید. سعی کنید چنین حالتی را کنترل نمایید زیرا اگر یکه خورده و تکانی ناگهانی بخورید "عکس را" از دست خواهید داد و باید دوباره و در شبی دیگر سعی کنید چنین کاری را انجام دهید. ولی فرض می کنیم شما هیچگونه تکانی ناگهانی نخورید، آنگاه احساس خواهید نمود سرعت بسوی زمین پائین آمده و زمین بزرگتر و بزرگتر می شود و قاره‌های

۱- در اساطیر قدیم یونان - یونانیان قله کوه آلپ را بلندترین نقطه روی زمین و جایگاه و محل سکونت خدایان خود میدانستند.

زیرپایتان شکل دیگری بخود می گیرند و بالاخره در نقطه بخصوصی توقف خواهید نمود. شما ممکن است صحنه‌ای از تاریخ را رؤیت نمائید و حتی در میان جنگی که در جریان است فرود بیائید و مشاهده نمائید که تانکی بسوی شما هجوم آورده. هیچ موردی برای ترس وجود ندارد، ترسید زیرا این تانک قادر نیست کوچکترین صدمه‌ای به شما بزند، او فقط از شما خواهد گذشت و شما چیزی را احساس نخواهید نمود. اصولاً در خواهید یافت که این صحنه را از چشم دیگری می بینید ولی شما شخص بیننده را نمی بینید، بلکه فقط آنچه را که او می بیند می بینید. باز هم گوشزد می کنیم، نترسید و بخود اجازه ندهید تکان ناگهانی بخورید. شما بطور ساده و واضح همه چیز را خواهید دید و هر چند که صدائی را نمی شنوید اما آنچه را که گفته می شود خواهید فهمید. بنابراین، این چیز است که در تجربه روشن بینی خواهید دید. بسیار آسان است به شرط این که - باز هم تذکر می دهیم - ایمان داشته و تمرین کنید.

هستند کسانی که تصویرهای روشن بینان را ندیده و فقط آنرا حساس می نمایند. چنین اشخاصی معمولاً با تجارت سر و کار دارند و در این جماعت نیز امکان دارد شخص روشن بینی وجود داشته باشد، ولی این افراد تاجر و کاسب معمولاً رویه‌ای بدبینانه داشته و نمی توانند تصویری را آن طوری که باید، ببینند، چون چنین اشخاصی در ضمیر ناخودآگاه خود فکر می کنند چنین چیزی امکان ندارد، ولی از آنجائی که افراد مستعد کاملاً رد نمی شوند آنها تصویر را نخواهند دید ولی در درون سر خود احساس هائی را خواهند کرد که بهر حال تصویر حقایقی را باو می نمایانند.

شما با تمرین می توانید روشن بینانه نگریسته و به هر مرحله از تاریخ پانهد و بدانید وقایع تاریخ چگونه گذشته و اغلب به تعجب و شگفتی دچار خواهید گردید که خالی از تفریح نیست زیرا درخواهید یافت که

تاریخ آن طوری که در کتابهای تاریخ نوشته شده، نبوده، چون تاریخ‌نویسان تاریخ را با در نظر گرفتن مصالح سیاسی وقت نوشته‌اند. ما می‌توانیم نمونه‌ای از این نوع تاریخ را در آلمان هیتلری ببینیم. حال بهتر است به روشن ضمیری بپردازیم.

روشن ضمیری را می‌توان دیدن از طریق انگشتان نامید. معمولاً همه افراد نوعی از روشن ضمیری را تجربه کرده‌اند. مثلاً یک مشت سکه را روی میزی ریخته و از شخصی بخواهیم که فقط یکی از آنها را در دست بگیرد. بعد از چند دقیقه اگر آن سکه را در درون سکه‌های دیگر بگذارد می‌توانیم آنرا براحتی تشخیص دهیم زیرا حرارت آن کمی بیشتر است. البته این فقط یک مثل پیش پا افتاده و کوچک می‌باشد و در روشن ضمیری جایی ندارد.

روشن ضمیری از نظر ما یعنی: "توان به دست گرفتن شیئی و تعیین مبدأ آن و اینکه چه بسر آن شیئی آمده تا به شما رسیده، در دست چه کسانی بوده و آنها چگونه اشخاصی بودند، و همچنین ممکن است به نوعی روشن ضمیری دیگری دست یابید و تشخیص دهید که آیا آن شیئی در محیطی شاد و خوشایند و یا ناخوشایند بوده است.

"شما می‌توانید از دوستی که به شما و کارهای شما علاقمند و مایل به دیدن پیشرفت شماست کمک بگیرید. پیشنهاد می‌کنیم که دوست خود را وادار نمائید تا دستانش را شسته و سنگریزه‌ای را از روی زمین بردارد، او سپس باید سنگریزه را با آب و صابون شسته و سپس آنرا آب بکشد و بعد دست خود را همراه با سنگریزه کاملاً خشک کند. و بعد سنگریزه را در دست چپ خود گرفته و بمدت یکدقیقه قویاً راجع به فقط یک موضوع فکر کند، او می‌تواند راجع به سیاه و یا سفید، خوش خلقی و یا بد خلقی فکر کند، فرق نمی‌کند دوستان راجع به چه فکر می‌کند ولی باید فقط راجع به یک موضوع فکر کند. پس از آن دوست شما باید سنگریزه

را در یک دستمال و یا حتی دستمال کاغذی تمیز پیچیده و به شما دهد. شما باید دستمال را فوراً باز کنید، بلکه باید صبر کنید تا به اتاق خصوصی تفکر و اندیشه خود بروید. با اجازه ما، دوباره گریزی می‌زنیم.

ما گفتیم سنگریزه را باید در دست "چپ" خود گرفته - بگذارید علت آنرا روشن کنیم. در تعلیمات علوم باطنی دست راست را دست کارهای روزمره که به امور این دنیا اختصاص دارند می‌دانند و دست چپ را دست روحانی که به امور مربوط به روح و متافیزیک است متعلق می‌دانند، ولی این به شرطی است که شما راست دست باشید، و در این صورت با بکار بردن دست چپ در امور باطنی خود نتایج مطلوبتری به دست خواهید آورد. اگر شما یکی از اشخاص چپ دست باشید آنوقت می‌توانید دست راست خود را برای کارهای متافیزیک بکار ببرید. البته ناگفته نماند که دیده شده اشخاصی که نمی‌توانند با دست راست به نتیجه برسند با بکار بردن دست چپ به نتیجه رسیده‌اند.

هنگامی که در اتاق خصوصی تفکر و اندیشه خود هستید باید اول دست خود را شسته و قبل از خشک کردن آنرا آب بکشید، زیرا در غیر این صورت اثراتی غیر از اثراتی را که باید احساس نمائید احساس خواهید نمود و شما برای درک آزمایش خود فقط به یک اثر احتیاج دارید. راحت دراز بکشید، و در این مورد اصلاً مهم نیست که محیط اتاق تا چه حد روشن باشد، و می‌توانید تمام چراغ‌های اتاق را روشن کرده و یا خاموش نمائید و در تاریکی محض فرو بروید، سپس سنگریزه و یا هر شیئی دیگر را که از دوستان دریافت کرده‌اید از لفاف خود خارج کرده و آنرا با دست چپ خود بردارید. اجازه دهید سنگریزه غلت خوران در کف دست چپ شما جای گیرد، راجع به سنگریزه فکر نکنید، در حقیقت به خود فشار وارد آورید و سعی کنید ذهن خود را از فکر تهی نمائید و راجع به چیزی فکر ننمائید، و بعد احساس خارش کوچکی را در کف دست

چپ خود خواهید نمود. سپس اثری از آنچه که دوستان می خواست به شما برساند احساس خواهید کرد، و حتی ممکن است اثری را دریافت کنید که او فکر می کند شما بکار احمقانه ای دست زده اید! اگر تمرینات شما دائم باشد به شرط این که خونسرد و آرام باشید می توانید اثرات بسیار جالب توجهی را دریافت نمایید. اگر دوستان از همکاری با شما خسته شده این آزمایش ها را خود به تنهایی انجام دهید، به جایی بروید و سنگریزه ای را که احتمال می دهید دست انسانی به آن نخورده بدست آورید. چنین یافته ای را در کنار دریا آسان می توان بدست آورد، و یا از درون چاله ای که بر روی زمینی کنده اید برداشت نمایید. و با تمرین به نتایج جالب توجهی دست خواهید یافت، بله شما می توانید، سنگریزه ای را بردارید و بدانید در چه روزگاری جزو کوهی بوده و چگونه در رودخانه ای غلتان به طرف دریا آمده است. اطلاعاتی را که اشخاص از طریق روشن ضمیری می توانند بدست آورند واقعاً شگفت انگیز است. ولی ما باز هم احتیاج به تمرین را گوشزد کرده و باید ذهن خود را آرام بدارید.

امکان دارد نامه ای را در پاکتی بدست گرفته و از کلیات محتویات آن باخبر گردید. همچنین امکان دارد نامه ای را که در پاکتی قرار دارد و به زبانی غیر از آنچه که می دانید نوشته شده بدست گرفت و با کشیدن سر انگشتان دست چپ به نحوی آهسته به روی آن معنی محتویات آنرا درک کنید، هر چند که معنی تک تک واژه های نوشته شده در آنرا نمی دانید. چنین کارهایی با تمرین آسانست و کاملاً امکان پذیر، ولی هرگز چنین کاری را برای ثابت کردن به مردم که "من چنین کاری را می توانم بکنم." انجام ندهید.

شاید باین امر که چرا تله پاتیک ها هرگز در پی ثبوت توان خود نیستند و یا چرا روشن بینان ادعائی نمی نمایند فکر کرده اید. این است که

هنگامی که شما توانستید تماس روحی گرفته و تله پاتیک شوید به شرایط مناسب احتیاج خواهید داشت. در حالی که اگر شخصی سعی دارد عکس آنرا ثابت کند و ثابت کند که شما تله پاتیک نیستید فقط بخاطر اینکه امواج پخش شده از دیگران را دریافت می دارید و او کنارتان ایستاده و هدف او ناباوری و عدم ثبوت ادعای شماست، و قصد دارد شما را دروغگو بداند و امواجی از عدم اطمینان، نفرت، و شک و تردید پخش می کند، و این امواج آنقدر قوی هستند که امواج ضعیف تر و دورتر را خنثی می نمایند. ما پیشنهاد می کنیم که اگر کسی ثبوت ادعایتان را خواست به او بگوئید که مایل به ثبوت ادعایتان نمی باشید. زیرا مهم این است که شما به توان خود واقف باشید و آنچه که شما می دانید درست است و احتیاج ندارید آنرا برای دیگران ثابت کنید.

مایلم به روشن بینانی اشاره کنیم که در کوچه پس کوچه ها زندگی کرده و از روشن بینی خود امرار معاش می نمایند. حقیقت این است که بسیاری از خانم ها دارای استعداد روشن بینی ادواری هستند با پیش بینی هائی دوستان خود را شگفت زده می نمایند. دوستان چنین خانم هائی به آنان توصیه می نمایند که از توان خود به صورت حرفه ای استفاده کرده و خانم بیچاره که از تعریف دوستان اغفال شده به توصیه آنها عمل می کند و برای پیش بینی های خود مقادیر مختلفی وجه می ستاند. او به مشتری خود نمی گوید که مثلاً امروز توان پیش بینی را ندارد، لذا در زمانهائی که توان روشن بینی و پیش بینی را ندارد به داستانپردازی روی می آورد. چنین خانمی معمولاً یک روانشناس خوب شده و عادت می نماید در مواقعی که توان پیش بینی ندارد داستانسازی کرده و بالاخره در می یابد که توان روشن بینی خود را تا حد زیادی از دست داده است.

در صورتی که برای کسی به گوی کریستال خیره شدید هرگز نباید پول

بستانید و یا اگر به کارتهای تارو^۱ برای روشن بینی و آینده نگری نگاه کردید نباید برای آن پول قبول کنید، زیرا اگر چنین کاری را انجام دهید توان روشن بینی خود را از دست خواهید داد. هرگز سعی نکنید ثابت کنید قادر به اعمال روشن بینی و یا امور مربوط به آن می باشید زیرا امواج قوی مغزی ناباوران و مخالفین می تواند امواج توان فوق العاده شما را خنثی کنند.

اغلب صلاح در این است که مقدار توان خود را در دانش علوم ناشناخته پنهان داشته و به آن اقرار نکرده و ادعائی نکنید. هر قدر عادی تر رفتار نمائید از نظر کلی طبیعی تر به نظر خواهید آمد، و ضمناً اطلاعات بیشتری کسب خواهید نمود. ما گفته ایم که هرگز توان های خود را بدیگران ثابت نکنید، زیرا هرگاه اقدام به ثابت کردن توان های خود بنمائید در امواج شک و تردید دیگران غرق شده و این امر می تواند به توان های شما صدمه بزند.

ما به شما توصیه می نمائیم که تمرین نموده و به تمرینات خود ادامه دهید، و آرامش درون خود را بهبود بخشید زیرا بدون آرامش درون قادر به انجام آنچه که تدریس شده نخواهید بود. و بدانید که با داشتن آرامش درون و ایمان به هرکاری قادر خواهید بود.

درس بیست و دوم

قبل از شروع به درس مایلیم توجه شما را به موضوع جالب توجهی که اخیراً توجه ما را جلب کرده جلب کنیم! این موضوع مخصوصاً مورد توجه ما قرار گرفته زیرا در تمام دروسی که ارائه گردیده ذکر شده. ما راجع به جریان‌های الکتریکی بدن، صحبت‌های زیادی کرده‌ایم، و توضیح داده‌ایم که چگونه جریان‌های برق از طریق اعصاب به عضلات رسیده و آنها را وادار به واکنش می‌نمایند. اکنون در مجله "الکترونیکس" ایللاستریتد. (چاپ ژانویه ۱۹۶۳ در صفحه ۶۳) مقاله شگفت‌انگیزی با نام "دست الکترونیکی شگفت‌انگیز روسیه" نوشته شده که اظهار می‌دارد. "پروفسور ارون - ای - کوپرینسکی که دارای دکترای مهندسی در آکادمی علوم اتحاد شوروی می‌باشد و همراهانش دست به یک سلسله آزمایش‌هایی در مورد اعضای مصنوعی بدن انسان - دست و پای مصنوعی - زده‌اند. تا بحال برای بکار انداختن و یا حتی تکان دادن دست و پای مصنوعی برای بکار برنده آن بسیار ناراحت‌کننده و دردآور و خسته‌کننده بود." ولی اکنون در شوروی سابق دست مصنوعی جدید که بوسیله برق کار می‌کند ساخته شده.

در موقع قطع عضو با عمل جراحی دو الکتروود مخصوص به انتهای

۱- الکترونیکی ایللاستریتد (Electronics Illustrated) مجله‌ای مصور راجع به الکترونیک - چاپ امریکا است.

اعصابی که در مواقع عادی عضلات و اعضای دست را بکار می اندازند وصل می نمایند، و هنگامی که عضو قطع شده التیام یافته و آماده اندازه گیری و وصل عضو مصنوعی می گردد جریان برق تولید شده بوسیله مغز را که بوسیله اعصاب وصل شده به الکترودها به عضو مصنوعی می رسد در آن عضو بوسیله تقویت کننده هائی تقویت شده و بدینوسیله دریافت کننده هائی که مثلاً در انگشتان دست قرار دارند برق تقویت شده را برای انجام حرکات دلبخواه بکار می برند و تقریباً مانند انگشتان طبیعی کار می کنند. گفته می شود با یک چنین دستی مصنوعی می توان نوشت - عکسی از شخصی که با دست مصنوعی مشغول نوشتن بود چاپ کرده بودند.

شاید از تدریس و بحث درباره جریانات الکتریکی و امواج مغزی و غیره، کمی خسته شده اید، ولی ما نیز به همین علت راجع به دست مصنوعی الکتریکی نوشته ایم زیرا دورنمای تازه ای از آینده رانشان می دهد. آینده ای که در آن می توان همه نوع دستگاهی را با جریان های برقی بیوشیمی بکار انداخت.

حال که بحث راجع به دست و پای مصنوعی تمام شده مایلیم راجع به احساسات و عواطف صحبت بداریم. چون فکر می کنیم، پس هستیم. اگر زیاده از حد به غم و غصه فکر کنیم واکنشی را شروع خواهیم نمود که منتج به تحلیل رفتن بعضی از سلول های بدن ما خواهد گشت. غم و غصه و پریشانی زیاد می تواند باعث ناراحتی های کبدی و یا کیسه صفرا گردد. در نظر بگیریم که زن و شوهری بمدت زیاد با هم زندگی کردند و با هم بسیار مانوس و دمخور بودند. شوهر بمرگی ناگهانی می میرد و همسرش که اکنون بیوه شده بعلت از دست دادن عزیز خود به غم و غصه و پریشانی دچار میشود. او از شدت غم بی تحرک و رنگ پریده شده و حتی ممکن است وزن کم کرده و لاغر شود. و اغلب چنین اشخاصی امکان

دارد به امراض سختی نیز دچار شوند، و بدتر از همه امکان دارد این خانم به اختلالات روحی و روانی نیز دچار گردد. علت چنین وضعی این است که به علت تحریک شدید از فقدان شوهر، مغز این خانم مقدار زیادی الکتریسیته تولید می نماید و آن الکتریسیته نیز در بدن جریان می یابد و به تمام اعضاء و غدد نفوذ کرده و ایجاد فشار منفی خواهد نمود، و این امر باعث می شود که اعمال معمولی بدن مختل گردد. این خانم مریض ممکن است بی حس شده و قدرت تفکر درست و حرکت خود را از دست بدهد، و غدد اشک او دائم بکار پرداخته و سیل اشک را بر گونه هایش جاری سازد، زیرا غدد تولید اشک مانند سوپاپ اطمینان بدن است.

ما می توانیم چنین واکنش هایی را با بکار بردن ولتاژ غلط به دست آوریم. مثلاً اگر ما یک لامپ $3/5$ ولتی را در یک چراغ دستی با ولتاژ ۶ ولتی بگذاریم و آن را روشن نمائیم، برای چند لحظه لامپ نور زیادی از خود ساطع کرده و بعد می سوزد، و به همین ترتیب نیز بدن انسان "می سوزد" ولی نتیجه آن بیخسی، اغماء، و یا حتی از دست دادن مشاعر است.

بدون شک حیوانی وحشت زده را دیده اید. احتمالاً این حیوان را حیوانی بزرگ تر و قوی تر و حتی درنده دنبال نموده. حیوان وحشت زده غذا نخواهد خورد و اگر شخصی بتواند او را وادار به غذا خوردن نماید، غذای خورده شده را هضم نخواهد نمود. زیرا هنگامی که حیوانی بترسد ترشح مایعات هاضمه در معده او متوقف خواهد گشت، و به اصطلاح معده او "خشک" خواهد گردید. بنابراین - هر نوع غذا خوردن کاملاً علیه طبیعت چنین حیوانی خواهد بود.

شخص و یا اشخاص هیجان زده و افسرده را نباید وادار به خوردن غذا نمود. زیرا هر چند کسانی که قصد دادن غذا به آنها را دارند از روی محبت و دلسوزی اینکار را می نمایند ولی بنفع شخص افسرده نیست.

غصه و یا هر احساس عمیق دیگری موجب تغییر واکنش های شیمیائی در بدن می شوند و می توانند شخص را نسبت به رفتار در محیط زندگی او عوض کنند به طوری که غیر قابل تحمل شود. با چنین اشخاصی نمی توان کنار آمد، و تغییر ترشحات رنگهای هاله او و دید او را به طور کلی عوض می نمایند. ما همه می دانیم کسانی که عاشق هستند دنیا را زیبا می بینند در حالی که غصه داران پریشان حال و خسته گان، دنیا را برنگی متمایل به خاکستری تماشا می نمایند.

اگر بنا شود پیشرفت نمائیم باید در طبیعت خود تعادل بوجود آوریم: باید در بروز احساسات و عواطف خود تعادلی به وجود آوریم تا هرگز بیش از حد هیجان زده و یا احتمالاً بدون علت غمگین نشویم، و باید اطمینان یابیم در نمودار امواج مغز ما حداکثر به قله های بلند و حداقل به دره های عمیق تبدیل نشود.

کالبد انسانی برای انجام اعمالی به خصوص طراحی شده، و تمام هیجانات و عصبانی شدن هائی که گفته می شود باعث تمدن است باعث صدمه حتمی به آن می شوند. ثبوت ادعای ما را، در بین تجار بسیار می توان دید. بسیاری از آنان دارای زخم معده ناشی از ترشحات نامتعادل اسیدهای معدی هستند، آنها عصبانی شده و دچار حملات قلبی نیز می گردند. و این همه بخاطر تغییرات زیاد الکتریسیته است که موجب فشارهائی که قبلاً توضیح داده ایم می شوند. فشارهای ذکر شده در اعضاء اشباع شده و در اعمال عادی آنان اخلاص می نمایند. مثلاً شخصی که دارای زخم معده است - او غذا نمی خورد لذا مایعات هاضمه معده او قوی تر و قوی تر گشته و بالاخره سوراخی را در معده او باز می نمایند. و ما به این نتیجه می رسیم آنهائی که مایل به پیشرفت هستند و مایلند تله پاتی، روشن بینی و روشن ضمیری، و هم چنین سایر هنرهای متافیزیک را بی آموزند و انجام دهند باید اطمینان یابند که احساسات و عواطف

متعادل می باشد. اغلب اشخاص اخمو، عصبی، و متزلزل می گردند. زندگی با چنین اشخاصی واقعاً سخت خواهد بود. هر واقعه ای را که شخص متعادل به آن توجه نکرده و یا اگر مورد توجهش قرار گیرد آنرا نادیده خواهد انگاشت و به آن خواهد خندید، موجب ناراحتی این شخص عصبی و ترشرو و غیر قابل تحمل خواهد گردید و او را دچار حمله عصبی، تشنج، و حتی خودکشی خواهد کرد و چنین چیزهایی رخ می دهد.

آیا می دانید حمله های عصبی چیست؟ پدیده ای است که با رشد جنسی افراد ارتباط فعال دارد. حمله های عصبی یا هیستری با یکی از مهمترین اعضای بدن آنان که وظایف مهمی را انجام می دهد ارتباط دارد. هنگامی که عمل هیستورگتومی (یا بیرون آوردن زهدان) به عللی در زنی انجام می گیرد بعضی اوقات اثرات نامطلوبی بر آنان می گذارد زیرا وظائف اعضای بدن آنان را کاملاً عوض می کند. مدتهای مدید مردم بر این باور بودند که فقط خانم ها دچار حمله های عصبی می شوند، ولی دانش امروزی واقف گردیده که مردها نیز دچار حملات عصبی می گردند و حملات عصبی مردان و زنان شبیه یکدیگرند. هم چنین امروزه می دانند که هر یک از مرد و زن دارای اعضای مشابه یکدیگرند و هر مرد شبیه زنی و هر زنی شبیه مردی است. بنابراین هیستری یا حملات عصبی هم آنقدر که به زنان مربوط می شود به مردان نیز مربوط می گردد. هیستری می تواند مانع اعمال بسیاری از آنچه که دانش باطنی خوانده می شود، گشته و اگر اشخاص به افسردگی تن در دهند باعث تغییرات زیادی در بازده الکتریکی مغز خود خواهند گردید و حتماً مانع سفرهای کیهانی خود خواهند گردید، و همچنین از تله پاتی، روشن بینی، روشن ضمیری و سایر پدیده ها و هنرهای متافیزیکی دوری خواهند جست. ما باید احساسات و عواطفی متعادل داشته و قبل از این که با علوم

ناشناخته و باطنی آشنا گردیم باید تعادل روحی خود را بدست آوریم. شگفت اینکه بسیاری یک تله پات و یا روشن بین را شخص با تصورات باطل و دارای ناراحتی های عصبی و یا چیزی در این ردیف می دانند. این عده که تله پات ها و روشن بینان را غیر متعادل می دانند عقیده ای عاری از حقیقت دارند، زیرا فقط یک روشن بین و تله پات دروغین و کلاهبرداری می تواند نامتعادل و دارای ناراحتی ها و تشتت روانی باشد. و نظر به این که آنها به هر حال نامتعادل و کلاه بردارند توضیح وضعیت سلامت روانی آنها نباید موضوع بحث ما بشود. ما دقیقاً می گوئیم برای این که شخصی دارای توان های تله پاتیک و روشن بینی شود باید ذهن او فعالیت عادی داشته و مغز وی امواجی منظم و بدون خدشه پخش کند. امواج مغز باید منظم بوده و دارای تغییرات زیادی نباشد که مانع دریافت امواج دیگر گردد. ما که تله پاتیک هستیم بایستی پیام هائی را دریافت داریم، لذا باید ساکت بوده و جذب کننده پیام شویم، و به عبارتی دیگر باید ذهن خود را باز بگذاریم. اگر افکار ما دائم متلاطم باشد. اگر آن قدر مشغول بدبختی های خود باشیم که نتوانیم افکار دیگران را جذب کنیم، آنگاه قادر نخواهیم بود از طریق تله پاتیک و یا روشن بینی پیامی دریافت داریم تکرار می نمائیم. اشخاصی که اختلال روانی دارند قادر نیستند به طور حقیقی روشن بین شوند و شخصی که دارای اختلال روانی است تله پات نیست.

ذهن خود را از آشفتگی ها دور نگهدارید. هنگامی که احساس ناراحتی می کنید، و یا هنگامی که احساس می کنید مسائل دنیا را روی شانه های خسته و لرزان شما انباشته نموده اند نفس های عمیق بکشید، و بعد دوباره و دوباره این کار را تکرار کنید. فکر کنید - آیا آنچه که شما را ناراحت کرده پس از یک صد سال دیگر مطرح خواهد بود؟ یا این که پس از یک صد سال دیگر دیگران را مشوش خواهد کرد؟ اگر پس از یک صد

سال دیگر شما را مشوش نخواهد نمود چرا باید اکنون از آن ناراحت شوید؟

آرامش خود را حفظ کردن و آرام بودن برای سلامتی ما بسیار مهم می باشد، چه جسمی و چه روانی، بنابراین پیشنهاد می کنیم هرگاه شروع به ناراحت شدن کردید خود را کنترل کرده و از خود بپرسید. چرا بدخلق می شوید؟ چرا غمگین شده و احساس بدبختی می کنید؟ چرا بر زندگی اطرافیان خود اثر منفی می گذارید؟ بیاد آورید که با بدخلقی و غمین شدن و احساس بدبختی کردن تمام احساسات بد شما فقط بخود شما صدمه می زند به طرف مقابل. او ممکن است از داد و فریاد شما خسته شود، ولی شما خود را مسموم می نمائید درست مانند این که ارسنیک و یا سیانور بخورید! احتمالاً بعضی از اطرافیان شما دارای مسائلی بیش از مسائل شما می باشند، ولی اثری از خستگی خود را نشان نمی دهند. و اگر شما خستگی خود را بر ملا می نمائید بدین معنی است که جنبه فکری صحیحی ندارید، و بدین معنی است که احتمالاً نه تحقیقاً - امکان دارد از نظر روحی و ذهنی به آن شخص شبیه نباشید.

ما به این دنیا آمده ایم تا بیاموزیم، و به هیچ شخص عادی هرگز بیش از توانش مواد آموختنی برای مدتی معین داده نمی شود. شاید ما فکر کنیم که تحت فشار واقع شده و قربانی می شویم و شاید هم فکر کنیم که سرنوشتی نحس و نامهربان داریم، و این در حالی است که اگر درست به مسئله بنگریم در خواهیم یافت که بر ما بیش از حد فشار نیامده، و فقط ما هستیم که فکر می کنیم بما ظلم شده است.

برگردیم به شاگرد مدرسه ها - به یک شاگرد مدرسه تکالیفی داده می شود که در خانه انجام دهد. او فکر می کند که این تکالیف زیاد است، بخصوص که میل دارد بدنبال بازی، ماهیگیری، و هم قطارانش برود. او آنقدر به دنبال بازیگوشی و ماهیگیری است که حاضر نیست حتی

یکدهم فکر عادی خود را به انجام تکالیف مدرسه خود اختصاص دهد، و به همین علت گله مینماید که تکالیف درسی او زیاد است و فشار در انجام تکالیف او را در آستانه بیماری قرار داده. پدر و مادر نیز به آموزگار کودک خود گله کرده و اظهار می‌دارند که او تکالیف زیادی را به کودک خود تحمیل می‌نماید. ولی در این بین هیچ کس فکر نمی‌کند که باید مقداری منطق به این طفل تحمیل نمایند، زیرا به هر حال اوست که تحت آموزش قرار گرفته! و شما نیز مانند این کودک هستید می‌خواهید پیشرفت کنید؟ پس بایستی بعضی از دستورات را اطاعت نمائید، و آرامش خود را حفظ کرده و روش میانه را انتخاب نمائید. اگر بیش از حد در کار کردن کوشش کنید آنقدر به تلاش و کوشش خود فکر خواهید کرد که فرصتی برای فکر کردن به نتیجه‌ای که امیدوارید بدست آورید نخواهید داشت. بنابراین روش میانه طریقه ساده است که بشام بگوئیم نباید بیش از حد تلاش کنید، و در عین حال نباید تنبلی کرده و کاری انجام نداد؛ لذا به یاد محلی در بین این دو نهایت برای خود تعیین نمائید و در خواهید یافت که پیشرفت شما جالب توجه خواهد بود. بسیاری از مردم برای انجام کارهای برده‌وار کار می‌کنند. آنها آنقدر تلاش می‌نمایند که تمام انرژی و قدرت مغزی خود را در تلاش بکار می‌برند و قدرت و انرژی مغزی برای "بدست آوردن نتیجه" باقی نمی‌گذارند. اگر بیش از حد تلاش کنید مانند اتومبیلی خواهید بود که با دور موتور زیاد و با دنده سنگین حرکت کرده بدون این که در سرعت پیشرفت زیاد بنمایند و فقط سرو صدای زیادی به راه می‌اندازند.

قدرت ذهن - متأسفانه برای همگان امکان دارد هر چه که می‌خواهند بدست آورند. قوانین طبیعی و یا اگر ترجیح می‌دهید بگوئیم در علوم ناشناخته و باطنی قوانینی وجود دارند که امکان بدست آوردن پول و یا توفیق‌های دیگر را میسر می‌سازند، به شرط اینکه از دستورات ساده‌ای

پیروی شود. در تمام طول این سری از درسها، سعی کرده‌ایم تا علوم باطنی را بشما بنمایانیم، و علوم باطنی واقعاً به معنی آنچه که دانسته نیست می‌باشد، و قوانین و دستوراتی کاملاً منطقی را دنبال می‌کند.

اما بگذارید بگوئیم که منظور ما از هر چه که می‌خواهید بدست می‌آورید این است که تأکید این است که تأکید کنیم اشخاص باید سعی کنند ارزش‌های روحانی بدست آورند و با جدّیت تلاش کنند تا ارزش‌های خود را برای زندگی بعدی افزایش دهند. ما حاضریم با این جمله که "یکی دو میلیون خیلی بدرد می‌خورد" موافقت کنیم ولی اگر این یکی دو میلیون را به هزینه زندگی بعدی بدست آوریم در یک دام و فریفتگی گیر کرده‌ایم، زیرا زندگی ما بر روی زمین موقتی است، و دوباره گوشزد می‌کنیم که تمام تلاش مادر این دنیا باید وقف آموختن و بهتر نمودن خودمان باشد تا با ارزش بیشتری به زندگی بعدی پانهم. پس بیائید برای تعادل روحی تلاش کرده، و سعی کنیم با دیگران مهربان و فروتن باشیم. فروتن حقیقی که نباید آن را با حجب و حیای دروغین اشتباه کرد بلکه نوعی فروتنی که به ما کمک می‌کند تعالی یابیم.

همه چیز در حال حرکت است، تمام زندگی یعنی حرکت، حتی مرگ نیز حرکت است زیرا سلول‌ها پس از مرگ تجزیه شده و تبدیل به ترکیباتی دیگر می‌گردند. و این را نیز بدانید که هیچ کس قادر نیست بدون حرکت بر روی طناب بندبازی بایستد، او باید یا به جلو و یا به عقب برود، و ما باید سعی کنیم رو به روحانیت، به سوی مهربانی‌ها، و به سوی درک دیگران پیش برویم، و نه به عقب که ما را در ردیف افراد پول‌دوست، حریص، و کسانی که به جای ثروت روحی به اموالی که موقتاً به آنها تعلق گرفته دل بسته‌اند قرار می‌دهد. ولی به هر حال بگذارید به شما نشان دهیم چگونه به آنچه که می‌خواهید برسید.

اگر اجازه دهیم ذهن ما آنچه را که طالب آن هستیم می‌تواند به ما

بدهد. در ضمیر ناخودآگاه ما قدرت‌های عظیمی نهفته است، و متأسفانه بیشتر مردم برای تماس با ضمیر ناخودآگاه خود آموزش نیافته‌اند و ما فقط با یک دهم ضمیر آگاه و حداکثر یک‌دهم توان‌های خود عمل می‌نمائیم. ما با همراه کردن ضمیر ناخودآگاهمان می‌توانیم به معجزاتی دست یابیم که فقط از عهده پیغمبران عهد عتیق برمی‌آمد.

بدون هدف دعا کردن بیهوده است. و بیهوده است اگر با فکری تهی دعا کنیم زیرا کلمات طنینی تهی خواهند داشت. مغز خود را بکار برید و فکر خود را بکار گیرید، و از امکانات ضمیر ناخودآگاه خود استفاده کنید. مراحل خاصی باید طی شود. اول به طور قطعی تصمیم بگیرید چه می‌خواهید، کاملاً دقیق باشید، شما حتماً باید بدانید چه می‌خواهید و باید آن چه را که می‌خواهید به زبان آورید، و آنچه را که می‌خواهید در نظر آورید. این کافی نیست که بگوئید پول زیاد و اتومبیل نو می‌خواهید یا زنی نو و یا شوهری نو و ... می‌خواهید. باید کاملاً دقیق بگوئید و قطعی بگوئید چه می‌خواهید و آن را مانند عکسی در ذهن خود مجسم نمائید و آن عکس را کاملاً در برابر خود بگیرید. اگر خواستار پول هستید باید مقدار آن را دقیقاً ذکر کنید. مثلاً "در حدود نیم میلیون" بس نیست بلکه مقدار آن باید قطعی باشد. البته اگر شخصی فهمیده باشید زیاد به پول و خواسته‌های دنیوی اهمیت نخواهید داد و بیشتر خواستار آن خواهید بود که مانند گاندی، بودا، عیسی مسیح، و سن پتر و یا هر قدیس دیگر شوید. ولی باید در کسب فضیلت تلاش کنید، زیرا این دانش و فضیلت است که در رفتن از این زندگی به زندگی بعدی برایتان لازم خواهد بود.

هنگامی که تصمیم گرفتید چه می‌خواهید به مرحله دوم رسیده‌اید. ما قبلاً به شما گفته‌ایم که باید بدهید تا دریافت دارید. حال که مقداری پول درخواست کرده‌اید چه می‌خواهید بدهید (و مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد) آیا حاضرید یک دهم آن پول را بدهید؟ آیا حاضرید به مردمی که

شانس و موقعیت شما را ندارند کمک کنید؟ و در حالتی قرار گیرید تا بدهید و دریافت دارید؟ در این مورد هم باید قاطع و دقیق باشید. مرحله سوم این است که - کی این پول، اتومبیل، زن و یا شوهر را می خواهید زیرا این کافی نیست که بگوئید در آینده ای دور و یا نزدیک که قطعی نمی باشد. البته احمقانه است که بگوئید فوراً! زیرا قوانین فیزیکی به خصوصی وجود دارد که نمی توان از آن عدول نمود و امکان ندارد که یک شمش طلا را بدستان دراز شده و منتظر شما بیندازند، به هر حال اگر چنین شمش بیفتد ممکن است شصت پائی را له کند! لذا وقتی را که تعیین می کنید باید از نظر فیزیکی امکان پذیر باشد. مثلاً شما می توانید درخواست کنید که پول را در فلان ماه از فلان سال لازم دارید، ولی نمی توانید بگوئید که آن را در پنج دقیقه لازم دارید زیرا چنین امری علیه قوانین فیزیکی و ضد قوانین طبیعی می باشد، و قدرت ذهنی شما را مختل خواهد نمود.

برای به حقیقت پیوستن خواسته خود چه می کنید؟ فرض می کنیم - فقط برای مثال - به یک اتومبیل نو احتیاج دارید. آیا می توانید رانندگی کنید زیرا این کاملاً بدون معنی خواهد بود که اتومبیلی نو بخواهید ولی نتوانید آن را برانید. بنابراین مگر این که رانندگی بدانید باید رانندگی بیاموزید و بعد نوع اتومبیلی را که می خواهید، و غیره را ذکر کنید. اگر خواستار همسری هستید باید اطمینان یابید که خود به نوبه خود شریک زندگی و همسر مناسبی خواهید بود، و باید اطمینان یابید که قانون دادن در عوض دریافت نمودن را درست درک کرده اید و آماده هستید سهم خود را در به موفقیت رسانیدن این ازدواج ایفا نمائید. زیرا در یک ازدواج نمی توان فقط بهره برد و هیچ نداد، و هنگامی که شریکی برای زندگی خود انتخاب می نمائید باید خود نیز شریکی برای زندگی همسران بشوید. دیگر اینکه پس از ازدواج شما از تجرد خارج شده و دیگر یک

شخص نیستید و باید مسائل، نگرانی‌ها، و خوشی‌های دو نفر را تحویل کنید. و قبل از اینکه بتوانید به یک زندگی شاد امیدوار شوید باید اطمینان یابید که توان آن را از نظر روحی و جسمی و عقلی دارا می‌باشید تا بتوانید شریکی در زندگی مشترک بشوید.

دیگر این که می‌خواهیم بگوئیم کلام نوشته شده از کلام گفته شده قویتر است و هر گاه آن دو را با هم به کار بریم ترکیبی غیر قابل شکست ساخته‌ایم. لذا آنچه را که می‌خواهید با وضوح تمام و با ساده‌ترین الفاظ بنویسید. شما می‌دانید چه می‌خواهید بنویسید، بنابراین آن را بر روی کاغذ بیاورید. آیا میل دارید روحانی^۱ بشوید؟ در دنیای روحانیت چه کسی ایده آل شماست؟ توان‌ها، هنرها، نکات جالب توجه و قوی اخلاقی او را برشته تحریر درآورید. و اگر احتیاج به پول دارید مقدار دقیق و قطعی آن را و هنگامی که به آن احتیاج خواهید داشت بنویسید. به طور واضح بنویسید که به دیگران کمک کرده و یک دهم آن را خواهید داد. و پس از این که هر آنچه که خواسته‌اید به طور ساده نوشتید. اضافه نمائید. "من خواهم داد تا دریافت دارم" و هم چنین اضافه نمائید که برای اخذ نتیجه کار خواهید کرد. و دوباره می‌گوئیم که به خاطر داشته باشید "هیچ چیزی را مجانی بدست نخواهید آورد، و برای هر دستاوردی به نحوی باید پرداخت کنید زیرا هیچ چیز رایگان بدست نمی‌آید". اگر به طور غیر منتظره‌ای یک صد دلار بدست آورید باید به جای آن یکصد دلار سرویس ارائه دهید، و اگر انتظار کمک از دیگران را دارید باید به دیگران کمک کرده باشید.

با اعتقاد بر این که هر آنچه که خواسته‌اید به رشته تحریر در آورده‌اید. شما باید نوشته خود را هر روز سه بار با صدای بلند بخوانید، و اگر این

۱- در اینجا به معنی در کسوت روحانیت درآمدن نیست بلکه وارد شدن به مسائل فوق فکر و محسوسات، الهی است

نوشته را در اتاق خصوصی و ساکت خود به خوانید اثر بیشتری خواهد داشت. نوشته را صبح قبل از خروج از اتاق خواب، ظهر قبل از نهار و شب قبل از رفتن به رختخواب بخوانید و بدین ترتیب هر روز سه بار بر آن تاکید و آن را تایید نموده‌اید، و به دین وسیله آن را وابسته به مانترای خود نمودید. هنگامی که نوشته خود را می‌خوانید.

باید با دیدی مثبت به آن نگریست و سعی کنید احساس کنید که پول و یا اتومبیل و یا هر چیز دیگری را که درخواست کرده‌اید به طرفتان می‌آید، و به نظر آورید آنچه را که خواسته‌اید در مقابل خود و در دسترس دارید. هر چه می‌توانید حواس خود را به آنچه که خواسته‌اید متمرکز کنید و تصور شما نسبت به دریافت آنچه را که خواستارید عکس‌العملی مثبت‌تر خواهد گردید. بیهوده است اگر فقط امیدوار باشید و با خود بگوئید "امیدوارم عملی انجام گیرد" و یا "فقط امیدوارم که آن را بدست آورم ولی در آن شک دارم." چنین افکاری باعث خنثی شدن مانترای شما خواهد گردید. شما باید همیشه کاملاً مثبت و حتماً سازنده باشید و به شک و تردید اجازه دخالت در امور خود را ندهید.

در صورتی که عوامل ذکر شده را بپذیرید می‌توانید افکار خود را بر ضمیر ناخودآگاهتان تحمیل کنید، و ضمیر ناخودآگاهتان نه بار زرنگتر و باهوش‌تر از شماست، و اگر بتوانید ضمیر باطن و ناخودآگاهتان را جلب نمائید از او کمک خواهید گرفت، کمکی بیش از آن چه که انتظار آن را خواهید داشت. حقیقتی است ثابت شده که هرگاه شخصی به پول دست می‌یابد پول بعدی را آسان‌تر بدست می‌آورد. (به اصطلاح پول پول می‌آورد). میلیونرها می‌توانند به شما بگویند که پس از نخستین میلیون، میلیون‌های بعدی آسان‌تر و با کار و زحمت اضافی کمتری بدست می‌آیند. هرچه بیشتر پول داشته باشید پول بیشتری را جلب خواهید نمود زیرا پول شما مانند مغناطیسی عمل خواهد نمود.

باز هم اجازه بدهید هشدار دهیم که ارزشهایی بالاتر و والاتر از پول نیز وجود دارند. و یک بار دیگر گوشزد می‌نمائیم که هیچکس تا بحال حتی یک پول سیاه با خود به آن دنیا نبرده و هر قدر پول و مال بیشتری داشته باشید ارثیه کلان‌تری برای دیگران می‌گذارید، و هر قدر بیشتر برای بدست آوردن پول تلاش کنید همانقدر از خلوص خود می‌کاهید. و این امر درک رسیدن به ارزش‌های روحانی را سخت‌تر می‌نماید. و هر قدر این احساس محبت شما برای دیگران بیشتر شود همانقدر بیشتر خوبیها را با خود به دنیای دیگر خواهید برد. زندگی بر روی زمین سخت است و بدتر از همه ارزش‌های دروغین آن می‌باشد. در حال حاضر مردم فکر می‌کنند پول تنها چیزی است که مطرح است، ولی تا هنگامی که ما آنقدر پول برای غذا و لباس و سر پناه داشته باشیم کافی است. ولی ما هرگز نمی‌توانیم از نظر روحانیت به اندازه کافی غنی شویم، و هرگز نمی‌توانیم باندازه کافی به خلوص و پاکی فکر و عقیده دست یابیم، و هرگز نمی‌توانیم باندازه کافی به دیگران کمک کنیم. زیرا با کمک به دیگران در حقیقت به خود کمک کرده‌ایم.

ما پیشنهاد می‌نمائیم که این درس را دوباره و دوباره بخوانید. شاید در این سری درسها این مهمترین درس برای شما باشد. اگر به تعلیم‌های داده شده عمل نمائید در خواهید یافت که تقریباً به هرچه که می‌خواهید دست خواهید یافت. ولی شما چه می‌خواهید؟ شما باید انتخاب کنید زیرا این شما هستید که می‌توانید تقریباً هر چه را که می‌خواهید بدست آورید. یک راهنمایی - پول، پیشرفت و موفقیت در این دنیا را طالب هستید و بعد زوال و برگشت دوباره به این دنیا را یا روحانیت، پاکی و خلوص باطن، و خدمت به دیگران را؟ و بدانید که در این صورت زندگی زمینی شما با فقر و نداری توأم خواهد بود که در هر حال مانند دانه غباری در فضای لایتناهی است، ولی پس از این زندگی بسیار بسیار کوتاه زمینی

دنیاى عظیم تری پدیدار می گردد، محلی که خلوص و پاکی و روحانیت در آن رواج دارد. محلی که پول و ما و این دنیا در آن بدون ارزش است. ولی باز هم شما باید انتخاب کنید.

درس بیست و سوم

بسیار مایه تأسف است که بعضی از لغات، معانی نامطلوبی بخود گرفته‌اند. در تمام زبانهای دنیا واژه‌هایی وجود دارند که واژه‌هایی با معانی واقعی و توصیف کننده می‌باشند، ولی بعلت عدم کاربرد صحیح طی شاید قرن‌ها معنی خود را از دست داده‌اند.

ما می‌توانیم به واژه مترس^۱ رجوع کنیم. فقط چند سال قبل - که هنوز در خاطره بازماندگان ما زنده است - واژه مترس واژه‌ای با افتخار بود و به خانمی اطلاق می‌گردید که او را با احترام سرپرست اداره خانه و خانواده می‌شناختند. یا به عبارتی دیگر خانم خانه، و زندگی که لیاقت همسری آقای خانه را بعنوان شریک زندگی او داشت. ولی با غلط بکار بردن این واژه هم اکنون معنی دیگری که درست مخالف معنی اولیه آن است، یعنی معشوقه را می‌دهد. ما مایل به بحث درباره خانم‌های خانه و یا آقایان و اربابان قدیم نیستیم، ولی مثالی برای آنچه که اکنون مایل به صحبت درباره آن هستیم می‌زنیم. ما در این درس مایلیم راجع به واژه دیگری صحبت کنیم که معنی آن هم طی سالهای متمادی عوض شده است.

۱ - مترس کلمه‌ای است که ما بکار می‌بریم ولی در زبان انگلیسی که این کتاب به آن زبان نوشته شده بود میترس (Mitress) خوانده می‌شود.

تصور و یا قوه پندار و تخیل نیز از واژه‌هائی است که بطور دردناکی در بی‌آبرویی قرار گرفته. سالها قبل مردی که دارای تصورات بود دارای ایده‌های حساس بود، کسی بود که می‌توانست بنویسد و شعر بگوید و موسیقی تنظیم نماید. در حقیقت برای یک جنتلمن قدیمی ضروری بود که دارای تصورات و قدرت تخیل باشد. ولی امروزه ما تصور را بمعنی زنی بیچاره می‌دانیم که دچار هیستری شده و یا نزدیک به از دست دادن قدرت تعقل خود است. مردم تجربه‌ها را نادیده می‌گیرند - که بهتر است آنها را مطالعه نمایند - و با شگفتی می‌گویند. "آه این فقط در تصورات توست! اینقدر لوس نشو!"

بنابراین امروزه واژه تصور دارای معنی و سابقه‌ای بد شده، ولی تصور و پندار و تخیل کنترل شده کلید دستیابی به تجربیاتی است که در حال حاضر در پوشش اسراری که بیشتر مردم را در مورد علوم ناشناخته احاطه نموده می‌باشد. صلاح در این است که به یاد داشته باشیم در هر کشمکشی بین تصور و قدرت اراده، تصور همیشه پیروز خواهد گردید. هستند عده‌ای که به اراده آهنین خود افتخار کرده و به شجاعت شکست‌ناپذیر خود و از اینکه از هیچ چیزی نمی‌ترسند مباحثات می‌نمایند و به خسته‌شدگان از خودستایی خود می‌گویند که با اراده آهنین خود قادر به انجام هر کاری هستند. ولی در حقیقت از قدرت اراده آنها کاری بر نمی‌آید مگر اینکه قدرت تصور و پندارشان با آنها موافق بوده و اجازه کاری را به آنها بدهد. چنین مردمی که لاف گزاف اراده خود را می‌زنند در حقیقت کسانی هستند که توانسته‌اند به طریقی (معمولاً تصادفی) به قوه تصور خود بقبولانند که مقداری اراده در یک مورد بخصوص بدرد خواهد خورد. تکرار می‌کنیم، و هر شخص ذیصلاحیتی نیز با ما موافقت خواهد کرد که در مصاف بین تصور و اراده این تصور است که همیشه بر اراده پیروز می‌شود. و در بشر قدرتی بالاتر از تصور

نیست.

آیا هنوز شک دارید که می‌توانید اراده نمائید کارهایی را انجام دهید در حالی که تصوراتتان علیه آنست؟ در این مثال تعمق نمائید: بگذارید یک مسئله فرضی را در نظر بگیریم زیرا به نظر میرسد مدرن‌ترین طریقه برای دادن توضیح می‌باشد!

در مقابل خیابانی خلوت، عاری از ترافیک و رفت و آمد و مردمی تماشاگر قرار گرفته‌ایم، لذا تمام خیابان بطور تمام و کمال در اختیار ماست. راهی را از یک پیاده‌رو بطرف مقابل رسم می‌نمائیم که پهنای آن دو فوت و اگر مایل باشید سه فوت می‌باشد - نظر به اینکه هیچگونه رفت و آمد و سائل نقلیه وجود نداشته و شما را نگران نمی‌نماید و نظر به اینکه کسب تماشاگر نیست، در گذشتن از عرض خیابان بر روی راهی را که رسم نموده‌اید تشویشی بخود راه نداده و با کمال آرامش از یک پیاده‌رو به پیاده‌رو مقابل را بر روی راه رسم شده می‌روید. چنین کاری باعث تپش بیشتر قلبتان نشده و سرعت تنفس شما را بیشتر نخواهد نمود، و یکی از ساده‌ترین کارهائست که در عمرتان کرده‌اید. آیا تا اینجا را با ما موافقت می‌کنید؟ شما می‌توانید از روی منطقه رسم شده بدون واهمه از فرو رفتن زمین رد شوید، و می‌دانید که اگر زلزله‌ای فوق‌العاده شدید رخ ندهد ساختمانهای بلند طرفین خیابان به رویتان نخواهد ریخت، بنابراین در ایمنی کامل قرار دارید، و اگر احیاناً سکندری خورده و بر روی زمین بیفتید صدمه عمده‌ای نخواهید دید زیرا بیش از ارتفاع قامت خود به زمین نخواهید افتاد.

حال بیایید صحنه را کمی تغییر دهیم. ما هنوز بر روی پیاده‌رو هستیم و به درون ساختمان بیست طبقه‌ای که در کنار خیابان قرار دارد وارد می‌شویم. به طرف بالا بر مکانیکی رفته و سوار آن می‌شویم و رو به بالا و بر روی سقف پهن آن می‌رویم. هنگامی که بر روی سقف قرار گرفتیم به

آن طرف خیابان نظر انداخته و درمی یابیم که ساختمان آن طرف خیابان و روبروی ساختمانی که ما بر روی آن قرار گرفته ایم نیز بیست طبقه بوده و از نظر ارتفاع کاملاً همپراز ساختمانی می باشد که ما بر روی آن قرار گرفته ایم. در صورتی که از بالای سقف ساختمان بر روی خیابان نگاه کنیم خط پهنی را که بر روی آسفالت خیابان کشیده ایم خواهیم دید. حالا - حالا ما تخته هایی را به پهنای ۲ الی ۳ فوت بدست می آوریم، یعنی دقیقاً به پهنای خط رسم شده بر روی آسفالت خیابان. تخته ها را از روی ساختمانی که بر روی آن ایستاده ایم بر روی ساختمان مقابل ما در آن طرف خیابان انداخته و مانند پلی، آنرا از دو انتها محکم می نمائیم، آنقدر محکم که به هیچ وجه تکان نخورند و هیچگونه نوسانی نداشته باشند. ما تخته ها را دوباره آزمایش می نمائیم تا اطمینان یابیم که محکم و پابرجا بوده و روی آن را نیز بدقت می نگریم تا اطمینان یابیم مبادا چیزی روی آن باعث سکندری خوردن ما شود، و بعد با عدم اطمینان بر روی آن می رویم. حال شما راهی درست باندازه راهی را که بر روی خیابان رسم کرده بودید دارید. آیا می توانید بر تخته ای که در بیست طبقه ای بالای خیابان نصب کرده اید راه بروید؟ و خود را به سقف ساختمان مقابل برسانید؟ اگر تصور شما بگوید می توانید، پس می توانید و بدون هیچگونه مسئله ای از روی پل تخته ای خواهید گذشت، ولی اگر تصور شما موافق نباشد آنگاه نبض شما تندتر زده و با فکر کردن بانجام چنین کاری پیچشی نامطلوب را در معده خود احساس نموده و امکان دارد احساس بدتری نیز به شما دست دهد! ولی چرا؟ شما که از عرض خیابان و محلی که رسم نموده و رنگ کرده بودید گذشتید، پس چرا نمی توانید از پل چوبی محکم که بر روی ساختمان نصب کرده و به همان پهنای می باشد بگذرید؟ جواب این است که، قوه تصور و پندار شما بکار افتاده و به شما گوشزد می کند که خطر در کمین است، و اگر شما سر خورده و یا به هر علتی از لبه

پل تخته‌ای به پایین پرت شوید بیست طبقه سقوط کرده و از بین خواهید رفت. و مهم نیست که تا چه قدر شما را تشویق به گذشتن از پل کنند. تا هنگامی که تصور شما اطمینان نیابد هیچ مقدار از قدرت اراده شما نمی‌تواند بیاری شما بیاید. و اگر سعی کنید اراده خود را بر امتحان تحمیل کنید دچار ناراحتی و عدم تعادل روحی خواهید گردید و بدن شما بلرزه درآمده، رنگتان پریده، و به زحمت تنفس خواهید نمود.

ما مکانیزم‌هایی در وجود خود داریم که ما را از خطرهای حفظ می‌کند. حافظ خود کاری در مکانیزم بدن انسانی ساخته شده تا انسانها نتوانند خود را بیجا به خطر اندازند. تصور و پندار باعث می‌گردند که شخص بر روی پله تخته‌ای از طبقه بیستم یک ساختمان نگذاشته و بر روی ساختمان بیست طبقه دیگری نرود، و به هیچ وجه نمی‌توان به کسی قبولانید که انجام چنین کاری واقعاً توام با ایمنی است. شما باید تصور کنید که چنین کاری حتماً قابل انجام شدن است تا بتوانید آنرا انجام دهید، و تا هنگامی که شما نتوانید تصور نمائید که می‌توانید بر روی پل تخته‌ای رفته و روی آن با صلابت و اعتماد به نفس قدم بردارید و به ساختمان دیگری برسید از عهده چنین کاری بر نخواهید آمد.

اگر شخصی اراده کند و کاری را که تصور وی در مورد انجام آن باو جواب منفی داده انجام دهد، آن شخص تعادل عصبی خود را از دست خواهد داد. باز هم گوشزد می‌نمائیم که در مقابله تصور علیه اراده، تصور همیشه پیروز است. و اگر ما بخود فشار بیاوریم و کارهایی را انجام دهیم که تمام علامت‌های هشدار می‌دهند ما علیه آن هستیم، اعصاب و سلامت ما بطور حتم صدمه خواهد دید.

هستند بسیاری که از گذشتن بر کنار گورستانی در شب وحشت دارند. در صورتیکه چنین وضعیتی پیش آمد و آنها مجبور به گذشتن از کنار گورستانی در هنگام شب شوند احساس خواهند نمود که پوست سر آنان

به خارش افتاده کف دست آنان عرق کرده، و موهایشان سیخ ایستاده. احساس جذب این اشخاص قویتر میشود و هر اثری را که درک کنند بطور غیر عادی بزرگتر می نماید. و آماده خواهند بود تا هر لحظه با رؤیت شبیحی بطرف ما منی خیز بردارند.

مردمی که از کار خود بیزارند ولی بخاطر امرار معاش خود را بکار وامی دارند اغلب از مکانیزم فرار استفاده می نمایند. بعضی از این مکانیزم های فرار به نتایجی عجیب و غریب می انجامد، ولی اینها همه رحمتی پنهانی هستند، زیرا اگر ما به هشدارها واقعی ننهیم تعادل روانی خود را از دست خواهیم داد. ما واقعهای حقیقی را تعریف خواهیم نمود که اکثراً نظیر آنها دیده ایم. ما راجع به واقعه می دانیم و شخص آنها می شناسیم و از نتیجه آن نیز اطلاع داریم. واقعه از این قرار است:

شخصی را می شناسیم که بالاجبار بعلت شغل خود زیاد می ایستاد. او در مقابل میزی بلند ایستاده و ارقامی را در دفتر حساب وارد می نمود. کار او بنحوی بود که باید بایستد زیرا نمی توانست نشسته کارش را انجام دهد. این شخص در کار خود ورزیده بود و با ارقام روشنی کارآمد داشت ولی ترسی نیز در وجود وی لانه نموده بود: او همیشه واهمه داشت که روزی اشتباهی کرده و به دزدی و کلاهبرداری از کارفرمایش متهم گردد. در حقیقت این شخص بسیار درستکار بود و از افرادی بود که برای درستکار ماندن بخود بیش از حد زحمت میداد. او حتی یک کبریت تبلیغات بغلی از هتلی دریافت نمی کرد و روزنامه ای را که کسی بر روی نیمکت اتوبوس جا گذارده بود بر نمی داشت. با این همه او می ترسید که نکند کارفرمایش از درستکاری او بی خبر بوده و همین موضوع او را از کارش متنفر می ساخت. او چند سالی بکار خود ادامه و بیشتر و بیشتر از کار خود دلزده و پریشان احوال می شد. او چند بار با همسرش راجع به عوض کردن شغل خود صحبت نمود ولی وی را در این مورد همدرد

نیافت، و لذا به شغل خود ادامه داد. اما تصور او نیز بکار افتاد. او بزخم معده دچار گردید. اما با توجه دقیق به رژیم غذایی و معالجه مناسب زخم معده او، معالجه گردید و او دوباره بکار خود بازگشت. و دوباره در کنار میز کار خود ایستاد. روزی بفکر او رسید که اگر نتواند بایستد توان انجام کار و حفظ شغل خود را از دست خواهد داد. چند هفته بعد زخمی بر روی پای او پیدا شد و او چند روزی را لنگان لنگان بسر کار خود رفت و درد زیادی را تحمل نمود، ولی زخم او بدتر شد و مجبور گردید تا چند روزی را در رختخواب بگذراند. از آنجائی که او در رختخواب مانده و از کار خود دور مانده بود زخم پای او سریعاً معالجه گردید، و بعد دوباره بسر کار خود برگشت. در تمام این مدت ضمیر ناخود آگاهش از او گله مند بود و با او استدلال می نمود که - چیزی مثل - "من یا درد پا توانستم از آن کار نفرت انگیز دور شوم ولی آنها را زود معالجه کردند تا به درد پای بدتری مبتلاء شوم." چند ماه پس از برگشتن به شغل خود، او به زخمی دیگر در پای خود دچار گردید ولی این بار زخم در روی میچ پای وی بود بطوریکه نمی توانست میچ پای خود را حرکت دهد، و بالاخره او را به بیمارستان بردند و زخم پای او شدت بیشتر یافت به طوری که مجبور شدند بر روی میچ پای او عمل جراحی انجام دهند و او پس از معالجه و مرخصی از بیمارستان دوباره به شغل سابق خود برگشت.

اکنون دیگر نفرت از کار او را فرا گرفته بود و بزودی زخم دیگری در پای او نمودار گردید ولی این بار زخم در بین میچ پا و زانوی او بود. زخم آنقدر بدخیم بود و در مقابل معالجات مقاومت می نمود که پزشکان مجبور شدند پای او را از زانو قطع کنند. این بار کارفرما از پذیرفتن او در موسسه خود خودداری ورزید و گفت که مایل نیست شخص معلول را که هر چند وقت یکبار مریض می شود در موسسه خود بپذیرد! البته شخص مورد نظر ما از این بابت خوشحال گردید.

دکترهای بیمارستان راجع به شخص مورد نظر ما اطلاعات بسیاری کسب کرده بودند و ترتیبی دادند تا او به شغل دیگری اشتغال ورزد، کاری که او در آن استعداد زیادی از خود نشان داده بود. او به تعلیم نوعی کار بدی پرداخت، کاری که بآن علاقمند بود و در آن به موفقیت رسید. او دیگر از اینکه به کلاهبرداری متهم شده و بزندان محکوم شود واهمه‌ای نداشت، بنابراین سلامتی خود را بازیافت و تا جایی که ما خبر داریم او بکار خود با کمال موفقیت ادامه می‌دهد.

آنچه که شرح داده شد موردی شدید است ولی ما هر روزه شاهد تجار و کسبه سخت کوشی هستیم که برای از دست دادن کار خود می‌ترسند، و از کارفرمایان و آبروریزی خود وحشت دارند. آنها تحت فشارهای درونی ناشی از شغل خود قرار داشته و برای فرار از چنین فشارهایی به زخم معده دچار می‌گردند، در حقیقت زخم معده کاستریک به عنوان مرض مدیران شناخته شده.

تصورات می‌توانند امپراتوریه‌ها را بنا نهاده و یا سرنگون نمایند. و به یاد داشته باشید که اگر بتوانید تصورات خود را پرورش داده و آنرا کنترل کنید قادر خواهید بود به هرچه که مایلید دست یابید. غیرممکن است به دوست خود تصور آنچه را که می‌خواهید دیکته کنید و غیرممکن است به او بگوئید چه باید بکند، زیرا این دوست شما مانند یک قاطر چموش است. شما می‌توانید افسار قاطری را گرفته و پیشرو و هادی وی باشید ولی نمی‌توانید او را جلو انداخته و بدنبالش روانه شوید، بنابراین شما می‌توانید هادی تصورات خود باشید ولی نمی‌توانید او را برانید. به تمرین احتیاج دارد ولی شدنی است.

خوب، چگونه می‌خواهید تصور خود را کنترل کنید؟ فقط باید ایمان داشته و تمرین کنید. به وضعیتی که ترس و واهمه شما را به هیجان آورد و یا بی‌زاری و نارضایتی شما را برانگیزد فکر کنید، و بعد با ایمان خود بر آن

غلبه نمائید. سعی کنید به تصور خود بقبولانید که شما می‌توانید کاری را انجام دهید، و مطرح نیست که چه کسی می‌تواند و یا نمی‌تواند آنرا انجام دهد.

اگر مایلید می‌توانید بخود بقبولانید که شخصی بخصوص و استثنائی هستید و مطرح نیست چه روشی بکار می‌برید ولی آنچه که مهم می‌باشد این است که تصور خود را وادار کنید بنفع شما کار کند. بگذارید به مثال اول خود راجع به گذشتن از خیابان اشاره کنیم، بگذارید تصمیم بگیریم که می‌توانیم از پل تخته‌ای به پهنای دو فوت بگذریم، و بعد با ایمان به خود و اینکه شخص خاصی بوده و مانند دیگران نیستیم، می‌توانیم تصور خودمان را وادار کنیم که قادریم از روی پل تخته‌ای بگذریم، هر چند که آنرا در بالای دو ساختمان بیست طبقه‌ای نصب کرده‌ایم.

این طور فکر کنید: - بخود بگوئید که حتی یک میمون بی‌عقل نیز می‌تواند بدون ترس و واهمه از این پل چوبی بگذرد. چه کسی موجودی برتر است شما یا یک میمون بی‌عقل؟ اگر یک میمون بی‌عقل یا یک احمق بتواند از روی پل چوبی بگذرد پس شما که شخص بهتری هستید نیز می‌توانید از روی این پل چوبی بگذرید و این امر فقط به تمرین و ایمان وابسته است. در قدیم بندبازان زیادی مانند بلوندین^۱ وجود داشتند که کابلی را بروی آبشار نیاگارا^۱ بسته و آنرا پیاده می‌پیمودند. بلوندین فقط فردی عادی بود که به توانائی‌های خود ایمان داشت. او ایمان داشت که می‌تواند بر روی کابلی بسته شده بر عرض آبشار نیاگارا راه برود، کابلی را که دیگران قادر به پیمودن آن نبودند. او می‌دانست که باید فقط از ترس بترسد، و می‌دانست که اگر اطمینان داشته باشد می‌تواند از روی کابل

Blondin - n

1- آبشار نیاگارا که بین آمریکا و کانادا واقعست بزرگترین و پر آب‌ترین آبشار آمریکای شمالی است

بسته شده بر روی آبشار نیاگارا بگذرد، پس خواهد گذشت، حتی اگر مجبور می شد یک چرخ دستی را پیشاپیش خود حرکت بدهد و یا چشمانش را می بستند.

ما همچنین تجربه هائی را داریم. ما از یک نردبان بلند بالا می رویم و تا هنگامی که رو به بالا نگاه می کنیم نمی ترسیم، ولی در آنی که بزمین نگاه می کنیم فوراً باین فکر می افتیم که اگر از روی نردبان به زمین پرت شویم خیلی صدمه خواهیم دید، زیرا تصور ما افتادن ما را در نظرمان مجسم خواهد نمود و ما در مخیله خود در نظر خواهیم آورد که هنگام سقوط به روی زمین به چه روزی خواهیم افتاد. تصور ما ممکن است مجسم کند که ما آنقدر به نردبان چسبیده ایم که نمی توانیم آنرا رها نمائیم. کسانی که بر روی مناره ها و برجهای کلیسا کار کرده اند چنین تجربیاتی را دارند:

اگر شما بتوانید با کسب ایمان به توانائیهای خود تصور خود را کنترل کنید، می توانید هر کاری را که می خواهید انجام دهید ولی نمی توانید به زور بر تصورات خود حاکم شوید، و بکار بردن قدرت اراده شما نمی تواند تصورات شما را شکست دهد. در عوض اختلالات عصبی در شما شدت می یابد. بخاطر داشته باشید که در تمام مدت شما باید تصور خود را هدایت کنید تا بتوانید کارهائی را انجام دهید که برای خود غیر ممکن می دانستید. ولی قبل از هر چیز باید بر این باور باشید که چیزی بنام غیر ممکن وجود ندارد.

درس بیست و چهارم

شاید عده‌ای راجع به قانون کار^۱ ما شنیده باشند. متأسفانه به بسیاری از مطالب متافیزیکی نام‌های سانسکریت^۲ و یا برهمن^۳ داده شده، درست همانطور که به بسیاری از اصطلاحات علمی، پزشکی و اندام‌شناسی نام‌های لاتین^۴ داده شده. نام‌های لاتین می‌توانند نوع گل و گیاه و یا پیازگلی را مشخص نموده و یا انجام عمل یک عضله و یا شریانی را توضیح دهند. علت این امر به روزگاران قدیم برمی‌گردد، روزگاران که پزشکان سعی داشتند دانش خود را پنهان بدارند، و در آن روزگاران این فقط پزشکان بودند که دارای سواد بدرد بخوری بودند. در دروس پزشکی آموختن و مطالعه زبان لاتین ضروری بود و لذا پزشکان نام‌ها و اصطلاحات لاتین را برای مطالب فنی بکار برده و بدینوسیله دانش خود را از دسترس عامه و عامی دور نگهداشتند. (البته دور از دسترس غیر پزشکان و این عادت تا با امروز رواج دارد) هر چند نامگذاری بیک زبان نیز مزایای خود برخوردار است، زیرا مطرح نیست که ملیت و زبان بومی یک پزشک چیست، او هنوز می‌تواند مطالب علمی را با همکاران خود از دیگر کشورها مورد بحث قرار دهد. اوپراتورهای رادیوهای

1- Karma

2- Sanskrit

3- Brahmain

4- Latin

کشتیها و هواپیماها نیز بکاربردن کد موریس یا آنچه را که امروز (کیوکد)^۱ می خوانند در حقیقت کاری شبیه دکترها انجام می دهند. اوپراتورهای آماتور رادیو در اقصی نقاط دنیا نیز می توانند برای تماس با اوپراتورهای آماتور نقاط دیگر از کشورهای ذکر شده استفاده نموده و با آنان بخشی قابل فهم داشته باشند، درحالیکه در مواقع عادی حتی یک کلمه از زبان ملی یکدیگر را نمی فهمند.

سانسکریت زبانی است که متبحرین در علوم ناشناخته و باطنی آن را می دانند، بنابراین اگر کسی واژه کارها را بکاربرد تصویر بخصوصی از آن خواهد ساخت که ما نام آن را و قانون علت و اثر، می گذاریم. توجه نمائید که کارها وضعیتی سری و ناشناخته نیست و نمی تواند باعث ترس و وحشت گردد. در این دروس ما مایلیم متافیزیک را بزبان ساده ارائه نمائیم و مایل نیستیم اصطلاحات بفرنج را بکار بریم زیرا ما فکر می کنیم در متافیزیک مطلبی آنقدر سخت وجود ندارد که ما را مجبور به بکارگیری اصطلاحاتی کند که احتمالاً معانی را پنهان می نمایند.

حال چطور است کمی به قوانین کارها بپردازیم و آنرا از اصطلاحات متافیزیک بیرون بکشیم، و بهتر است فعلاً متافیزیک را از یاد برده و به قوانین زمینی برگردیم. منظور ما اینست:

اخیراً جانی یک موتور سیکلت دریافت نموده، او دریافته که نشستن برروی آن ماشین قدرتمند و گاز دادن به موتور آن و سروصدا راه انداختن دارای لذت زیادی است، ولی فقط نشستن برروی چنین ماشینی بس نبود لذا جانی فلان موتور سیکلت را روشن کرده و آن را براه می اندازد. در شروع براه انداختن موتور سیکلت جانی فلانی آهسته می راند ولی بعداً به تدریج سرعت خود افزون و به علامات راهنمایی و رانندگی توجهی نمی کند. جانی ناگهان صدای گوشخراش را می شنود و بعد اتومبیل پلیسی

را مشاهده می نماید که به موازات او در حرکت است و پلیسها باو دستور می دهند که به جدول خیابان نزدیک شده و توقف کند. جانی فلانی کوچک با دلخوری به جدول پیاده رو نزدیک شده و پس از توقف با دلهره زیاد منتظر می ماند تا برگه خلاف برایش صادر شود زیرا او بیش از سرعت از حد مجاز در منطقه مسکونی در حرکت بود!

در این مثال کوچک و ساده می بینیم که قوانین بخصوصی در طبیعت وجود دارند. در اینجا درمی یابیم که قانون می گوید هیچکس حق ندارد در منطقه مسکونی شهر بیش از سرعت بخصوصی حرکت کند. جانی فلانی این سرعت را رعایت ننموده و مجازات گر بصورت پلیسی ظاهر گردید و او را از این عمل خلاف بازداشت و برگه خلافی برای او صادر نموده، بنابراین جانی فلانی مجبور است بدادگاه^۱ رفته و جریمه بپردازد.

یک مثال دیگر؟ خیلی خوب. بیل جیمز مردی است تنبل و دوست ندارد کار کند و یا تن بکار دهد، ولی دوست دختری دارد که بسیار پرخرج می باشد. و او فقط می تواند با تهیه آنچه که دوست دخترش می خواهد توجهش را نسبت بخود جلب نماید. برای دوست دختر بیل جیمز مطرح نیست که بیل از کجا پول درمی آورد و چگونه آنچه را که می خواهد برایش تهیه می نماید زیرا تنها شرط او این بود که بیل جیمز آنچه را که او می خواهد برایش تهیه کند. بنابراین یک شب بیل جیمز قصد دزدی از فروشگاه را می کند تا با پولی که از نتیجه دزدی بدست می آورد خواسته های دوست دخترش را تأمین نماید. مثلاً پالتو پوست مینک؟ و یا ساعتی پلاتین و الماس نشان؟ بهر حال زیاد مهم نبود، لذا بیل جیمز با مشورت و تأیید دوست دخترش قصد دزدی را نمود. او بدون سرو صدا به ساختمان فروشگاه مورد نظر خود نزدیک شد و در اطراف آن پرسه

۱- در ایالات متحد: برای جرم های کوچک دادگاههای مخصوصی با قاضی نشسته دارند که فوراً بجرم رسیدگی کرده و حکم صادر می نمایند.

می زد تا محلی را برای ورود بیابد. او بزودی پنجره‌ای را پیدا می نماید که در ارتفاع مناسب قرار گرفته بود و می توانست از آنجا بدرون ساختمان وارد شود، بنابراین جیمز با فنونی که از مدتها قبل تمرین نموده بود تیغه چاقوی خود را از بین شیشه و قاب پنجره رد کرده و گیره پنجره را عقب زده و آن را باز می کند. بیل پنجره را بالا کشید و مدتی گوش ایستاد. آیا صدائی تولید کرده بود؟ آیا کسی در درون فروشگاه بود؟ و پس از اطمینان باینکه می تواند بدون خطر بدرون فروشگاه راه یابد خود را از پنجره بالا کشید و به دورن خزید. صدائی شنیده نشد و بیل با پائی بدون کفش در درون فروشگاه براه افتاد و چیزهائی که را که می خواست برای خود برمی داشت. جواهراتی از درون جعبه‌ای و یک مشط ساعت مچی را از ویترینی، و از صندوق مدیر فروشگاه چند مشط اسکناس بدست آورد. او که از برداشت خود راضی شده بود بطرف پنجره رفته و به بیرون نگاه کرد و بعد باین فکر افتاد که چقدر آسانتر می تواند از در عقب فروشگاه خارج شود و از پنجره استفاده نکند، زیرا امکان داشت در حال خروج از پنجره مقداری از اجناس صدمه ببینند و ضایع شوند. بیل چفت در عقب مغازه را آهسته کشید و بیرون رفت، ولی هنوز چند قدم برنداشته بود که صدای خشنی فریاد زد. ایست، تحت پوشش اسلحه هستی؟ و بیل جیمز از ترس در مسیر خود منجمد گردید. او می دانست که پلیس مسلح است و از تیراندازی باو ابائی ندارد. نور چراغ قوه‌ای بصورت او تابیده می شود و بیل جیمز با ناراحتی دستهایش را بالا می گیرد و می بیند که توسط چند پلیس محاصره گردیده. پلیسی بیل جیمز را بطرف اتومبیل گشت هدایت کرده و پس از مدت کمی وی را در سلولی جای دادند.

ساعتی بعد دوست دختر بیل جیمز توسط یک پلیس مرد و یک پلیس زن از خواب بیدار گردید. او که چنین عملی را بی احترامی به حقوق خود می دانست بسیار عصبانی گردید، و هنگامی که فهمید بازداشت شده

تعادل عصبی خود را از دست داد. بازداشت؟ بله، زیرا قانون او را بنوعی وسیله تشویق و تحریک ییل جیمز برای قانون شکنی زده بود. بنابراین دوست دخترش نیز باندازه او مقصر شناخته می شد.

و چنین اند قوانین زندگی. حال بگذارید چند لحظه ای این قوانین را از دنیای فیزیکی خارج کنیم و بگوئیم کار ما عملی ذهنی و یا فیزیکی است که موجب ازدیاد خویبها و یا بدیها می گردد و درست معنی بجز از کشته ندروی را معنی می دهد، زیرا اگر بد بکاری بد دروکنی و بد را در زندگی بعدی و یا بعد از آن دروکنی، ولی اگر در این زندگی مهربانی و خوبی و عاطفه به نیازمندان نشان دهی در زمانی که نوبت تجربه بدبختی هایت رسید به شما مهربانی، خوبی، و عاطفه ارزانی خواهد گردید.

اشتباه نشود؛ اگر شخصی می باید سختیها و زجرها را تحمل کند ضمناً بخاطر این نیست که او بد است، شاید بخاطر این باشد که دانسته شود وی در برابر سختیها چه واکنشی نشان خواهد داد. و شاید برای این است که با تحمل سختیها وجودش از ناپاکی ها بری شده و خودخواهیهای بشری وی از بین برود، و به عبارتی روحش جلا یابد. هر کس، چه شاهزاده و چه گدا باید همراه با چرخه زندگی طی طریق نماید، چرخهای از موجودیت بدون انتها. شاید مردی در یک زندگی خود شاهی بوده ولی در زندگی بعدی گدائی شود که پای پیاده از شهری به شهری دیگر طی طریق کند، و سعی نماید کاری بیابد و همیشه در این پویش شکست بخورد و در تندباد حرارت باین سو و آنسو پرتاب شود.

هستند کسانی که از قوانین کار ما^۱ معاف می باشند، بنابراین بیهوده است که بگوئید، اُه آن شخص چه زندگی وحشتناکی داشت. احتمالاً در

۱- حاصل کردار انسان در هر یک از دوره های زندگی که سرنوشت او را برای زندگی بعدی معین می کند. ناگفته نماند زندگی دوباره بدنیا آمدن بر روی زمین است زیرا بودائیان که آقای دکتر رامیا نیز از آن مذهب و یک روحانی بودائیت به تناسخ روح عقیده دارند.

زندگی گذشته خود گنهکار و حشتناکی بوده! وجودهای عالیتری (که ما آنها را اوتار می خوانیم بعضی از اوقات بر روی زمین می آیند تا وظائف خاصی را انجام دهند. مثلاً در دین هند عقیده دارند که خدای ویشنو^۱ در زمانهای مختلف بر زمین نزول می نماید تا حقیقت دین را که بشر آن را از یاد می برد دوباره در ریشه زنده کنند. این وجود عالتر یا اوتار بعضی اوقات بر زمین نازل شده و ممکن است بصورت نمونه ای از فقر و زندگی کرده ولی نشان خواهد داد چگونه می توان با عاطفه و مهربانی سرکرد، و یا چگونه می توان در برابر سختیها و عذاب مصون ماند. البته و هیچ چیزی غیر حقیقی تر از مصونیت در برابر عذاب و زجر نیست. ولی اوتار که موجودی عالتر و والاتر است زجر مدام و بیشتری را تحمل خواهد نمود. اوتار بدنیا نخواهد آمد زیرا او باید وجود داشته باشد، او بوجود نمی آید تا کارهای خود را انجام دهد، در عوض او بصورت روحی دارای جسم ظاهر می گردد، او داوطلبانه بر روی زمین می آید، و بعضی اوقات و تحت شرایط بخصوصی او حتی بدنیا هم نمی آید. او ممکن است کالبد کسی را اشغال کند. ما سعی نداریم بر عقاید مذهبی کسی خط بطلان بکشیم و آن را خدشه دار کنیم، وی اگر کسی انجیل مسیحیان را با دقت بخواند خواهد دانست که عیسی مسیح به عنوان پسری از یک زن و شوهر بنام یوسف نجار و مریم بدنیا آمده ولی با گذشت زمان و هنگامی که او مردی بالغ گردید به سرزمینهای وحشی و دور رفت و روح مسیح - روح خدا - در او حلول نمود و کالبد او را کاملاً اشغال نمود. به عبارتی دیگر روحی بر زمین نزول نمود و کالبد عیسی^۲ داوطلب را اشغال کرد. ما چنین

۱- ویشنو و یا ویشنا یکی از خدایان هندوان است، ناگفته نماند که در دین هند و پیش از هشتاد خدا وجود دارد

۲- این عقیده از دین طرف اسلام و مسیحیت قابل قبول نبوده بلکه عقیده بودائیان فرقه لامائی می باشد.

مطالبی را ذکر می‌نمائیم تا نشان دهیم کسی را نباید بخاطر بدبختی و فقر و فاقه وی مقصر دانست، درحالیکه ممکن است او وجودی عالتر بوده که در قالب چنین اشخاصی آمده باشد تا نشان دهد چگونه می‌توان با فقر و بدبختی سر کرده و چه کارهائی را می‌توان انجام داد.

هر کاری را که در زندگی انجام دهید موجب نوعی حرکت و واکنش خواهد گردید. تفکر نیز دارای قدرتی حقیقی است و شما آنچه را که فکر می‌کنید هستید، بنابراین اگر افکارتان پاک باشد پاک بوده و در غیر این صورت اگر راجع به شهوات فکر کنید آلوده و شهوت رانید، و آنقدر پشت سر هم بزندگی زمینی باز خواهید گشت تا تمام خواستهای شهوانی شما تحت تفکر صحیح و پاک از بین برود.

هرگز کسی کاملاً از بین نرفته و آنقدر بد نیست که به جزای ابدی محکوم گردد. جزای ابدی برای کشیشان قدیم وسیله‌ای برای تحت کنترل نگهداشتن و تهدید امت‌های نافرمان بود. عیسی مسیح هرگز جز ابدی، زجر ابدی، و لعنت ابدی را بزبان نیاورده و آن را نیاموخته است. او گفته بود که اگر شخصی توبه کرده و سعی کند اعتلایابد از نادانی و بدکرداری خود نجات یافته و مکرراً باو شانس نجات داده خواهد شد. بنابراین کار ما طریقه‌ای است که ما قرض بخصوصی را برای خود ایجاد نموده و بعد آن را پرداخت می‌کنیم. اگر شما به فروشگاهی رفته و اجناسی را درخواست کنید برای خود ایجاد قرضهائی را می‌نمائید که قابل پرداخت با پول رایج محل می‌باشد و تا هنگامی که چنین وجهی را پرداخت نکرده‌اید و امدار می‌باشید، و اگر نتوانید قرض خود را ادا نمائید در بعضی از کشورها شما را بازداشت کرده و ورشکسته اعلام می‌نمایند. یک بشر چه زن و یا مرد و یا بچه باشد باید برای تمام دستاوردهای خود برروی زمین پرداخت نماید، و فقط اوتارها و یا موجودات عالتر از قوانین کارها مصون و معاف می‌باشند.

لذا آنها اوتار نیستند باید سعی کنند در این دنیا زندگی پاکی را دنبال کرده تا بتوانند از دنیا آمدن مکرر بر روی زمین معاف شوند زیرا زندگی در سطح‌های بهتر و عالتر در ستارگان دیگر وجود دارد.

ما باید آنهایی که نسبت به ما جسارت و تعدی روا داشته‌اند ببخشائیم و بخشش آنهایی را که نسبت به آنان تعدی روا داشته‌ایم بدست آوریم، و بهترین طریقه بدست آوردن کارهای خوب این است که با دیگران همان کنیم که انتظار داریم با ما کنند.

کار ما چیزی است که کمتر می‌توانیم از آن فرار کنیم. اگر قرضی بالا آورده‌ایم باید آن را تادیه کنیم، و اگر به کسی خوبی کرده‌ایم طرفهای مقابل نیز باید بما خوبی کنند، و نظر باینکه دریافت خوینها با ارزش‌تر است پس باید بدیگران خوبی کنیم تا در پاداش خوبی دریافت داریم. نشان دادن عاطفه و محبت بهر موجود زنده‌ای بدون در نظر گرفتن گونه آن پسندیده است، بخاطر داشته باشید که از نظر خداوند فقط تمام افراد بشر مساوی بوده بلکه تمام مخلوقات وی مساوی هستند، چه گربه و اسب و چه حیوانات دیگر.

گفته می‌شود خداوند کارهایش را بنحو اسرارآمیزی انجام داده و شگفت‌آفرینی می‌نماید. ما نباید اعمال خداوند را مورد سؤال قرار دهیم ولی باید مسائلی را که قسمت ما نموده حل کنیم، زیرا فقط حل مسائل و نتیجه‌گیری مثبت و قابل قبول از آن می‌تواند قرض کارهای ما را پرداخت کند. عده‌ای دارای قوم و خویشی بیمار می‌باشند که باید با آنها زندگی کنند و بسیاری از این افراد فکر می‌کنند که اه خسته‌ام کرده، چرا نمی‌میرد و از این زندگی نکبت‌بار خلاص نمی‌شود؟ جواب این است که البته آنها هر دو مشغول طی دوران زندگی خود هستند ولی شاید آن کسی را مسئول نگهداری از شخص بیمار است بهمین علت بر روی زمین خلق شده.

ما باید همیشه به معلولین، بیماران و کسانی که عزیزان خود را از دست داده‌اند مهربانی کرده آنها را درک نموده و نسبت با آنان همدردی و حسن تفاهم نشان دهیم. شاید علت وجود داشتن ما همین نشان دادن درک و حسن تفاهم نسبت به بیماران باشد. رد کردن شخصی خسته‌کننده با یک اشاره بخاطر بی‌حوصلگی بسیار آسانست، ولی کسی که بیمار می‌شود اغلب بسیار حساس نیز می‌گردد زیرا ناتوانی خود را احساس می‌نماید و می‌داند که مزاحم و سربار دیگرانست و خواهانی ندارد. و دوباره یادآور می‌شویم که در حال حاضر و در روی زمین تمام افرادی که دارای دانش باطنی و ناشناخته‌اند و می‌توانند هنرهای هم چنین دانشی را اجرا نمایند دارای نوعی معلولیت و یا نقص عضو می‌باشند. بنابراین با عدم توجه و رد کردن درخواست کمک شخصی معلول و یا بیمار بطور خشونت‌آمیز احتمال دارد کسی را رد کرده باشید که دارای استعدادهای خدادادی بیشتر از شما باشد. آنقدر که نمی‌توانید فکر آن را بکنید.

ما به فوتبال و دیگر ورزش‌های سخت و خسته‌کننده علاقه نداریم، ولی مایلیم سؤالی بکنیم. آیا هرگز شنیده و یا دیده‌اید که مرد و یا زنی ورزشکار روشن بین باشد و یا حتی بتواند واژه‌ای^۱ را تلفظ کند؟ بنابراین به بیماران محبت کنید و با آنان کم‌حوصله نشوید زیرا اشخاص بیمار مسائل زیادی دارند که شما با آنان آشنا نیستید. ضمناً کمک بیک بیمار خودخواه نیز می‌تواند باشد! یک شخص بیمار امکان دارد از نظر روحی از شما پیشرفته‌تر باشد لذا شما با کمک باو بخود نیز کمک کرده‌اید.

۱- روشن بینی بزبان انگلیسی که اصل این کتاب به آن زبان نوشته شده کلیرویاننس Clairvoyance می‌باشد

درس بیست و پنجم

آیا هرگز ناگهانی عزیزی را از دست داده‌اید؟ آیا هرگز احساس نموده‌اید که آفتاب در پس ابرهای تیره پنهان گشته و قصد تاییدن بر شما را ندارد؟ مرگ و از دست دادن شخصی عزیز واقعاً غم‌انگیز است. غم او برای شما و غم‌آور برای آنکه قبل از شما رفته، و این در صورتی است که بیش از حد به عزا بنشینید.

در این درس ما مایلیم راجع به موضوعاتی بحث کنیم که در حال عادی غمگین‌کننده‌اند. ولی اگر ما مرگ را آن طوری که باید در نظر بگیریم نباید موجب غم و عزای زیاده از حد ما شود. اول بینیم هنگامی که در می‌یابیم عزیزی از ما در سطحی که ما مردم زمینی آن را مرگ می‌دانیم قرار گرفته چه بسر ما می‌آید. قبل از رسیدن خبر بد، ما به طریقی عادی رفتار کرده و خاطری آزرده نداریم تا این که خبر مرگ ناگهانی شخصی عزیز مانند صاعقه‌ای بر سر ما فرود می‌آید و به ما گفته می‌شود که او دیگر با ما نیست. فوراً نبض ما تند زده و احساس می‌کنیم غدد تولید اشک ما برای ریزش آماده می‌شوند تا از فشارهای عصبی درونی ما بکاهند.

ما در می‌یابیم که دیگر رنگهای شاد و زنده را ندیده و در عوض همه جا و همه چیز رنگ تیره و غمناک به خود گرفته، و روز روشن تابستانی ما

به غروب ابرآلود زمستانی تبدیل گشته است.

ما یک بار دیگر به سراغ دوستان قدیمی خود یعنی الکترون‌ها می‌رویم چون هرگاه به غم و اندوه ناگهانی دچار می‌شویم و لتاز الکتریسیته‌ای که در مغز ما متغیر خواهد گردید، حتی می‌تواند سمت جریان خود را عوض نماید، و اگر ما قبلاً دنیا را با دیدی مثبت مشاهده می‌کردیم حال از دیدی بسیار تیره و غمین می‌بینیم، و همه چیز غم‌انگیز به نظر می‌رسد. البته آنچه که ذکر گردید فقط واکنشی طبیعی در سطح دنیای زمینی ماست ولی در سطح کیهانی نیز ناراحت خواهیم بود زیرا نخواهیم توانست با سرعت از سفینه جسمی خود خارج شویم و به کسی که تازه پا به دورن دنیای شادتر و عظیم‌تر کیهانی نهاده تهنیت بگوئیم.

برای ما دلتنگ کننده خواهد بود که دوستی عزیز به کشوری دور دست برود، ولی در روی زمین ما همیشه می‌توانیم بوسیله فرستادن نامه و تلگراف و یا حتی تماس تلفنی از احوال او جویا شویم. اما آنچه را که از مرگ می‌دانیم ظاهراً راه تماس ما را قطع می‌نماید. فکر می‌کنید مردگان دور از دسترس هستند؟ می‌توانید غلط فکر کرده و از این بابت خوشحال نیز باشید! ولی باطلاع شما می‌رسانیم که دانشمندان زیادی در نقاط مختلف دنیا در مراکز مشهور علمی مشغول به کار در روی وسایل به خصوصی هستند تا بتوانند به وسیله آن با کسانی که ما با آنها ارواح بدون کالبد می‌گوئیم تماس بگیرند. این یک خواب و خیال و فکری که از خیال برخاسته نیست، بلکه موضوعی جدی و خبری است که چند سال است روی آن بحث می‌نمایند، ولی قبل از اینکه ما بتوانیم با آنانکه از دسترس دور شده‌اند تماس بگیریم می‌توانیم به آنان کمک کنیم.

هنگامی که کسی می‌میرد واکنش‌های بدن، یعنی کاری که بدن برای زنده ماندن انجام می‌دهد بطنی گشته و بالاخره متوقف می‌گردد. ما مراحل اولیه چنین روندی را دیده‌ایم. مغز بشر می‌تواند فقط دقایقی را

بدون اکسیژن زنده بماند، بنابراین مغز انسان یکی از اولین اعضای بدن است که می میرد. معلوم است که پس از مرگ مغز، مرگ بقیه اعضای بدن اجتناب ناپذیر خواهد بود. ما علت بخصوصی برای تعریف چنین واقعه طولانی و خسته کننده داریم.

پس از مرگ مغز اعضای دیگر بدن که اوامر و راهنمایی های مغز را دریافت نمی دارند به سکون و خاموشی می گرایند، درست مانند اتومبیلی که راننده اش آن را ترک کرده. زیرا مغز به منزله راننده ای است که موتور بدن را خاموش نموده و آن را ترک کرده است. موتور چنین اتومبیلی ممکن است به عللی چند تکان دیگر بخورد ولی بالاخره از کار باز خواهد ایستاد و به تدریج سرد خواهد شد، در حال سرد شدن به علت انقباض فلزات صداهائی شنیده خواهد شد. در بدن انسان نیز چنین وضعیتی حکمفرما می شود. به تدریج اعضای بدن به مرحله ای می رسند که ما آن را رهائی از زندگی می نامیم و صداهائی از اعضای بدن شنیده شده و تکان هایی در آن بوجود می آید، و در طی سه روز وجود کیهانی از بدن فیزیکی کاملاً و برای همیشه جدا می شود. رشته سیمین که وجود کیهانی را به بدن فیزیکی وصل می نماید بتدریج و درست مانند یک بند ناف نازک گشته و مانند بند ناف در هنگام تولد بچه از مادر بریده شده و جدا می شود، و به مدت سه روز وجود کیهانی کمابیش نزدیک بدن در حال تجزیه می ماند.

کسی که می میرد تجربه ای مانند این خواهد داشت: شخص در رختخواب است و احتمالاً فامیل و آشنایانش به دور او جمع شده اند. او نفسی خسته را در حلق خود احساس می نماید که بالاخره متوقف می گردد و آخرین بازدم را از بین دندانهای دهان بسته خود بیرون می دهد. قلب برای لحظاتی تندتر پییده ولی به زودی تپش آن کندتر شده و از حرکت باز می ماند - برای همیشه - بدن لرزش بخصوصی خواهد نمود

و سردتر خواهد گشت، ولی در لحظه مرگ یک روشن بین می تواند سایه ای را ببیند که از سفینه بدن جدا شده و در مه نقره ای رنگی رو به بالا می رود و درست در بالا بدن مرده قرار خواهد گرفت. در عرض سه روز رشته سیمین که بدن فیزیکی و کیهانی را به هم اتصال می دهد به تدریج در محل وصل به بدن تیره گشته و به نظر روشن بین می رسد که در محل تیرگی گرد و غباری تیره پخش شده و رشته سیمین آزاد می گردد. و بدن کیهانی می تواند بطور منظم رو به بالا رفته و در محیط زندگی کیهانی خود در عالم بالا آشنا شده و معرفی می گردد. قبل از دور شدن از بدن فیزیکی بدن کیهانی که از آن خارج شده برگشته و آن را ورننداز می نماید، و حتی گاهی همین بدن کیهانی به دنبال او تا به گورستان رفته و شاهد مراسم کفن و دفن خود خواهد بود. برای وجود کیهانی هیچگونه درد و پریشانی وجود نخواهد داشت و او هیچگونه ناراحتی نخواهد کشید، چون برای مرگ آماده نشده و فاقد دانشی است که در این درس تدریس می گردد و در حالتی شبیه نیمه اغماء می باشد. او بدن خود را که در تابوت قرار دارد هم چون بادبادکی که پیچه ای را دنبال کرده، ولی به زودی رشته سیمین او که دیگر سیمین نیست جدا شده، و بعد وجود کیهانی آزاد می گردد. و می تواند به بالا رفته و برای مرگ دوم خود آماده گردد. مرگی کاملاً بدون درد و رنج.

قبل از وقوع مرگ دوم شخص باید به تالار خاطره ها رفته و آنچه را که طی زندگی خود بر روی زمین انجام داده ببیند. در تالار خاطره ها کسی بر او - و بر شما - قضاوت نخواهد کرد، و این هنگامی است که خود را عاری از هرگونه خودخواهی های کوچک و عاری از هرگونه ارزش های دنیای زمینی که برایتان عزیز بوده خواهید دید. شما در خواهید یافت با تمام ثروتی که بجا گذارده اید، و مقام هایی را که احراز نموده اید و احکامی را که برایتان صادر گشته در دنیای بالا آنقدر هم بالا و والا بحساب

نمی آید، زیرا اغلب فروتن ترین و پست ترین از لحاظ ارزش های زمینی و ندارترین هستند که مورد قضاوت مثبت قرار خواهند گرفت.

پس از مشاهده زندگی زمینی خود در تالار خاطره ها به آن قسمت از دنیای دیگر را که فکر می کنید برای شما مناسب تر است خواهید رفت. شما به جهنم^۱ پا نخواهید گذارد، حرف ما را باور کنید هنگامی که می گوئیم جهنم در این دنیا است. دنیائی که آموزش داده ماست!

احتمالاً می دانیم که مردم مشرق زمین، بخصوص عرفای نامدار و آموزگاران برجسته آن هرگز اجازه نمی دادند نام آنان فاش شود زیرا عقیده داشتند در نام ها قدرتی عظیم نهفته است، و اگر کسی نام آنها را با تلفظ صحیح و با ارتعاش خاصی ادا نماید صاحب نام بطور مقارمت ناپذیری در دنیای دیگر عقب کشیده و به زمین خواهد نگریست. در بسیاری از مناطق شرق و بعضی از مناطق غرب خدا را با نام و آن که نامش را نباید برد می خوانند، زیرا اگر همه باهم و بطور مداوم خدا را طلب کنند او را بستوه خواهند آورد.^۱

بسیاری از آموزگاران نامی را انتخاب می نمایند که به آنان تعلق نداشته و در تلفظ با نام اصلی آنان فرق زیادی دارد زیرا نامها ترکیبی از ارتعاشات هستند که تارهای صوتی انسان با توازن خاصی نسبت به هم بوجود می آورند، و اگر نام کسی را با توازن صحیح ترکیب صدا و ارتعاشات آن به زبان آورند او را از کاری که در همان موقع مشغول انجام آن است منحرف می نمایند. غم و درد و اندوه بیش از حد نیز برای آنان که از دست رفته اند

۱ - امیدوارم خوانندگان دانشمند، متوجه شوند که در دین بودائی که نویسنده این کتاب نیز به آن تعلق دارد جهنم بصورتی که ما مسلمانان می شناسیم وجود ندارد و نویسنده فقط عقاید دینی خود را ذکر کرده که از نظر ما مسلمانان مردود است.

۲ - مثل اینکه عظمت خداوند در نزد ما مسلمانان که او را نه فقط دانای مطلق بلکه توانای مطلق نیز می شناسیم بیشتر به چشم می خورد و با بردن نام او بستوه نمی آید.

نیز درد آور و غم‌انگیز است و آنها احساس خواهند نمود که بطرف زمین کشیده می‌شوند، و احساس آنان درست مانند مردی است که با لباس به درون آب افتاده و پوتین‌ها و لباس‌های خیس وی را از شنا کردن باز می‌دارند و بیشتر به درون آب می‌کشند.

بهرتر است دوباره نگاهی به ارتعاشات بیندازیم، زیرا ارتعاشات اصل وجود زندگی بر روی زمین، و در حقیقت تمام دنیا را تشکیل می‌دهد. همه ما مثل ساده‌ای را درباره ارتعاشات می‌دانیم: هنگامی که عده‌ای سرباز با قدم‌های منظم، یکنواخت، و همگام به یک پل بزرگ می‌رسند گام‌های خود را بر هم زده و عادی از روی پل می‌گذرند. این پل می‌تواند سنگین‌ترین ترافیک‌های مکانیزه را تحمل نماید و یک صف تانک و یا زره‌پوش بدون وارد آوردن خساراتی از روی آن بگذرند و وزن قطاری از لوکوموتیوهای سنگین را به آسانی بپذیرد، و بیش از آنچه که طراحان آن پل پیش‌بینی کرده‌اند تکان نخورد، ولی هنگامی که یک صف سرباز با قدم‌های منظم از روی آن پل می‌گذرند آن را طوری دچار نوسانات می‌نمایند که بالاخره فرو می‌ریزد. مثال دیگری از ارتعاشات مربوط به یک ویولونیست می‌شود؛ اگر او ویولونی را برداشته و نت‌ها را به طور یکنواخت به مدت چند ثانیه بنوازد می‌تواند در یک گیلان شیشه‌ای ارتعاشاتی ایجاد کند که منجر به شکستن آن با صدائی مانند انفجاری خفیف شود.

در یک طرف مثال ما در مورد ارتعاشات، سربازان قرار دارند، و در طرف دیگر؟ چطور است بگوئیم. اُم، اگر کسی بتواند کلمات اُم - مانی^۱ - پادمی - اُم را به طریقه خاصی ادا نماید و آن را چند دقیقه تکرار کند

۱ - انریکو کروزو (Enrico Coruso) خواننده اپرای ایتالیائی الاصل امریکا در سال ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ می‌توانست با صدای خود لیوان‌های ظریف را بشکند و چند بار نیز پنجره اپرائی را که در آن آواز می‌خواند شکست.

می‌تواند ارتعاشاتی با قدرتی اعجاب‌انگیز تولید نماید. بنابراین - به یاد داشته باشید که نام‌ها قدرتمندند، و آنهایی را که رفته‌اند نباید بدون علت خواند و یا نام آنها را به هنگام غم و غصه به زبان آورد. چرا باید غم و غصه ما آنها را رنج دهد؟ آیا آنها به اندازه کافی در این دنیا رنج نکشیده‌اند؟

شاید به این فکر کنیم که چرا باید، بر روی زمین خلق شده و بعد رنج مرگ را تحمل کنیم؟ ولی جواب این است که مرگ و رنج، روح را جلا بخشیده، به شرط این که رنج بیش از حد نباشد، و باز هم یادآور می‌شویم که تقریباً در هر مورد (زیرا استثناء نیز وجود دارد!) به هیچ مرد و یا زنی رنجی بیش از تهذیب روح او لازم باشد تحمیل نمی‌شود. باید از این امر متشکر شوید هنگامی که خانمی را مشاهده می‌نمائید به خاطر عزا از غم و غصه بیش از حد غش کرده و از حال می‌رود. این چنین از حال رفتن و غش کردن به منزله یک دزیچه اطمینان برای فشار روحی و درونی آن خانم بوده و موجب می‌گردد به ایشان صدمه‌ای وارد نیاید.

گاهی غم و غصه زیاد باعث بی‌حسی عمومی در اشخاص عزادار می‌گردد. در اینجا نیز بی‌حس شدن برای آن که از این دنیا رفته و بازماندگانش رحمتی است. بی‌حس شدن در عین حال که باعث می‌شود شخص عزادار که فقدان از دست رفته خود را احساس می‌نماید تزکیه گردیده و بطور غیر قابل تحملی زجر نکشد.

کسی که زندگی زمینی را ترک کرده نیز از بی‌حسی شخص عزادار نفع برده زیرا باعث می‌شود که از بی‌تابی بیش از حد شخص عزادار زجر نکشیده و ناراحت نشود.

شاید در آینده وضعیتی پیش بیاید که ما بتوانیم با مردگان خود به نحو آسانی چون برداشتن گوشی تلفن و تماس با دوستان خود در شهرهای دور دست تماس بگیریم.

با مطالعه دقیق و از روی وجدان این سری درسها و داشتن ایمان بخود و قدرتهای عظیم تر این دنیا و دنیای زندگی بعدی شما نیز خواهید توانست با از دست رفتگان خود تماس بگیرید. چنین کاری با بکارگیری قدرت تله پاتی، روشن بینی و آنچه که ما آن را نوشتن به طریقه خودکار می نامیم میسر است. ولی در مورد "نوشتن بطور خودکار" شخص باید سعی کند تا تصورات تغییر شکل یافته خود را دخالت ندهد، و در حالی که به طور غیر ارادی می نویسد تصورات خود را تحت کنترل داشته باشد. تا پیامی که نوشته می شود از طریق ضمیر ناخود آگاهمان القا شده و ضمیر آگاه و یا ناخود آگاهمان را در آن اثر نگذارد، و در عوض مستقیماً از طرف کسی به ما برسد که دنیای ما را ترک کرده و می تواند ما را ببیند ولی ما حتی برای لحظه ای قادر به دیدن او نیستیم.

با خلق خوش و ایمانی راسخ و باور به این که می توانید موجب اعجاز شوید شروع کنید. مگر نوشته نشده که "ایمان قادر به تکان دادن کوه هاست؟! و حقیقتاً می تواند کوه ها را تکان دهد.

درس بیست و ششم

حال ما بشرح دستورات و قوانینی برای زندگی به طریقه صحیح می پردازیم. این دستورات و قوانین اصولی بوده و باید حتماً اجراء گردند. به این قوانین شما می توانید قوانین شخصی خود را اضافه نمائید. ما اول دستورات و قوانین را به ترتیب نوشته و بعد به تشریح یکایک آنها می پردازیم و دوباره آنها را با دقت بررسی می نمائیم تا بتوانیم علل وجود چنین قوانینی را مورد توجه قرار دهیم.

۱- آن طوری رفتار کن که انتظار داری با تو رفتار کنند.

۲- بر دیگران قضاوت منما.

۳- در کارهای خود وقت شناس و دقیق باش.

۴- درباره دین بحث نکن و عقاید دینی دیگران را به سخره نگیرید و به آنها اهانت نکن.

۵- دین خود را محترم بشمار و کسانی را که دارای ادیان دیگر هستند

تحمل نما.

۶- از جادوگری پرهیز.

۷- از نوشیدن مشروبات سکرآور و بکار بردن داروهای مخدر پرهیز

کن.

حال چطور است با دقت و موشکافی بیشتری به این قوانین نظر

افکنیم.

ما گفتیم، "آن طوری رفتار کن که انتظار داری با تو رفتار کنند؟ این قانون خوبی است زیرا اگر در حالتی عادی باشید هرگز از پشت خنجر نمی زنید و کلاهبرداری نمی کنید، به خود گران فروشی نکرده، و اگر شخص عادی باشید سعی خواهید نمود هوای خود را نگه داشته و به قانون طلائی زندگی وفادار بمانید.

اگر شما همان طوری که مواظب خود بوده و به خود می رسید به همسایگان خود نیز برسید، و به عبارتی دیگر آن طوری که انتظار دارید با شما رفتار شود با دیگران رفتار کنید کمک بزرگی به شما خواهد بود. اگر کسی به صورت شما سیلی زد طرف دیگر صورت خود را به سوی او گرفته تا سیلی بزند، ولی چنین کاری باید فقط در مقابل افراد عادی صورت بگیرد. اگر کسی نتوانست قصد خیر و پاکی نیت شما را قبول نماید، البته پس از این که دوالی سه بار در سکوت از دست او رنج کشیدید، به شما توصیه می نمائیم که از حضور در برابر او احتراز جوئید. در دنیای پس از زندگی زمینی اشخاص نمی توانند با کسانی که در این زندگی با آنها ضدیت داشتند ملامت نمایند، و این افراد کسانی هستند که ما با آنها بهیچوجه سازگاری و یک دلی نخواهیم داشت. متأسفانه ما مجبوریم در زندگی زمینی خود با افراد وحشتناکی روبرو شویم، ولی اینکار به علت خواست ما نیست بلکه رویدادی لازم است که باید برای ما رخ دهد. بنابراین با دیگران آن طوری رفتار کنید که انتظار دارید با شما رفتار کنند. چنین رویه ای شما را شخصیتی بارز نشان خواهد داد و به عنوان مردی خوش رفتار مانند چراغی روشن در چشم تمام مردان و زنان خواهید درخشید، و شما را خوش اخلاق و خوش قول و رفتار خواهند شناخت و بدین ترتیب اگر کسی علیه شما دست به کلاهبرداری و یا عمل خلاف دیگری بزند، فاقد همدردی و حمایت دیگران خواهد گردید. در

رابطه با این موضوع باید یک بار دیگر متذکر شویم که حتی بزرگترین کلاهبرداران دنیا نیز قادر نیستند یک پول سیاه را با خود به آن دنیا ببرند. ما هم چنین می‌گوییم. "بر دیگران قضاوت منما" زیرا امکان دارد در آینده شما نیز موقعیتی چون کسی بر او قضاوت نموده و محکوم نموده‌اید پیدا کنید. شما تنها کسی هستید که با وضعیت روحی خود آشنا هستید، هیچ کس دیگر حتی عزیزترین و نزدیکترین کسان بشما نمی‌تواند به آن چه که در روح شما می‌گذرد بطور کامل پی ببرد، هیچ کس، و حداقل در این دنیای زمینی هیچ کس نمی‌تواند با کسی دیگر کاملاً همگام و سازگار باشد. احتمال دارد شما ازدواج کرده و احساس کنید در کمال خوشبختی با همسران زندگی می‌کنید، ولی حتی در چنین مواقعی و در بین خوشبخت‌ترین زوج‌ها، گاهی یک شریک زندگی عملی انجام می‌دهد که برای شریک زندگی دیگر کاملاً غیر منتظره می‌باشد، و اغلب نیز انگیزه چنین کاری را نمی‌توان توضیح داد.

"بگذارید از بین شماها بی‌گناه‌ترین اولین سنگ را پرتاب کند"^۱ کسانی که در خانه‌های شیشه‌ای زندگی می‌کنند بهتر است سنگ‌پرانی نکنند. از این کلمات قصار می‌توان بسیار آموخت زیرا هیچ کس نمی‌تواند کاملاً معصوم باشد. اگر کسی کاملاً پاک و خالص باشد نمی‌تواند در این دنیای زمینی پر از فساد و تباهی زندگی کند، لذا هنگامی که می‌گویند "بگذارید بی‌گناهان سنگ‌پرانی کنند" کسی برای سنگ‌پرانی پیدا نمی‌شود.

۱ - هنگامی که به تحریک یکی از روحانیان یهودی جمعیتی گرد آمده و قصد داشتند مریم مجدلیه یا ماری ماگدولین (Mary Magdolin) را که زنی روسپی بود سنگسار کنند عیسی مسیح رسید و گفت: "بگذارید بی‌گناه‌ترین شما اولین سنگ را پرتاب کند. مردم که خود نیز گناهکار بودند از گناهان خود شرم‌منده شده و سنگی بر مریم مجدلیه پرتاب نکردید و مریم مجدلیه به عیسی مسیح گروید.

باید صریحاً ابراز داریم که در این دنیای زمینی در وضع بدی قرار داریم. مردم به این دنیا می آیند تا بی آموزند، و اگر در این دنیا چیزی برای آموزش وجود نداشت به این دنیا نمی آمدند و به محل بهتری فرستاده می شدند. ما همه اشتباه می کنیم و بسیاری بعلت کارهائی که نکرده ایم مقصر شناخته می شویم و بسیاری دیگر به خاطر اعمال پسندیده و خیری که انجام داده ایم امتیازی کسب نمی کنیم، ولی آیا همه اینها مهم است؟ زیرا بعداً که این زندگی زمینی و این آموزشکده را ترک کردیم در خواهیم یافت که در دنیایی با استانداردهای دیگر قرار داریم، و این استانداردها را نمی توان با پوند استرلینگ، دلار، پزو، و یا روپیه اندازه گیری کرد. پس چه استانداردی؟ استانداردی که ارزش حقیقی ما را ارزیابی می کند. بنابراین بر دیگران قضاوت نکنید.

سومین قانون و دستور زندگی ما این است که - "در کارهایی که انجام می دهید همیشه دقیق و وقت شناس باشید" شاید برایتان غیر منتظره باشد ولی قانونی منطقی است. مردم برنامه های خود را برای انجام امور دارند و محل و وقتی برای انجام هر کاری وجود دارد. اگر ما وقت شناس و دقیق نباشیم می توانیم در برنامه دیگران اخلال کنیم، و با دقت و با وقت شناسی خود می توانیم باعث گردیم افراد منتظر مانده و از ما دلخور و زده شوند. اگر چنین دلخوری هایی را زیاد کنیم طرف مقابل بالاجبار برنامه ها و روش های رفتاری خود را عوض کرده و ما با وقت شناسی خود مسئول تغییر روش های او می شویم.

وقت شناسی می تواند مانند وقت شناسی یک عادت شود، ولی وقت شناسی حداقل از این لحاظ بهتر است که باعث می گردد بدن به دریافت دستورات عادت کند، و همچنین روح و روان، و ذات اشخاص. وقت شناسی، یعنی اینکه وقت شناس برای خود احترام قائل بوده و به قول خود وفادار است، ضمناً یک وقت شناس برای دیگران نیز احترام

قائل بوده و روشی است که باید به آن احترام گذارد و بیشتر به آن عمل کند. حُسن وقت شناسی در این است که ارزش و احترام ما را روحاً و فکراً بیشتر می نماید.

حال به دین پردازیم: واقعاً غلط است که دین را به سخره بگیریم. ما به یک چیز عقیده داریم و شما به چیزی دیگر. آیا این مهم است که خداوند را چه می خوانید؟ خدا خداست و فرق نمی کند او را چه می خوانید. متأسفانه در تمام طول تاریخ ادیانی در نظرها و افکار بد شمرده شدند - دین - دینی که تفکر درباره آن باید با افکار خوب توأم باشد.

ما دوباره تا حد معینی این قانون راجع به دین را تکرار می کنیم. در قانون شماره ۵ می گوئیم که باید دین خود را محترم شماری و به آن وفادار باشی. کمتر پیش می آید که دین خود را عوض کنی، زیرا هنگامی که به زندگی زمینی می پردازی در حقیقت در نیمه راه زندگی بوده و صلاح نیست در هیچ نیمه راهی جهت خود را تغییر بدهی!

بیشتر، هنگام آمدن بر روی زمین دارای برنامه ای بودیم و در این برنامه انتخاب دین الزامی بود و ما می بایستی دینی را انتخاب کنیم و یا مذهبی را در دینی بپذیریم و آن را محترم بداریم. مگر اینکه قوی ترین و محکم ترین علل به ما حکم کند تا دین خود را عوض کنیم، در غیر این صورت به هیچ وجه عاقلانه نیست که برای تعویض عقاید دینی خود اقدام نمائید.

همان طوری که زبان اکتسابی است دین نیز اکتسابی می باشد و ما آن را در کودکی از والدین خود کسب می کنیم، و همان طوری که در سنین بالاتر آموختن یک زبان سخت تر می گردد، و به همین نسبت نیز جذب و درک احکام دینی جدید برای ما سخت تر می گردد.

هم چنین غلط است که ما سعی کرده و شخص خارج از دین خودمان

را تحت تاثیر قرار دهیم تا دین خود را ترک کرده و دین ما را بپذیرد، زیرا آن چه که برای شما مناسب است شاید برای او مناسب نباشد.

دومین قانون را بخاطر آورید و بر دیگران قضاوت ننمائید، زیرا غیر ممکن است قضاوت نمائید که کدام دین برای چه کسی مناسب است مگر این که در نهاد او و در روح او نفوذ کامل بنمائید، و نظر به اینکه چنین توانائی را ندارید بنابراین واقعاً عاقلانه این است که در عقاید دینی او مداخله ننمائید، ما باید به دیگران آزادی عمل در عقیده و پرستش آن طوری که به میل آنها است داده و آنها را کاملاً تحمل نمائیم. ما از دخالت دیگران در عقاید دینی خود ناراحت خواهیم گشت، لذا باید درک کنیم دیگران نیز چون ما ناراحت خواهند شد.

قانون ششم این است که از جادوگری^۱ پرهیزید. این امر به خاطر این است که بسیاری از عملیات جادوگری خطرناک است. در دانش‌های باطنی و ناشناخته موارد خطرناک زیادی وجود دارد که مطالعه بدون هدایت آن توسط شخصی ورزیده می‌تواند موجب صدماتی شود.

یک منجم هرگز بدون رعایت احتیاطات لازم پشت تلسکوپ قوی قرار نگرفته و آفتاب نمی‌گیرد. در حقیقت او فیلترهای بخصوصی را برای رؤیت خورشید بر روی تلسکوپ نصب می‌نماید، زیرا حتی بی‌سوادترین منجمین می‌دانند که رؤیت خورشید با تلسکوپ قوی و بدون فیلترهای مخصوص نتیجه‌ای جز کوری ندارد. به همین طریق دخالت در دانش‌های ناشناخته و باطنی بدون هدایت شخصی وارد می‌تواند به اختلالات و

۱- دکتر رامیا علوم متافیزیک را جادوگری نمی‌دانند بلکه آن را علمی طبیعی دانسته که زوایای آن هنوز بطور کامل برای بشر شناخته نیست. ولی عده‌ای آنچه را که ماوراء الطبیعه بوده و نمی‌توانند درک کنند از روی جهل جادوگری می‌دانند. در اصل این کتاب بزبان انگلیسی نوشته شده و جادوگری را در آن بلاک ماجیک (Black Magic) یا جادوی سیاه نوشته‌اند که بزبان تحت‌اللفظی بمعنی جادوی مخرب می‌باشد.

عدم تعادل عصبی منجر گردد که خود باعث واکنش‌های نامناسب و ناخوشایندی می‌گردد.

ما کاملاً مخالف تمرینات یوگای شرقی برای بدن‌های غربی هستیم و مایل نیستیم یک اندام غربی بیچاره را با چنین تمریناتی شکنجه نمائیم تا بعضی از وضعیت‌های فیزیکی را کسب کنند. این ورزش‌ها را برای بدن‌های شرقی که اغلب نیز آن را از کودکی تمرین می‌نمایند وضع و طراحی کرده‌اند. و صحیح نیست شخصی به عضلات خود با کشش‌های غیرعادی صدمه زده و به این که یوگا را تمرین می‌کنند دلخوش باشد. مطالعه در دانش‌های ناشناخته به هیچ وجه نادرست نبوده ولی باید توام با منطق و هدایت شخصی وارد باشد.

ما به کسی توصیه نمی‌کنیم که با مردگان تماس بگیرند و یا تمریناتی را انجام دهند که منجر به تماس با مردگان می‌شود. بله، چنین کاری را می‌توان انجام داد و هر روز ما نیز انجام می‌شود، ولی حقیقت این است که چنین اعمالی می‌تواند برای هر دو طرف، مرده و تماس گیرنده ناراحت کننده باشد، مگر این که تحت آموزش یکنفر مربی کاربر قرار گیرد.

بسیاری از افراد هر روز به روزنامه‌ها روی آورده و امید دارند طالع خود را در آن ببینند، و متأسفانه بسیاری چنین نوشته‌هایی را جدی گرفته و سعی می‌نمایند زندگی خود را طبق توصیه‌های آن بگردانند. یک هرروسکوپ و یا زیج می‌تواند خطرناک باشد مگر این که توسط منجمی کار آزموده و مجرب با ارقامی دقیق و صحیح تهیه گردد. هزینه چنین منجمی واقعاً زیاد است زیرا به دانش زیاد و محاسبات پیچیده و وقت‌گیر نیاز خواهد بود، فقط علامات خورشید و ماه بس نخواهد بود و رنگ چشم و موی شخص عوامل تعیین کننده سرنوشت او نیستند، همچنین اگر شست پاهایش رو به بالا می‌چرخد یا نه و یک شخص هنگامی می‌تواند ستاره‌شناسی کند که در این علم آموزش کافی دیده باشد، و

صبر و حوصله و وقت کافی نیز در اختیار داشته باشد. اگر شما طالب دانستن طالع خود می باشید و پول کافی برای پرداخت هزینه و صرف وقت و به کارگیری علم ندارید پیشنهاد می نمائیم که در ستاره شناسی دخالت ننمائید زیرا قادر است شما صدمه وارد آورد. در عوض با تمام فروتنی پیشنهاد می نمائیم سری درسهای را که در این کتاب نوشته شده دقیقاً مطالعه نموده زیرا دارای مفادی کاملاً پاک و خالص و بدون غل و غش است، و قوانین طبیعی را توضیح داده و تشریح می نماید، قوانینی که شامل راه رفتن و تنفس کردن نیز می شود.

آخرین قانون ما خودداری از مصرف مشروبات الکلی و اجتناب از بکار بردن مواد مخدر است. خوب ما در طول تمام درس راجع به زیانهای داروهای مخدر و مشروبات الکلی بحث کرده ایم تا شما با خطرات بی رمق کردن وجود کیهانی و بیرون کردن آن از بدن فیزیکی آشنا شوید، زیرا بدین وسیله می توانید ضربه ای سخت بر آن وارد آورید.

مشروبات الکلی بروح صدمه زده و تاثیرات و احساساتی را که از طریق رشته سیمین انتقال می یابد از شکل انداخته و باعث اختلال در مکانیزم مغز می گردد، مغزی که ایستگاه فرستنده و گیرنده است، و در این دنیا بدن را هدایت کرده و در دنیای دیگر جذب دانش می نماید.

مواد مخدر حتی از مشروبات الکلی نیز بدتر است زیرا از الکل اعتیادآورتر می باشد. اگر شخص به مواد مخدر روی آورد بمعنی این است که به تمام آرزوهای خود در این دنیا پشت پا زده و با اغوای خود توسط مشروبات الکلی و مواد مخدر تن در داده، و در عین حال راه را برای برگشت های مکرر بر روی زمین هموار نموده، چنین شخصی مگر سرنوشتی را که اعتیاد برایش ساخته از خود دور کند تا اعتلاء یابد.

زندگی باید منظم بوده و با دیسپلین همراه باشد. باورهای دینی به شرط اینکه شخص به چنین باورهایی تن در دهد خود نوعی دیسپلین

روحی است. در حال حاضر دسته‌های جوانان با فرمان و لجام گسیخته‌یی را در تمام شهرهای بزرگ دنیا مشاهده می‌کنیم. در طی جنگ جهانی دوم وابستگی‌های خانوادگی سست گردید؛ احتمالاً پدر به جنگ رفته و مادر در کارخانه‌ای بکار پرداخته و در نتیجه بچه‌های کم‌سن و سال با تأثیرپذیری خاص خود از محیط و بدون هدایت بزرگتران و مربیان در خیابان‌ها و کوچه‌ها بیازی پرداختند و با هم دسته‌هایی ماجراجو تشکیل دادند، و نوعی دیسیپلین داخلی در دسته‌های خود بوجود آوردند، دیسیپلینی که در دسته‌های گانگستری وجود دارد. ما بر این باوریم تا هنگامی که دیسیپلین و عشق و علاقه والدین بر فرزندان و همچنین دیسیپلین مذهبی جایگزین دیسیپلین موجود نگردد بزهکاری و جنایات جوانان کم‌سن و سال رو به افزایش خواهد نهاد. اگر ما دارای دیسیپلین روحی - ذهنی شویم می‌توانیم بر آنانکه فاقد دیسیپلین هستند تفوق یافته و برای آنها سرمشق شویم، به خاطر داشته باشید که دیسیپلین ضروری است، و این دیسیپلین است که ارتشی آموزش دیده را از دسته‌های از هم پاشیده مشخص می‌نماید.

درس بیست و هفتم

ما قصد داریم که دوست قدیمی خود یعنی ضمیر ناخودآگاهمان را پیش کشیده زیرا ارتباط بین ضمیر ناخودآگاه و ضمیر آگاه ما می‌تواند توضیح دهد چرا هیپنوتیزم را می‌توان به کار برد. ما در حقیقت دو نفر در یک جلد هستیم. یکی از این نفرات شخصی کوچک و به اندازه یک نهم دیگری است، او شخصی کوچک و فعال می‌باشد که عاشق مداخله‌گری، زورگونی، حکومت است. شخص دیگر یعنی ضمیر ناخودآگاه ما مانند غولی خوش اخلاق ولی بدون کوچکترین قدرت استدلال می‌باشد، در حالی که ذهن آگاه ما می‌تواند استدلال کرده و منطق را به کار برد، اما فاقد قدرت حافظه‌ای قوی می‌باشد، در حالی که ضمیر ناخودآگاهمان هرچند که نمی‌تواند استدلال کرده و منطق را بکار برد ولی پر از آن چه که در حافظه خود جا داده می‌باشد. هرچه که در زندگی شخص رخ داده حتی قبل از تولد او در ضمیر ناخودآگاه حفظ می‌گردد، و در مقابل نوع معینی از هیپنوتیزم آنچه که در ضمیر ناخودآگاه جا گرفته آزاد گشته و در اختیار دیگران قرار می‌گیرد.

برای مثال می‌توانیم بگوئیم که بدن انسان مانند یک کتابخانه عظیم است. در نزدیک در ورودی آن پیشخوان و میز تحریری وجود دارد که توسط کتابدار کتابخانه اشغال می‌گردد، از محاسن این کتابدار این است

که هر چند ممکن است اطلاعات زیادی راجع به موضوعات مختلف نداشته باشد ولی می تواند فوراً کتابهایی را نشان دهد که دارای اطلاعات مورد نظر می باشند، و همچنین این کتابدار در رجوع به کارت ها مخصوص پیدا کردن کتاب در کتابخانه و در دسترس گذاردن کتابی که دانش خواسته شده را در خود دارد ورزیده است. مردم نیز اینطور هستند. آنها می توانند استدلال کنند (و استدلال آنان اغلب غلط می باشد!) و اغلب قادرند منطق را بکار گیرند، ولی حافظه آنان ضعیف بوده، در حالی که حسن آنان در این است که اگر تربیت شوند می توانند ضمیر ناخود آگاه خود را تحریک کرده تا اطلاعاتی را که در سلول های حافظه خود حفظ نموده اند آزاد نمایند. بین ضمیر ناخود آگاه و ذهن آگاه ما آنچه را که ما پرده ای می خوانیم وجود دارد که می تواند بطور موثر تمام اطلاعات جذب شده توسط ضمیر ناخود آگاهمان را از ضمیر آگاه دور بدارد. این بدان معنی است که ضمیر آگاه ما نمی تواند به میل و اراده خود دائماً مزاحم ضمیر ناخود آگاهمان گردد، و این امری است کاملاً ضروری زیرا چنین مزاحمتی می تواند بالاخره موجب آلوده شدن یکی توسط دیگری شود. ما گفته ایم که ضمیر ناخود آگاهمان دارای حافظه ولی فاقد استدلال است. واضح است که اگر حافظه با استدلال توأم شود بعضی از قسمت های اطلاعات تغییر شکل داده زیرا ضمیر ناخود آگاه با قدرت استدلال ادعا خواهد نمود. و اه این احمقانه است! چنین چیزی غیر ممکن است! شاید من حقایق را غلط خوانده ام! باید دوباره به بانگ اطلاعاتی رجوع کنم؟ و به همین علت نیز ضمیر ناخود آگاهمان بدون استدلال می باشد، و ضمیر خود آگاه بدون حافظه.

ما باید همیشه دو قانون را به یاد داشته باشیم.

۱- ضمیر ناخود آگاهمان بدون استدلال است، بنابراین فقط می تواند با تلقیق و پیشنهاد بکار پردازد، و این تلقیق و پیشنهاد را می توان درست و

نادرست به آن داد، زیرا ضمیر ناخودآگاهمان نمی تواند آن را ارزیابی کرده و درست را از غلط تشخیص بدهد.

۲- ذهن آگاه قادر است هر بار فقط بر یک موضوع فکر کرده و حواس خود را بر آن متمرکز نماید. شما از این که در تمام اوقات اثرهائی را جذب می نمائید باید ممنوع باشید، مانند شکل دادن به عقاید و دیدن و شنیدن چیزها و لمس اشیاء و اگر ضمیر ناخودآگاه بدون حفاظ باشد هرآنچه که تجربه می نمودیم در آن می ریخت و ما دارای حافظه ها و خاطره هائی درهم و برهم می شدیم. آن هم خاطره هائی بیهوده و اطلاعاتی اغلب نادرست. در بین ضمیر ناخودآگاه و ضمیر و ذهن آگاه ما پرده ای وجود دارد که باعث می گردد ضمیر آگاه ما اطلاعات را ارزیابی کرده و آن چه را که ارزش به حافظه سپردن دارد به بایگانی ضمیر ناخودآگاه ما می فرستد. بنابراین ضمیر آگاه ما می تواند هر بار فقط یک موضوع را مورد بررسی قرار دهد. و موضوع و عقیده ای را که از همه مهمتر می باشد، با بکارگیری قدرت استدلال و منطق و پس از بررسی کامل و پس از بررسی کامل قبول و یا رد نماید.

شاید فکر می کنید چنین چیزی غیر ممکن است زیرا احتمالاً عقیده دارید که شخصاً می توانید درباره دو و یا سه موضوع در آن واحد فکر کنید ولی حقیقت امر فرق می کند؛ ذهن بسیار سریع عمل می نماید و حقیقتی ثبت شده است که ذهن قادر است سریعتر از جرقه برق عمل نماید، بنابراین هر چند شما فکر می کنید که می توانید درباره چند موضوع در آن واحد فکر کنید، تحقیقات دقیق توسط دانشمندان ثابت کرده است که در هر بار فقط یک موضوع می تواند توجه شخص را بخود جلب نماید. البته یادآور می شویم، نظر باینکه قبلاً اظهار داشته ایم بانگ اطلاعات ضمیر ناخودآگاه هر نوع دانش کسب شده و هر آن چه که بر شخص می گذرد از روز اول زندگی الی روز مرگ را در خود نگه می دارد، باید

دانست که پرده حائل بین ضمیر ناخود آگاه از ورود همه اطلاعات جلوگیری نکرده و هر اتفاقی که بیفتد در حافظه ضمیر ناخود آگاه وارد می شود، ولی اطلاعاتی که باید با موشکافی و دقت مورد استدلال و منطق مغزی - ذهنی قرار گیرد و پس از ارزیابی وارد حافظه ضمیر ناخود آگاه می گردد.

حال بینیم هیپنوتیزم چگونه عمل می کند.

ضمیر ناخود آگاه دارای قدرت تمیز، تشخیص، استدلال، و منطق نیست، بنابراین اگر ما بتوانیم پیشنهاد و یا تلقینی را از پرده حائل بین ضمیر آگاه و نا آگاه به زور بگذرانیم می توانیم باعث شویم ضمیر ناخود آگاه همان آن طوری که میل داریم رفتار نماید! اگر ما توجه خود را بر یک فکر و یا موضوع متمرکز نمائیم، آنگاه می توانیم قدرت پذیرش پیشنهاد و تلقین را در طرف مورد نظر خود زیاد کنیم. اگر ما به شخصی آن قدر تلقین کنیم که هیپنوتیزم خواهد شد مشاهده خواهیم نمود که هیپنوتیزم خواهد گردید، زیرا ما پرده حائل را کنار زده ایم. هستند بسیاری که لاف گزاف زده و ادعا می نمایند که نمی توان آنها را هیپنوتیزم کرد، ولی این فقط لافی گزاف است زیرا آنها با انکار استعداد هیپنوتیزه شده در حقیقت باین استعداد قدرت بخشیده، زیرا، در زور آزمائی بین تصور و اراده همیشه این تصور است که همیشه پیروز می شود. امکان دارد کسانی اراده نمایند هیپنوتیزه نشوند، ولی در چنین مواقعی با لجالت خاص خود با آنان خواهد گفت. خیلی خوب هم هیپنوتیزم خواهی شد! و شخصی بزودی هیپنوتیزم می شود بدون اینکه قبلاً بداند چه شده.

آیا می دانید چگونه هیپنوتیزم می شوند؟ هیپنوتیزم صدمه ای وارد نخواهد آورد ولی اولین کاری که باید کرد این است که به نحوی جلب توجه هیپنوتیزم شوند را بنمائیم تا ذهن آگاه او را که قادر است فقط یک اندیشه را تا آخر کند به انقیاد درآوریم و بعد تلقین ها و پیشنهاد را بدرون

ضمیر ناخود آگاه روانه نمائیم. معمولاً هیپنوتیزورها دارای تک شیشه‌ای درخشان، و یا شیشی دیگر از این قبیل می‌باشند و آگاهانه از طرفی را که می‌خواهند هیپنوتیزم کنند خواهند خواست که خود را به آن شیشی درخشان معطوف دارد. و تکرار می‌کنیم این کار برای این است که آنقدر ذهن آگاه هیپنوتیزم شونده را مشغول دارد تا نفهمد پشت سر او چه می‌گذرد!

هیپنوتیزور شیشی براق را درست در بالای خط دید هیپنوتیزم شونده نگه می‌دارد زیرا با نگاه کردن به بالا وضعیت تخم چشم در حالی غیر عادی قرار گرفته و خسته می‌گردد. این خستگی هم چنین بر روی عضلات اطراف تخم چشم و عضلات پلک‌ها را که ظریف‌ترین و ضعیف‌ترین عضلات اندام آدمی است زودتر از هر عضله دیگر خسته می‌گردد.

پس از چند ثانیه اشک در حلقه چشمان خسته جمع می‌شود. در این هنگام برای هیپنوتیزور آسان است که به هیپنوتیزم شونده تلقین کند. چشمانت خسته شده‌اند و می‌خواهی به خواب روی. و البته شخص هیپنوتیزم شونده نیز مایل است چشمان خسته خود را ببندد زیرا هیپنوتیزم کننده عضلات آن را کاملاً خسته کرده است! همچنین یکنواختی تلقین هیپنوتیزور که مکرراً تکرار می‌کند «چشمانت خسته شده‌اند» حوصله هیپنوتیزم شونده را سر آورده و دیوار آگاهی او را فرو می‌ریزد و احساس می‌کند که باید با خوشحالی تمام خوابیده تا شاید بتواند کار دیگری را انجام دهد!

هنگامی که چنین کاری را چندبار بر روی هیپنوتیزم شونده‌ای انجام دادند قدرت تلقین‌پذیری او را افزایش می‌دهند، و او عادت می‌کند که از طریق هیپنوتیزم بر او اثر بگذارند و بر او نفوذ نمایند. لذا هنگامی که هیپنوتیزور می‌گوید چشمان هیپنوتیزم شونده خسته می‌شوند، هیپنوتیزم شونده فوراً قبول می‌کند و کوچکترین شکمی

نمی نماید، زیرا تجربه های قبلی باو ثابت کرده اند که هیپنوتیزور درست می گوید. بنابراین این هیپنوتیزم شونده ایمان بیشتری به هیپنوتیزور می یابد.

ضمیر ناخود آگاه کاملاً فاقد قدرت تمیز و انتقاد است، بنابراین ذهن آگاه می تواند قبول کند هنگامی که هیپنوتیزور باو تلقین می نماید چشمانش بسته می شوند، و بعد هم ضمیر باطن وی آن را قبول می نماید و می داند که با خستگی چشم دردی را احساس نخواهد کرد، به خصوص هنگامی که بیند زنی زایمان بدون درد را تحمل نموده و یا دندانپس بدون درد کشیده شده و قادر است هر نوع ناراحتی را تحمل نماید. لذا هیپنوتیزم نمودن ساده است و فقط به تمرین احتیاج دارد.

ما به این نتیجه می رسیم که شخص هیپنوتیزم شونده گفته های هیپنوتیست را قبول کرده، و عبارتی دیگر هیپنوتیست به او بگوید که چشمانش بسته می شوند، و تجربه باو ثابت کرده که چشمانش بسته می شوند. هیپنوتیست به او گفته که با بستن چشمهایش احساس راحتی خواهد نمود، و هنگامی که هیپنوتیزم شونده چشمانش را بست احساس راحتی نمود.

یک هیپنوتیست باید اطمینان یابد گفته هایش توسط هیپنوتیزم شونده قبول شده و باور می شود، بنابراین بیهوده است به شخصی تلقین کنیم که او ایستاده در حالی که کاملاً دراز کشیده. بیشتر هیپنوتیست ها فقط راجع به یک موضوع با کسانی که هیپنوتیزم می نماید صحبت کرده، و آنهم فقط پس از اینکه موضوعی ثابت شده است. مثلاً: هیپنوتیست به هیپنوتیزم شونده می گوید تا دستش را تا حدی که برایش مقدور است به جلو دراز نماید. او چنین درخواستی را بطور یکنواخت تکرار می کند، و بعد مشاهده می نماید دست هیپنوتیزم شونده در حال بسته شدن است و باو می گوید. دستت در حال بسته شدن است. احساس می کنی دستت

سنگین تر می شود. دستت در حال خسته شدن است. و شخص هیپنوتیزم شونده نیز باور می کند زیرا برایش محرز است که دستش در حال خسته شدن است، ولی در عالم خلسه وضعیت او به نحوی نیست که به هیپنوتیست بگوید البته که خسته می شود احمق جان چون آن را بدین طریق دراز کرده ام. در عوض فکر می کند که هیپنوتیست قدرت و توان به خصوصی را دارا است که می تواند به او دستور دهد هر کاری را انجام دهد.

در آینده دکترها و جراحان بیشتری به روش های مختلف هیپنوتیزم روی خواهند آورد، زیرا در هیپنوتیزم واکنش منفی بعدی وجود نداشته و موجب هیچگونه درد و یا ناراحتی های بعدی نخواهد شد. هیپنوتیزم طریقه ای طبیعی بوده و تقریباً تمام افراد در مقابل دستورات و اوامر آن حساس می باشند. هر قدر شخصی ادعا کند که نمی توانند او را هیپنوتیزم کنند بهمان نسبت زودتر و آسان تر هیپنوتیزم می شود.

برای ما هیپنوتیزم کردن دیگران چندان مهم نیست، ولیکن اگر هیپنوتیزم توسط شخصی که در آن آموزش کافی ندیده صورت گیرد می تواند عملی بس خطرناک باشد. هدف اصلی ما این است که کمک کنیم تا خردتان را هیپنوتیزه کنید، زیرا اگر شما بتوانید خود را هیپنوتیزم کنید قادر خواهید بود عادات ناپسند خود را ترک کرده و از نقاط ضعف اخلاقی و غیره خود دوری گزینید، و شما همچنین قادر خواهید بود در هوای سرد حرارت بدن خود را بالا برده و کارهای مثبت و سودمند دیگری را انجام دهید.

ما قصد نداریم به شما یاد دهیم دیگران را هیپنوتیزم نمایید زیرا می توانید برای طرف هیپنوتیزم شونده خطرناک شود مگر این که شما دارای تجربه ای طولانی گردید. عوامل به خصوص و مهمی راجع به هیپنوتیزم وجود دارد که ما آن را ذکر خواهیم کرد، و در درس بعد راجع به

خود هیپنوتیزم کردن، و یا اتوهیپنوتیزم بحث خواهیم نمود.
در غرب می گویند که هیچکس را نمی توان فوراً هیپنوتیزم کرد. چنین عقیده‌ای کاملاً نادرست است. هر شخصی را می توان فوراً هیپنوتیزم نمود به شرط آن که هیپنوتیست در روش‌های به خصوصی که در شرق تعلیم داده می شود تعلیم دیده باشد. خوشبختانه فقط تعداد کمی از دکترهای غرب در این روش تعلیم دیده‌اند.

هم چنین گفته می شود هیچ کس را نمی توان هیپنوتیزم کرد و وادار کرد علیه باورها و عقاید اخلاقی خود رفتار نماید. این عقیده نیز کاملاً غلط بوده و هست. البته کسی نمی تواند نزد مردی پاک نهاد و درست کردار رفته و از او بخواهد تا به بانکی رفته و از آن سرقت نماید. چنین شخصی هرگز چنین کاری را انجام نخواهد داد و در عوض از خواب هیپنوتیزمی خود بیدار خواهد گشت. ولی یک هیپنوتیزور ماهر به نحوی کلمات و جملات را سرهم می نماید که هیپنوتیزم شونده فکر کند در یک بازی و یا یک سناریو شرکت می نماید.

برای یک هیپنوتیست امکان دارد کارهای بسیار ناشایستی انجام دهد و از هیپنوتیزم شونده انجام کارهای ناشایستی را طلب کند و او را وادار به اعمال خلافی نماید. ما پیشنهاد می کنیم که شما کاری بکار هیپنوتیزم کردن دیگران نداشته باشید و در صورتی که احتیاج داشتید به پزشکان مخصوص و مجرب و خوشنام رجوع کنید.

در بکار بردن خود هیپنوتیزم کردن یا اتوهیپنوتیزم، به شرط اجرای تعلیمات و دستورات نمی توانید به خود و یا دیگران صدمه‌ای وارد آورید، و برعکس شما می توانید موجب خدماتی برای خود و دیگران شوید.

درس بیست و هشتم

در آخرین درس، و در حقیقت در تمام سری درسهائی که رؤیت گردید دریافتیم که ما در حقیقت دو شخص در یک جلد هستیم، یکی از این اشخاص ضمیر ناخودآگاه و دیگری ضمیر آگاه ماست. امکان دارد که این دو شخص را وادار نمائیم با همدیگر همکاری کرده و به کمک همدیگر بشتابند و از حالت دوگانگی بیرون آمده و از هم جدا باشند. ضمیر ناخودآگاه وجودی است که تمام دانش زندگی شخص را در خود حفاظت و نگهداری می نماید و او را می توان مانند رئیس یک کتابخانه دانست. ضمیر ناخودآگاه را می توان به شخصی تشبیه کرد که هرگز از محیط زندگی خود خارج نشده و کاری جز حفظ دانش و تجربه انجام نمی دهد، و مدیریت اجرایی او با دستور دادن ب دیگران انجام می گیرد.

ضمیر آگاه را می توان به شخصی تشبیه نمود که دارای حافظه خوبی نیست ولی آموزش دیده می باشد. این شخص پر جنب و جوش و فعال و عصبی بوده و از موضوعی به موضوع دیگر می پردازد، و فقط از ضمیر ناخودآگاه خود برای بدست آوردن اطلاعات استفاده می نماید. متأسفانه و یا خوشبختانه ضمیر ناخودآگاه همیشه برای در دسترس گذاردن اطلاعات و دانش در دسترس نمی باشد. مثلاً، اغلب مردم تولد خود را بیاد ندارند در حالی که چنین دانشی در ضمیر ناخودآگاه ضبط شده.

امکان دارد با بهره جستن از امکانات خاصی شخص هیپوتیره شده را به زمانی که هنوز به دنیا نیامده بود برگردانید، و هر چند که موضوع و تجربه‌ای جالب توجه می‌باشد پس ما در این جا قصد بحث راجع به آن را نداریم.

جهت اطلاع شما می‌توانیم بگوئیم که امکان دارد بایک سری اعمال هیپنوتیزم شما را به زمانی برگردانیم که به دنیا آمده و یا حتی به زمانی در ماوراء آن برسائیم، و حتی از آنهم عقب‌تر رفته و شما را به زمانی برگردانیم که مشغول برنامه‌ریزی جهت برگشت دوباره بر روی زمین بودید!

ولی هدف اصلی این است که چگونه می‌توانیم خودمان را هیپنوتیره کنیم. همه می‌دانیم که یک شخص می‌تواند شخص دیگری را هیپنوتیزم کند، ولی در این جا ما مایلیم که خودمان را هیپنوتیزم کنیم. هستند بسیاری که با در اختیار گذاردن خود در اختیار دیگران نفرت دارند زیرا حداقل از نظر تئوری، هر چند که شخصی پاک و خالص و خوش فکر نمی‌تواند شخصی را هیپنوتیزم کرده و به او صدمه‌ای وارد آورد، ما می‌توانیم ادعا نمائیم که در وضعیت‌های استثنائی و خاص چنین کارهایی به وقوع پیوسته.

کسی که چند بار توسط شخصی هیپنوتیزم گشته نسبت به اوامر او در حالت هیپنوتیزم حساس می‌گردد و این امر باعث شده که ما شخصاً هیپنوتیزم کردن دیگران را توصیه نکنیم. ما فکر می‌کنیم قبل از این که روش‌های هیپنوتیزم برای کاربرد در پزشکی کامل شوند هیچ پزشکی حق استفاده از این روشها را نباید داشته باشد مگر این آن که دو پزشک دیگر حضور داشته باشند. ما مایلیم قانونی گذرانده شود که قبل از دادن اجازه به شخصی برای هیپنوتیزم دیگران خود آن شخص هیپنوتیزم گشته و به او شدیداً تلقین گردد که نباید با بکار بردن هیپنوتیزم از دیگران سوء استفاده کرده و با آنان صدمه‌ای وارد آورد، و مایلیم پزشکانی که هیپنوتیزم را برای

درمان بکار می‌برند هر سه سال یکبار هیپنوتیزم شده و تحت تلقین مجدد قرار گیرند تا نوعی امنیت درمانی برای بیماران او به وجود آید، زیرا در غیراین صورت بیمار تحت ترحم و شفقتی قرار خواهد گرفت که اخلاقیات پزشک بر او روا می‌دارد. هر چند که ما عقیده داریم اکثر پزشکان افرادی محترم می‌باشند و قوانین اخلاقی - انسانی را رعایت می‌نمایند ولی هرگاه یک بار ممکن است در این جامعه نیز اشخاص نابابی پیدا شده و در حرفه مقدس خود دست به سیاهکارهایی می‌زنند. حال بهتر است به خود هیپنوتیزم پردازیم. اگر شما به این درس بنحو مناسبی توجه کنید، کلیدی را در دست خواهید داشت که شما را قادر می‌سازد قدرت‌های درونی و توان‌های خود را باز کنید. قدرت‌ها و توان‌هایی را که احتمال نمی‌دادید در خود داشته باشید.

ما توصیه می‌کنیم که به اتاق خصوصی خود رفته و پرده کرکره‌ای خود را بپندازید تا از ورود نور روز جلوگیری کند. فقط در بالای سطح دید خود چراغی مانند چراغ خواب نصب کنید و تمام چراغ‌های دیگر اتاق را نیز خاموش کنید.

چراغ خواب باید طوری کار گذارده شود تا برای نگاه کردن به آن بالاجبار تا اندازه‌ای رو به بالا نگاه کنید - بالاتر از سطح دید معمولی خود. بنابراین این تمام چراغ‌های اتاق را جز از چراغ خواب خاموش کرده‌اید و بعد تا جایی که ممکن است راحت به روی تخت خواب خود دراز بکشید. برای لحظاتی در سکون کامل بوده و فقط به تنفس یکنواخت و عمیق پردازید و اجازه دهید افکار تان به هر طرف که مایل می‌باشد برود. پس از یکی دو دقیقه به خود بیایید و تفکر معمولی و بدون هدف خود را قطع نموده، و تصمیم بگیرید بطور کامل خود را شل نموده و استراحتی کامل کنید. بخود تلقین کنید که تمام عضلات شما شل شده. به شست‌های پای خود فکر کنید، بهتر است اول به شست پای راست خود فکر کنید و

افکار خود را بر روی آن متمرکز نمائید. تصور نمائید که بدن شما شهری بزرگ می باشد و مردمان کوچکی تمام سلول های آن را اشغال نموده اند، و این مردمان کوچک هستند که عضلات و پی های شما را می کشند و به کار می اندازند و به سلول های آن رسیدگی می نمایند تا بدن شما احساس زنده بودن کند. ولی اکنون تنها هدف شما استراحت است و مایل نیستید این مردمان کوچک در بدن شما به جنب و جوش پرداخته و با تکان های کوچک در اینجا و آنجا جلب توجه شما را بکنند. حواس خود را از اول بر روی شست پای راست خود متمرکز نموده و به مردم کوچک آنجا بگوئید که شروع براه رفتن نمایند و از درون شست پای خارج شده و پس از گذشتن از روی پل یا بطرف میچ و ساق پا رفته و از آن جا به طرف زانوان حرکت نمایند.

پشت سر این آدمک های کوچک شست پای شما کاملاً شل شده و انگار اثری از زندگی در آن دیده نمی شود. زیرا هیچ چیز و یا کسی در آن جا وجود ندارد که باعث احساسی در آنجا شود، همه آن آدمک های کوچک رفته و از پای شما بالا می روند. اکنون ساق پای شما نیز شل شده و در آن احساسی نمی کنید؛ در حقیقت پای راست شما سنگین شده، فاقد تحرک، فاقد احساس، و کرخت شده است و کاملاً به استراحت پرداختید. این آدم های کوچک بطرف چشم راست شما می روند و پلیس هایی راه بندان هایی در مسیر آنها نصب می نمایند تا از آنها نتوانند برگردند. بنابراین پای راست شما از شست به بالا تا بالای باسن کاملاً و به طور یقین در استراحتند. آه لحظه ای صبر کنید و اطمینان یابید که چنین است و سپس آن چه که با پای راست کرده اید با پای چپ شروع کنید. اگر دوست دارید تصور کنید که سوت کارخانه ای به صدا درآمده و تمام آدم های کوچک درون کارخانه بدن شما آنجا را با عجله ترک می نمایند و ماشین های خود را رها نموده و بطرف آسایش منازلشان می روند، و

تصور کنید که غذای پخته و لذیذی منتظر آنها است. لذا آنها را از شست پای چپ خود نیز بیرون برانید و در مسیر پل پای، میچ پای، ساق پای و زانوان هدایت نمائید، و در پشت سر آنها شست پای چپ، میچ پای، ساق پای، و زانوان احساس رخوت و سنگینی کرده و کاملاً شل خواهد شد. آنقدر سنگین و شل که گوئی به شما تعلق ندارند.

آیا پای چپ شما کاملاً در استراحت است؟ اطمینان یابید. اگر پاهایتان کاملاً شل نشده‌اند و در حال استراحت نیستند به مردمان کوچک باقیمانده در آنان دستور دهید تا هر چه زودتر خارج نشوند، تا هر دو پایتان مانند دو کارخانه بدون کارگر کاملاً خالی شوند و کارگران آن همگی بمنزل‌های خود رفته و حتی کارگران و خدمه نگهداری نیز کار خود را تعطیل نموده‌اند تا سروصدا و ناراحتی ایجاد نکنند. حال که دویای شما کاملاً شل شده و در حال استراحت می‌باشند. حالا از دست‌هایتان شروع کنید. اول با دست راست و سپس با دست چپ شروع کرده و تمام کارگزاران را از کارخانه بیرون کنید. آنها را برای رفتن تشویق نمائید و همانطوری که یک گله گوسفند تحت نظارت سگ گله‌ای به آزمون می‌رود آنها را برانید. هدف شما راندن این مردم کوچک از سرانگشتان به کف دست و میچ دست و از ساق دست بطرف آرنج و بیرون است. آنها را هر چه زودتر بیرون کنید زیرا شما مایل به استراحت هستید و در هنگام استراحت مایل هستید از هر نوع جلب توجه انحرافی و سروصداهای درونی آزاد شوید، شما سپس قادر خواهید بود ضمیر ناخودآگاه خود را بگشسائید، و آنگاه قادر خواهید بود در اختیار گیرنده قدرت‌ها و دانش‌هایی شوید که بطور عادی در اختیار بشر قرار نمی‌گیرد. ولی شما نیز باید سهم خود را ادا کنید و آن آدم‌های فرضی کوچک را از بدن خود بیرون برانید.

پس از شل کردن دستها و پاهایتان و تخلیه آنها از مردمان کوچک و

فرستادن آنها برای تماشای مسابقه‌ای، همین کار را با بدن خود انجام دهید، با باسن‌ها و پشت و شکم و سینه‌تان - تمام بدن خود را تخلیه کنید زیرا این مردم کوچک مزاحمینی پیش نیستند. بلکه قبول داریم که آنها برای زنده ماندن و کار بدن شما مفید می‌باشند ولی فعلاً شما خواستار مرخصی رفتن آنان می‌باشید تا از شما دور بشوند. خوب آنها را دور کنید، و آنها را بطرف رشته سیمین خود برانید و از بدن خود دور کنید تا از نفوذ آنها رهانیده شوید و کاملاً آزاد گشته و استراحت نمائید؛ آنقدر خود را راحت احساس خواهید نمود که بفکرتان هم نمی‌رسید.

با این همه آدمهای کوچک که بر روی رشته سیمین شما تجمع کرده و از آن بالا می‌روند و بدن تهی از آنها صلاح در این است که نگهبانی در محل اتصال رشته سیمین خود داشته باشید تا هیچکدام از آدمک‌ها دزدانه به بدن شما برنگردند و مزاحم شما نشوند.

در حالی که دراز کشیده‌اید نفس‌های عمیق بکشید، نفس‌های عمیق و آهسته و راحت. پس از بدرون کشیدن هوا، ثانیه‌ای چند صبر کنید و بعد بازدم خود را آهسته و طی چند ثانیه بیرون بدهید. در عمل تنفس کردن فشار آوردن بخود بهیچوجه روا نمی‌باشد زیرا تنفس باید آرام، راحت، و طبیعی انجام گیرد.

به تنفس خود ادامه دهید. باز هم تنفس عمیق و آرام و رضایت‌بخش کننده، و پس از چند ثانیه، حبس نفس در سینه، صدای تپش قلب خود را خواهید شنید، و بعد نفس را رها نمائید، آهسته و آهسته. بخود تلفیق نمائید که بدنتان کاملاً شل شده و بطور دلپذیری راحت می‌باشد. بخود تلفیق نمائید که عضلات شما نرم شده و در حال استراحت می‌باشند، و حتی عضلات گردن شما شل شده و هیچگونه فشاری بر شما وارد نمی‌آید، و در درون شما هیچ احساسی جز راحتی و آرامش وجود ندارد. سر شما سنگین شده و به عضلات صورتتان دیگر فشاری وارد

نمی آورند و در آرامش کامل هستند. حواس خود را بر روی شست پا، مچ پا، ساق پا، و زانوان و ران هایتان متمرکز کنید، و بخود تلقین کنید که داشتن آرامش چقدر دلپذیر است زیرا هیچ چیزی در درونتان با کشش های خاص خود ایجاد مزاحمت نمی نماید و هیچگونه فشاری بر بدنتان وجود ندارد. در دستها، درون سینه و یا سر، و غیره. شما با آرامش تمام در حال استراحت می باشید و تمام عضلات، تمام اعصاب، و تمام انساج بدن شما بطور کامل در حال استراحت و آرامش می باشد.

قبل از خود هیپنوتیزم کردن باید اطمینان یابید که بدنتان در حال استراحت و آرامش کامل است، زیرا فقط در تمرینات اولیه است که در خود هیپنوتیزمی دچار نارسائی و سختی هائی خواهید گردید و پس از یکی دو بار تمرین خود هیپنوتیزمی برایتان امری عادی و طبیعی خواهد گردید، و آنقدر آسان خواهد شد که باین فکر خواهید افتاد چرا قبلاً چنین کاری را تجربه نکرده اید. در تمرین برای بارهای اول و دوم باید کاملاً مواظب باشید و آرام و آهسته عمل کنید، زیرا اصلاً به عجله هیچگونه احتیاجی نیست. شما عمری را بدون خود هیپنوتیزمی گذرانده اید لذا چند ساعت و یا چند روز دیگر مهم نمی باشد. آرامش داشته و به خود فشار نیاورید و عجله نکرده و زحمت و تلاش بیش از حد را بر خود روا مدارید، زیرا اگر بیش از حد تلاش نمائید آسان تر و زودتر به اعمال خود مشکوک شده و در رفتار خود دو دل خواهید گشت، و به غیر از آن به خستگی های عضلانی نیز دچار خواهید گشت.

در صورتی که دریافتید نقطه و یا عضوی از بدن شما راحت نیست توجه مخصوص خود را به آن معطوف دارید. تصور نمائید که دارای کارگران کوچک و بیش از حد کوشا و با وجدانی می باشید که در آن عضو ناراحت که احتمالاً مایلند قبل از رفتن به منازل خود کار را حتماً تمام نمایند. خوب، آنها را نیز راهی منازل خود کنید زیرا هیچکاری با

اهمیت تر از آنچه که شما قصد انجام آن را دارید نیست، و مهم این است که به خاطر خیر و صلاح خود و کارگزارانتان حتماً آرامش کامل یابید.

حال که اطمینان یافته‌اید در آرامش کامل قرار دارید و بدن شما نیز عاری از فشارهای معمولی و در آرامش کامل است، چشمان خود را کمی رو به بالا گرفته و به چراغ خوابی که در بالای سر شما کورسو می‌زند نگاه کنید. چشمان خود را رو به بالا و بسوی چراغ خواب بگیرید تا عضلات پلک‌ها و چشم‌ها با خیره شدن به آن خسته شوند و شروع بشمارش نمایند. یک، دو، سه، چشمانم خسته می‌شوند. چهار، بله من کاملاً خواب‌آلود شده‌ام. پنج، چشمانم را به زحمت باز نگه‌می‌دارم. و به همین ترتیب تا شماره نه بشمارید. نه - چشمانم بسته می‌شوند. ده، دیگر قادر به باز نگه‌داشتن چشمانم نیستم، آنها بسته شده‌اند؟

منظور از چنین تشریح مفصلی این است که شما بتوانید محیط آرامی را برای خود بوجود آورید تا در خود هیپنوتیزم‌های آینده وقت تلف نکرده و زودتر به نتیجه برسید. آرامش بیابید و بجائی خواهید رسید که فقط شمارش کرده و در حالتی هیپنوتیزم شده به خواب خواهید رفت. و این هدفی است که در حال حاضر باید دنبال نمایید.

افرادی بخصوص مشکوک بوده و با شمارش شماره چشمان آنها بسته نخواهد شد. در این باره تشویش نداشته باشید، اگر چشمان شما به خواست شما بسته نمی‌شوند آنها را عمداً ببندید، درست آن طوری که آنها را در وضعیت هیپنوتیزم شده می‌بندید. و اگر شما چنین کاری را عملاً انجام دهید پی و بنیاد هنگامی را ریخته‌اید که چشمانتان در آینده خود بخود بسته خواهد شد و این امری است ضروری.

باز هم مایل خواهید شد چنین کلماتی را بگوئید. واژه‌ها مهم نیستند بلکه هدف ما این است که شما فرمولی را از جملات برای خود تهیه نمایید. هنگامی که تا ده می‌شماریم چشم‌هایم خسته می‌شوند. من باید

چشمانم را ببندم زیرا پس از ادای شماره ده هیچ چیز قادر به باز کردن چشمانم نخواهند شد. در لحظه‌ای که بشماره ده می‌رسم در سطح خود هیپنوتیزمی کامل قرار خواهم گرفت. من کاملاً هشیار خواهم بود و همه چیز و همه رویدادی را درک خواهم نمود، و خواهم توانست آن طوری که مایل هستم با ضمیر ناخودآگاهم تماس بگیرم.

و بعد خواهید شمرد. یک، دو، پلک‌هایم سنگین می‌شوند، چشم‌هایم خسته می‌شوند. سه، باز نگهداشتن چشم‌هایم دشوار است، نه، نمی‌توانم چشمانم را باز نگهدارم. ده، چشمانم کاملاً بسته‌اند و در سطح خود هیپنوتیزم می‌باشم؟ احساس می‌کنم بهتر است این درس را در همین جا قطع کنیم زیرا درس مهمی می‌باشد. ما مایلیم آن را قطع کنیم تا شما وقت کافی برای تمرین داشته باشید. اگر به بحث خود در این درس ادامه دهیم شما مجبور به مطالعه بیشتری خواهید گردید و هر چه را که بیش از یک بار مطالعه کنید کمتر از آنچه یک بار خوانده‌اید جذب خواهید نمود. بنابراین آیا حاضرید این درس را دوباره و دوباره مرور کنید؟ ما دوباره تکرار می‌کنیم که اگر شما این درس را مطالعه کرده و آن را جذب نمائید و به تمرینات آن پردازید نتایج فوق‌العاده خوشایندی کسب خواهید نمود.

درس بیست و نهم

در درس قبل با روش‌هایی آشنا شدیم تا بتوانیم خود را به عالم خلسه برسانیم. و حالا باید آن را چند بار تمرین نمائیم، ما می‌توانیم چنین درسی را برای خود با تمرینات بیشتر آسانتر نمائیم تا بتوانیم تندتر به عالم خلسه راه یابیم بدون اینکه برای نیل به چنین مقصودی کاری پر زحمت از آن ساخته باشیم: زیرا یکی از اهداف این درس آن است که کارهای پر زحمت را از میان برداریم. بیائید نظری به علت آن بیندازیم: شما مایلید خود را هیپنوتیزه نمائید تا بتوانید عیوبی را در خود از بین برده، و محاسنی به خصوص را در خود پر بارتر نمائید. حال ببینیم عیوب شما چیست و محاسن شما کدام است. شما باید بتوانید عیوب و محاسن خود را تشخیص بدهید و باید بتوانید در ذهن خود الگوئی از آن چه که مایل به بودن آن هستید ترسیم نمائید. شخصی با اراده‌های قوی و محکم با شخصیتی تحت تاثیر قرار دهنده که بتواند حرفهای خود را قبولانده و به اصطلاح به کرسی بنشاند، و رهبری مردان و زنانی را به عهده گیرد، و توان و کشش آنها را بهر سو که مایل باشد هدایت کند.

به خویشتن خویش تازه‌ای که شده‌اید فکر کنید و عکس این شمای تازه‌ای را که شده‌اید همواره در مقابل خود بگیرید. چون هنرپیشه و یا ستاره‌ای در نقشی که باید بازی کنید زندگی کنید. و باید قدرت کامل

تجسم خود را به عهده بگیرید. هر چه بیشتر پشتکار به خرج دهید تا آنچه را که مایلید بشوید مجسم نمائید، و به همان نسبت زودتر به هدف و خواست خود خواهید رسید. تمرین کنید و خود را در عالم خلسه فرو برید. همیشه اطمینان یابید که در اتاقی تاریک تمرین کرده و براین امر که هیچکس حق نقض آرامش شما را در هنگام تمرین ندارد پافشاری کنید. زیرا هرگونه مزاحمتی، و حتی نسیمی سرد می تواند باعث بیدار شدن و خارج شدن شما از عالم خلسه شود و شما به سرعت از خواب هیپوتیزمی خود بیرون خواهید پرید. باز هم تکرار می کنیم که هیچگونه خطری برای شما وجود ندارد، و امکان ندارد که خود را هیپنوتیزم کرده و نتوانید از حالت خلسه آن بیرون بیائید. برای اطمینان شما مثلی می زنیم. شخصی که به خود هیپنوتیزم کردن می پردازد تمرین زیادی کرده. او به اتاق خصوصی و تاریک خود رفته و چراغ خواب را روشن می نماید به طوری که از سطح ابروان بالاتر قرار گرفته، و سعی می کند خود را در روی تختخواب و یا کاناپه ای در راحت ترین وضعیت ممکنه قرار دهد. او لحظاتی را صرف شل کردن عضلات بدن و آزادسازی آن از فشارهای مختلفی که بر آنها وارد می گردد می نماید. او به زودی از این که تمام فشارها بر بدن او از بین رفته و حتی وزن خود را سبک تر می بیند احساس خوشایندی می نماید. او به زندگی جدیدی وارد شده و بیشتر و بیشتر آرامش جسمی می یابد. او دوباره با ذهن خود به بدن خویش رجوع کرده تا عضله ای را تحت فشار یافته، او کوچکترین دردی را احساس نخواهد کرد، و ما کوچکترین تکانی را نادیده نگذارده. او قانع شده که بدن خود را کاملاً شل کرده و در حال آرامش به چراغ خواب کوچک خیره گردیده. چشمانش به بالا نگاه نکرده بلکه کمی به بالاتر از ابروانش خیره گشتند. بزودی پلک ها خسته شده و پس از چند بار بهم خوردن بسته می شوند، ولی فقط برای یکی دو ثانیه. پلک ها دوباره باز می شوند ولی

حلقه چشم پر از اشک شده. او چند بار دیگر پلک به هم آورده و بالاخره آنها را می بندد زیرا پلک ها سنگین و چشم ها خسته شده اند. این شخص تقریباً در عالم خلسه فرو رفته است. چشمهای بسته تا مدتی بسته خواهد ماند و شخص خود را در هیپنوتیزم فرو برده و در خلسه می باشد.

حال ما رفیق خود را لحظاتی رها می نمائیم زیرا آن چه که او در عالم خلسه انجام می دهد بما مربوط نمی شود، و این که ما خود قادریم به عالم خلسه فرو رفته و تجربیات شخصی خود را در این مورد کسب نمائیم. لذا بهتر است او را در عالم خلسه خود رها کنیم تا بتواند به آنچه که به خاطر آن به عالم خلسه فرو رفته پردازد.

به نظر می رسد که بعالم خلسه فرو رفته و به آزمایش پرداخته است. آزمایشی که دریابد تا چه حد قادر است در ژرفای عالم خلسه پا نهد و تا چه حدی می تواند خود را در خوابی عمیق نگهدارد. او عملاً سعی کرده بود تا یکی از قوانین طبیعت را زیر پا نهد زیرا بخود تلقین کرده بود که از خواب بر نخواهد خواست.

دقایقی چند ده - بیست دقیقه؟ گذشت. طرز تنفس او عوض گردید و از عالم خلسه خارج شده ولی بخوابی عمیق فرو رفته بود. او پس از نیم ساعت خواب در حالی که بسیار با نشاط و سر حال بود از خواب بیدار گردید. او آنقدر با نشاط و سر حال بود که حتی یک شب خواب راحت نیز او را آن چنان سر حال و با نشاط نمی نمود.

شما و دیگرانی که خود را هیپنوتیزم می نمائید قادر نیستید از حالت خلسه ای که در آن فرو رفته اید بیرون نیائید، زیرا طبیعت چنین اجازه ای را بشما نخواهد داد. ضمیر ناخود آگاه شما غولی نامرئی است - غولی کم هوش - شما فقط می توانید او را برای مدتی کم به آنچه که مایلید انجام دهید وادار کنید، ولی پس از آن او فکر خواهد کرد که قصد شوخی با وی را دارید و از حالت هیپنوتیزم خارج خواهد گردید.

باز هم تکرار می‌کنیم که شما قادر نیستید خود را به نحوی خواب کنید که نتوانید از آن بیدار شوید و به نحوی صدمه‌ای به خود وارد آورید، و یا حتی خود را ناراحت کنید. بلکه هنگامی که خود را هیپنوتیزه کرده‌اید در ایمنی کامل هستید، و تحت نفوذ و انقیاد تلقین دیگران نیستید.

ما قبلاً اعلام کرده‌ایم که یک کوران کوچک هوای سرد می‌تواند یک شخص خود هیپنوتیزم شده را از خواب بیدار کند. این امر حقیقت دارد و مطرح نیست تا چه حدی در عالم خلسه فرو رفته‌اید، ولی اگر حرارت محیط پیرامون شما تغییر کند و یا هر چیز دیگری که قادر است بشما صدمه‌ای وارد آورد رخ دهد شما از حالت خلسه خارج خواهید گشت. مثلاً اگر شخصی در درون خانه خود به عالم خلسه فرو رفته باشد و شخصی دیگر وارد بشود و در را به هم کوبیده و یا ورود او باعث تغییر هوای محیط شود و دمای هوا تغییر یابد، و حتی اگر چنین تغییری از سوراخ زیر در و یا سوراخ کلید در اتاق صورت گیرد شما با ایمنی تمام بیدار خواهید شد و برای به خلسه رفتن فوری بعدی دچار اشکال خواهید گشت، و درست به همین علت نیز شخصی که خود را هیپنوتیزم می‌نماید باید مواظب باشد که در کوران هوا، هر قدر کم قدرت قرار نگرفته و خود را از مزاحمت‌ها و دخالت‌های دیگران ایمن بدارد.

هنگامی که خود را هیپنوتیزم نمودید باید دائماً به فکر محاسنی باشید که قصد رسیدن به آن را دارید و باید اصرار بورزید که از عیوب خود مبرا گشته و از آنها دوری کنید، و همچنین چند روزی هر هنگام که راه می‌روید باید توان‌هائی را که مایل به کسب آن هستید بطور کامل مجسم کنید، و در تمام مدت روز باید به خود یادآور شوید که در فلان ساعت - معمولاً ساعتی در شب مناسب‌تر است به خود هیپنوتیزم پردازید. هر بار که خود را هیپنوتیزم می‌نمائید تمام محاسنی را که در نظر دارید در وجود شما به نحو قویتری تجلی خواهند یافت، و به تدریج که در خلسه فرو

می روید آنچه را که طالب آن هستید مرتباً در ذهن خود تکرار کنید.

مثل بسیار ساده‌ای می زنیم: فکر کنیم که شما غوز کرده و کمی متمایل به جلو می ایستید و این امر بخاطر اینست که شما صرفاً تنبل از آن هستید که راست بایستید. مکرراً تکرار کنید و من راست خواهم ایستاد، من راست خواهم ایستاد، من راست خواهم ایستاد: نکته اصلی این است که باید بدون انقطاع تکرار کنید. من راست خواهم ایستاد. و وقفه‌ای در این میان ایجاد نگردد، زیرا اگر وقفه‌ای ایجاد شود و جمله بدون انقطاع گفته نشود دوست قدیمی ما ضمیر ناخودآگاه پیش آمده خواهد گفت. آه تو هرگز راست نایستاده‌ای و همیشه غوز خواهی کرد! ولی اگر جمله بدون انقطاع گفته شود ضمیر ناخودآگاه هیچگونه فرصت و شانسی برای اعتراض نداشته و تحت تأثیر کلمات قرار خواهد گرفت و بزودی باور خواهد کرد که راست خواهد ایستاد. و اگر ضمیر ناخودآگاه چنین باور کند، عضلات شما بزودی کشیده شده و شما راست خواهید ایستاد، درست همان طوری که میل همیشگی شما بوده.

آیا در خوردن مشروبات الکلی و کشیدن سیگار زیاده‌روی می‌نمائید؟ می‌دانید که افراط در چنین کارهائی برای سلامتی مضر می‌باشد. چرا خود را برای رفع اعتیاد خود هیپنوتیزم را به کار نمی‌برید؟ ضمناً چنین کاری کمک می‌کند که جیب شما با چنین اعتیادات بچه‌گانه‌ای خالی نشود. شما فقط باید به ضمیر ناخودآگاه خود بقبولانید که از سیگار کشیدن بدتان می‌آید، و بدون کوچکترین احساس ناراحتی سیگار را ترک خواهید نمود، و بدون اینکه فکر کنید دوباره سیگاری خواهید شد.

اکثر مردم قادر نیستند دست از سیگار کشیدن بردارند زیرا عادت است که ترک آن بسیار سخت می‌باشد. حتماً مکرراً شنیده‌اید که یک دودی قادر به ترک سیگار و یا کنار نهادن پیپ خود نیست، و همه می‌توانند تبلیغاتی را در روزنامه بیاد آورند که شما را به ترک سیگار و یا

عادات دیگر دعوت می‌کنند. آیا هرگز فکر کرده‌اید که چنین تبلیغاتی خود نوعی از هیپنوتیزم است؟ علت اصلی اینکه شما قادر به ترک سیگار نیستید این است که هر دم بشما تلقین می‌گردد که ترک سیگار تقریباً غیر ممکن است.

چنین هیپنوتیزمی را بنفع خود بکار بگیرید و این را نیز بدانید که شما و شخص شما دارای شخصیتی قوی و اخلاقی مسلط و نافذ می‌باشید و می‌توانید سیگار را ترک کنید. همان طوری که هیپنوتیزم - هیپنوتیزم ناخود آگاه - بشما گفته که نمی‌توانید سیگار را ترک کنید و شما نیز بر این امر واقف می‌باشید، هیپنوتیزم خود آگاهتان می‌تواند فوراً عمل کرده و باعث شود که هرگز دست بطرف سیگار دیگری دراز نکنید.

هشداري بصورت پندی دوستانه می‌دهیم. آیا واقعاً میل به ترک سیگار دارید؟ آیا واقعاً میل دارید از مشروبات الکلی صرف‌نظر کنید؟ و یا به وعده‌ای که به دیگران داده‌اید وفادار بمانید؟ باید بدانید که هیچ کاری را نمی‌توان بدون خواست واقعی شخصی انجام داد. شما باید اول مایل به ترک سیگار یا انجام کارهای دیگر باشید تا بتوانید آن را انجام دهید. این بس نیست که مردی ضعیف‌النفس بوده و با خود بگوئید اه ای کاش می‌توانستم سیگار را ترک کنم. بهتر است بخودم تلقین کنم که آن را ترک خواهم کرد.

باز هم تکرار می‌کنیم. شما فقط می‌توانید کاری را انجام دهید که واقعاً مایل به انجام آن هستید و این امر باید در ضمیر ناخود آگاهتان نفوذ کرده و جا بگیرد، بنابراین اگر جرأت ترک سیگار را ندارید به آن اقدام نکنید زیرا در این صورت نه فقط سیگار را ترک نخواهید کرد بلکه سیگار بیشتری را دود خواهید نمود. وضعیت خود را واقعاً بررسی کنید میل دارید چه کنید؟ هیچ کس در اطرافتان نیست که بر کار شما نظارت نماید و هیچکس به درون ذهن شما نفوذ پیدا نکرده است.

آیا مایلید سیگار را ترک کنید؟ یا ترجیح می‌دهید سیگار کشیده و گفته‌هایتان را راجع به ترک سیگار سخنانی بیهوده شمارید؟ فقط این را بدانید که هرگاه اطمینان یافتید چیزی را می‌خواهید آنگاه قادر به بدست آوردن آن خواهید بود، و در صورتی که در برابر خواستهای خود موفق نشدید هیپنوتیزم یا چیز دیگری را مقصر ندانید، زیرا عدم موفقیت شما فقط و فقط بمعنی اینست که شما در ثبات عزم خود به اندازه کافی راسخ نبوده‌اید تا به هدف مورد نظر خود برسید.

با به کارگیری خود هیپنوتیزم می‌توانید خود را از عادات بد برهانید، متأسفانه ما هرگز نتوانستیم دریابیم تمام این عادات بد چه هستند، بنابراین نمی‌توانیم جواب چنین سئوالی را بدهیم ولی می‌توانیم بگوئیم که فریب دادن همسر و یا پرتاب اتو به سوی شوهرتان، لگد زدن به سگ خانه و فحاشی‌های بی‌دلیل و مست کردن نیز جزو عادات بد به حساب می‌آیند و می‌توانند به آسانی رفع شوند به شرط این که شخص واقعاً طالب آن باشد.

سعی نمائید در همه حال آرامش خود را حفظ کنید و در رفع فشارهای درونی بکوشید تا بتوانید از درون انرژی عصبی کسب نمائید. اگر فقط به این درس و درس قبل از آن توجه کافی مبذول دارید و آنها را چند بار خوانده و مرور نمائید می‌توانید سلامتی خود را بهبود بخشید ... و تمرین کنید و تمرین کنید و تمرین کنید. حتی بزرگترین موسیقیدانان دنیا نیز گام‌ها و نت‌های موسیقی خود را ساعت‌ها و بلکه روزها تمرین می‌نمایند و بهمین علت نیز موسیقیدانان بزرگی شده‌اند. شما نیز می‌توانید خود هیپنوتیست بزرگی شوید به شرط این که به دستورات ما عمل کنید. لذا تمرین کنید.

درس سی ام

بسیاری از مردم، عقاید بسیار غلطی راجع بکار دارند، زیرا کار را عیب می دانند. بسیاری از تمدن ها دارای دو نوع مردم می باشند، آنهاییکه با پیراهن های یقه سفید آهار دار کار می کنند و آنهاییکه حین کار دست و لباسهایشان کثیف می شود. چنین روش و تفرعنی را باید از بین برد زیرا برادر علیه برادر و نژاد علیه نژاد را می شورانند.

کار شریف است چه توسط مغز انجام گیرد و چه توسط دست، بشرط اینکه با وجدان و بدون احساس خجالت انجام گیرد. در بعضی از کشورهای دنیا اگر خانم خانه، دستی از آستین درآورده و کاری را انجام دهد آبروریزی بزرگی بحساب می آید؛ اینطور بنظر می رسد که انتظار دارند چنین خانمی بنشیند و خود را زیبا جلوه داده و گاهی نیز دستوراتی برای اداره خانه بدهد تا نشان دهد که خانم خانه است.

در چین قدیم اعضای خانواده های به اصطلاح سطح، بالا ناخن دست های خود را بطور مسخره و احمقانه ای رشد می دادند و گاهی این ناخن ها آنقدر دراز می شدند که مجبور بودند تحت پوشش های بخصوصی نگهداری شوند تا نشکنند. علت دراز کردن ناخن ها توسط صاحبانشان فقط این بود که ثابت نمایند غنی و بی نیاز می باشند و احتیاجی به کار کردن ندارند، حتی برای رفع احتیاجات خصوصی زیرا

برای رفع احتیاجات خصوصی خود نیز از مستخدمین استفاده می نمودند.

قبل از حمله کمونیست ها به تبت افراد بخصوصی (که می بایستی رفتاری غیر از این داشتند) آستین لباس های خود را آنقدر دراز می گرفتند که یک وجب و یا بیشتر درازتر از دست آنها بود، و این کار صرفاً به خاطر آن بود که نشان دهند ثروتمند و مهم بوده و احتیاجی به کار کردن ندارند و آستین های دراز دائماً به آنان یادآور می شد که نباید و نمی توانند کار کنند. چنین کاری توهینی بزرگ بود و به علت اصلی کار کردن و به آنان که کار می کردند، زیرا کار نیز خود یک نوع دیسیپلین به حساب می آید و در ضمن نوعی آموزش نیز هست و اینکه دیسیپلین همیشه ضروری است و فرق بین یک فوج سرباز کارآمد و فوجی سرباز لاابالی و از هم پاشیده است. این دیسیپلین در خانه و منزل نیز باید وجود داشته باشد تا افرادی متمدن و همشهری های خوب به جامعه تحویل دهد؛ و این کمبود دیسیپلین است که دسته های کت چرمی پوش نیمه احمق و خرابکار تحویل جامعه می دهد.

ما از تبت به نام یکی از مناطقی یاد کردیم که در آن عقاید غلطی راجع بکار کردن رواج داشت، ولی این عقاید فقط در بین افرادی عادی بود، زیرا در لاماسری های قانونی وجود داشت که اشخاص را بدون در نظر گرفتن مقام و منزلتشان در مواقع به خصوصی و ادار به کارهای بدی آن هم از پست ترین نوع آن می نمود،^۱ و منظره غیر مترقبه ای نبود اگر مشاهده می گردید اسقفی مشغول زمین شوئی است و یا خاکروب به اشغالهایی را که توسط پست ترین طلبه ها بر زمین ریخته شده اند جمع آوری می کردند. این امر صرفاً به خاطر این بود که حتی یک اسقف از یاد نبرد آن چه که بر روی

۱- البته این موضوع به قبل از حمله کمونیست ها به تبت و دوران رواج لاماسری ها مربوط می شود.

زمین و در زندگی زمینی می‌گذرد گذرا بوده و اگر در زندگی امروزی شاهزاده‌ای باشی امکان دارد در زندگی بعدی گدائی شوی. بسیاری از سران ممالک و تاجداران قدیمی بخصوص در اروپا که بر کشورهای حکومت مطلقه داشتند. اکنون دیگر شاهزاده به خاطر این بود که حتی یک اسقف از یاد نبرد آن چه که بر روی زمین و در زندگی زمینی می‌گذرد گذرا بوده و اگر در زندگی امروزی شاهزاده‌ای باشی امکان دارد در زندگی بعدی گدائی شوی. بسیار از سران ممالک و تاجداران قدیمی به خصوص در اروپا که بر کشورهای حکومت مطلقه داشتند اکنون دیگر شاهزاده و شاه و ملکه نیستند، در حالی که بسیاری از آنان برای روز مبادا ثروتهای کلانی انباشته بودند. مثل این که باز هم گریزی زدیم و بهتر است به مسئله کار برگردیم. مطرح نیست چکاری انجام می‌گیرد، فکری پایه‌ای، هر دو می‌توانند افتخار آفرین باشند و هرگز به کوچک کردن کننده کار نیانجامد، و تنها شرط این است که با هدفی پاک و به قصد کمک به جامعه انجام گیرد، و بجای این که خانمی طلاپوش را که فقط می‌نشیند و به مستخدمین کم حقوق دستور می‌دهد و خود دستی برای کمک به کسی دراز نمی‌کند مورد تمجید قرار دهیم باید به مستخدمین سخت کوش توجه کنیم که کار خود را شرافتمندانه انجام می‌دهند. یعنی درست برعکس خانم آراسته و از خود راضی خود.

اخیراً راجع به بحث دغلی اطلاع یافته‌ایم - راجع به خوردن گوشت. عقیده شخصی ما این است که اگر کسی مایل به خوردن گوشت می‌باشد، بگذارید گوشت بخورد، و اگر مایل به گیاه‌خواری است بگذارید از درخت گردو و بادام بالا برود و گیاه و گردو و بادام میل کند. مهم نیست شخص چه می‌خورد و چه نمی‌خورد، تا هنگامی که قصد تحمیل عقیده خود را در خورد و خوراک به دیگران ندارد. به خصوص آنهایی که مؤدب‌تر از آنند که با او به مخالفت شدید پردازند.

انسان نوعی حیوان است و این مطرح نیست که ما چقدر چنین حقیقتی را با پوشیدن لباس‌های فاخر و به کار بردن پودر و عطر و رنگ می‌توانیم کتمان کنیم. مردان و زنان حیوانند و حیوانات گوشت‌خوار نیز هستند، در حقیقت گوشت انسان طبق گفته آنهایی که آن را خورده‌اند مزه‌ای مانند گوشت خوک دارد! و شاید به همین علت نیز بسیاری از انسان‌ها مانند خوک‌ان رفتار می‌نمایند. آدم‌خوارانی که با آنها صحبت شده می‌گویند گوشت انسان‌های سیاه‌پوست مزه‌ای کمی شیرین دارد، چون گوشت خوک برشته، ولی گوشت سفیدپوستان بی‌مزه‌تر، و مانند گوشت بیات شده است. درست مانند گوشتی که کمی فاسد شده.

بنابراین پیشنهاد ما این است که اگر طالب خوردن گوشت هستید، بخورید و اگر مایلید سبزیجات و علوفه‌ها را تناول کنید به این کار باید مجاز باشید ولی هرگز عقاید خود را حداقل در این مورد به کسی تحمیل نکنید. و این حقیقتی تلخ است که مشاهده می‌نمائیم بیشتر گیاه‌خواران و آنان که بدنبال غذاهای خام و به اصطلاح سالم می‌روند در تحمیل عقیده خود اصرار داشته و نظرات شدیدتری دارند، و بنظر می‌رسد بیشتر این مردم که ما آنها را کمی ناقص‌العقل می‌دانیم اعتماد ندارند کاری را که انجام می‌دهند واقعاً درست می‌باشد. آنها فقط مایلند خارج از هرگونه برنامه‌ای قرار گیرند، ولی آنقدر هم مایل نیستند که همیشه گیاه‌خوار باشند چون عده‌ای از همین افراد از مصرف کردن گوشت لذت می‌برند. و این درست مانند آنهایی است که سیگار نمی‌کشند: کسانی که سیگار نمی‌کشند اغلب از سیگار کشیدن دیگران ناراحت می‌شوند. آنها فکر می‌کنند که سیگار نکشیدن محاسن بسیاری دارد، ولی در حقیقت این بستگی به نظر شخص دارد، اما سیگار کشیدن اگر به مقدار کم باشد کسی را اذیت نکرده، هر چند که کشیدن سیگار مورد تأیید ما نمی‌باشد. ولی مشروب - مشروب الکلی - مشروب الکلی به انسان‌ها ضرر و صدمه

می‌زند زیرا اعمال وجود کیهانی او را مختلف می‌نماید. اما ما باز هم عقیده داریم که اگر شخصی خواست مشروب الکلی مصرف نماید و به وجود کیهانی خود صدمه بزند انتخاب با اوست، زیرا به کار بردن زور را در عوض کردن راه زندگی اشخاص کاری عبث و بیهوده می‌دانیم.

حال که بر سر خوردن گوشت بحث می‌داریم بهتر است ذکر کنیم که خوردن گوشت مستلزم کشنار است، و بگذارید نکته‌ای را عرض کنیم که احتمالاً جالب توجه است. هستند کسانی که می‌گویند شما نباید حتی حشره‌ای را بکشید. آنها می‌گویند شما نباید گاو و گوسفند و اسبی را، و یا هر موجود زنده دیگری را بکشید. این موضوع ما را وامیدارد که سؤال کنیم آیا پشه مالاریا را نیز نباید کشت؟ و یا سرمی را علیه ویروسی که موجودی جاندار می‌باشد بکار برد؟ بع هر حال میکروب‌ها نیز موجودات جاندارند و ما که احساس دوستی نسبت به جانداران داریم آیا صحیح است که عامل مرض سیل و غیره را بکشیم و یا عامل سرطان را؟ و آیا گناهکاران بزرگی هستیم که درصد یافتن طریقه‌ای برای سرماخوردگی معمولی می‌باشیم؟ زیرا ما برای معالجه خود بالاجبار موجودات جاندار را نابود می‌کنیم. ولی یک کلم نیز دارای زندگی است و اگر کلمی را از روی زمینی بریده و بمصرف خوراک برسانیم درحقیقت رشته زندگی را قطع نکرده‌ایم؟ آن هم زندگی که خودمان قادر به خلق آن نیستیم. و اگر یک سیب زمینی و یا شاخه‌ای کرفس و یا هر گیاهی را از بوته‌اش جدا کنیم یک زندگی را از بین نبرده‌ایم؟ بنابراین گیاهخواران نیز مانند گوشت‌خواران زندگی را از بین می‌برند، پس چرا منطقی‌تر فکر نکنیم و آن چه را که بدن به آن احتیاج دارد مصرف می‌کنیم - گوشت را؟ اکثراً گفته می‌شود که یک بودائی خوب و مؤمن گوشت نمی‌خورد و ما نیز باید بگوئیم که بسیاری از بودائی‌ان گوشت نمی‌خورند و اغلب به علت این است که گوشت گران برده و بضاعت مالی آنها چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد.

بودائیسیم در کشورهای بسیار فقیر مانند کشور تبت پا گرفته است، مانند کشور تبت. در تبت گوشت غذائی اشرافی به حساب می آمد و فقط پول دارترین پول داران می توانستند گوشت مصرف کنند و مردم عادی به خوردن مواد گیاهی و یا تسامپا^۱ بسنده می نمودند. حتی سبزیجات و گیاهان دیگر نیز در بسیاری از اوقات غذائی لوکس به حساب می آمد و راهبان که به فقر و خوراک کم اعتیاد داشتند گاهی فقط با تسامپا و فقط با تسامپا زنده بودند، و رهبران قوم برای این که مزه غذای آنان را بهتر کنند دستور دادند تا گوشت به صورت خوراک به مصرف نرسد، و مردم بینوائی که به هر حال نمی توانستند گوشت تهیه نمایند احساس نمودند با نخوردن گوشت صوابی نیز انجام می دهند!

ما عقیده داریم حرفهای بی معنی زیادی راجع به تغذیه نوشته شده و عقیده داریم که اگر گوشت خواری دوست دارد گوشت بخورد باید اجازه آن را داشته باشد و اگر گیاهخواری مایل به جویدن ساقه کرفس است باید بتواند آزادانه چنین کاری را انجام دهد، ولی این تا هنگامی است که دید خود را در تغذیه بر دیگران تحمل نکند و به همین نسبت اگر کسی مایل است ویروس سرطان و یا سل را در خود از بین نبرد و معالجه نشود - آن هم به او مربوط می شود.

ما اغلب نامه هائی دریافت می داریم که در آن از ما کمک خواسته شده و می گویند که فلانی بطور نومید کننده ای درگیر مشکلات بوده و به کمک احتیاج دارد. نویسندگان نامه ها اغلب طالب نصیحت و دستوراتی برای هیپنوتیزم کردن و راهنمایی برای عوض کردن راه زندگی او می باشند. در چنین مواقعی ما هرگز کمک نمی کنیم زیرا عقیده داریم نفوذ پیدا کردن و دخالت در زندگی اشخاص و تعویض راه زندگی آنان غلط است. در چنین

۱- تسامپا = یا سامپا بلغور جو بو داده همراه با چای می باشد که بصورت خمیری درآورده و میخورند. این غذا غذای ملی تبتی هاست.

مواقعی دانشی وجود دارد، و ما عقیده داریم که باید عقیده خود را ابراز نمائیم و آن چه را که می دانیم در اختیار بگذاریم ولی هرگز شما را مجبور به قبول آن نخواهیم نمود. اگر شما این سری درسها را مطالعه نموده اید عقیده ما این است که حاضرید بقیه حرف هایتان را نیز مطالعه کرده و قبول کنید، و اگر مورد قبول شما نیست می توانید بسیار ساده کتاب را ببندید.

اگر از شما خواسته شد تا عقیده خود را ابراز نمائید این کار را بکنید، ولی هرگز عقیده خود را بر دیگران تحمیل نکنید. عقیده خود را در اختیار همگان قرار دهید ولی بعد در پایان ابراز عقیده تماس را قطع کنید مگر این که نظریه ای خواسته شود زیرا شما براه انتخاب شده مخاطب خود واقف نیستید. اگر شما کسی را وادار به انجام کاری کنید که مایل به انجام آن نیست خود را در سرنوشت او دخیل کرده اید، و این امر می تواند سرنوشتی بسیار ناخوشایند داشته باشد.

ما میل داریم در این مرحله راجع به حیوانات بحث کنیم. بیشتر مردم حیوانات را موجوداتی می شاسند که بر روی چهار دست و پا راه رفته و احمق و بی زبان می باشند، زیرا انگلیسی، آلمانی، فرانسه، و یا اسپانیایی صحبت نمی کنند، ولی این را بدانید که حیوانات نیز انسانها را احمق می دانند! اگر شما تله پاتیک بودید می توانستید دریابید که حیوانات نیز صحبت می کنند، و خیلی بیش از بسیاری از انسانها بحث های عاقلانه می نمایند!

آن طوری که در یکی از مجلات ساینتیفیک^۱ امریکن نوشته شده، آنها کشف نموده اند که زنبوران زبان خاص خود را داشته و به همدیگر نشانی ها و دستورهای دقیق می دهند، و حتی کنفرانس هایی نیز بر پا می نمایند. دانشمندان جلب هوش و ذکاوت دلفین ها نیز شده اند که به

طریقه مخصوص خود با هم صحبت می نمایند. دانشمندان صدای دلفین ها را روی نوار ضبط کرده و آن را با سرعت های مختلف مورد بررسی قرار داده اند. در یکی از سرعت ها صحبت دلفین ها بسیار شبیه صحبت انسان ها بود.

حیوانات موجوداتی هستند که به شکل و شمایل خاصی بر روی زمین آمده اند تا وظیفه خود را برای اعتلاء یافتن به موجودی برتر انجام دهند. ما شانس آورده ایم که با دو گربه سیاهی که قویاً تله پاتیک می باشد سروکار داریم و پس از پشت سرگذاشتن تجربیات زیادی توانستیم با آنها صحبت کنیم، درست همان طوری که می توانیم با افراد عادی صحبت کنیم. و بعضی از اوقات تحقیرآمیز است که با خواندن افکار یک گربه سیاهی بدانیم نظر آنها درباره انسان ها چیست!

اگر ما حیوانات را انسان هائی با شکل و شمایل دیگری بدانیم می توانیم به آنها نزدیک شده و با آنها به بحث هائی بنشینیم که در غیر این صورت امکان پذیر نیست.

سگ ها عاشق دوستی با انسان ها می باشند زیرا از تشویق به خاطر خدمتگزاری لذت می برند، ولی یک گربه سیاهی برعکس اغلب انسان ها را خوار و حقیر می شمرد، زیرا انسان نسبت به گربه های سیاهی عقب افتاده تر است، یک گربه سیاهی دارای قدرت های فوق طبیعی قابل توجه و قدرت تله پاتیک فوق العاده ای است. بنابراین - چرا با گربه و سگ خود خوش رفتاری نمی کنید، و یا با اسب خود مهربانی نمی نمائید؟ اگر بخواهید، اگر واقعاً باور دارید که می توانید، شما می توانید از طریق تله پاتی با حیوانات صحبت کنید.

بالاخره به آخر این سری درس ها رسیدیم، اما، امیدواریم به پایان سروکار داشتن با یکدیگر نرسیده باشیم. این سری درس ها عملی بوده و به نحوی طراحی شده تا به شما نشان دهد پدیده متافیزیک حقیقتاً چقدر

ساده است. ما دارای سری درس‌هایی هستیم که با موضوعات بطور
مستقی برخورد می‌نماید، و نام‌های سانسکریت و غیره در اختیار شما
می‌گذارد. ما پیشنهاد می‌نمائیم که توجه به چنین درس‌هایی برای شما در
بردارنده امتیازات زیادی خواهد بود، زیرا اکنون که شما تا این جا با ما
مطالعه کرده‌اید، مطمئناً به ادامه آن مایل می‌باشید.

ما با شما "خدا حافظی نمی‌کنیم." زیرا امیداوریم که شما کمی با ما
بیشتر همراه باشید. پس بگذارید به زبان اسپانیولی بشما بگوئیم
"هاستالاویستا."

ooust.wordpress.com